فهرست کتاب ... سیدة النساء فاطمة الزهراء صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

ذکر خلقت فاطمه و ولادت فاطمه صلوات الله علیها	تعیین روز ولادت فاطمه علیها الصلوة والسلام	ذکر اسامی و کنی و القاب فاطمه علیها السلام
ذکر فضیلت فاطمه بر مریم علیهما السلام	ذکر هجرت فاطمه علیها السلام از مکه بمدینه	ذکر تزویج بتول عذرا با علی مرتضی علیهما السلام
خواستگاری علی فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله	ذکر تزویج فاطمه با علی بحکم خداوند در آسمان	خطبه راحیل بحکم خداوند جلیل در تزویج فاطمه با علی
ذکر تزویج فاطمه با علی علیهما السلام در زمین	خطبه رسول خدا در تزویج فاطمه با علی	خطبه علی علیه السلام بحکم رسول خدا
ذکر زفاف فاطمه زهرا با علی مرتضی علیه السلام	شرح اولاد عمیس خثعمیه	ذکر ولیمه زفاف فاطمه علیها السلام
ارجوزه ازواج مطهرات در زفاف فاطمه	ذکر سخن کردن زمین با علی علیه السلام	ذکر حرمت نکاح زنان دیگر بر علی در حیات فاطمه
نزول هدیه بهشت و حله بهشتی برای فاطمه علیها السلام	کلمات رسول خدا در فضائل علی مرتضی با فاطمه علیهما السلام	ذکر جملتی از معاشرت فاطمه با علی علیهما السلام
ذکر احوال فاطمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله	ذکر اشعار علی خطاب بفاطمه در غسل رسول [illegible]	تفویض رسول الله فدک و عوالی بفاطمه صلوات الله علیها
ذکر جملتی از وقایع احوال فاطمه علیها السلام	اشعار فاطمه در مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله	ذکر مصائب و نوائب فاطمه بعد از رسول خدا ص

ذکر رفتن عمر بخانه علی در طلب بیعت علی با ابوبکر	ضربت عمر بن الخطاب و قنفذ بر فاطمه و سقط محسن	بردن او در علی را بعنف از خانه بمسجد
رفتن فاطمه از خانه بمسجد در طلب علی علیه السلام	احتجاج علی علیه السلام با ابوبکر	کلمات مقداد ابن اسود کلمات ابوذر غفاری
کلمات بریده الاسلمی	بیعت علی علیه السلام با ابوبکر	ذکر غصب فدک از فاطمه علیها السلام
ذکر اخراج عمال فاطمه از فدک	ذکر خطبه فاطمه در احتجاج با ابوبکر	کلمات ابوبکر در جواب خطبه فاطمه ع
احتجاج فاطمه علیها السلام با ابوبکر	کلمات ابوبکر با فاطمه علیها السلام	خطاب فاطمه با جماعت مهاجر و انصار
استغاثه فاطمه در سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله	خطاب فاطمه با علی و شکایت از ابوبکر	جواب امیر المؤمنین فاطمه را علیهما السلام
خطاب ابوبکر با عمر در اصلاح امر خود از کلمات فاطمه	مکتوب علی علیه السلام با ابوبکر	آمدن علی بمسجد از برای استرداد فدک
ذکر بکائون خمس	خبر پیغمبر ص در مظلومیت فاطمه ع	مدت حیات فاطمه بعد از پیغمبر ص
مدت زندگانی فاطمه بعد از رسول خدا ص	اذان گفتن بلال بحکم فاطمه ع	خبر پیغمبر در ظلمی که بعد از او بر فاطمه میشود
خبر پیغمبر ص در انهدام رکن	ذکر مصحف فاطمه علیها السلام	خبر پیغمبر که هنگام حشر هفت قبه نور بر قبر فاطمه زده می شود

حدیث طلب کردن فاطمہؑ در قیامت حسنینؑ را	ذکر خواب فاطمہؑ و سیر او در بہشت	کلمات فاطمہؑ با عائشہ دختر طلحہ
ذکر کثرت بکاء فاطمہؑ بروایت فضہ	اشعار فاطمہؑ بر سر قبر پیغمبر ص	سوگواری فاطمہؑ بر پدر و مرثیہ آنحضرت
ذکر بیماری و نالہ و بیقراری فاطمہؑ	کلمات فاطمہؑ در جواب زنانی کہ بعیادت او آمدند	ذکر وفات بتول عذرا فاطمہ زہرا علیہا السلام
کلمات فاطمہؑ با علیؑ در وصیت	از در خواستن ابوبکر و عمر از فاطمہ کہ بعیادت آنحضرت حاضر شوند	آمدن ابوبکر و عمر بعیادت فاطمہ علیہا السلام
عیادت عباس بن عبد المطلب فاطمہؑ را	عطای فاطمہ بازواج پیغمبر ص و بنی ہاشم	وصیت فاطمہؑ با علی علیہ السلام
حالت احتضار فاطمہ علیہا السلام	وصیت فاطمہؑ صلوات اللہ علیہا	غسل دادن علیؑ فاطمہ علیہا السلام را
اشعار علی علیہ السلام در مصیبت فاطمہؑ	سلام علی بر پیغمبر ص بعد از دفن فاطمہؑ	عزیمت عمر بن الخطاب در نبش قبر فاطمہؑ
اشعار علیؑ در مرثیہ فاطمہؑ	ذکر تعیین موضع قبر فاطمہؑ	ذکر مدت عمر فاطمہ و روز وفات فاطمہؑ
ذکر اولاد و امجاد فاطمہ سلام اللہ علیہم	ذکر اوقاف و صدقات فاطمہ علیہا السلام	ذکر تظلم فاطمہؑ در قیامت
کتاب فضائل فاطمہ علیہا السلام	ذکر فضائل فاطمہ سلام اللہ علیہا	آگاہی فاطمہ بعلم ما کان و ما یکون

سبب مسمّی شدن فاطمه باین نام مبارک	سبب ملقب شدن فاطمه ع بزهرا	سبب ملقب شدن فاطمه ع ببتول
سؤال عباس از پیغمبر که سبب تفضیل علی بر اهل بیت چیست	سبب ملقب شدن فاطمه بحوراء انسیه	ذکر فضائل و معجزات فاطمه صلوات الله علیها
ذکر فضیلت فاطمه ع بر مریم علیهما السلام	ذکر وصیت رسول خدا با علی سلام الله علیهما	ذکر نزول مائده از بهشت
خبر دادن خداوند فاطمه را از جای خدیجه در بهشت	ذکر نزول مائده از بهشت	آوردن جبرئیل از بهشت جامه برای فاطمه ع
ذکر بعضی از آیات ماوّله قرآن در شأن فاطمه ع	ذکر زنانی که در قرآن بکنایت مذکور است	خداوند ده تن زنان را بعطای ده چیز برگزید
مسئلت ده تن از خداوند و اجابت فرمود	خداوند پیغمبر را از ده چیز ایمن ساخت	صنادید نوحه‌کنندگان چهار تن بودند
در شناختن بهترین زنان عالمیان	خبر مهدی خلیفه با شریک قاضی	ذکر حدیث امّ ایمن
ذکر یافتن فاطمه خمیر را در زیر مصلای خود	دیدن ابوذر صفی در بهشت فاطمه و علی و حسنین را	ذکر فضیلت فاطمه در قصهٔ اعرابی
نزول مائده از برای فاطمه از بهشت	ذکر نزول ثرید از بهشت	در آمدن حور العین بر فاطمه بعد از وفات پیغمبر
ذکر حرزی که فاطمه ع آموخت بسلمان	قصهٔ اعرابی و سخن آمدن سوسمار	اشعار سوسمار بر اقرار بنبوت محمد مختار

نزول مائده بهشت برای فاطمه ع	نزول مائده بهشتی و فضیلت فاطمه بر مریم ع	نزول میوه و نان خشک و کشک انگور
ذکر محدثه بودن فاطمه علیها السلام	ذکر صحیفه جفر جامع	ذکر مصحف فاطمه علیها السلام
ذکر مکارم اخلاق فاطمه علیها السلام	ذکر صفات فضه کنیز فاطمه علیها السلام	ذکر زیارت حضرت فاطمه علیها السلام
طریق توسل جستن بفاطمه برای برآمدن حاجتی	ذکر زیارت فاطمه زهرا صلوات الله علیها	ذکر تعقیبی فاطمه بعد از نماز ظهر قرائت میفرمود
ذکر دعائی که فاطمه بعد نماز عصر قرائت میفرمود	ذکر دعائی که بعد از نماز مغرب قرائت میفرمود	ذکر دعائی که بعد از نماز عشا قرائت میفرمود
ذکر دعائی که فاطمه بعد از نماز بامداد قرائت میفرمود	ذکر دعای حریق که فاطمه بعد نماز بامداد قرائت میفرمود	ذکر تسبیح فاطمه که بعد از نمازهای فریضه قرائت میفرمود

تصدیقیست که جناب شریعت مدار ذی العز والاقتدار علام فهام جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول العالم الربانی والفاضل الصمدانی سید المجتهدین
وسند المحققین ملاذ الانام حجة الاسلام آقائی آقا سید صادق مجتهد طباطبائی
ادام الله بقائه بر صحت اخبار واحادیث این کتاب بارکت مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین المعصومین
اما بعد پس از ملاحظه ومطالعه ونظر در این جزو از ناسخ التواریخ که تالیف جناب مستطاب
صاحب مراتب مقامات جامع فضایل وکمالات زبدة الفضلاء المتتبعین وعمدة الادباء
المتدربین مؤتمن الحضرة الخاقانیة المخلص بسپهر والملقب بلسان الملک وفقه الله تعالی لمراضیه
وجعل کل یوم من ایامه خیرا لمن ماضیه که در احوال انسیه حوراء کبری وبتول عذراء فاطمه زهرا
صلوات الله وسلامه علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها از ولادت باسعادت آن راضیه مرضیه تا
رحلت با محنت آن طاهره مطهره با استقصاء مراتب جلالات وکمالات وحظ مقامات وفضایل
وکرامات آن مقدسه معصومه وواردات ومصائب محنت آن مظلومه بر وجه اکمل واتم واشتمال
بر معانی فائقه صحیحه بعبارات رائقه فصیحه از ماخذ محکمه وآثار واخبار متقنه باتمام رسانید انفع عام وتام از
برای کافه انام از خواص وعوام نیز هرگاه بطبع برسد خصوصا با ضم مجلدات دیگران با آنکه در
احوال اهل بیت اطهار وائمه صلوات الله وسلامه علیهم من الملک الجبار انفع واعم واتم واجر
اقدام بر این عمل خیر اکمل واعظم خواهد بود حرره الاقل الجانی محمد صادق بن محمد مهدی الحسینی الطباطبائی

فی ثلاثا تاسع وعشرین من محرم الحرام سنه ۱۲۹۴

جلد چهارم از کتاب دوم ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتعالی عن وصف الواصفین ونعت الناعتین المستغنی عن التحمیل والتمجید المتبری عن الاطلاق والتقیید المتقدس عن التعطیل والتشبیه المتنزه عن کل صفة حتی التنزیه والصلوة والسلام علی من شرفه الله بالتشریف العظیم والاکرام العمیم محمد النبی العربی الکریم وعلی وصیه وصهره ونصیره وناصره وظهیره وظهره علی امیر المؤمنین وعلی عترته الطاهرین الی یوم الدین **وبعد** چنین میگوید بنده افرینندهٔ ماه وهور کهتر چاکر شاهنشاه منصور محمد تقی لسان الملک مستوفی اول دیوان اعلی که پادشاه پاکدین پاکدل خسرو دریا نوال عادل باذل فروزنده شمس سماء سلطنت برازندهٔ تاج وتخت خلافت مخزن عواطف متواتره معدن عوارف متکاثره مصباح شبستان شهریاری مفتاح گلستان جهانداری کارنامهٔ مفاخر جمشید بارنامهٔ مآثر خورشید السلطان بن السلطان والخاقان بن

الخاقان السلطان صاحبقران ابو المظفر ناصر الدین پادشاه قاجار

ملک ناصر الدین شه نامور — خداوند تخت و کلاه و کمر

پدر بر پدر شهریار بزرگ — گهر در گهر پادشاه سترگ

بمیدان بلند آسمان خاک او — همان کهکشان بند فتراک او

لا زالت رایته مرفوع و دولته منبوع منت خدای را که اکنون یک قرن میگذرد
که شهریار گیتی مدار که خداوند دولتش را تا قرون متتابعه قرین فرمایاد آفتاب ظل الملک
جهانیان و مالک رقاب قاطبه ایرانیانست دلهای بسکه تافته را از گلشن بوی خرم تر از
بهشت گشت خوف و خشیت از قلوب برخواست وحشت و دهشت از نفوس
برتافت روزگار سور و سلوت آمد ایام نعیم و نعمت فرا رسید مردم صفر الکیس
زرین کاسه شدند گدایان شکم خواره آماس گشتند جامهای کرباس زربفت و دیباج شد
خانهای خشت و گل بلور و زجاج گشت با اینهمه شهریار دینپدار در طریق ملاهی نپوید
و جز رضای الهی نجوید همه وقت خاطر مبارک را در ترویج دین مبین و شریعت سید المرسلین
گماشته و اولیای دولت و مقربان حضرت را بتکریم علمای اسلام و تقویم احکام خیر
الانام باز داشته و این بنده ضعیف را در تمامت این قرن مبارک بروایع نعم و بدایع کرم
تشریف فرموده و از زیان قاصی و دانی و ضرر بادی و حاضر آسوده خاطر نموده چنانکه
هشتصد هزار بیت بیرون از تفریط مخل و افراط ممل در وقایع روی زمین و فضایل اهل بیت
رسول امین مصنف و مؤلف گذاشتم در تقدیم این خدمت نیکنامی دنیوی عاجلا و ثواب اخروی
آجلا خاص شاهنشاه است زیرا که اگر شاهنشاه من بنده را از بیت نعم موکد و نعمت موفر مقرر
نداشتی از دواهی روزگار و حوادث لیل و نهار هرگز خاطر بدین خدمت نتوانستم گماشت

وسطری نگاشته آید که این بنده را تا جان در تن و زبان در دهن است شکر نعمت او گویم
و بقای دولت او جویم کفران نعمت شهریار را کفران نعمت پروردگار دانست از خدای خواهند که سلطنت
شاهنشاه را در دنیا از این در هد و در آن سرای در بهشت برین او را از کارها مخلد بدارد

ذکر کتب ناسخ التواریخ و شمار مجلداتی که تا این زمان مرتب و مدون گشته

مکشوف باد که در این زمان خجسته اوان که هزار و دویست و نود و چهار سال از هجرت نبوی
میگذرد چهارده جلد از مصنفات و مؤلفات این بنده حلیه تلفیق و تنمیق یافته و این
جمله هشتصد هزار بیت محرر و مدون گشته و از این شش مجلد دستخوش طبع و انطباع
آمده جلد اول از کتاب اول حاوی حالات از بدو خلقت عالم تا ولادت عیسی بن مریم
و باز مینماید وقایع تمامت روی زمین را از انبیای مرسلین و جمهور سلاطین و حکمای
متألهین و عرفای محققین و اولیای موحدین و جلد دوم از کتاب اول مشتمل است بذکر
ولادت عیسی تا هجرت محمد مصطفی ص و باز مینماید وقایع اقالیم سبعه و جانداران اضلاع
اربعه را و سیم جلد اول است از کتاب دوم که ذکر وقایع مصطفی از مبتدای هجرت تا
منتهای رحلت باز مینماید بجمله احوال و اقوال و سیر و خبر رسول خدا را از غزوات
معجزات و محظورات و مباحات و اسامی و صفات و کلمات قصار و جلد چهارم در ذکر احوال
خلفا است و انتهی شد در پنج کتاب نخستین کتاب ابی بکر بن ابی قحافه و دیگر کتاب عمر بن
الخطاب و دیگر کتاب عثمان بن عفان و دیگر کتاب اصحاب رسول هاشمی نسب
و دیگر کتاب امثله عربیت و جلد پنجم تاریخ سلاطین قاجاریه است که باز مینماید
نسب قاجاریه و اتابقاجار نویان در ضمن پنج کتاب نخستین مدت سلطنت محمد حسن پادشاه
و دیگر کتاب سلطنت آقا محمد شاه و دیگر کتاب سلطنت خاقان مغفور فتحعلیشاه و دیگر

کتاب شاهنشاه نامه مبرور محمد شاه و دیگر کتاب سلطنت ملل الملوک عجم وارث دیهیم جم
و زینت تاج و نگین محیی دین مبین صاحبقران ناصر الدین پادشاه که همواره رایتش منصور
و دشمنش مقهور باد جلد ششم کتاب براهین العجم است که تاکنون پانصد سال میگذرد
که شعرای عجم قافیه نشناختند و صحیح از سقیم ندانستند همگان دستخوش اغلوطه شدند
و کلمات غلط بکار بستند من بنده این زحمت بر خویش نهادم و بخیال دور اندیش شرط
استقصا و استقراء بکار بستم تا هر که را خدای بخلیقت دانش افزاید و در طبیعت او
آثار بینش نهاده اگر اینکتاب مرا استادکار داند و در نظم اشعار آموزگار خواند در شعر و
شاعری گران سنگ خواهد شد و با شعرای پیشین هم آهنگ خواهد رفت لکن جماعتی
بیروی فهم این نکات دقیقه را ندارند و تفسیر اینکلمات را نتوانند دنباله پوچی
مجاهیل شوند و بر راه اباطیل روند کلمات موزون را شعر خوانند کلید در دانش
و گروهی که از خساست خلق و شرارت خلق حاسدند و این کالای نفیس را کاسد خواهند
ما را ضرر و زیانی نیست   شپره گر وصل آفتاب نخواهد   رونق بازار آفتاب نکاهد
کور و خال مجنور و خار مباش بالجمله این شش مجلد شریف طبع یافته اما آن مجلدات
که هنوز بحلیه طبع محلی نشده بدینگونه است جلد هفتم کتاب مظهر العجائب اسد الله
الغالب است محتوی بر دوهزار بیت و محتوی بهفت کتاب نخستین کتاب جمل و شرح حال ناکثین
و دیگر کتاب صفین و شرح حال قاسطین و دیگر کتاب خوارج و شرح حال مارقین و دیگر کتاب
شهادت و دیگر کتاب احوال مبغضین و محبین و دیگر کتاب کلمات قصار و جلد هشتم شرح
حال بتول عذرا سیدة النساء فاطمة الزهراء سلام الله علیها و جلد نهم شرح حال
حسن مجتبی و ذکر اقوال و افعال و وافدین و بیان احوال و اولاد و احفاد است جلد دهم

کتاب سید الشهدا از بدو ولادت تا روز شهادت و مخاصمه و محاوره معاویه بعد از
حسن مجتبی بالاختصار جلد یازدهم کتاب سید سجاد علیهم صلوات الله الی یوم التناد
جلد دوازدهم کتاب آینه جهان نما که مشتمل است بر پنجاه هزار اسم از سلاطین و حکما و
عرفا و فقها و اطبا و امرا و اعیان و قضات و نحات و مدعیان امامت و مهدویت و معارف
استادان کیمیا و خوش نویسان انواع خطوط و شعرای عرب و شعرای عجم و ادیان مختلفه
عالمیان و تعیین سال و زمان هر یک از این اسامی و جلد سیزدهم کتاب جنگ
التواریخ است که ملتقط از کتب عربیه و فارسیه و مصنفات متفرقه گوناگون است
جلد چهاردهم دیوان اشعار من بنده است مکشوف باد که اشعار من بنده که از
صد هزار شعر بشمار همی رفت از آنجمله بیست هزار بیت بالتقاط و انتقاد اختیار کردم
و چنان دانستم که این منتخب را با دیوان قصاید هر یک از شعرای باستان بمیزان امتحان
در کنداری گران سنگ تر آید چندانکه کتب تواریخ و احادیث من بنده از دیگر کتب
فزونی دارد این کتاب را نیز بر دیگر دواوین فزایش است اگر کسی را در این سخن شکی درپیه
در خاطر ثقلی اندازد من بنده حاضرم از برای محاوره و موازنه لاجرم واجب میکند که
مدعی بمجلس مراهنه در آید و اگر تواند قصب السبق بر باید چو استادم که در قفای من بپوید
نیاید و ناز نخواهد و قرع باب حسد نکند و خامل حبل من مسد نشود بالجمله اشعاری که
در آغاز جوانی و بدو سخن رانی در هم پیوستم نخستین سه دفتر مثنوی بود که بتحقیق و
تمیز عرفای محققین و اولیای موحدین بزبان پهلوی رقم کردم و دیگر تاریخ عالم را
از هبوط آدم تا بعثت خاتم النبیین بشیوه و شیمت فردوسی بپارسی در آوردم اگر چه
زاده خاطر در نزد خرد شاعر منزلت فرزند دارد لکن من بنده چون تقریر این صنعت را

فرود مکانت خویش دانستم چشم از فرزند نا پسند بپوشیدم و خط ترقین درکشیدم
هر سخن که دیدم بپوندم اگر بیتا تو بنگرم و نپسندم بسوزم در آتش بشویم در آب
اکنون با سر سخن آییم چون هشت مجلد از مصنفات من بنده با اینکه بلند آوازه چون سموات
سبع بود از حلیه انطباع و زینت طبع دور ماند بلکه چون ماه در محاق و شاهد در عری
افتاد اینوقت نواب مستطاب کبری و خدر علیا محجوبه سلطنت و مستوره دولت و نعمه
عفت صنیعه عصمت مشید بنیان قضا و انصاف انسان عین عفاف انیس الدوله
العلیه العالیه از برای بقای دولت ملک ملوک عجم وارث تخت و تاج فریدون و جم
ناصر الدین پادشاه که حفظ یزدانش پناه و توجه اهل بیتش همراه باد کتاب بتول
عذراء و انسیه حوراء فاطمة الزهراء سلام الله علیها را امر و مقرر فرمودند که حلیه
طبع و انطباع محلی دارند و من بنده این چند شعر را از منظومات خویش در مدح و ثنای
او سرودم و هی هذه

انیس دولت شاهنشه فرشته خصال | فرشته‌ایست مجوی فرشته بمثال
حریم حرمت او را فرشته چون رسد | نخست سجده بر آرد سپس گشاید بال
کسی بوهم درون سر شکسته باز آید | ز آستان عفافش هزار بار خیال
محالی از پی اندیشه هیچ نیست مگر | خیال او که بر اندیشه صورتست محال
اگرچه تا که بود آینه مهبط عکس است | ز عصمتش نکرد اندر آینه تمثال
بصبحگاهان خورشید دیده بردوزد | بتیر و زوبین تا دیده نقش جمال
ز ماه تابش شبها سپهر از پی تاب | ز آسمانش دیده بست سایه از دنبال
وجود او که همیشه کرانش با فزون باد | ثنا از انبیاء تسبیح ایزد متعال

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر ولادت بتول العذرا السیدة النسا فاطمة الزهرا ع

صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

مکشوف باد که نور محمد و آل محمد عنوان کتاب کثرات و طغرای منشور موجودات اوست نمایش نخست و تابش نخستین اگرچند حادث است گاهی نبود که نبود اگرچند ممکن با واجب مباینتی ندارد اگرچند صادر است با مصدر واسطه نپذیرد لکن با اینهمه رتبت از حضرت غیبوبت دور است و با دورباش غیرت مهجور ممکن را با واجب چه نسبت و ما للتراب و رب الارباب اگرچه سید انبیا در صدر سرادق لولاک بود در پیشگاه غیبوبتش ما عرفناک گوید و یتیمی من بنده این شعر انشا و انشاد کرده ام

ز غیب چون بشناس خود اوفتاد — ازان شناس پیمبر پدید شد ما را
لقای حق بخفا می ندانستم و نشان — که ظهور محمد شد از حجت لقا
مبان شاهد غیب و نبی نباشد فصل — مباینت که دو واسطه بود حاشا

مفاد ظاهر احمد مفاد باطن غیب — نبی سبب بینش وان سوی بینش است یعنی

از انجمله مکشوف افتاد که اگر چند ولادت فاطمه در شمار دنیا و سال و مدار زمانست لکن ماه
و سال در مبدا و منتهای مدتش از بارگیان بی نام و نشانست چنانکه صادق آل محمد در کتاب
معانی الاخبار از سید ابرار صلی الله علیه و آله خبر میدهد قال قال رسول الله خلق الله
نور فاطمة قبل ان یخلق الارض و السماء فقال بعض الناس یا نبی الله فلیست هی
انسیة فقال فاطمة حوراء انسیة قال خلقها الله عز و جل من نوره قبل ان
یخلق آدم اذ کانت الارواح فلما خلق الله عز و جل آدم عرضت علی آدم قیل یا نبی الله
و این کانت فاطمة قال کانت فی حقة تحت ساق العرش قالوا یا نبی الله فما کان طعامها
قال التسبیح و التهلیل و التحمید میفرماید رسول خدا فرمود خداوند خلق کرد
نور فاطمه را از آن پیش که خلق کند آسمان و زمین را بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله
فاطمه انسیه نیست فرمود فاطمه حورای انسیه است و او را خداوند بیافرید از نور خویش
از آن پیش که آدم را بیافریند و گاهی که آدم را بیافرید نمودار گشت نور فاطمه بروی گفتند
یا رسول الله فاطمه در کجا میزیست فرمود در حقه جای داشتی در تحت ساق عرش
میزیست گفتند طعام او چه بود فرمود تسبیح و تهلیل و تمجید فلما خلق الله عز و جل
آدم و اخرجنی من صلبه و احب الله عز و جل ان یخرجها من صلبی جعلها تفاحة فی الجنة
و اتانی بها جبرئیل فقال لی السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد قلت و علیک
السلام و رحمة الله حبیبی جبرئیل فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام قلت منه
السلام و الیه یعود السلام قال یا محمد ان هذه تفاحة اهداها الله عز و جل الیک من
الجنة فاخذتها و ضممتها الی صدری میفرماید وقتی بیافرید خداوند آدم را و مرا از

صلب او برآورد دوست داشت که نیز از صلب من فاطمه را پدید کند لاجرم نور او را در بهشت
بصورت سیبی برآورد و جبرئیل آن را بنزد من حاضر ساخت و مرا سلام داد و جواب بشنید
آنگاه گفت یا محمد ترا پروردگار تو سلام میرساند گفتم سلام از اوست و معاودت سلام
باوست گفت یا محمد هذا این سیبی است از بهشت که خداوند بسوی تو هدیه فرستاده است آن
سیب را بگرفتم و بر سینه خود بچسبانیدم قَالَ يَا مُحَمَّدُ يَقُولُ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ كُلْهَا فَفَلَقْتُهَا
فَرَأَيْتُ نُوراً سَاطِعاً وَفَزِعْتُ مِنْهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ كُلْهَا وَلَا تَخَفْ فَإِنَّ ذَلِكَ
النُّورَ لِلْمَنْصُورَةِ فِي السَّمَاءِ وَهِيَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ قُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ وَلِمَ سُمِّيَتْ فِي السَّمَاءِ
الْمَنْصُورَةَ وَفِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سُمِّيَتْ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ
وَفَطَمَ أَعْدَائَهَا عَنْ حُبِّهَا وَهِيَ فِي السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةُ وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَوْمَئِذٍ
يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ يَعْنِي نَصْرَ فَاطِمَةَ لِمُحِبِّيهَا آنوقت جبرئیل عرض کرد
ای محمد خداوند میفرماید بخور این سیب را چون بشکافتم از میان آن نوری در لمعان آمد و ساطع
شد چنانکه من بترسیدم جبرئیل گفت یا محمد چیست ترا که نمیخوری بخور و بیم مکن زیرا که
این نور منصوره است در آسمان و فروغ فاطمه است در زمین گفتم ای دوست من جبرئیل از بهر
چه او را در آسمان منصوره نامند و در زمین فاطمه عرض کرد در زمین فاطمه نام یافت
از بهر آنکه شیعیان خود را از آتش دوزخ باز میدارد و اعدای خود را از حب خود دفع میدهد
و در آسمان منصوره نامیده شد بمعنا آیه مبارکه وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ
يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ يعنی نصر فاطمه لمحبیها خلاصه معنی این کلمات آنست که فاطمه علیها السلام
دوستان خود را نصرت میفرماید و فرحان و شادان مینماید چون سطری از قدمت وجود
و سبقت نمودش که کارنامه اول و آینه ازل است مسطور افتاد اکنون با سر سخن آئیم و ولادت

آنحضرت را در اینجهان که زند انی محمد بتها و دستخوش زمان غیر قار الذات نمائیم
همانا قصه تزویج خدیجه علیها السلام را در مجلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ با بسط
مقال مقارن ساختیم دیگر بتکرار نخواهیم پرداخت بالجمله چون رسول خدا خدیجه را
کابین بست و برای خویش در آورد مردان قریش که بستر انباز شرک و شقاق و بندی
احبال کفر و نفاق بودند و با آنحضرت لعب مخالفت میباختند و اسب و فرزین مخاصمت
میتاختند زنان خود را از موانست و مجالست خدیجه منع نمودند و از استیناف مؤالفت
و ابتلاء مخالفت دفع دادند چنانکه صدوق در امالی خویش سند بمفضل بن عمر رساند
قال قلت لابی عبد الله کیف کان ولادة فاطمة فقال نعم ان خدیجة لما تزوج بها
رسول الله صلی الله علیه و آله هجرتها نسوة مکة فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن
علیها و لا یترکن امرأة تدخل علیها فاستوحشت خدیجة لذلک و کان جزعها و غمها
حذرا علیه میگوید در حضرت ابی عبد الله بعرض رسانیدم که چگونه بود ولادت فاطمه
فرمود گاهی که رسول خدا خدیجه را تزویج فرمود زنان مکه از وی برمیدند و هیچگاه
بروی در نیامدند و او را سلام ندادند و هیچ زنی را نیز بسرای او آمد و شد نگذاشتند
از این روی خدیجه علیها السلام قرین وحشت و دهشت گشت و خوف و خشیتش بر رسول
خدای بود بدینگونه روز گذرانید تا بفاطمه علیها السلام حامل گشت و آنحضرت در
رحم با مادر آغاز سخن نمود و مادر را بر مکروها صبر همی فرمود و خدیجه این حدیث را
از رسول خدا پوشیده میداشت این بود تا روزی رسول خدا بخانه درآمد و
سخن فاطمه را با مادر اصغا فرمود فقال لها یا خدیجة من تحدثین قالت
الجنین الذی فی بطنی یحدثنی و یؤنسنی فرمود یا خدیجه با چه کس سخن میکنی

عرض کرد این کودک که در شکم دارم مونس من است و با من حدیث میکند قال
یا خدیجة هذا جبرئیل یبشرنی انها انثی وانها النسلة الطاهرة المیمونة وان الله
تبارک وتعالی سیجعل نسلی منها وسیجعل من نسلها ائمة ویجعلهم خلفائه فی
ارضه بعد انقضاء وحیه فرمود ای خدیجه این جبرئیل است بشارت میدهد مرا
که این دختریست پاکیزه و فرخنده زود باشد که از نسل او امامان پدید آورد و ایشان را بعد
از انقطاع وحی در روی زمین خلفای خویش گرداند پس خدیجه شادکام بزیست تا هنگام
ولادت فاطمه برسید آنگاه خدیجه کس بنزدیک زنان قریش و بنی هاشم فرستاد که بنزد من آیند
و آن پرستاری که در چنین هنگام زنان با زنان بکار بندند مرعی دارید در پاسخ گفتند
ما تو را دیدار نخواهیم کرد چه صلاح و صوابدید ما را بکار نبستی و نصایح ما را بچیزی
نشمردی و یتیم ابوطالب را که بی نعمت و ثروت بود شوی گرفتی خدیجه از پاسخ ایشان آزرده
و اندوهناک گشت این هنگام چهار زن گندم گون و بلند قامت که با زنان بنی هاشم شبیه
مانند بودند از در در آمدند خدیجه از دیدار ایشان بیمناک شد فقالت احدیهن
لا تحزنی یا خدیجة فانا رسل ربک الیک ونحن اخواتک انا سارة وهذه آسیة بنت
مزاحم وهی رفیقتک فی الجنة وهذه مریم بنت عمران وهذه کلثم اخت موسی بن عمران
بعثنا الله الیک لنلی عنک ما تلی النساء من النساء یکتن از آن زنان گفت بیم مکن
ای خدیجه ما فرستادگان پروردگار تو ایم بسوی تو ما خواهران تو ایم اینک من ساره ام
و این یک آسیه دختر مزاحم که رفیقه تست در بهشت و آن یک مریم دختر عمران است و آن دیگر
کلثم خواهر موسی بن عمران است خداوند ما را بسوی تو گسیل نمود تا مباشر امر تو باشیم چنانکه
زنان مر زنان را آنگاه یکتن از ایشان جانب یمین گرفت و تنی دیگر یسار رفت و سه دیگر پیش

در احوال حضرت فاطمه علیها السلام

روی خدیجه بیست وچهارم در تمنای آنحضرت جای کرد و فاطمه علیها السلام طاهره
مطهره متولد گشت و این واقعه در روز جمعه بیستم جمادی الآخره بود در سال شش هزار و
دویست و هشت سال شمسی بعد از هبوط آدم صفی علیه السلام و ورود رسول خدا در
مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول بود در سال شش هزار و دویست و شانزده
سال شمسی و هشت ماه و بیست و دو روز بود و اگر این هشت سال شمسی را با قمری نقل کنیم
مدت عمر فاطمه هنگام ورود مدینه هشت سال و یازده ماه و آند روز می باید اکنون
باسر سخن رویم فَلَمَّا سَقَطَتْ اِلَى الْاَرْضِ اَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتّٰى دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ
وَلَمْ يَبْقَ فِي شَرْقِ الْاَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا مَوْضِعٌ اِلَّا اَشْرَقَ فِيهِ ذٰلِكَ النُّورُ وَدَخَلَ عَشْرٌ مِنَ
الْحُورِ الْعِينِ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَعَهَا طَسْتٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَاِبْرِيقٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِي الْاِبْرِيقِ
مَاءٌ مِنَ الْكَوْثَرِ فَتَنَاوَلَتْهَا الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا فَغَسَلَتْهَا بِمَاءِ الْكَوْثَرِ
وَاَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيْضَاوَيْنِ اَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَاَطْيَبَ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ
فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ وَقَنَّعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ میفرماید وقتی فاطمه از بطن مادر بزمین آمد
بیوتات مکه مشرق نور گشت و در شرق و غرب ارض موضعی نماند الا آنکه از شعشعه این نور
مبارک تابناک شد این هنگام ده تن حور العین در آمدند و با هر یک طشتی از فردوس
و ابریقی از آب کوثر بود آن یک که در پیش روی فاطمه جای داشت آن طشت و ابریق را فرا گرفت
و فاطمه را با آب کوثر بشست و دو خرقه سفید که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر بویاتر
بود بر آورد یکی را بجای قماط بکار بست و بآن دیگر سر و تن مبارکش را محفوف داشت
ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَقَالَتْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ اَبِي
رَسُولُ اللّٰهِ سَيِّدُ الْاَنْبِيَاءِ وَاَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْاَوْصِيَاءِ وَوُلْدِي سَادَةُ الْاَسْبَاطِ

چون از فاطمه خواستار نطق گشت آغاز سخن نمود و گفت شهادت میدهم بوحدانیت خدا
و نبوت پدرم محمد مصطفی و وصایت شوهرم علی مرتضی و سیادت فرزندانم ائمه
هدی آنگاه بر آن جماعت سلام داد و هر یک را بنام یاد کرد و بروی او تبسم فرمود پس بشارت
دادند اهل آسمانها بعضی مر بعضی را بولادت فاطمه و نوری در آسمان پدید شد که تا آن
زمان فرشتگان دیدار نکرده بودند وَقَالَتِ النِّسْوَةُ خُذِيهَا يَا خَدِيجَةُ طَاهِرَةً
مُطَهَّرَةً زَكِيَّةً مَيْمُونَةً بُورِكَ فِيهَا وَفِي نَسْلِهَا فَتَنَاوَلَتْهَا فَرِحَةً مُسْتَبْشِرَةً وَأَلْقَمَتْهَا
ثَدْيَهَا فَدَرَّ عَلَيْهَا فَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَنْمِي فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي الشَّهْرِ وَتَنْمِي فِي الشَّهْرِ كَمَا
يَنْمِي فِي السَّنَةِ آنگاه زنان گفتند با خدیجه بگیر این پاک و پاکیزه زکیه میمونه را مبارک
باد او و نسل او پس خدیجه شادان و فرحان فاطمه را ماخوذ داشت و پستان مبارک در
دهانش گذاشت و او را شیر بخورانید و فاطمه روز بروز چنان بالیده میشد که دیگر کودکان
ماهی بدان سان نمو می نمود که دیگر کودکان بسالی بدو مصباح الانوار نیز این حدیث
بدینگونه رقم یافته و دیگر در امالی صدوق و عیون الاخبار از حضرت رضا علیه السلام
روایت است قَالَ قَالَ النَّبِيُّ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ
فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطَبِهَا فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ
وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ
الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ میفرماید رسول خدا فرمود گاهی که من باسمان
عروج دادم جبرئیل دست مرا ماخوذ داشت و در بهشت در آورد و از خرمای بهشت
مرا داد و من بخوردم پس نطفه گشت در صلب من چون از آسمان فرود شدم و با خدیجه
هم بستر گشتم بفاطمه حامل گشت و فاطمه حوراء انسیه است لاجرم هرگاه مشتاق رایحه بهشت

میشوم فاطمه را میبوسم در احتجاج نیز این حدیث مذکور است بدین گونه وارد است

ذکر کنی و اسما و القاب فاطمه زهرا سلام الله علیها

کنای آنحضرت نخست ام الحسن دویم ام الحسین سیم ام المحسن چهارم ام الائمه پنجم ام ابیها ششم ام السبطین اما اسما و القاب آنحضرت بروایت ابو جعفر القمی فاطمه البتول الحصان الحره السیده العذرا الحورا الطاهره الزکیه الراضیه المرضیه المحدثه مریم الکبری الصدیقه الکبری و در آسمان حضرت را النوریه السماویه الحانیه گویند الصدیقه بالاقوال والمبارکه بالاحوال والطاهره بالافعال الزکیه بالعداله والرضیه بالمقاله المرضیه بالدلاله المحدثه بالشفقه و الحره بالنفقه والسیده بالصدقه الحنان بالمنان البتول فی الزمان الزهراء بالاحسان مریم الکبری بالستر فاطمه بالبر النوریه بالشهاده السماویه بالعباده الحانیه بالزهاده العذراء بالولاده الزاهده الصفیه العابده الرضیه المرضیه المتهجده الشریفه القانته العفیفه سیدة النسوان حبیبه حبیب الرحمن المحتجبه عن خزان الجنان صفیة الرحمن ابنة خیر الانام قرة عین جمیع خلائق اجمعین واسطة العقد بین سیدات نساء العالمین المتظلمه بین یدی العرش یوم الدین ثمرة النبوه ام الائمه زهرة فؤاد شفیع الامه الزهراء المحترمه الغره المحتشمه المکرمه تحت القبه الخضراء الانسیه الحورا البتول العذراء سیدة النساء وارثه سید الانبیاء قرینه سید الاوصیاء فاطمه الزهراء الصدیقه الکبری راحه روح المصطفی حامله البلوی من غیر فزع ولا شکوی وصاحبه شجره طوبی ومن انزل فی شانها و شان زوجها و اولادها

سوره هل اتی ابنة النبی وصاحبة الوصی وام السبطین وجدة الائمه وسیدة نساء الدنیا والآخرة زوجة المرتضی والدة المجتبی ابنة المصطفی السیدة المفقودة الکریمة المظلومة الشهیدة السیدة الرشیدة شقیقة مریم ابنة محمد الاکرم المفطمة من کل شر المعلومة بکل خیر المنعوتة فی الانجیل الموصوفة بالبر والتبجیل درة صاحب الوحی والتنزیل جدها الخلیل مادحها الجلیل خاطبها المرتضی بامر المولی جبرئیل

ذکر فضایل فاطمه و فضیلت الحضرت بر مریم علیهما السلام

و قبحی در رساله اسرار الانوار فی مناقب الائمة الاطهار شعری چند در مدح و منقبت فاطمه علیها السلام گفته ام در این کتاب مبارک نیز نگارش یافت

صدف گوهر شبیر و شبر ... جفت جفت سلیل پیغمبر
دختر مصطفی اگرچه زنست ... شیر مردان چو رش نیم تنست
زن اگرچند نیم مرد انند ... بر او مرد نیم زن دانند
شیر یزدانش گر نبودی مرد ... زینت از مرد دو جهان و فرد
همتش زاختران برشتر کند ... عصمتش پانک بر فرشته زند
دو جهان بود از جهانش لیک ... جز بیزدان نبد سلام علیک
از جهان دیده بر جهان داور ... دو جهانش چو خاک و خاکستر
انکه جست از جهان فلک چکند ... انکه رست از جهان فلک چکند
این فدک بهر تو مهک کرده است ... نز جهان فدک این فدک کرده است
زین جهان و زین جهان پاکاست ... گوهر پاک خواجه لولاک است
گوهری کز صدف بیارد در ... مادری و پدر نیارد حر

این خبر از بریده بما میرسد قال النبیّ انّ ملک الموت خیّرنی فاستنظرته الی
نزول جبرئیل فتجلّی ابنته الغشی فقال لها یا بنتی احفظی علیک فانّک و بعلک و
ابنیک معی فی الجنة میگوید هنگام انتقال رسول خدای از جهان فانی بسرای جاودانی
فرمود ملک الموت مرا مخیّر ساخت تا اگر خواهم سفر آنجهانی کنم و اگر نه بجای مانم
از این خبر غشیه بر فاطمه عارض گشت و بیم رفت که بیهوش و مغشی علیها گردد رسول
خدا فرمود ای دختر من خویشتن دار باش همانا تو و شوهر تو و فرزندان تو با من در بهشت
خواهید بود بمفاد آیه مبارکه انّ الله یبشّرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم
وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقرّبین خداوند تبارک و تعالی بشارت داد مریم را
بولادت عیسی و بشارت داد فاطمه را بولادت حسن و حسین چنانکه در حدیث وارد است
انّ النبیّ بشّرها عند ولادة کلّ منهما بان یقول لها لیهنئک ان ولدت اماما یسود
اهل الجنة واکمل الله تعالی ذلک فی عقبها یعنی رسول خدا بشارت داد فاطمه را در ولادت
حسن و حسین با بنکه تهنیت و میفرمود ای فاطمه مهنّا باد ترا ولادت امامی که سید اهل
بهشت است و خداوند تکمیل کرد این نعمت را بر فاطمه که از اولاد او ائمه هدی علیهم السلام از پس
یکدیگر متولد شدند قوله وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلّهم یرجعون یعنی
امیرالمؤمنین علی علیه السلام قال ابو عبدالله علیه السلام کانت مدّة حملها تسع ساعات وقد ولدت
فاطمة الحسن والحسین وبینهما ستة اشهر صادق آل محمد میفرماید مدت حمل ام
نه ساعت بود و میان ولادت حسن و حسین بروایتی شش ماه است و واجب میکند که زحمت حمل بر
فاطمه زیادت بوده است از مریم و مریم دختر عمران است و فاطمه دختر محمد و شرف مردم با پدر است
قوله تعالی اذ قالت امرأة عمران ربّ انّی نذرت لک ما فی بطنی محرّرا فتقبّل منّی

انک انت السمیع العلیم میفرماید زن عمران که مادر مریم بود عرض کرد ای پروردگار
من نذر کردم و بر ذمّت نهادم اگر این جنین که در بطن دارم پسری باشد او را محرّر دارم و
معتکف مسجد و ناظر بطاعت خداوند فرمایم ای بار خدای از من بپذیر تو شنوا و دانائی
فلمّا وضعتها قالت ربّ انّی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذّکر
کالانثی وانّی سمّیتها مریم وانّی اعیذها بک وذرّیّتها من الشّیطان الرّجیم کاهی کو
مادر مریم حمل فرو گذاشت و نگریست که این جنین که در شکم داشت دختری برآمد و دختر
همانند پسر نباشد لکن تو داناتری بدانچه پسندیده داری من او را بمریم مسمّی داشتم و با
فرزندانش بپناه تو گذاشتم هم اکنون گوئیم اگر رسول خدا با ان فضل که بر آفرینش
داشت در حق فاطمه نذری فرمودی باضعاف فاضلتر بود بدانچه مادر مریم بر ذمّت نهاد
و نذر مریم از قبل مادر بود و نذری که از قبل پدر باشد در منزلت دو چندان خواهد
بود در تفسیر ثعلبی مذکور است که چون خدیجه بفاطمه حامله شد عرض کرد ای خداوند
آفریننده قربت من در حضرت تو از زوجه عمران افزونتر و فزونی منزلت محمّد از عمران از
حوصله حساب بیرون من این فرزند را محرّر کردم خداوند رسول خویش را وحی فرستاد که
که با خدیجه بگوی که سبب باز دار از وی که او صفیّ من و برگزیده من و آزاد کرده من از دوزخ است
و مادر امامانست خدیجه گفت بدان شادم چه مادر اصفیا و امامانست همانا محرّر آنکس را
گویند که از مسجد بیرون نشود و دختر نتواند محرّر شد چه شرط ملازمت مسجد طهارتست و آن
ایام که زنان خون آلود شوند مطهّر نباشند از نجاست [illegible] مادر مریم که عرب آنرا حنانه
گویند چون نذر کرد که فرزندش را محرّر کند شوهرش عمران گفت ای نادانی تو چه دانی که در شکم
چه داری باشد که دختری آورد چون بر زبان او گذشته بود فتقبّل منّی مسئلت و باجابت

در احوالات حضرت فاطمه علیها السلام

مقرون گشت چنانکه خدای میفرماید فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا
وکفلها زکریا پس سید برفت خداوند بسکو بدین برتری که مریم مقیم مسجد باشد و
ملازمت مسجد نماید و او را بر طهر و حیض تشویش نماداد و کفالت امر او را بزکریا گذاشت
وکفالت امر فاطمه با رسول خدا بود و روشن است فضیلت کفالت رسول خدا بر هر
کفالتی و دیگر کفالت یتیم مندوبست و کفالت ولد واجب و دیگر آنکه ولادت عیسی
از مریم در زمان جاهلیت بود و حسن و حسین بر فطرة اسلام از فاطمه متولد شدند
و دیگر آنکه خداوند مریم را بسلامت او و سلامت جنینی که در بطن داشت آگهی داد و هیچ
خوف و خشیتی بخاطر او راه نمیکرد لکن فاطمه را آگهی نرسید از حال حمل و وضع آن که طریق
سلامت میسپارد یا هلاکت از اینجاست که مسلمانان را در یوم بدر بر فرشتگان فضیلت
بود چه ایشان در بیم و امید بودند و بر فرشتگان مکشوف بود که مقتول نخواهند شد
قوله تعالی فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا یعنی هنگام
وضع حمل عیسی از زیر پای مریم ندا در داد که ای مادر غمنده مباش که پروردگار از زیر پا
تو نهری جاری فرمود و قال النبی یا فاطمة ان الله یرضی لرضاک لکن پیغمبر فرمود ای فاطمه
خداوند راضی میشود از رضای تو و او را ایمن ساخت و از برای مریم گفته شد والتی
احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا وجعلناها وابنها آیة للعالمین میفرماید
چون مریم از هر ناشایست خویشتن دار بود بعضی از روح خویش را دمیدیم در وی و فرزند او را
آیتی کردیم از برای عالمیان اما فاطمه خامسة آل العباست و جبرئیل فخر و مباهات میکند که از
خمسه آل عبا چنانکه میگوید من مثلی و انا سادس خمسة یعنی از جبرئیل که نام او
روح است نفخه در مریم دمیده شد و روح تمامت در نفخه و در ترک هر یک از آل العباست

چنانکه در مفاخرت خویش گفت من بشم خمس العبائم واز شئونات مریم است وهزی الیک
بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا یعنی فرا کش بسوی خود درخت خرمای خشیده را
تا سبز وبارور شود وفرو ریزد بر تو خرمای تازه فکلی واشربی وقری عینا پس بخور و
بیاشام از آب گوارا وروشن ساز چشم را وخرم دار خاطر را بفرزند ارجمند ونیز در
نخل خشک واوردن خرمای تازه از این جمله منزلت مریم باز نموده می آید توانند شد چنانکه
فاضل مجلسی بر این رفته است ان نهر ونخله بجای بودند نکه از عدم بوجود آمدند زیرا
که از میان اثری باقی نماند چون علامات وآیات دیگر مانند زمزم ومقام وموضع
تنور والتقاء البحر ورود شمس کی بنشان اثر وصحاح خبر کاینه مشهود ماست واز برای زهرا
حدیث نثر صحائف وقدس السماء در خبر است که یکروز ام ایمن با دیده سرشک انگیز عرض کرد
که یا رسول الله فاطمه را بشوی دادی واو را نثاری که تشریف عروسان است نفرمودی
فقال یا ام ایمن لم تکذبین فان الله تعالی لما زوج فاطمة علیا امر اشجار الجنة
ان تنثر علیهم من حلیها وحللها ویاقوتها ودرها وزمردها واستبرقها فاخذوا
منها ما لا یعلمون فرمود ای ام ایمن از در کذب سخن مکن گاهی که خداوند فاطمه را با علی
کابین بست فرمان داد تا اشجار بهشت از حلی وحلل ویاقوت ودر وزمرد
واستبرق برایشان نثار کردند ونیز در بیان مکانت ومنزلت مریم است واو محدثه بود چنانکه
خدای فرماید واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک
علی نساء العالمین یعنی یاد کن گاهی که جبرئیل با گروهی از فرشتگان مریم را گفتند
ای پرستنده خداوند همانا خداوند ترا برگزید وبدین برفت از برای عبادت وخدمت
مسجد اقصی وپاکیزه ساخت ترا از هر ناشایست وبتول فرمود از حیض ونفاس وبرگزید

تورا از زنان عهد تو وبی شوهر بنفخه جبرئیل تورا فرزند داد همانا مراد از زنان
عالمین زنان عهد مریم است چنانکه بنی اسرائیل را فرمود یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی
التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین میفرماید ای بنی اسرائیل
فرا خاطر آرید آن نعمتها که مر شما را اعطا کردم وشما را برگزیدم بر عالمیان یعنی بر مردمی
که در عهد شما ومعاصرین شما بودند نه بر مسلمانان قوله تعالی ان الله اصطفی آدم و
نوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع
علیم یعنی خداوند برگزید آدم را ونوح را وآل ابرهیم را که اسمعیل واسحق واولاد
ایشانند که امامان وپیغمبران وفرزندان ایشان بودند که بعضی از بعضی پدید آمدند
تا بخاتم انبیا وسید اوصیا بروایت ابن عباس وابوذر وانس رسول خدا فرمود آل ابرهیم
منم وآل عمران علی علیه السلام خداوند ایشان را بر عالمیان تفضیل داد یعنی بر مردمان زمان
هر یک از ایشان وقال النبی فاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین والآخرین وانها
لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من المقربین وینادونها بما
نادت به الملائکة مریم فیقولون یا فاطمة ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک
علی نساء العالمین رسول خدا فرمود فاطمه سیده زنان عالمیانست از اولین تا آخرین و
هیچکس را استثنا نفرمود پس مکشوف افتاد فضیلت فاطمه بر مریم وبدیگر زنان عالم میفرماید
گاهی که فاطمه در محراب عبادت ایستاده میشد هفتاد هزار فرشتگان مقرب بروی درودی
فرستند واورا ندا در میدهند بدانچه ملائکه مریم را ومیگویند یا فاطمه خداوند بر
گزید ترا وپاکیزه ساخت وبرگزید بر زنان عالمیان قوله تعالی کلما دخل علیها زکریا
المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله

یرزق من یشاء بغیر حساب پیغمبر ما بد هر گاه زکریا بر مریم در می آمد در نزد او چند
کردو بایست بود خورش و خوردنی مینگریست زکریا را شگفت آمد گفت همانا ای مریم
این طعام را از کجا بدست کردی گفت از نزد خدا و خداوند روزی میدهد بیرون حساب
آنکه را میخواهد فاضل مجلسی پیغمبر ما بد نفس این آیه مبارکه منتهی نیست که خداوند این
رزق را ابداع واختراع فرمود و ناگاه بیافرید بلکه دلالت بکثرت شکرگذاری میکند
چنانکه مردی کو مدام از خداوند بدرهمی روزی داد کما قال قل کل من عند الله
لکن از برای مریم علیها السلام از اخبار کثیره واحادیث متواتره چون حدیث مقداد
وخبر جابر و رمان وعنب وتفاح وسفرجل وجز اینها چنانکه عنقریب در فضایل الخمسه
بشرح میرود وازین اشیا فاطمه میخورد وبعد از آدم وحوا هیچ آفریده را از زنان این
مکانت نبود وازین اشیا تواند رزق یافت فی الحدیث ان النبی دخل علی فاطمة
وهی فی مصلاها وخلفها جفنة یفور دخانها فاخرجت فاطمة الجفنة فوضعتها
بین ایدیهما فسأل علی انی لک هذا قالت هو من فضل الله ورزقه ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب یعنی رسول خدا بر فاطمه در آمد وآن حضرت در مصلای خود بود
ودر قفای او جفنه در غلیان بود ودخان آن بالا میگرفت پس فاطمه آن جفنه را بر
داشت ونزد رسول خدا وعلی گذاشت امیر المؤمنین فرمود از کجا این طعام را بدست کردی
عرض کرد از فضل خدا ورزق او وهمانا خداوند بیرون حساب روزی میدهد هر کرا میخواهد
کرفهم که مریم رزق یافت از بهشت فاطمه علیها السلام خلق شد از رزق بهشت وفی
الحدیث فناولنی جبرئیل رطبة من رطبها فاکلتها فتحولت ذلک نطفة فی صلبی
رسول خدا پیغمبر ما بد جبرئیل خرمائی از خرماهای بهشت مرا داد ومن بخوردم وآن

در احوالات حضرت فاطمه علیها السلام

نطفه گشت در صلب من یعنی فاطمه از این نطفه صورت بست و مریم را خداوند در بیست
موضع قرآن مدح فرموده و فاطمه را در اخبار بیست تا مست هزار جای دلالت میکند
بر فضیلتش چنانکه ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه آورده و خداوند مریم دختر عمران را
میستاید آنجا که میفرماید اَلَّتِی اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا اراده میکند بدین کلمه عفاف مریم
نه ملامت شوی و آوردن فرزند را و حال آنکه احادیث متکاثره و اخبار متواتره
در مدح مزاوجت و طلب فرزند و ذم عزوبت وارد است و خداوند در حق فاطمه و اولاد
او میفرماید اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ
تَطْهِیراً و ایشان را از هر آلایشی و ناستوده پاک و پاکیزه ساخت شاعر رسول الله
حسان بن ثابت میگوید

وَ اِنْ مَرْیَمُ اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا　　وَ جَائَتْ بِعِیسَی کَبَدْرِ الدُّجَی
فَقَدْ اَحْصَنَتْ فَاطِمُ بَعْدَهَا　　وَ جَائَتْ بِسِبْطَیْ نَبِیِّ الْهُدَی

ذکر هجرت فاطمه علیها السلام از مکه معظمه بمدینه متبرکه

هجرت فاطمه از مکه بمدینه

فاطمه علیها السلام چنانکه شرح رفت روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخره در سال
شش هزار و دویست و شانزده بعد از هبوط آدم متولد گشت چون پنج سال از عمر مبارکش
سپری شد مادرش خدیجه علیها السلام وداع جهان گفت چنانکه در مجلد دوم از کتاب اول
مرقوم افتاد رسول خدا جعل خدیجه را بیحون مکرر ادرد و او را بدین سبب ملالی بخاطر رسید
و باز خانه شد فاطمه علیها السلام بگردید و میگفت مادر من بکجا شد
پیغمبر پاسخ نداد تا گاهی که جبرئیل در رسید و گفت خداوند میفرماید فاطمه را از من
سلام برسان و بگو مادر تو در خانه ایست از نی که کعبهای آن از زر خالص و ستونهای

انجا نیز با فوت حضرت خدیجه خانه او در بنی خانه آسیه و مریم دختر عمرانست چون پیام خدا را
فاطمه اصغا نمود عرض کرد اِنَّ اللهَ هُوَ السَّلامُ وَمِنْهُ السَّلامُ وَاِلَیْهِ یَعُودُ السَّلامُ
و آنحضرت بعد از فوت مادر در حجره پدر همی زیست تا گاهی که هنگام هجرت فراز آمد و پیغمبر
هجرت کرد در کتاب رسول خدا مرقوم افتاد با آهنگ مدینه از مکه بیرون شد وطی مسافت
کرده بمدینه رسید و در محله قبا فرود شد چند که بعرض رسانیدند که از اینجا بمدینه
باید کوچ داد زیرا که مردم مدینه در مرصد انتظار مقیم اند رسول خدا فرمود تا برادرم علی
با من پیوسته نشود وارد مدینه نخواهم شد و ابو واقد لیثی را بحضرت امیر المؤمنین رسول
فرستاد و او را مکتوب کرد و فرمان داد که از مکه طریق مدینه سپارد علی علیه السلام
ساخته سفر شد و ضعفاء مسلمین را فرمود تا بسیج راه کردند و فاطمه دختر رسول خدای را
و دیگر فاطمه بنت اسد مادر خود را و دیگر فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب الهی را دانا
سفر مدینه را عزیمت درست کردند و از برای هر یک هودجی بساخت و راحله حاضر کرد
و پوشیده از مردم از مکه بیرون شدند ابو واقد لیثی و ایمن بن ام ایمن چون بیمناک بودند
که مبادا قریش از قفای ایشان تاختن کنند و زیانی برسانند شتر فواطم را بتعجیل و تعب
همی راندند علی علیه السلام ابو واقد را گفت اِرْفَقْ بِالنِّسْوَةِ اَبا واقِدٍ اِنَّهُنَّ مِنَ الضِّعافِ
یعنی زنان را بدین سرعت و عجلت کوچ مده ایشان ناتوانانند اینگونه زحمت نیست ما را از
قریش کراهتی نمیرسد   و این شعر را بفرمود

لا شَیْءَ اِلَّا اللهُ فَارْفَعْ هَمَّکا   یَکْفِیکَ رَبُّ النّاسِ ما اَهَمَّکا

این بگفت وطی طریق همی فرمود چون نزدیک ضجنان رسیدند جناح مولای حارث بن
امیه با هفت سوار برسید و از گرد راه بانگ بر آنحضرت زد و گفتند اَظَنَنْتَ اَنَّکَ یا

غدار تاج بالنبوة ارجع لا ابا لک یعنی گمان داری که بتوانی این زنان را با خود کوچ دهی طریق مراجعت سپار علی فرمود اگر مراجعت ندهم چه توانید کرد گفتند بنا گواری مراجعت خواهیم داد علی علیه السلام را آتش خشم زبانه زدن گرفت و چون شیر درژخیم در میان اهل خویش و آن جماعت در ایستاد جناح چون این بدید تیغ بر آهیخت و اسب مرا نگیخت وا کرد راه شمشیر بر سر علی فرود آورد امیر المؤمنین بی توانی دست آخته تیغ از دست جناح بگرفت و بر کتف او فرود آورد چنانکه سوار را دو نیمه ساخت و اسب را نیز جراحت کرد آنگاه اسب براند و در پیش روی سواران این شعر قرائت کرد

خلّوا سبیل الجاهد المجاهد　　الیت لا اعبد غیر الواحد

آن دیگر سواران چون این بدیدند اندازها بر گرفتند و گفتند اغن عنا یا ابن ابی طالب علی فرمود من کیوی پسر عم خویش کوچ میدهم و هر کس بر من در آید او را دستخوش تیغ تیز خواهم ساخت سواران لختی باز پس شدند و آنحضرت طریق ضجنان پیش داشت و ام ایمن باتفاق ضعفای مسلمانان در ضجنان با امیر المؤمنین پیوسته شدند و شب را تا بامداد علی با فواطم نماز بگذاشت بدین گونه راه در سپردند تا بحضرت رسول آمد پیغمبر از دیدار او شاد خاطر گشت و این آیه مبارکه را که در حق او فرود شده قرائت کرد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ و این آیه مبارکه آنگاه در حق علی فرود شد که نفس خویش فدای پیغمبر فرمود و بجای او بخفت و جبرئیل بر بالین او بنشست و همی گفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابی طالب یباهی الله بک الملائکة یعنی ای پسر ابو طالب کیست مانند تو که خداوند مباهات میکند با تو بر فرشتگان بالجمله آنوقت پیغمبر روی با امیر المؤمنین آورد و قال یا علی انت

درژخیم یعنی بدخوی

جناح بتقدیم جیم

ضجنان بفتح ضاد معجمه و فتح جیم نام کوهیست نزدیک مکه

اوّل هذه الآیة یعنی وَمَن یَشری نفسه ایماناً بالله ورسوله واوّلهم هجرةً الی الله
ورسوله واخرهم عهداً برسوله لا یحبّک والّذی نفسی بیده الّا مؤمنٌ قد امتحن
الله قلبه للایمان ولا یبغضک الّا منافقٌ او کافرٌ یعنی ای علی توئی مصداق آیه
وَمَن یَشری نَفسَه در ایمان بخدا و رسول خدا واوّل کس باشی در هجرت بسوی خدا
و رسول خدا و آخر کس باشی در تازه شدن عهد با رسول خدا دوست نمیدارد ترا سوگند
بدانکس که جان من در دست اوست مگر مؤمنی که خداوند قلب او را از برای ایمان
امتحان کرده باشد و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و کافر و من بنده در کتاب رسول خدا
بدین معنی شرحی رقم کردم که اوّل خونی که از کافران بدست مسلمانان ریخته شد خون عمرو
حضرمی بود و تا آن زمان حکم جهاد نرسیده بود واجب میکند که این حدیث ضعیف باشد
مگر آنکه گوئیم ریختن خون جناح از باب جهاد نبود بلکه از در دفاع مقتول گشت و دیگر
نیز روایت کرده اند که رسول خدا آگاهی که در قبا اقامت داشت زید بن حارثه و ابو رافع
که آزاد کرده آنحضرت بود با پانصد درهم و دو شتر داد و فرمان کرد که بسوی مکه شوند و فاطمه
علیها السّلام و امّ کلثوم و سوده بنت زمعه و اسامة بن زید و مادرش امّ ایمن را برداشته
بمدینه آورند چون راه پیش داشتند و بمکه در آمدند عبدالله بن ابی بکر مادر خود امّ
رومان و دو خواهر خود اسماء ذات النّطاقین و عایشه را برداشته باتفاق ایشان کوچ داد
و طلحة بن عبدالله نیز با ایشان پیوست و اینوقت اسماء ذات النّطاقین بعبدالله بن زبیر
حامل بود و بعد از ورود بقبا حمل فرو گذاشت بالجمله از آن پس که رسول خدا بمدینه وارد شد
و بخانه ابوایوب نزول فرمود ایشان را در خانه که در پهلوی مسجد کرده بود جای داد
خود نیز از خانه ابوایوب انصاری بیرون شده بدانجا نقل و تحویل فرمود

زمعه بفتح زای معجمه و میم مفتوح و عین مهمله مفتوح

رومان با رای مهمله بر وزن طوفان

ذکر

تزویج فاطمه با علی علیهما السلام

در ذکر تزویج بتول عذرا فاطمه زهرا با علی مرتضی صلوات الله علیهما

از این پیش مرقوم افتاد که ولادت فاطمه علیها السلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخره
ششهزار و دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی علیه السلام بود و نزول رسول خدا
در مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول ششهزار و دویست و شانزده سال
شمسی بعد از هبوط آدم بود و از روز ورود فاطمه بمدینه تا اول شهر رجب در سال دوم
هجرت که ماه تزویج فاطمه با علی بود یکسال و ده روز تقریبا و چون سالهای شمسی را
بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود و این در
صورتیست که بیستم جمادی الآخره مطابق تحویل شمس ببرج حمل باشد و در این معنی جمعی از علماء
احادیث و تواریخ با اختلاف سخن کرده اند بزیادت از این تحقیق و تدقیق واجب نمیکند
اکنون باسر سخن رویم شیخ مفید و ابن طاوس و جماعتی از علما تزویج آنحضرت را در سال
سیم هجرت در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم رقم کرده اند و جماعتی بعد از وفات خواهرش رقیه
در عشر اول شوال بعد از غزوه بدر کبری دانسته اند و گروهی سه شنبه ششم ذی حجه
گفته اند و بعضی خطبه آنحضرت را در شهر رمضان و زفافش را در سال دوم هجری در ماه ذی حجه
رقم کرده اند و برخی زفاف حضرتش را یکسال بعد از هجرت در ماه صفر محرر فرموده اند و طایفه
از اهل سنت و جماعت بر این رفته اند که فاطمه هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش
رفته بود و این سخن از آنجا باید آمد که اگر فاطمه هنگام زفاف نه ساله بودی
امام حسن علیه السلام را در ده سالگی آورده و این حدوثه بیرون عادت زنانست
لیکن از پیغمبرزادگان شگفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیها السلام زیرا که کار معجزات
از تصورات عقل دور و از اندیشه نوی تر است آنکه بر وقوع معجزه گردن نهاده واجب

میکند که از تخیلات تمنّا و تحقیقات عقلانی بپرهیزد بالجمله در مناقب ابن شهر آشوب از
ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابیطالب مرویست که چون فاطمه در ادراک کرد مدرک زنان را
و دریافت مقام مردان اکنون در خور خطبه شد اینه خواستاری بود بزرگان قریش که خدای
شرف و صاحب فضیلت و کثرت ثروت بودند و سبقت اسلام داشتند کردن آرزو و منی بر
افراشتند هر یک از ایشان از محجوبه حاجب پرده برگرفت و مکنون خاطر را بر منصّه شهود
نهاد رسول خدای روی از وی بگردانید چنانکه از رخسار مبارکش تفرّس غضب پدیدار میگشت
و اگر نه آثار وحی در انحصار اشکار میکرد دید ابو بکر بن ابو قحافه نیز بحضرت رسول شتافت و نام
فاطمه را تذکره ساخت و دق الباب خواستاری نمود پیغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه
بحکم وحی صورت خواهد بست ابو بکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و بنزد عمر بن الخطاب
شتاب گرفت و صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابو بکر مگر ندانستی که رسول خدا
دست رد بر سینه ارادت تو گذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را با تو کابین نخواهد
بست ابو بکر گفت هان ای عمر بنگر اکنون که تو فاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شد که رسول
خدا مسئلت ترا با اجابت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرور گشت و پیغمبر را تقدیم
خدمت نمود و عرض حاجت فرمود و پاسخ آن سخن بشنید که ابو بکر بشنید پس تو ای
طریق مراجعت پیش داشت و ابوبکر را از آنچه دید و شنید آگهی داد ابو بکر گفت ای عمر
اسعاف حاجت ترا نیز پذیره نگشت بحیره سودا مباش تا برآئیم از حجاب قضا چه مکشوف
افتد این بگفتند و یکروز ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ انصاری در مسجد رسول خدا انجمن کردند
و از هر گونه سخن در افکندند تا حدیث بفاطمه پیوست ابو بکر گفت بزرگان قریش فاطمه را
خواستار شدند و رسول خدا کار او را بوحی خدا احالت فرمود لکن هنوز علی علیه السلام

تقدیم خطبه او را تصمیم عزم نداد، چنان میدانم که علی را عدم بضاعت مانع است از اظهار
این حاجت میکند، و نیز این معنی بر من روشن است که رسول خدا فاطمه را از بهر علی محبوس
داشته، پس عمر بن خطاب با سعد بن معاذ گفت صواب آنست که ادراک خدمت علی کنیم
و از این قصه او را آگاه سازیم اگر بسبب قلت مال تهیه وصول مال را نتواند بفرماید
ما از اسعاف حاجت او خود را معاف نخواهیم داشت، این بگفت و برخواست، باتفاق سعد بن
معاذ و عمر بن خطاب در طلب علی شتاب کردند و آنحضرت را در نخلستان مردی از انصار دیدار
کردند و آنوقت علی علیه السلام با شتر خویش آب همی کشید و نخلستان انصاری را سیراب
همی ساخت تا دستمزدی فرا گیرد و معاش یومیه را ساختگی کند، چون علی علیه السلام
ایشان را دیدار کرد فرمود از کجا می آئید و از چه در بدینجا شدید، ابوبکر گفت یا ابا
الحسن خصایل علو و فضایل تو را هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت
تو را هیچکس انکار نتواند و قربت و قرابت تو با رسول خدا از همه کس بیشتر و بیشتر است
همانا از اکابر قریش و صنادید قبایل کمتر کس بجای ماند که در حضرت رسول خدا
بخواستاری فاطمه زبان نگشود و پیغمبر پاسخ همگان را بحکم وحی حوالت فرمود، چنان
دانم که فرع این سنا و بها بنام تو بیرون شود، اکنون واجب میکند که در طلب آن
تقاعد نورزی و از اظهار آنچه مستور میداری خویشتن داری نفرمائی، علی علیه السلام
از اصغای این کلمات آب در چشم بگردانید وقال یا ابا بکر لقد هیجت منی ساکنا
وایقظتنی لامر کنت عنه نائما غافلا والله ان فاطمة لموضع رغبة وما مثلی
قعد عن مثلها غیر انه یمنعنی من ذلك قلة ذات الید، فرمود ای ابوبکر جنبش
دادی چیزی را که در من ساکن بود و از خواب برانگیختی امری را که در من نائم بود

سوگند با خدای که فاطمه محل رفیعی است از برای میل و رغبت و رکن رکینی است در
خور مهر و حفاوت و مثل من هرگز از چون او نی ساکت و صابر ننشیند جز این نیست
که فلتمّ ما الحمر از وصول اما الدفع میله هدا ابوبکر گفت یا ابا الحسن چیست این سخن که
میفرمائی همانا دنیا و آنچه در دنیا در نزد خدا و رسول بشیزی نیرزد و لجب مسکند
که وصول منی را ساختگی کنی و برگردن او زو سوار شوی لاجرم علی از کشیدن آب باز ایستاد
و شتر خویش را بخانه آورده عقال برنهاد و موزه خویش را در پوشید و طریق سرای
پیغمبر پیش داشت چون طی طریق کرد در سرای بکوفت پیغمبر در خانه ام سلمه بنت ابی
امیة بن المغیرة المخزومی جای داشت چون ام سلمه بانگ سندان را اصغا فرمود ندا
درداد که کیست بر در سرای رسول خدا فرمود برخیز ای ام سلمه و فتح باب کن این
آنکس است که خدا و رسولش دوست دارند ام سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد
این مرد کیست که قبل از دیدار او را بدین هنجار میستائی فقال مه یا ام سلمة فهذا
رجل لیس بالخرق و لا بالنزق هذا اخی و ابن عمی و احب الخلق الیّ فرمود هموار باش
ای ام سلمه این مرد نیست که در راه ورع صعب و ناتوان و ناتندرست نیست و در کارها
سخت سست نباشد او است برادر من و پسر عم من و محبوب ترین خلق در نزد من ام سلمه چون
این بشنید برجست و شتاب زده چنان رفت که بیم لغزش و بسر درآمدن بود پس در بگشود و در
حجاب خویش متواری گشت و علی درآمد و رسول خدا را اسلام داد و جواب بستد و در پیش
روی پیغمبر در پای پرده نشیمن ساخت و سر بزیر انداخت و بر زمین نگران بود چنانکه
مکشوف می افتاد که او را حاجتی است و حیا او را از اظهار حاجت دفع میدهد رسول خدا
فرمود یا ابا الحسن چنان مینماید که از برای اسعاف حاجتی بنزد من شتافتی و از در سر

(هنجار بمعنی راه و روش است)
(خرق بفتح خا مهمله وکسر رای معجمه مردی که از ضعف کام نیز دیک نتواند بگذارد)
(نزق بفتح نون وکسر زای معجمه ناتوان و سست را گویند)

زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام

وحیا از اظهار آن چهره برتافتی اکنون بگوی چه خواستی که حوائج تو همگان در نزد من
باجابت مقرون است عرضکرد پدر و مادرم فدای تو دانائی که مرا هنگام کودکی از پدرم ابو طالب
و مادرم فاطمه بنت اسد ماخوذ داشتی و بغذای خود غذا دادی و بادب خود مؤدب فرمودی
و مرا از پدر و مادر نیکوتر بودی خداوند مرا بتو و بتو هدایت کرد تا از حیرتی که آبا و اعمام
من گرفتار بودند رهائی جستم امروز اندوخته دنیا و آخرت من تو باشی و نیک دوست
میدارم چنانکه خداوند بازوی مرا بتو استوار داشت از برای من زوجه و سرائی
بدست شود لاجرم برغبت تمام بحضرت تو شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را با من کابین
بندی چون علی علیه السلام سخن بپای آورد روی مبارک رسول خدای از فرحت و مسرت
درخشان گشت و خندان خندان گفت یا ابا الحسن آیا چیزی اندوخته داشته باشی از
برای کابین فاطمه عرضکرد پدر و مادرم فدای تو باد بر هر چه من دارم تو دانائی مرا از حطام
دنیوی شمشیری و زرهی و شتری است رسول خدا فرمود یا علی ترا از شمشیر گزیر نباشد
چه با شمشیر جهاد با دشمن کرد و باشتر در حضر تو به نخل و کار اهل باید ساخت و در سفر
محمل و رحل باید پرداخت بهای زره از برای تزویج فاطمه پسنده باشد من بدین بها از تو
راضی میشوم خرسند باش یا ابا الحسن علی علیه السلام عرضکرد نعم فداک ابی و امی
بشرتنی فانک لم تزل میمون النقیبة مبارک الطائر رشید الامر صلی الله علیک
یعنی پدر و مادرم برخی تو باد مرا بوصول آرزو بشارت دادی تو همواره نیکو خوی
و ستوده نفس و مبارک بخت و رشید الامر بوده فقال رسول الله ابشر یا ابا الحسن
فان الله عز و جل قد زوجکها من السماء من قبل ان ازوجک فی الارض و لقد هبط
علی فی موضعی من قبل ان تاتینی ملک من السماء له وجوه شتی و اجنحة شتی لم ار

برخی تو باد یعنی فدای تو باد

قبله من الملائکة مثله فقال لی السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ابشر یا محمد باجتماع
الشمل وطهارة النسل قلت وما ذاک ایها الملک فقال لی یا محمد انا سیطائیل الملک
الموکل باحدی قوائم العرش سألت ربی عزوجل ان یأذن لی فی بشارتک وهذا جبرئیل
علی اثری مخبرک عن ربک عزوجل بکرامة الله عزوجل این کلمات بفارسی چنین آید رسول
خدا فرمود شاد و شاد خواره باش ای علی همانا خداوند در آسمان فاطمه را در نکاح تو
در آورد از آن پیش که من او را در زمین با تو کابین بندم و همچنان از آن پیش که تو در نزد
من حاضر شوی فرشته از آسمان بر من در آمد که افزون از حوصله حساب چهرها و بالها داشت
و همانا او هرگز ملکی ندیده بودم پس مرا سلام داد و گفت شاد باش ای محمد باجتماع شمل
و طهارت نسل گفتم همانا ای فرشته این کدام است گفت من سیطائیل یکتن از فرشتگانم
و یکی از قوائم عرش را موکلم از خدای مسئلت کردم که مرا رخصت نماید و حامل این بشارت
فرماید تا مژده تزویج فاطمه را با علی در این حضرت بعرض رسانم اینک جبرئیل بر اثر من در
میرسد و ترا از کرامت پروردگار آگهی میدهد قال النبی فما استتم کلامه حتی
هبط علی جبرئیل فقال السلام علیک ورحمة الله وبرکاته یا نبی الله ثم انه وضع
فی یدی حریرة بیضاء من حریر الجنة وفیها سطران مکتوبان بالنور رسول خدا
میفرماید هنوز سخن سیطائیل بنهایت نرفته بود که جبرئیل در رسید و مرا سلام داد
و پاره حریر سفید از حریر بهشت در دست من نهاد و بر آن حریر دو سطر از نور مکتوب بود
گفتم ای جبرئیل این حریر چیست و این خطوط نور از کجاست گفت یا محمد خداوند بر پست
و بلند زمین مشرف و مطلع شد و ترا از آفرینش اختیار کرد و برسالت برگزیده داشت و دیگر
بار نگران ارض گشت و برگزید از برای تو برادری و وزیری و صاحبی و دامادی و دختر تو

(شاد خواره یعنی شادی کنان)

فاطمه را با او کابین بست نقلت حبیبی جبرئیل و من هذا الرجل فقال لی یا محمد اخوک فی
الدنیا و ابن عمک فی النسب علی بن ابیطالب میفرماید گفتم ای دوست من جبرئیل این مرد کیست
گفت برادر تو در دنیا و پسر عم تو است در نژاد و نسب یعنی علی بن ابیطالب همانا بحکم خدای عز
و جل شجره طوبی حامل حلی و حلل گشت و بهشت را استر و پیراسته شد و حور العین بمرهفت
زینت گرفت و خداوند فرمان داد فرشتگان را در آسمان چهارم بر باب بیت المعمور
انجمن شوند و از فراز آن بفرود و از فرود بفراز عبور دهند و همچنان فرمان رفت
که رضوان منبر کرامت را که از نور بود بر باب بیت المعمور نصب کند و آن منبری بود که
آدم صفی علیه السلام در روز عرض اسما بر فرشتگان بر آن منبر خطبه کرد آنگاه
فرشته را از حجب که راحیل نام داشت وحی فرستاد که بر آن منبر صعود دهد و خدا را
بتحمید و تمجید بستاید و بدانچه شایسته اوست ثنا سراید و در میان فرشتگان
راحیل بکلافت لسان و طلاقت بیان از همگان فاضلتر بود پس بر منبر برآمد و
خدا را بحمد و ثنا بستود و تقدیس کرد آسمانها از در بهجت و فرحت بحرکت آمدند
و اشراق گرفتند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کرد قال الحمد لله الاول قبل اولیة
الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکة روحانیین
و لربوبیته مذعنین و له علی ما انعم علینا شاکرین حجبنا من الذنوب و سترنا
من العیوب و اسکننا فی السموات و قربنا الی السرادقات و حجب عنا النهم
للشهوات و جعل نهمتنا و شهوتنا فی تقدیسه و تسبیحه الباسط رحمته الواهب
نعمته جل عن الحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن افک الملحدین
راحیل خدا را سپاس بگفت و شکر فرستاد که ما فرشتگان روحانی بربوبیت خداوند

(مرهفت یعنی کمال زینت و آرایش است)

(النهم محرکه افراط الشهوة فی الطعام و ان لا یمتلی عین الاکل)

از عیان داریم و شاکریم که محجوب داشت ما را از ذنوب و مستور داشت از عیوب و مسکن داد
از آسمانها و قربت داد برادر فات باز داشت از شهوات و رغبت داد بتقدیس و تسبیح خداوند
که رحمت و نعمتش گسترده است و انوار است از الحاد مشرکین و کذب ملحدین از این
کلمات آغاز این فقرات فرمود اِختارَ المَلِکُ الجَبّارُ صَفوَةَ کَرَمِهِ وَعَبدَ عَظَمَتِهِ
لِاَمَتِهِ سَیِّدَةِ النِّساءِ بِنتِ خَیرِ النَّبِیّینَ وَسَیِّدِ المُرسَلینَ وَاِمامِ المُتَّقینَ فَوَصَلَ
حَبلَهُ بِحَبلِ رَجُلٍ مِن اَهلِهِ الصّاحِبِ المُصَدِّقِ دَعوَتَهُ المُبادِرِ اِلی کَلِمَتِهِ عَلِیٍّ بِفاطِمَةَ
البَتولِ اِبنَةِ الرَّسولِ در جمله میفرماید پادشاه جبّار اختیار کرد صفوة کرم و عبد عظمت را
یعنی علیّ بن ابیطالب را از برای کنیزک خود سیده زنان عالمیان دختر بهترین پیغمبران و
استوار بست حبل المتین محمّد مصطفی را با رشته رصین علی مرتضی قالَ جَبرَئیلُ ثُمَّ اَوحَی
اللهُ اِلَیَّ اَنِ اعقِد عُقدَةَ النِّکاحِ فَاِنّی قَد زَوَّجتُ اَمَتی فاطِمَةَ بِنتَ حَبیبی مُحَمَّدٍ عَبدی
عَلِیَّ بنَ اَبیطالِبٍ فَعَقَدتُ عُقدَةَ النِّکاحِ وَاَشهَدتُ عَلی ذلِکَ المَلائِکَةَ اَجمَعینَ یعنی
خداوند جلیل جبرئیل را وحی فرستاد که فرو بند عقده نکاح را همانا من تزویج کردم فاطمه
کنیزک خود را که دختر محبوب من محمّد است از برای عبد خود علی بن ابیطالب پس محکم کردم
عقد نکاح را و شاهد گرفتم جمله فرشتگان را و شهادت خود را در این حریره رقم کردند
جبرئیل عرض کرد چون این کار بپای رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریره را بر تو عرضه
دارم آنگاه خاتم مشک بر زنم و بنزد رضوان بودیعت بسپارم بالجمله بعد از شهادت
فرشتگان بر ازدواج علی و فاطمه خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله
نثار کرد و فرشتگان برچیدند و حور العین بر گرفتند و یکدیگر را تا قیامت هدیه
کنند و بدان مباهات فرمایند

ذکر تزویج فاطمه با علی علیهما السلام در زمین

چون خداوند جل جلاله فاطمه را در آسمان با علی کابین بست جبرئیل را فرمان داد که سلام مرا بمحمد
حبیب من برسان و او را بگوی که من فاطمه را در آسمان با علی عقد بستم تو نیز او را با علی
تزویج کن و ایشان را بشارت بگوی بدو غلام زکی نجیب طاهر طیب خیر فاضل در دنیا
و آخرت چون رسول خدا این کلمات را اصغا فرمود علی علیه السلام را طلب داشت و شرح
آن جمله با وی بگذاشت آنگاه فرمود ای ابو الحسن سوگند با خدای که آن فرشته بر در باب دیار
دعوی نداد تا گاهی که حکم خدا را با تو بشرح کردم هم اکنون طریق مسجد پیش دار که من از قفای
تو خواهم شتافت و تو را خواهم در یافت و بزرگان قبایل و صنادید طوایف فضایل تو را
بر خواهم شمرد چنانکه چشمان تو و دیدگان دوستانت در دنیا و آخرت روشن گردد لاجرم
علی علیه السلام از نزد رسول خدا بیرون شد و در خبر است که از آن پس پیغمبر فاطمه را فرمود
که علی تو را از من خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد و خاموش نشست رسول
خدا روان گشت و فرمود الله اکبر سکوت او رواست از رضای او میکند از اینجاست که
فقهای عامه مستحب کرده اند که چون ولی دختر کبیره خود را بشوی خواهد داد مستحبست
استیذان از دختر و سکوت دختر اذن اوست بالجمله گاهی که علی طی طریق مسجد میفرمود
ابوبکر و عمر بر سر راه او انتظار میبردند تا او را دیدار کنند و بدانند کار بر چه وتیرت
چون علی بادید شد بعجلت او را پذیره کردند و پرسش نمودند علی فرمود رسول خدا
فاطمه را با من کابین بست و مرا آگهی داد که خدای در آسمان این عقد استوار بست و هم
اکنون از دنبال در میرسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسول
خدای در رسید و بلال را فرمان داد تا مهاجر و انصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه

قبایل و مردان طوایف را بحضرت رسول خدای دعوت کرده انجمنی بزرگ بیاراست
پس پیغمبر بر منبر صعود داد و خدای را سپاس و ستایش فرستاد آنگاه گفت ای مردمان
صنادید قریش فاطمه را از من بشرط زناشوئی خواستار شدند من در پاسخ گفتم سوگند
با خدای من سپنه اما ل شما را بدست طرد و منع نفرسوده ام بلکه شما را خداوند
تعالی رد سؤال فرموده اینوقت جبرئیل فرود شد و گفت یا محمد انّ الله جلّ
جلاله یقول لو لم اخلق علیا لما کان لفاطمة ابنتک کفو علی وجه الارض آدم
فمن دونه بفارسی چنین می‌باید خداوند میفرماید اگر علی را نیافریدم از برای فاطمه
دختر تو از آدم ابو البشر تا بامداد محشر شوئی و همسری بدست نمیشد و از این حدیث
مکشوف میافتد که از تمامت انبیا و جمله اوصیا هیچ آفریده را مکانت و منزلت علی
نبوده و نمیتواند بود و هیچ زنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده و نمیتواند آمد
و از اینگونه احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان دیده شده بالجمله رسول خدای
فرمود ایها الناس اتانی ملک فقال یا محمد انّ الله یقرئک السلام و یقول
لک قد زوّجت فاطمة من علی فزوّجها منه وقد امرت شجرة طوبی ان تحمل
الدرّ والیاقوت والمرجان وانّ اهل السماء قد فرحوا لذلک وسیولد منهما
ولدان سیدا شباب اهل الجنة فابشر یا محمد فانّک خیر الاولین والآخرین رسول
خدا فرمود ای مردمان فرشته خداوند بر من فرود آمد و گفت یا محمد خداوند تو را سلام
میرساند و میفرماید من تزویج کردم فاطمه را با علی تو نیز او را با علی تزویج کن و فرمان
کردم شجره طوبی را که حمل در و یاقوت و مرجان کند و از این روی اهل آسمانها شاد خاطر
شدند و زود باشد که فاطمه دو فرزند بیاورد که سید جوانان اهل بهشت باشند

بشارت باد تورا ای محمد که بهترین اولین و آخرینی از شیخ صدوق مرویست بینا رسول الله
جالس اذ دخل علیه ملک له اربعة وعشرون وجها فقال له رسول الله حبیبی
جبرئیل لم ارک فی هذه الصورة فقال الملک لست بجبرئیل انا محمود بعثنی
الله عز وجل ان ازوج النور من النور قال من ممن فقال فاطمة من علی قال فلما
ولی الملک اذا بین کتفیه محمد رسول الله علی وصیه فقال رسول الله منذ کم کتب
هذا بین کتفیک فقال من قبل ان یخلق الله عز وجل آدم باثنین وعشرین الف عام یعنی
گاهی که رسول خدا نشسته بود فرشته بروی در آمد که او را بیست و چهار چهره بود پیغمبر
فرمود ای دوست من جبرئیل تورا هرگز باین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل
نیستم من محمودم که خداوند مرا مبعوث داشت تا نور را با نور تزویج کنم فرمود کدام نور را
با کدام نور عرض کرد فاطمه را با علی رسول خدا میفرماید چون آن فرشته طریق مراجعت
گرفت در میان هر دو کتف وی نگریستم محمد رسول الله علی وصیه مرقوم بود گفتم کدام وقت
این کلمات در میان هر دو کتف تو رقم گشت عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش
که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت و جماعت نیز این حدیث را بطرق عدیده بدینگونه
آورده اند جز اینکه نام آن فرشته را بجای محمود صرصائیل رقم کرده اند و نیز این حدیث
نموده اند که او را بیست سر بود و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او از هفت
آسمانها و اندازه زمینها بزرگتر بود و در میان هر دو کتفش و بعد از شهادتین علی بن
ابیطالب مقیم الحجة مرقوم بود هم اکنون با سر سخن رویم رسول خدا از فراز منبر
فرمود ایها الناس جبرئیل بر من در آمد و مرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را با
علی تزویج بست و فرشتگان را بجمله گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در زمین فاطمه را

با علی کابین بندم و شما را گواه گیرم و نیز علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره حدیث
میکنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینک علی بن ابیطالب است می‌بینید که من مأمور
صنادید قریش را بشکستم و فاطمه را با علی عقد بستم همانا در شب بیست و چهارم رمضان
جبرئیل نزدیک من نزول کرد و سلام خدا را بمن آورد و گفت خدای قادر غالب فرشتگان
کروبیین و روحانیین را در بیت افیح که در تحت شجره طوبی است انجمن ساخت و فاطمه را
با علی تزویج فرمود و من خطبه کردم و حکم رفت تا طوبی حلل حلی و حلل و در و یاقوت
نثار کرد و جماعت حور برگرفتند و تا قیامت با یکدیگر هدیه فرستند و گویند این جمله
نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا بقرائت این خطبه پرداخت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ
بِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ بِسُلْطَانِهِ الْمَرْهُوبِ مِنْ عَذَابِهِ الْمَرْغُوبِ اِلَيْهِ
فِيمَا عِنْدَهُ النَّافِذِ اَمْرُهُ فِي سَمَائِهِ وَاَرْضِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَقَهَرَهُمْ
بِحِكْمَتِهِ وَاَحْكَمَهُمْ بِعِزَّتِهِ وَاَعَزَّهُمْ بِدِينِهِ وَاَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
قَدْ جَعَلَ الْمُصَاهَرَةَ نَسَبًا لَاحِقًا وَاَمْرًا مُفْتَرَضًا نَسَجَ بِهَا الْاَنَامَ وَاَوْشَجَ بِهَا الْاَرْحَامَ وَ
اَلْزَمَهَا الْاَنَامَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا
وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا فَاَمْرُ اللّٰهِ يَجْرِي قَضَائَهُ وَقَضَائُهُ يَجْرِي اِلَى قَدَرِهِ وَقَدَرُهُ
يَجْرِي اِلَى اَجَلِهِ فَلِكُلِّ قَضَاءٍ قَدَرٌ وَلِكُلِّ قَدَرٍ اَجَلٌ وَلِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللّٰهُ مَا
يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ ثُمَّ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى اَمَرَنِي اَنْ اُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ وَقَدْ
زَوَّجْتُهُ عَلَى اَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالِ فِضَّةٍ اَرَضِيتَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيتُ عَنِ اللّٰهِ وَعَنْ
رَسُولِهِ فَقَالَ جَمَعَ اللّٰهُ شَمْلَكُمَا وَاَسْعَدَ جَدَّكُمَا وَبَارَكَ عَلَيْكُمَا وَاَخْرَجَ مِنْكُمَا كَثِيرًا طَيِّبًا
چون رسول خدا از سپاس و ستایش خداوند بپرداخت و کلمه چند از نعمت و نفس و

افیح بر وزن ملیح بمعنی وسیع آ)

خطبه رسول خدا

قدرت

در احوالات حضرت فاطمه علیها السلام

ندرت وحکمت نادر حجاب بکفت و بتعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و مناکحت و
مصاهرت را بستود و شرذمه از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات مکشوف داشت فرمود
خداوند تبارک و تعالی مرا فرمان کرد که تزویج کنم فاطمه را با علی لاجرم تزویج کردم
او را با علی بچهار صد مثقال سیم ای علی راضی شدی امیر المؤمنین عرض کرد راضی
شدم از خدا و از رسول خدا پس پیغمبر دعا کرد او را بجمع شمل و مساعدت بخت و
کثرت فرزندان طیب طاهر انگاه پیغمبر از منبر بزیر آمد و بنشست در کتاب کافی سند
بصادق آل محمد میپیوندد قال رسول الله انما انا بشر مثلکم اتزوج فیکم
و ازوجکم الا فاطمة فان تزویجها نزل من السماء خطبه رسول خدا فرمود من
بکنی همانند شما ام با شما زن میدهم و از شما زن میگیرم الا فاطمه که خداوند او را
کابین بسته و بکر از ابن عباس مرویست که در قول خدای میفرماید وهو الذی خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا وصهرا میگوید خداوند بیضا مکنونه بیافرید و از ان در صلب آدم
جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث در صلب انوش و از صلب انوش
در صلب قینان متحول بداشت بدینگونه از اصلاب کرام در مطهرات ارحام نقل فرمود
در صلب عبد المطلب قرار گرفت انگاه دو نیمه ساخت نیمی در صلب عبد الله و نیمی در صلب
ابو طالب جای کرد پس از عبد الله محمد و از ابو طالب علی باد بدا آمد اینست قول خدا
که فرمود وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا و فاطمه بتزویج علی
در آمد پس علی از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه را رابط نسب است
و علی با ما داست اکنون با سر سخن آئیم رسول خدا گفت ای علی برخیز و فاطمه را از بهر
خویشتن خطبه کن پس علی برخواست و این خطبه قرائت کرد الحمد لله شکرا لانعمه و ایادیه

خطبه علی بن ابیطالب علیه السلام

ولا اله الا الله شهادة تبلغه وترضیه وصلی الله علی محمد صلوة تزلفه وتحظیه
والنکاح مما امر الله عز وجل به ورضیه ومجلسنا هذا قضاه الله واذن فیه وقد
زوجنی رسول الله ابنته فاطمة وجعل صداقها درعی هذا وقد رضیت بذلک
فاسئلوه واشهدوا یعنی نخست خدا را بشکر نعمت و صفت وحدانیت ستایش و نیایش
گرفت و مصطفی را درود فرستاد و فرا وجب و مناکحی را بحکم وجوب بستود و تاسیس مجلس را
برضای خدا و قضای خدا باز نمود آنگاه فرمود رسول خدا فاطمه دختر خود را با من کابین
بست و زره مرا بصداق او بپذیرفت و من بدان رضا دادم شما ای مردمان از رسول
خدا بپرسید و آنچه گوید گوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردند یا رسول
الله تقریر این قصه چنین است فرمود جز چنین نیست پس دست برداشتند و گفتند
بارک الله لهما وعلیهما وجمع شملهما آنگاه رسول خدا طریق سرای خویش گرفت بروایت
مجلسی وانصرف رسول الله الی ازواجه فامرهن ان یدففن لفاطمة فضربن بالدفوف
یعنی چون رسول خدا بسرای آمد زوجات مطهرات را فرمان داد تا از برای فاطمه
درین سرور و شادمانی دف زدند بالجمله رسول خدا چون بنزدیک فاطمه رسید او را
گریان و پژمان یافت فقال ما یبکیک فوالله لو کان فی اهل بیتی خیر منه زوجتک
وما انا زوجتک ولکن الله زوجک واصدق عنک الخمس ما دامت السموات والارض
فرمود چرا گریانی تو را سوگند با خدای اگر در میان اهل بیت من کس نیکوتر از علی بود تو را با او
کابین نبستم لکن خدای تو را تزویج کرد و صداق تو را خمس دنیا مقرر داشت چندانکه آسمان
و زمین پاینده است و هم در خبر است که خداوند خمس دنیا را بصداق فاطمه باز داد و بهشت
و دوزخ را نیز در ازای مهر او نهاد تا دشمنان را بدان کیفر کند و دوستان را پاداش فرماید

(پژمان یعنی بد حال و اندوهگین)

(کیفر مکافات بد را گویند)

(پاداشن و پاداش همگون جزای خوبست)

در احوال حضرت فاطمه علیها السلام

و در زمین مهر آنحضرت مشهور پانصد درهم است چنانکه از احادیث نیز مستفاد
میشود که خدای با رسول وحی فرستاد اِنّی جَعَلتُ نِحلَتَها مِن عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ خُمسَ
الدُّنیا وَثُلثَ الجَنَّةِ وَجَعَلتُ لَها فِی الاَرضِ اَربَعَةَ اَنهارٍ اَلفُراتَ وَنیلَ مِصرَ
وَنَهرَوانَ وَنَهرَ بَلخٍ فَزَوِّجها اَنتَ یا مُحَمَّدُ بِخَمسِ مِائَةِ دِرهَمٍ تَکُونُ سُنَّةً لِاُمَّتِکَ
میفرماید من خمس دنیا و ثلث بهشت را بمهر فاطمه دادم و در زمین چهار نهر را خاص
او نهادم نخستین نهر فرات دوم نیل مصر سیم نهروان چهارم نهر بلخ و تو ای محمد
کابین فاطمه را در زمین پانصد درهم سیم خالص مقرر بدار تا سنتی باشد از برای امت
تو و در آن زمان پانصد درهم سیم خالص معادل بود با قیمت دو مثقال زر نخود
زرناب که در این زمان سه تومان و یکهزار و پانصد دینار نامند اما پانصد درهم
زر خالص در زمان ما بیست و اند تومان است لکن چون قیمت طلا و نقره بر مرکزی مقرر
نیست و مختلف میشود بعنوان بر مبلغی معین محقق داشت بالجمله رسول خدا فرمود
یا ابا الحسن برخیز و این درع حطیمیه را بمعرض بیع درآور و بهای آنرا نزد من حاضر کن
علی علیه السلام آن درع را ببازار آورد بروایتی عثمان بن عفان بچهارصد و هشتاد
درهم بخرید بروایتی چون عثمان درع را ابتیاع نمود بهای آنرا ادا و درع را محزونا
داشت قال یا اَبَا الحَسَنِ لَستُ اَولی بِالدِّرعِ مِنکَ وَاَنتَ اَولی بِالدَّراهِمِ مِنّی فَاِنَّ
الدِّرعَ هَدِیَّةٌ مِنّی اِلَیکَ عثمان گفت ای ابوالحسن من شایسته تر از تو نیستم در
داشتن درع و تو شایسته تر از منی در داشتن دراهم این درع را نیز من هدیه کردم
در خدمت تو پس علی درع را نیز برگرفت و بهای آنرا نیز بگوشه ردای خویش بست بحضرت
رسول آورد و پیش نهاد و مکشوف نداشت که این مبلغ چند است و رسول خدا نیز پرسش نفرمود

نحل مهر زن قوله اسم از این نحله بکسر اول است

نهروان وهی ثلثة وانان اعلی و اوسط واسفل وهو کورة واسعة اسفل من بغداد من شرقی

حطمیه منسوبست بقبیله حطمة بن محارب از قبایل عبدالقیس که زرها نیکو ساختندی گویند این درع را حطمیه گفتند از بهر آن بود که شمشیر چون بر آن میرسید شکسته میشد

ودست مبارک فرا برده قبضه از ان برگرفت وبلال را داد وفرمود از برای فاطمه بهای
غالیه وبوی خوش کن وانچه بجای ماند ابو بکر را سپرد وفرمود بصوابدید
خویش جهاز فاطمه را ساختگی کن وبعضی از اصحاب را فرمان داد که باتفاق ابو بکر ببازار
شوند ودر بیع وشری با او همدست باشند لکن از صوابدید او تجاوز ننمایند بروایتی
ان زر که ابو بکر را سپرد دویست درهم بود وبروایتی دو بهر از ان زر را بهای بوی خوش
کردند وچهار قسم را برای ساختن جهاز نهادند بالجمله ابو بکر بادستیاری اصحاب
ببازار امد وپیرهنی بهفت درهم ومقنعه بچهار درهم مجزید وقطیفه سیاه فام
که تمام بدن را کفایت پوشش نداشت نیز ابتیاع نمود وتختی مزمل وملفف
بشریط وان رسنی است که از پوست خرما بافته باشند خریداری نمود ودیگر دو فراش
از کتان مصر که حشو یکی از لیف خرما وان دیگر از پشم غنم اکنده بود وچهار بالش از پوست
که در طایف دباغت کرده بودند نیز حشو دو بالش اکنده از پشم ودو بالش از لیف خرما
اکنده بود ودیگر پرده از صوف وحصیری هجری ودستاسی وباطیه از نحاس
ومشکی وکاسه چوبینی برای شیر ومشربه از پوست ودو سبو وارد بیزی ودو بازو بند
از سیم وظرفی از خزف سبز بهاد ادو فراهم اورد پس پاره از ان اشیا را ابو بکر وپاره را
دیگر اصحاب حمل داده در حضرت رسول فرو نهادند پیغمبر بادست مبارک ان جمله را
تقلیب همی فرمود وهمی گفت بَارَكَ اللّٰهُ لِاَهْلِ الْبَيْتِ وبروایتی چون چشم پیغمبر بران
اشیا افتاد اب در چشم بگردانید وسر بر اسمان برداشت وگفت اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ
آنِيَتِهِمُ الْخَزَفُ یعنی ای پروردگار مبارک بدار از برای قومی که اثاث البیت ایشان همگان
از خزف است

الفراش ما یفرش

هجر بر وزن شجر نام شهرست در بحرین ونام قریه ایست در یمن

ذکر زفاف بتول عذرا فاطمه زهرا سلام الله علیها

چون عقد عقد فاطمه با علی علیه السلام استوار آمد و اثاث البیت پرداخته
گشت علی علیه السلام بحکم شرم و آزرم در حضرت رسول خدا نام فاطمه را بر زبان نمیراند
یکباره کار بدینگونه میرفت زوجات مطهرات رسول خدای در خدمت امیر المؤمنین
انجمن شدند و عرض کردند چند زفاف فاطمه را با تاخیر خواهی گذاشت اگر از پیغمبر
داری رخصت میطلبیم تا در حضرت رسول سخنی درافکنیم علی فرمود روا باشد لاجرم
ایشان بکرد پیغمبر درآمدند و از میانه ام سلمه عرض کرد یا رسول الله اگر خدیجه
زنده بود خاطرش بزفاف فاطمه خرم میگشت و چشم فاطمه بدیدار شوهر روشن میشد
و علی نیز خواستار اهل خویش است و ما همگان شادمان و شادخواره ایم این تعطیل و
توقیف از چه در است چون نام خدیجه گوشزد پیغمبر شد آب در چشم مبارک بگردانید
ثُمَّ قَالَ خَدِیجَةُ وَ اَیْنَ مِثْلُ خَدِیجَةَ صَدَّقَتْنِی حِینَ کَذَّبَنِی النَّاسُ وَ آزَرَتْنِی عَلَی
دِینِ اللهِ وَ اَعَانَتْنِی عَلَیْهِ بِمَالِهَا اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَمَرَنِی اَنْ اُبَشِّرَ خَدِیجَةَ بِبَیْتٍ
فِی الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبِ الزُّمُرُّدِ لَا صَخَبَ فِیهِ وَ لَا نَصَبَ فرمود کجاست مانند خدیجه
تصدیق کرد مرا گاهی که مردمان تکذیب کردند مرا و مساوات کرد در دین خدا
با من بمال و اعانت نمود و خداوند فرمان کرد مرا باینکه بشارت بدهم خدیجه را
بخانه در بهشت از قصب زمرد که مصون است از اضطراب و بلا و محفوظ است از
بلیت و بلا ام سلمه عرض کرد یا رسول الله هرگز نام خدیجه بر زبان نرفت جز اینکه
بدینگونه سخن کرد بد خداوند جمع کند ما را با او در درجات جنت پیغمبر فرمود متوقع
چنانست که علی خود از من خواهنده شود و تا کنون از من خواستار زوجه خویش

زفاف فاطمه با علی علیه السلام

پرداختن از امداد است یعنی مهیا کردن و هم بمعنی نابود کردن

الموازرة المساواة والمعاونة

صخب بفتح صاد مهمله و خاء معجمه مفتوحه بمعنی صیحه و اضطراب آمده (خصومت)

نصب بدی و بلا را گویند

نشاد علی علیه السلام عرض کرد الحیاء یمنعنی یا رسول الله این هنگام رسول خدا
زوجات مطهرات را فرمود هَبُوا لابنتی و ابن عمی فی حجری بیتاً یعنی از برای دختر
من و پسر عم من در سرای من وثاقی بزینت کنید یکسو باید که در بعضی از روایات ام
سلمه عرض کرد کدام وثاق را زینت باید کرد فرمود حجره خویش را ایشان را و زنان دیگر را فرمود
حجره ام سلمه را با ایشان را باشد و این نزد من بنده درست نیاید چه هنوز ام سلمه در خانه
شوهر خویش ابوسلمه بود و در سرای پیغمبر حجره نداشت و مؤلف تاریخ خمیس بروایت
انس متصدی این امر را اسماء بنت عمیس دانسته و این نیز سخنی نادرست است چه اسماء
بنت عمیس با شوهر خویش جعفر طیار هنوز در حبشه جای داشت و بعد از فتح خیبر بحضرت
رسول الله در آمد واجب میکند که ما شرح اولاد عمیس را برنگاریم و حجاب این التباس را خرق کنیم

شرح اولاد عمیس خثعمیه

همانا عمیس بن سعد بن الحارث بن تیم بن کعب بن مالک بن قحافة بن عامر بن معاویة
بن زید بن مالک بن نسر بن وهب الخثعمیه و اسماء دختر او بود نخستین اسماء که زوجه
جعفر بن ابیطالب بود که بعد از فتح خیبر با جعفر بمدینه آمد و او از جعفر در حبشه سه
پسر آورد اول عبدالله دوم عون سیم دیگر محمد نام داشت و بعد از شهادت جعفر
ابوبکر او را بحباله نکاح در آورد و محمد بن ابوبکر از وی بزاد و بعد از ابوبکر علی علیه السلام
او را کابین بست و پسری آورد دیگر یحیی نام داشت و نام دختر دوم عمیس سلمی بود و او
در سرای حمزة بن عبدالمطلب میزیست و از حمزه دختری آورد که امامه نامیده میشد
و بعضی نام او را امة الله دانسته و بخطا رفته اند چنانکه در کتاب رسول خدا در
قصه عمرة القضا باز نمودیم و بعد از شهادت حمزه شداد بن اسامة بن الحادی اللیثی
او را کابین بست و از وی دو پسر آورد یکی عبدالله و آن دیگر عبدالرحمن و آن دختر عمیس که

در شب زفاف فاطمه ملازمت سرای او را داشت تواند شد که سلمی بود دختر عمیس سلامه نام داشت و او زوجه عبد الله بن کعب الخثعمی بود و نام مادر این سه دختر هند دختر عوف بن زهیر بن الحارث است از قبیله کنانه و این هند از آن پیش که در حباله نکاح عمیس در آید زوجه حارث بن حزن بن جبیر هلالیه بود و از حارث نیز سه دختر داشت نخستین میمونه که بتزویج رسول خدا در آمد دوم لبابة الکبری و او مکنی بام الفضل بود و در سرای عباس بن عبد المطلب جای داشت و دختر سیم لبابة الصغری نام داشت و او زوجه ولید بن عبد الله بن مالک الهلالی بود و این جمله مکشوف افتاد که مقصود ام فاطمه اسما بنت عمیس نبوده تواند شد که سلمی خواهر اسما که زوجه حمزه بود بوده باشد فاضل مجلسی میگوید بجای اسما بنت عمیس ممکن است اسماء بنت یزید بن السکن الانصاری باشد و نیز مکشوف افتاد که آن هنگام ام سلمه در سرای رسول خدا وثاقی و بنیتی نداشت تواند شد که ام سلیم باشد چه ام سلیم مادر انس بن مالک است زیرا که انس خادم رسول خدا بود و مادرش بدرون سرای نیز خدمت پذیر بود ممکن است رسول خدا بام سلیم فرمان کند تا وثاق فاطمه را بیاراید و کتاب بتحریف قلم ام سلیم را ام سلمه نوشته باشند والله اعلم بحقایق الامور اکنون چون در بیشتر از احادیث خطاب با ام سلمه رفته ما نیز اقتفا میکنیم و میگوییم تواند بود که بحکم خویشاوندی روزی چند ام سلمه حاضر بخدمت بوده اکنون با سر سخن رویم ام سلمه با فاطمه گفت آیا از طیب خوش چیزی ذخیره کرده باشی گفت آری و شیشه از عطر حاضر ساخت که پاره در کف ام سلمه گذاشت و او هرگز این رایحه بمشام نرسیده بود گفت این چیست و از کجاست فاطمه فرمود روزی دحیه کلبی بر رسول

خدای در آمد پیغمبر مرا فرمان کرد که ان وساده را از برای عم خود گسترده کن من بگستردم و او بنشست کاه کی بیرون شد چیزی از جامه او فرو ریخت رسول خدا فرمود فراهم کن و بدار عرض کردم چیست فرمود عنبریست که از پر جبرئیل فرو ریخته و مروایتی فاطمه ام سلمه را پاسخ داد که این عرق رسول خداست که در خوابهای قیلوله از بدن مبارکش ماخوذ داشتند در این شبه انباشتم مع القصه رسول خدا فرمود یا علی بهر اهل خود مهیا کن طعامی و اینک در نزد ما نان و گوشت حاضر است برنج که خرما و روغن و کشک فراهم آورده بنزدیک من حاضر کنی لاجرم علی این جمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین برزد و ان خرما را در کشک و روغن هریسه کرد با گوشت و نان فراوان بنزد علی گذاشت و فرمود هر کرا خواهی دعوت کن امیر المؤمنین جانب مسجد گرفت و ستوده داشت که جماعتی حاضر و گروهی غایب باشند پس بر مکانی بلند بر آمد و ندا در داد که ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه فاطمه حاضر شوید خداوند بانگ آنحضرت را بر تمامت مردم مدینه بشنوانید مهاجر و انصار گروه از پس گروه در رسیدند افزون از چهار هزار تن انجمن شدند علی علیه السلام از وفود خاص و عام و قلت طعام پریشیده خاطر و شرمناک بود پیغمبر فرمود یا علی بیم مکن اِنّی سَاَدْعُو اللّهَ بِالْبَرَکَةِ همانا من خدا را میخوانم تا این طعام را وافی و کافی همی کند بالجمله مردمان فراهم آمدند و از آن بخوردند و بیاشامیدند و دعای خیر بگفتند و برفتند و آن طعام کاستی نپذیرفت اینوقت پیغمبر کاسها طلب فرمود و بخواست و هر یک از زوجات مطهرات را کاسه آکنده از ولیمه بهره فرستاد و قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بیاکند و فرمود این بهر فاطمه و شوهر اوست تا گاه فرو شدن

ذکر ولیمه زفاف فاطمه

افتاب اینکار بکران رسید اینوقت رسول خدا ام سلمه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن ام سلمه برفت و برحسب فرمان فاطمه را بیاورد و عرق از دو رخسار مبارکش روان بود و در رفتار در هر قدم لغزشی میکرد چنانکه بیم همی رفت که بروی در افتد رسول خدا فرمود اَقالَكِ اللهُ العَثْرَةَ فِي الدُّنيا وَالاٰخِرَةِ یعنی خداوند در دنیا و اخرت لغزش را از تو بگرداند چون در پیش روی پیغمبر ایستاده شد رسول خدا آن ردائی که برقع چهره فاطمه بود برکشید تا علی علیه السلام چهره او را نظاره کرد انگاه دست فاطمه را بگرفت و در دست علی نهاد و فرمود بارَكَ اللهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللهِ یا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ فاطِمَةُ وَیا فاطِمَةُ نِعْمَ البَعْلُ عَلِيٌّ یعنی یا علی مبارک کند خدا دختر پیغمبر را از برای تو که بهترین زنانست و ای فاطمه بهترین شوهران علیست اکنون بسوی منزل خویش روان شوید و تا من حاضر نشوم با یکدیگر سخن مکنید و فرمان داد تا دختران عبد المطلب و زنهای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه روان شوند و اغاز سرور و فرحت فرمایند و تکبیر گویند و از کلمات لهو و حرکات لعب بپرهیزند که خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه را بگرفت و روان شد و او را بر ناقه سوار نمود و بروایتی بر بغله شهبا نشست که دلدل نام داشت و پیغمبر از پیش روی فاطمه مشی میفرمود و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار بود و هفتاد هزار فرشته از دنبال تسبیح و تقدیس کنان راه در می نوشتند و هفتاد تن حوراء بر اثر فاطمه میشتافتند اما علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره روایت میکنند که در شب زفاف فاطمه زمام بغله شهبا بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب بگرفت و میکائیل از دنبال رهسپار بود و پیغمبر تسویه جامهای فاطمه را میفرمود و این ملائک و دیگر فرشتگان تکبیر همی گفتند و این

تسویه راست و درست و برابر داشتن (م)

تکبیر تا قیامت در میان آن جماعت از در سنّت بجای بماند و همچنان سلمان نیز زمام بغله شهبا را داشت و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از قفای فاطمه رهسپار بودند و از این پیش نگاشتیم که جعفر در این جماعت حاضر نبود امّا بنی هاشم با شمشیرها کشیده بودند و زوجات پیغمبر از پیش روی فاطمه رجز میخواندند چنانکه ام سلمه این اشعار را قرائت میفرمود

ارجوزه زوجات در زفاف فاطمه

سِرنَ بعونِ اللهِ جاراتی … واشکرنَهُ فی کلِّ حالاتِ

واذکرنَ ما انعمَ ربُّ العُلی … من کشفِ مکروهٍ وآفاتِ

وقد هدانا بعد کفرٍ وقد … انعشنا ربُّ السمواتِ

وسِرنَ مع خیرِ نساءِ الوری … تفدی بعمّاتٍ وخالاتِ

یا بنتَ من فضّلهُ ذو العُلی … بالوحیِ منه والرسالاتِ

نعشه الله کمنع نعش کانعشه ونعشه

وعایشه این سخنان بر هم پیوست و گفت

یا نسوةُ استترنَ بالمعاجرِ … واذکرنَ ما یحسنُ فی المحاضرِ

واذکرنَ ربَّ الناسِ قد خصّنا … بدینهِ مع کلِّ عبدٍ شاکرِ

والحمدُ للهِ علی افضالهِ … والشکرُ للهِ العزیزِ القادرِ

سِرنَ بها فاللهُ اعلی ذکرَها … وخصّها منهُ بطهرٍ طاهرِ

وحفصه بدین اشعار انشاد رجز نمود

فاطمةُ خیرُ نساءِ البشرْ … ومن لها وجهٌ کوجهِ القمرْ

فضّلکِ اللهُ علی ذا الوری … بفضلِ من خُصَّ بآیِ الزُّبُرْ

زوّجکِ اللهُ فتیً فاضلاً … اعنی علیّاً خیرَ من فی الحضرْ

آیه یک سخن تمام از قرآن جمع آی و آیات می آید

زبور بمعنی الکتاب جمع زبر بضم زای معجمه

فَسِرْنَ جَارَاتِی بِهَا آتِهَا ... کَرِیمَةٌ بِنْتُ عَظِیمِ الْخَطَرِ

معاذه ام سعد بن معاذ این شعر قرائت نمود

أَقُولُ قَوْلاً فِیهِ مَا فِیهِ ... وَأَذْكُرُ الْخَيْرَ وَأُبْدِيهِ
مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي آدَمَ ... مَا فِيهِ مِنْ كِبْرٍ وَمِنْ تِيهِ
بِفَضْلِهِ عَرَفْنَا رُشْدَنَا ... فَاللهُ بِالْخَيْرِ مُجَازِيهِ
وَنَحْنُ مَعَ بِنْتِ نَبِيِّ الْهُدَى ... ذِي شَرَفٍ قَدْ مُكِّنَتْ فِيهِ
فِي ذِرْوَةٍ شَامِخَةٍ أَصْلُهَا ... فَمَا أَرَى شَيْئًا يُدَانِيهِ

ودیگر زنان نخستین شعر هر یک از این رجوزها را مکرر قرائت میکردند و تکبیر میکفتند تا بدرون سرای در آمدند و علی علیه السلام باتفاق فاطمه درخانه ام سلیم درآمده بنشستند و برحسب حکم پیغمبر لب از سخن فرو بستند و از در شرم وحیا هر دو ان نکران زمین بودند تا کاهی که رسول خدا برسید و بنشست پس فاطمه را فرمان داد که مقداری آب حاضر کن فاطمه برخواست و کاسه چوبین خود را پر آب کرده بیاورد پیغمبر جرعه از ان آب را مضمضه کرده دیگر باره در کاسه بریخت از ان پس لختی از ان آب را بر سر فاطمه نثار کرد و فرمود روی بمن آور و مقداری در میان هر دو پستان مبارکش را افشاند انگاه پاره در میان هر دو کتفش بپاشید و فرمود اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ ابْنَتِی وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَیَّ اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا اَخِی وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَیَّ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَکَ وَلِیًّا وَبِکَ حَفِیًّا وَبَارِکْ لَهُ فِی اَهْلِهِ یعنی ای پروردکار من این فاطمه دختر من است و محبوب ترین خلق است در بر من ای پروردکار من این دیگر برادر من علی است و محبوب ترین خلق است در نزد من ای پروردکار من علی را خاص خویش و لی

تیه بمعنی کبر است

ذروه بضم ذال معجمه و کسر ان بمعنی بلندی هر چیز است ذروة الشئ اعلاه ستیغ الجبل اعلا وطال)

فرماود دوست دار خویش گردان و مبارک کن از برای او اهل او را انگاه فرمود یا علی
داخل شو بر اهل خود که خدای بر تو مبارک کند و از نزد ایشان بیرون شد و عضادتی
در را بگرفت و بگفت طَهَّرَكُمَا وَطَهَّرَ نَسْلَكُمَا اَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمَا وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا
اَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ وَاَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا فرمود که پاک و پاکیزه افرید خداوند شما را
و مطهر خواست نسل شما را و من از در اشتی و صلحم با کسی که با شما از در اشتی است و
محارب و مقاتلم با کسیکه بقصد شما طریق مقاتلت و محاربت سپارد و بود یعت
میگذارم شما را در نزد خداوند و خدا را خلیفه میگردانم بر شما و دیگر فرمود مَرْحَبًا
بِبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وَنَجْمَيْنِ يَقْتَرِنَانِ و از این کلمات تفسیر فرمودند ایه مبارکه مَرَجَ
الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ را و مکشوف داشتند که این دو بحر بیرون علی و فاطمه نیست و دیگر با
مداد زفاف پیغمبر بر علی و فاطمه در امد و کاسه از شیر با خود اورد و فاطمه را داد و فرمود
بیاشام که پدرت فدای تو گردد و با علی فرمود بیاشام که پسر عمت برخی تو شود و بروایتی
سه روز بحجره ایشان عبور نداد روز چهارم اهنگ حجره ایشان فرمود و سلمی بنت
عمیس خثعمیه را بر در حجره دیدار کرد فرمود اینجا چکنی زیرا که مرد بدین حجره اندراست
عرض کرد بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي پدر و مادرم فدای تو باد من حاضر خدمت خدیجه بودم گاهی
که روز وداع جهان میگفت و را گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست تو سیده زنان عالمیانی
زوجه پیغمبر اخر الزمانی بلسان پیغمبر بشارت یافته جنتی فرمود از ان میگریم که زنان را
در شب زفاف حوائجی است که قضای ان بدست زنی دانا گذاشته میشود و فاطمه کودک است
بیمناکم که مبادا در انجام حوائج او زنی شایسته بدست نباشد عرض کردم ای سیده من بر
ذمت نهادم که اگر تا انزمان بجای باشم اینخدمت بپای برم اکنون بحکم انعهد که با

هدیه محکم کرده‌ام و بهتر واجب شد که شکافم ناف مردان یا زنان زمانی از برای اشتغال
حوائج ایشان حاضر باشد من بیزار شدم و قضاء حوائج فاطمه را متحمّل شده‌ام قال قضی
الله لکِ حوائج الدنیا والآخرة پیغمبر فرمود خداوند حاجتهای تو را در دنیا
و آخرت قضا فرماید در آن وقت که پیغمبر با اسماء بنت عمیس سخن میکرد علی سلام الله علیه با
فاطمه در زیر عبا اندر بود چون بانگ رسول خدا را اصغا نمودند آهنگ تفرّق
کردند پیغمبر ندا در داد که شما را همی بسوگند است که بمحال خود و بر جای خود باشید
و بنشینید پس درآمد و بر فراز سر ایشان بنشست و هر دو پای مبارک را در میان ایشان
در آورد علی پای راست و فاطمه پای چپ را ماخوذ داشته بر سینه خود بچسبانیدند
و ادراک برد و سلامی بجهات نمودند این است که صادق آل محمّد میفرماید لا غیرة فی
الحلال بعد قول رسول الله لا تحدثا شیئاً حتی ارجع الیکما فلمّا اتاهما ادخل ر
جلیه بینهما فی الفراش فرمود واجب شد که مرد مادر امر حلال ندیده غیرت بساحت خویش
نرداشتار برآنکه رسول خدا علی و فاطمه را فرمان داد که با یکدیگر سخن مکنید تا من بر شما
در آیم و گاهی که درآمد هر دو پای مبارک را در میان ایشان در آورد بالجمله از آن پس
علی را فرمود وعائی از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت رسول خدا سه کرّت در آن
بدمید و برخی از آیات کتاب خدای را بر آن قرائت فرمود آنگاه علی را حکم داد که جرعه
از آن آب بیاشام و پاره بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدا برگرفت
و بر سر و سینه علی بر فشاند وقال اذهب الله عنک الرجس یا ابا الحسن
وطهّرک تطهیراً فرمود ای ابوالحسن خداوند تو را از هر آلایش پاکیزه داشت یا دل
پاکیزه دارد و دیگر باره آب طلب کرد و بیکسوی فاطمه را بحضرت فرمود آن کلمات

ذکر سخن گفتن زمین با علی

در خواو تکرار کرد اینوقت فرمود یا علی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد
روی با فاطمه آورد و گفت ای دختر من چون است شوهر تو عرض کرد یا رسول الله امشب
که علی در فراش من جای داشت شنیدم که زمین با او سخن میکرد بترسیدم پیغمبر چون
این بشنید سجده شکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد خوار و
کامکار باش که خداوند شوهر تو را از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم دل باش
بفرزندان طیب و طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را تا از مشرق
تا مغرب آنچه در زمین واقع شود بعرض او برساند فاطمه عرض کرد علی فاضلتر از
همه شوهرهاست جز اینکه زنان قریش گویند پیغمبر مردی فقیر را بمصاهرت
اختیار کرد رسول خدا فرمود ای دختر من پدر تو در شمار فقرا نیست و شوهر
تو را فقیر نتوان شمرد همانا زمین خزاین و دفاین خود را بتمامت بر من عرضه دادند
و جز ویژگی درگاه و قرب الله را خواستار نگشتم چون آنچه پدرت میداند تو دانسته
باشی از کم و بیش دنیا وارسته باشی اما شوهر تو در اسلام پیشی دارد و بر همه کس از
علم بیشی دارد و حلمش از همه جهان بزرگتر و ثقیلتر است خداوند از تمام آفرینش
دو مرد برگزید یکی پدر تست و آن دیگر شوهر تست آنگاه علی را طلب فرمود و
گفت اُدْخُلْ بَيْتَكَ وَالْطُفْ بِزَوْجَتِكَ وَارْفُقْ بِهَا فَاِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي
يُؤْلِمُنِي مَا يُؤْلِمُهَا وَيَسُرُّنِي مَا يَسُرُّهَا اَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ وَاَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا فرمود
داخل شو در خانه خود و با حفاوت و رفق باش با زوجه خود همانا فاطمه پاره از تن منست
متألم میدارد مرا چیزی که او را متألم میدارد و مرنجاند مرا آنکه او را برنجاند و شاد
خاطر میدارد مرا چیزی که او را شادخاطر سازد و من شما را در نزد خداوند ودیعت

ویژه و ویژه بمعنی خاص است

گذاشتم و خداوند را از جانب خود بر شما بخلیفتی برداشتم علی عرض کرد یا رسول الله
سوگند با خدا هرگز فاطمه را هیچ غضبناک نسازم و او را بکراهتی در تعب نیندازم
ناگاهی که وداع جهان کویم و فاطمه نیز با من غضبناک نیاید و عصیان من نفرماید
اِنَّ اللهَ اَوحیٰ اِلیٰ رَسُولِهِ قُلْ لِفاطِمَةَ لا تَعْصی عَلِیّاً فَاِنَّهُ اِنْ غَضِبَ غَضِبْتُ
لِغَضَبِهِ یعنی ای محمد فاطمه را بگوی از عصیان علی بپرهیز چه اگر او غضب کند من از
غضب او غضبناک میشوم و صاحب کتاب فردوس الاخبار که از بزرگان علمای اهل سنت
و جماعت است و محدث است بسند با بن عباس پیوسته میدارد اِنَّ النَّبِیَّ قالَ لِعَلِیٍّ یا
عَلِیُّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ زَوَّجَکَ فاطِمَةَ وَجَعَلَ صَداقَها الاَرْضَ فَمَنْ مَشیٰ عَلَیْها
مُبْغِضاً لَکَ مَشیٰ عَلَیْها حَراماً یعنی رسول خدا علی را فرمود یا علی خداوند فاطمه را
با تو تزویج کرد و زمین را بصداق او مقرر داشت پس هر کس با تو بکین باشد و
بر زمین مشی کند مشی او بر زمین حرام است و ابن شهر اشوب از صادق آل محمد روایت
میکند قالَ حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلیٰ عَلِیٍّ النِّساءَ ما دامَتْ فاطِمَةُ حَیَّةً قُلْتُ وَکَیْفَ
قالَ لِاَنَّها لا تَحِیضُ فرمود خداوند حرام ساخت نکاح زنان را بر علی چندانکه فاطمه
زنده باشد راوی گفت سبب چه بود فرمود از برای آنکه فاطمه هرگز حایض نگشت و دیگر
آنکه این معنی دلالت میکند بر جلالت شان و مناعت محل آنحضرت و نیز شیخ صدوق گوید
قالَ رَسُولُ اللهِ اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالیٰ آخا بَیْنی وَبَیْنَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ وَزَوَّجَهُ ابْنَتی
مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمٰواتِهِ وَاَشْهَدَ عَلیٰ ذٰلِکَ مُقَرَّبی مَلائِکَتِهِ وَجَعَلَهُ لی وَصِیّاً
وَخَلِیفَةً فَعَلِیٌّ مِنّی وَاَنَا مِنْهُ مُحِبُّهُ مُحِبّی وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضی وَاِنَّ المَلائِکَةَ لَتَقَرَّبُ
اِلیَ اللهِ بِمَحَبَّتِهِ رسول خدا میفرماید خداوند در میان من و علی عقد برادری بست و دختر

حرمت نکاح زنان بر علی در حیات فاطمه

مراد در فراز هفت آسمان بتزویج او مقرر داشت و فرشتگان مقرب را بجمله گواه گرفت
و علی را وصی من و خلیفه من کرد اینک علی از من و من از علی میباشم دوست او دوست
و دشمن او دشمن من است و علی آنکس است که فرشتگان مقرب بدوستی او بمحبت او در
حضرت حق تقرب جویند رسول خدای چون از این کلمات بپرداخت برخواست تا از سرای
بیرون شود فاطمه عرض کرد ای پدر خدمت خانه از توانائی من افزون است خادمی عطا
فرمای تا مرا در انجام خدمت اعانت کند رسول خدا فرمود اگر خواهی بهتر از خادمی
با تو عطا کنم فاطمه هنوز خاموش بود که علی فرمود بلی فاطمه نیز عرض کرد بلی یا رسول الله
پیغمبر فرمود در هر بامدادی سی و سه کرت سبحان الله بگوی و سی و سه کرت الحمد لله
و سی و چهار کرت الله اکبر این جمله صد کرت بر زبان میگذرد و دو هزار حسنه در میزان
می آید و خدای بدین کلمات هم دنیا و آخرت را کفایت میفرماید پس علی و فاطمه در هیچ
بامداد این کلمات را ترک نگفتند و نیز در خبر است که هنگام زفاف فاطمه جبرئیل با فوجی از
فرشتگان در آمد بِهَدِیَّةٍ فِی سَلَّةٍ مِنَ السَّمَاءِ وَفِیهَا کَعْکٌ وَمَوْزٌ وَزَبِیبٌ وَتُفَّاحٌ
هٰذِهِ هَدِیَّةُ جَبْرَئِیلَ وَقَلَبَ مِنْ یَدِهِ سَفَرْجَلَةً فَفَتَقَهَا نِصْفَیْنِ وَاَعْطَی عَلِیًّا نِصْفًا
وَقَالَ هٰذِهِ هَدِیَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ اِلَیْکُمَا بفارسی چنین آید که جبرئیل از آسمان هدیه
فرود آورد و آن سبدی آکنده از نان و خرما و مویز حبت بود و از میوهای بهشت بهی
در دست داشت آنرا دو نیمه کرد نیمی را بعلی و نیمی فاطمه را داد و گفت این هدیه است خاص شما
از بهشت خداوند نیز جبرئیل حله از بهشت برای فاطمه آورد که بهای آن با تمامت دنیا برابر
میرفت چون آن جامه را بپوشید زنان قریش در حیرت شدند و عرض کردند این از
کجاست فاطمه فرمود از نزد خداست هم در خبر است که بعد از زفاف روزی فاطمه

نزول هدیه و حله بهشت برای فاطمه

(سله قفه سپد را گویند)
(کعک نوعی از نان است)
(موز نوعی از خرماست)

ذکر احوال آنحضرت فاطمه علیها السلام

در حضرت رسول عرض کرد یا رسول الله ما یدع شیئا من رزقه الا وزعه بین المساکین
فقال لها یا فاطمه اتسخطینی فی اخی وابن عمی وان سخطه سخطی وان سخطی لسخط الله
فقالت اعوذ بالله من سخط الله وسخط رسوله یعنی فاطمه عرض کرد یا رسول الله علیه
السلام از خورش و خوردنی چیزی در خانه بجای نمیگذارد هر چه بدستش میاید بر فقرا
و مساکین میرساند رسول خدا فرمود ای فاطمه ایا خشم می انگیزی بر برادر و پسر عم من
و حال آنکه خشم او خشم من است و خشم من خدا را بخشم می آورد فاطمه عرض کرد پناه
می شوم بخدا از خشم خدا و خشم پیغمبر خدا بعضی از محققین گفته اند که سوره مبارکه
هل اتی در شان اهل بیت فرود شده و خداوند در ان سوره مبارکه از روضه
رضوان فراوان یاد فرموده و از حور العین اجلالا لفاطمه نامی و نشانی مذکور نفرموده
در تفسیر ابو الفتوح از ابو صالح حدیث میکند فی قوله تعالی واذا النفوس زوجت
میگوید هیچ مؤمنی نیست که در قیامت چون از پل صراط عبور دهند جز اینکه خداوند
او را چهار زن از زنان دنیا با او تزویج کند و هفتاد حوریه از حور بهشت بکابین او
در آورد الا علی بن ابیطالب را که او شوهر فاطمه است در دنیا همچنان در آخرت نیز
شوهر فاطمه است از زنان دنیا کسی با علی نخواهد بود لکن در بهشت هفتاد هزار
حورا با او خواهد بود و هر حورائی را هفتاد هزار خادم است در کتاب ابن شاهین
ابن عباس از سلمان فارسی حدیث میکند میگوید در حضرت رسول خدا حاضر بودم
گاهی که آب بر دستهای مبارک میریخت ناگاه فاطمه علیها السلام در آمد و میگریست
رسول خدا دست مبارک بر سر او نهاد و قال ما یبکیک لا ابکی الله عینیک یا
حوریه فرمود ای حوریه این گریه چیست خدا نگریاند چشم ترا عرض کرد بر عمامه

التوزیع والتقسیم والتفریق

از زنان قریش عبور دادم وایشان مخضبات بودند چون مرا دیدار کردند بکلماتی

ناستوده مرا وپسر عم مرا دهان زدند فرمود چه گفتند وچه بشنیدی عرض کرد که

گفتند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش درویش فقیر ومسکین بود کابین بست فقال

لها والله یا بنیه ما زوجتک ولکن الله زوجک من علی فرمود سوگند با خدای

ای دختر من ترا با او کابین نبستم بلکه خداوند ترا با او تزویج کرد همانا بسیار کس از

بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدند ومن نپذیرفتم وامر ترا با خدای باز

گذاشتم وخواستاران را پاسخ نگفتم فبینا صلیت یوم الجمعة صلوة الفجر اذ سمعت

خفیف الملائکة واذا بحبیبی جبرئیل ومعه سبعون صفا من الملائکة متوجین

مقرطین مدملجین فقلت ما هذه القعقعة من السماء یا اخی جبرئیل فقال یا

محمد ان الله عز وجل اطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها من الرجال علیا

ومن النساء فاطمة فزوج فاطمة من علی فرفعت راسها وتبسمت بعد بکائها

وقالت رضیت بما رضی الله ورسوله میفرماید گاهی که نماز بامداد جمعه را

بگذاشتم بانگ حرکت فرشتگان را اصغا نمودم اینوقت حبیب من جبرئیل دیدار

شد وبا او هفتاد صف از فرشتگان موافقت داشتند وهمگان با تاج وگوشواره

وبازوبند بودند گفتم چیست این قعقعه که از آسمان فرا میرسد گفت ای محمد خدای عز

وجل گوشه تا گوشه ارض را نگران شد واز میان مردان علی را واز میان زنان فاطمه را

اختیار نمود وفاطمه را با علی کابین بست چون سخن بدینجا آورد فاطمه سر برداشت واز

پس گریستن تبسمی فرمود وعرض کرد رضا دادم بدانچه رضای خدا ورسول بود فقال الا

ازیدک یا فاطمة فی علی رغبة قالت بلی قال لا یرد علی الله عز وجل زکیان اکرم

کلام رسول خدا با فاطمه در رضا بدادن علی

متوجین یعنی با تاج
مقرطین یعنی با گوشوار
مدملجین یعنی با بازوبند چه دملج بمعنی بازوبند است

منا اربعة اخی صالح علی ناقته وعمی حمزة علی ناقتی العضباء وانا علی البراق
وبعلک علی بن ابی طالب علی ناقة من نوق الجنة رسول خدا فرمود میخواهی
افزون کنم رغبت ترا با علی فاطمه عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود وارد نمیشود بر خدای
عزوجل هیچ سواری گرامی تر از ما چهار تن برادرم صالح که سوار ناقه خویش باشد
وعم من حمزه که اکنون بر ناقه عضبای من بر نشسته باشد ومن که اکنون بر براق باشم وشوهر
تو علی بن ابیطالب که اکنون بر ناقه از ناقهای بهشت سوار باشد فاطمه عرض کرد یا رسول
الله صفت آن ناقه را بگوی تا از چه چیز خلق شد قال ناقة خلقت من نور الله
عزوجل مدبجة الجنبین صفراء حمراء الرأس سوداء الحدق قوائمها من
الذهب خطامها من اللؤلؤ الرطب عیناها من الیاقوت وبطنها من الزبرجد
الاخضر علیها قبة من لؤلؤة بیضاء یری باطنها من ظاهرها وظاهرها
من باطنها خلقت من عفو الله عزوجل تلک الناقة من نوق الله لها سبعون رکنا
بین الرکن والرکن سبعون الف ملک یسبحون الله بانواع التسبیح لایمر علی ملأ
من الملائکة الا قالوا من هذا العبد ما اکرمه علی الله عزوجل اتراه نبیا مرسلا
او ملکا مقربا او حامل عرش او حامل کرسی فینادی منادٍ من بطنان العرش
ایها الناس لیس هذا بنبی مرسل ولا ملک مقرب هذا علی بن ابیطالب
تبدون بحالا رجالا فیقولون انا لله وانا الیه راجعون حدثونا فلم نصدق
ونصحونا فلم نقبل والذین یحبونه تعلقوا بالعروة الوثقی کذلک یحبون فی
الآخرة رسول خدا فرمود ناقه است از نور خدای که فربه هر دو پهلویش بدیباج پوشیده
اندامش زرد فام کلگونه راس وسیاه چشم قوائمش از ذهب ناب لجامش از لؤلؤ خوشاب

خطام بمعنی لجام است

چهارش از یاقوت احمر شکمش از زبرجد اخضر و قبه بر پشتش و ستونها از مروارید سفید
که درونش از بیرون و بیرونش از درون دیدار میشود از عفو خداوند آفریده شده و این نام
اینها از نامهای خداست از هفتاد رکن است و میان هر رکنی تا رکنی هفتاد هزار فرشته
خدایرا بگوناگون تسبیح گویند عبور نمیدهد بر هیچ جماعتی از فرشتگان جز اینکه گویند
کیست این بنده خدا که خداوندش چنین گرامی میدارد آیا پیغمبر مرسل یا ملکی مقرب
یا بردارنده عرش یا حامل کرسی است از درون عرش ندا در میرسد که ایها الناس این نه
پیغمبر مرسل و نه ملک مقربست این علی بن ابیطالب است پس مردان گروه از پی گروه
و فوج از پس فوج بحضرت او مبادرت میجویند و میگویند انا لله وانا الیه راجعون
حدیث کردند تصدیق ننمودیم نصیحت کردند نپذیرفتیم آنان که دوستدار او بودند
چنگ در عروة الوثقی زدند و همچنان در آخرت بدان خوی آنکه جنت کشتند یکبار
رسول خدای بخانه آمد و فرمود یا فاطمة الا ازیدک فی علیّ رغبة قالت زدنی یا ابتاه
قال النبی ان علیا اکرم علی الله من هرون لان هرون اغضب موسی وعلیّ
لم یغضبنی قط والذی بعث اباک بالحق نبیا ما غضبت علیه یوما قط وما
نظرت فی وجه علیّ الا ذهب الغضب عنی یا فاطمة الا ازیدک فی علیّ رغبة قالت
زدنی یا نبی الله قال هبط علیّ جبرئیل وقال یا محمد اقرء علیا منی السلام
فقامت وقالت فاطمة رضیت بالله ربا وبک یا ابتاه نبیا وبابن عمی بعلا وولیا
فرمود ای فاطمه اگر خواهی زیادت کنم رغبت ترا با علی عرض کرد بر زیادت فرمای فرمود
همانا علی در نزد خداوند گرامی تر است از هارون چه هرون بغضب آورد موسی را
و علی هرگز مرا خشم آگین نساخته سوگند بدانکس که پدر ترا از در راستی به پیغمبری

فرستاد هرگز بر علی خشمگین نشده‌ام و هرگز در روی علی نظاره نکرده‌ام مگر آنکه غم من بر طرف شده غصهٔ من فرو نشسته دیگر باره فرمود ای فاطمه خواستاری که رعیت تو را با علی بنجیب تو سازم عرض کرد خواهنده‌ام یا نبی الله فرمود جبرئیل بر من فرود آمد و گفت امر کند علی را سلام برسان پس فاطمه بپای خاست و عرض کرد رضا دادم بخواست خدای که پروردگار است و برضای تو ای پدر که پیغمبر خدائی و ما لیسر غم خود که شوی من ولی امر ید کار راست

ذکر جملی از وارد احوال فاطمه و بعضی از معاشرت حضرت با امیر المؤمنین علیهما السلام

در کتاب علل الشرایع مسند با بوهریره منتهی میشود میگوید نماز با مداد را با رسول خدای گذاشتیم آنگاه پیغمبر برخاست و روان شد و سخن اندوهناک بود و ما نیز از قفای او روان شدیم چون سرای فاطمه رسیدیم رسول خدا علی را نگریست که در پیش روی باب برخاک بخفته است پیغمبر در کنار او بنشست و گرد از جامه او بسترد و یقول قم فداک ابی وامی یا ابا تراب فرمود برخیز پدر و مادرم فدای تو باد ای ابو تراب و دست علی را بگرفت و داخل سرای شد زمانی دیر برنگذشت که بانگ خنده ایشان را اصغا نمودیم و رسول خدا بیرون شد با وجهی مشرق عرض کردیم یا رسول الله بدرون سرا شدی با قلبی پر ز اندوه و بیرون آمدی بار روی شادمان فقال کیف لا افرح وقد اصلحت بین اثنین هما احب اهل الارض الی اهل السماء فرمود چگونه شاد خاطر نباشم و حال آنکه اصلاح نمودم میان دو کس را که محبوب‌ترین مردم زمین‌اند در نزد اهل آسمان فاضل مجلسی میگوید اخباری که دلالت بر منازعت علی و فاطمه میکند محفوف بمصلحتی است که ما آن را نمیدانیم و هم چنان در علل الشرایع قطان باسناد خویش میگوید در میان علی و فاطمه کلال صفا را کدر ببادید آمد

در معاشرت فاطمه با علی علیهما السلام

پس رسول خدا بر ایشان در آمد از برای پیغمبر فراشی بگستردند آنحضرت بخفت و علی را
در جانب راست و فاطمه را در جانب چپ جای داد پس دست علی را بگرفت و بر فراز سره خویش
نهاد و دست فاطمه را نیز ماخوذ داشت و بر فراز سره گذاشت و بداشت تا آن کدرت را
مرتفع ساخت عرض کردند یا رسول الله داخل شدی محزون و بر آمدی مسرور فقال مَا
يَمنَعُني وَقَد اَصلَحتُ بَينَ اِثنَينِ هُمَا اَحَبُّ مَن عَلى وَجهِ الاَرضِ اِلَيَّ شیخ صدوق
میگوید این خبر در نزد من ناپسندیده است زیرا که در میان علی و فاطمه از آن منازعت حادث
نمیشود که حاجت باصلاح رسول خدا افتد و نیز در علل الشرایع بسند بابی ذر غفاری
پیوسته میشود میفرماید من و جعفر بن ابیطالب گاهی که بجانب حبشه هجرت نمودیم
کنیزکی خدمت جعفر را هدیه کردند که چهار هزار درهم بها داشت گاهی که باز مدینه
شدیم آن کنیزک را جعفر بحضرت امیر المؤمنین هدیه فرستاد و از ملازمت فاطمه را
داشت یکروز فاطمه در آمد و سر امیر المؤمنین را در کنار آن کنیزک نگریست عرض کرد
یا ابا الحسن با او طریق مضاجعت سپردی فرمود لا والله چنان نیست که تو می اندیشی
عرض کرد رخصت فرما تا بمنزل پدر خواهم رفت امیر المؤمنین اجازت فرمود پس جامه
بپوشید و برقع در افکند و آهنگ خدمت پیغمبر فرمود اینوقت جبرئیل فرود آمد
فَقالَ يا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ يُقرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ اِنَّ هٰذِهِ فاطِمَةُ قَد اَقبَلَت
تَشكُو عَلِيّاً فَلا تَقبَل مِنها في عَلِيٍّ شَيئاً گفت ای محمد خداوند ترا سلام میرساند
و میفرماید اینک فاطمه در میرسد و از علی شکایت میکند شکایت او را در حق علی
مپذیر هم در اینوقت فاطمه در آمد فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ جِئتِ تَشكِينَ عَلِيّاً قالَت اِي
وَرَبِّ الكَعبَةِ فَقالَ لَها اِرجِعي اِلَيهِ فَقُولي لَهُ رَغِمَ اَنفي لِرِضاكَ رسول خدا فرمود ای فاطمه

رغم انفی لله یعنی فرمانبردار شد بینی من در راه خدا بدشوار آمد

آمدی تا از علی آغاز شکایت کنی عرض کرد آری قسم بخدای کعبه فرمود باز شو و علی را بگوی
من زحمت خود را برضای تو اختیار کردم پس فاطمه مراجعت نمود و سر گرفت گفت یا ابا
الحسن رغم انفی لرضاک اینوقت علی علیه السلام روی با فاطمه آورد فقال لها شکوتنی
الی خلیلی و حبیبی رسول الله واسوأتاه من رسول الله اشهد الله یا فاطمة ان
الجاریة حرة لوجه الله وان اربعمائة درهم التی فضلت من عطائی صدقة علی
فقراء اهل المدینة فرمود ای فاطمه شکایت مرا نزد دوست من و حبیب من رسول
خدای بردی چه بسیار ناگوار است بمن گرانی خاطر رسول خدا گواه گرفتم خدا را
که این جاریه در راه خدا آزاد است و چهار صد درهم از عطای من که بجای مانده
خاص مساکین مدینه نمودم این بگفت و جامه در پوشید و آهنگ خدمت رسول
خدا فرمود اینوقت جبرئیل فرود آمد فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام ویقول لک
قل لعلی قد اعطیتک الجنة بعتقک الجاریة فی رضاء فاطمة والنار باربعمائة
درهم التی تصدقت بها فادخل الجنة من شئت برحمتی واخرج من النار من شئت
بعفوی فعندها قال علی انا قسیم الله بین الجنة والنار جبرئیل عرض کرد ای محمد
خداوند سلام میرساند ترا و میفرماید علی را بگوی که من بهشت و دوزخ را با تو
عطا کردم در ازای آزادی جاریه برضای فاطمه و چهار صد درهم که صدقه کردی
پس هر که را میخواهی بنیروی رحمت من داخل بهشت میکن و هر که را خواهی بعفو
من از دوزخ نجات میده مکشوف باد که تشریف عصمت در حفظ انبیا و ائمه اطهار
از ارتکاب صغیره و کبیره حصاری محکم تر از فلک اطلس است که هیچ جبر قابل خرق
و خلل نیست اگر ما بیندیشیم که در میان علی و فاطمه که مرکز دایره عصمت اند بجهت

ومنازعتی با دید آمد واجب میکند که کم و بیش یکی ظالم و آن دیگر مظلوم باشد
واینمعنی در مرات عقل دور اندیش صورت نبندد همانا ادراک امثال من بنده در
فهم اینگونه احادیث نارساست و این شگفت نباشد کلمات ائمه اطهار که حامل مرموزات
عدیده و اسرار کثیره است ما چه دانیم که هر وقتی چه مصلحتی اندیشیده اند و چه نکته
سنجیده اند الا آنکه گوئیم هرچه از انبیا گفتند صدقنا و آمنا

ذکر بعضی از وقایع احوال فاطمه زهرا در زمان رسول خدا تا گاهی که پیغمبر وداع جهان فرمود

ذکر احوال فاطمه زهرا در زمان پیغمبر

چون در غزوه احد رسول خدای زحمت فراوان دید و زخمهای گران یافت خبر شهادت
آنحضرت در مدینه مشتهر گشت چهارده تن از زنان و نزدیکان اهل بیت در طلب
حال پیغمبر آسیمه سر و پریشیده خاطر از مدینه بیرون شتافتند بشرحی که در کتاب رسول
خدای رقم شد نخستین فاطمه علیها السلام آنحضرت را با آنهمه جراحت دریافت آن تن مبارک را
در بر کشید و بهایهای بگریست آب چشم پیغمبر بر گونه مبارک بدوید این هنگام علی علیه السلام
با سپر خویش آب همی کشید و فاطمه سر و روی پیغمبر را از خون همی بشست و چون خون از غلیان
نمی نشست پاره حصیری بدست کرده بسوخت و جراحات را با خاکستر آن بربست و از آن پس
رسول خدای آن زخمها را با استخوان پوسیده دود همی خوراند تا نشان آن جراحات بجای
نماند چون از این کارها بپرداختند علی علیه السلام شمشیر خود را بفاطمه داد و این شعر
قرائت کرد

ها اسم فعل یعنی بگیر یا کاف استعمال میشود
رعدید بمعنی جبان و ترسنده است
اعذر اعذارا الرجل صار ذا عذر

ذکر اشعار علی خطاب بفاطمه

أَفَاطِمُ هَاكِ السَّيْفَ غَيْرَ ذَمِيمٍ	فَلَسْتُ بِرِعْدِيدٍ وَلَا بِلَئِيمٍ
لَعَمْرِي لَقَدْ أَعْذَرْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ	وَطَاعَةِ رَبٍّ بِالْعِبَادِ عَلِيمٍ
أُرِيدُ ثَوَابَ اللهِ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ	وَرِضْوَانَهُ فِي جَنَّةٍ وَنَعِيمٍ

وَکُنّا اُمرءً یَسْمُوا اِذَا الْحَرْبُ کشّرت — وَقَامَتْ عَلی سَاقٍ بِغَیْرِ مُسَلِّمِ

اَمَمْتُ ابْنَ عَبْدِ الدّارِ حَتّی ضَرَبْتُهُ — بِذِی رَوْنَقٍ یَفْرِی الْعِظَامَ صَمِیمِ

فَغَادَرْتُهُ بِالْقَاعِ فَارْفَضَّ جَمْعُهُ — عَبَادِیدَ مِنْ قَائِظٍ وَکَلِیمِ

وَسَیْفِی بِکَفِّی کَالشِّهَابِ اُهُزُّهُ — اُحَزِّبُهُ مِنْ عَاتِقٍ وَصَمِیمِ

فَمَازِلْتُ حَتّی فَضَّ رَبِّی جُمُوعَهُمْ — وَاَشْفَیْتُ مِنْهُمْ صَدْرَ کُلِّ حَلِیمِ

اُمِیطِی دِمَاءَ الْقَوْمِ عَنْهُ فَاِنَّهُ — سَقَی آلَ عَبْدِ الدّارِ کَاسَ حَمِیمِ

چون امیر المؤمنین این اشعار قرائت کرد رسول خدا فرمود خذیه یا فاطمه فقد ادّی بعلک ما علیه یعنی ای فاطمه ماخوذ دار شمشیر علی را که شوهر تو آنچه بر ذمّت داشت فرو گذاشت وخداوند ابطال قریش را بدستان او پامال تباهی ساخت پس فاطمه شمشیر علی را بگرفت واز آلایش خون پاک وپاکیزه نمود ودیگر در غزوهٔ خندق بشرحی که در کتاب رسول خدای مرقوم افتاد بعد از قتل عمرو بن عبدود امیر المؤمنین ذو الفقار را با امام حسن داد وفرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه باید داد تا از آلایش خون پاک شوید حسن این تیغ را نزد فاطمه آورد وآن حضرت پاک بشست وباز داد لکن نقطه از خون بر ذو الفقار بجا ماند چون نزد علی باز آورد فرمود اگر فاطمه ذو الفقار را بشسته است این نقطه خون چیست قال النّبیّ یا علیّ سل ذا الفقار یخبرک فهزّه وقال الیس قد غسلتک الطّاهرة من دم الرّجس النّجس فانطق الله السّیف فقال بلی ولکنّک ما قتلت بی ابغض الی الملائکة من عمرو بن عبد ودّ فامرنی ربّی فشربت هذه النّقطة من دمه وهو حظّی منه ولا تنضینی یوما الّا ورأتنی الملائکة وصلّت علیک رسول خدا فرمود یا علی از ذو الفقار پرسش کن تا ترا آگهی دهد علی علیه السلام ذو الفقار را جنبش داد و

یسموا ای یعلوا
شمر فی الامر ای خفّ
قام علی ساق ای علی الشدّة
اممت ای قصدت
رونق السّیف ماؤه وحسنه
الفری القطع
حزّه قطعه
صمیم السّیف اذا مضی فی العظم وقطعه
غادرته ای ترکته
قوط نوشتند
الفضّ الکسر
بالتفرقه
کلیم بمعنی جریح
الصمیم العظم الذی یقوم به العضو

انتضی سیفه اذا سلّه

فرمود یا نورا فاطمه از پلیدیها پاک نشوی این نقطه خون چیست اینوقت خداوند
ذوالفقار را گویا ساخت عرض کرد هرگز مبغوض تر از عمرو بن عبدود در نزد فرشتگان
با من کشته باشی پس خداوند فرمان کرد مرا تا باندازه این نقطه از خون او بخوردم و این
بهره و نصیبه من افتاد و هیچگاه مرا بر دو دشمن کشیده نداشتی جز اینکه فرشتگان
بر تو درود فرستادند

تفویض فدک بفاطمه

ذکر تفویض حوایط فدک بفاطمه و اولاد آنحضرت علیها السلم

محیصه بفتح میم و سکون حای مهمله و فتح یای تحتانی و صاد مهمله مشدد

شرح فتح فدک در ذیل قصه فتح خیبر در کتاب رسول خدا مرقوم افتاد در این کتاب
مبارک نیز جلی نگاشته می آید همانا گاهی که رسول خدا بجانب خیبر طی طریق می فرمود
محیصه بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدک بسپرد و جهودان فدک را
یا بمیدان مقاتلت یا بقبول جزیت دعوت نماید چون محیصه این خبر برسانید جهودان
در پاسخ گفتند هنوز قتل قبیله مرحب و نعمای قوم عامر و یاسر و حارث که از جرم
پلنگان قماط کرده اند و از پستان سگان شیر خورده اند با ده هزار مرد رزم آزمای
در قلعه نطاة ساخته جنگ اند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم
محیصه چون این بشنید آهنگ مراجعت نمود گفتند روزی چند بباش تا با بزرگان
خویش سخن بشوری در اندازیم و چندتن در صحبت تو بنزد محمد گسیل سازیم روز دیگر
خبر فتح حصن ناعم و قتل سکنان آن قلعه برسید مردم فدک را هولی بزرگ فرا گرفت
محیصه را گفتند اگر این سخنان که بیرون ادب بر زبان ما رفت از محمد پوشیده داری
تو را از زر و زیور توانگر کنیم محیصه گفت من نتوانم خبری از رسول خدای پوشیده
داشت اینوقت نون بن یوشع را با چند کس از مشایخ جهود در صحبت محیصه روان ساختند

وخود بحصانت حصار پرداختند که اگر محمد مثلث فرستادگانرا باجابت مقرون ندارد
روزی چند خویشتن داری توانند کرد رسول خدا در پاسخ فرستادگان ایشان فرمود اگر
من شما را دست بازدهم و در این قلعه بجا گذارم گاهی که قلعه ها را بتمامت گشاده باشم بادافراه
شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشکرهای ما و گشودن قلعه‌های ما امری مخصوص نیست
چه ما ابواب قلعه‌ها را استوار بستیم و مفاتیح ابواب را ماخوذ داشتیم و ابطال رجال را
بحفظ و حراست بگماشتیم پیغمبر فرمود تا آن مقالید را حاضر کردند و بعرض ایشان رسانیدند
آنگاه فرمود اینک کلیدهای حصارهای شماست آنجماعت چنان دانستند که دربان
و کلیددار او خیانت کرده و کلیدها را نزد رسول خدای فرستاده از وی پرسش
کردند گفت لا والله من این کلیدها را در صندوقی استوار نهادم و در بستم و چون اینمرد را
ساحر میدانستم دفع سحر او را بتورات توسل جستم و آیتی چند بر این مقالید قرائت کردم
و سر صندوق را بخاتم برزدم و در زمان آن صندوق را حاضر ساخت و مهر بر گرفتند
و سر بگشودند و آن مفاتیح را نیافتند جهودان شگفتیها کردند و رسول خدا را گفتند
کدام کس این مفاتیح را با تو آورد فرمود آنکس که الواح را بموسی آورد یعنی جبرئیل از این
امر شگفت چند تن ایمان آوردند و در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول
خدا علی را بفرستاد تا کتاب مصالحت بدست او نگاشته آمد بدان شرط که حوایط
فدک خاص رسول خدا باشد و لشکر بقصد فدک کوچ ندهد پس آنکس که ایمان آورد
پیغمبر خمس مال او را ماخوذ داشت و آنکس که از اسلام روی برتافت اموال او را بجمله
مضبوط فرمود و چون فتح فدک بنیروی سپاه سواره و پیاده نبود تمامت خاص پیغمبر گشت
و این آیه مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا

بادافراه بمعنی مکافات است

حایط بمعنی دیوار و بمعنی بستان است حوایط یعنی باغ و بستانها

اوجفتم علیه من خیلٍ ولا رکابٍ ولکنّ الله یسلّط رسله علی من یشآء والله علی
کلّ شیءٍ قدیر و ما افآء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرّسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السّبیل کی لا یکون دولةً بین الاغنیآء منکم وما اتیکم
الرّسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتّقوا الله انّ الله شدید العقاب میفرماید
اینچه از ملك و مال کفار با رسول مختار گذاشتم سواران و پیادگان شما رنج تاختن و
شکنج رزم ساختن نبردند که طلب بهره و نصیبه توانند کرد لاجرم این غنایم خاصّه
خالص خدا و رسول است و مقرّر است از برای خویشاوندان پیغمبر و مساکین ایشان تا
در میان توانگران دست بدست نرود پس انرا که پیغمبر بدل فرماید ماخوذ دارید
و اگر نهی دست باز دارید ماغالب این وقت جبرئیل فرود شد و رسول خدا را سلام داد و عرض
کرد که خداوند میفرماید خویشاوندان را بده و این ایت مبارك بیاورد فات ذا القربی
حقّه والمسکین وابن السّبیل ذلك خیرٌ للّذین یریدون وجه الله واولئك هم
المفلحون چون جبرئیل این خبر بیاورد که حق خویشان را بده پیغمبر فرمود این خویشان کیانند
عرض کرد بیرون فاطمه کس نیست حوایط فدك را با فاطمه گذار و خواستاری خویش مباش
چه خداوند نیز حق خود را خاص او فرمود و این فدك حصاری در فرود خیبر بود اگر
چند حصانت و رصانت حصار خیبر را نداشت لکن خواسته و خرماستانها بیش از قلاع
از خیبر بود بالجمله رسول خدا فاطمه را پیش خواند و این ایت مبارکرا براو قرائت کرد
و اموالی که از فدك بدست کرده بود بدو تسلیم و مقرّر فرمود و حوایط فدك را با اولاد
فاطمه عرض کرد یا رسول الله اینچه بفرمان خدا بهره و نصیبهٔ من فتاد بجمله خاص تو
گذاشتم پیغمبر فرمود انجمله را خاص خود و خاص فرزندان خود بدار و دانسته باش که بعد

از من با تو از در معادات و مبارات بیرون شوند جانها بباز زند و خصومتها بیاغازند و فدک را از تو باز ستانند آنگاه فرمود تا بزرگان اقوام و معارف اصحاب حاضر شدند و در حضور ایشان حوایط فدک را با هر ملک و مال که در آن اراضی ماخوذ داشته بود بتسلیم فاطمه مقرر فرمود پس و ثیقه نگاشت که فدک با تمامت مال و خواسته خاص فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است پس فاطمه دست تصرف فرا داشت و آن اموال و اثقال که خاص او گشت بر مسلمانان بخش کرد و هر سال باندازه قوت خویش از فدک ماخوذ همیداشت و آنچه فاضل بود بر مسلمانان قسمت میفرمود چنانکه در مستقصی و بعضی از مؤلفات علما مرقوم است و همچنان بسیاری از علمای خاصه و عامه در این سخن همداستانند که رسول خدا فدک را بفاطمه هبه فرمود و در روزگار خویش تصرف او داد و عامل فاطمه ضبط فدک همیکرد و گاهی که رسول خدا وداع جهان گفت ابوبکر عامل فاطمه را از فدک معزول داشت و خود عامل گماشت چنانکه انشاء الله عنقریب شرح احتجاج فاطمه با ابوبکر مرقوم میگردد

ذکر بعضی از وقایع احوال فاطمه

ذکر جلیات از وقایع احوال فاطمه هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

چون هنگام رحلت رسول خدا فرا رسید عزرائیل بصورت اعرابی بر در سرا حاضر شد و با بانگ بلند گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلائِکَةِ رحمت خدای بر شما باد رخصت دهید تا در آیم فاطمه بر بالین رسول خدا جای داشت چون این ندا بشنید پاسخ داد که پیغمبر را نیروی ملاقات نیست دیگر باره ندا در داد و اجازت جست و همان پاسخ شنید در کرت سیم بانگی هولناک

دراندآخت واذن دخول خواست از بانك ومردم خانه را لرزه در اندام افتاد رسول
خدای با خویش آمد وچشم بگشود وگفت چه پیش آمد شما را صورت حال را بعرض رسانیدند
فرمود ای فاطمه دانستی با که سخن میکنی عرض کرد الله ورسوله اعلم فرمود این ملك موت
این کاسر لذات وقاطع شهوات است زنانرا بیوه کند کودکانرا بذلت یتیمی افکند جماعت را
پراکند فاطمه فریاد برداشت که وا مدیناه خربت المدینه پیغمبر دست فاطمه را فراگرفت
وبر سینه مبارك بچفسانید وزمانی چنان بیخویشتن بود که گوئی بدیگر سرای انتقال داد
فاطمه سر پیش داشت وگفت یا ابتاه پاسخ نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو
وسخنی بگوی پیغمبر چشم بگشود وگفت ای دختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از
گریستن تو گریان میگردند واشك از چهره فاطمه بسترد و بشارت میداد و میفرمود
الهنا فاطمه را در حرمان من شکیبائی بخش واو را گفت چون مرا مقبوض دارند بگوی اِنّا لِلّهِ وَاِنّا
اِلَیْهِ راجعون همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی هست فاطمه عرض کرد یا رسول الله چه کس
جبر عوض تو تواند بود وپیغمبر همچنان چشم فرو خوابانید فاطمه گفت واکربا فرمود بعد از امروز
هیچ کرب بر پدر تو در نیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نماند آنگاه فاطمه را فرمان کرد که
حسن وحسین را حاضر کن ایشان درآمدند وسلام دادند ودر پیش روی پیغمبر زانو زدند
وچون در پیغمبر نگریستند بدانگونه گریستند که مردم سرای وبیرون سرای های های ایشان
گریستن نمودند پس پیغمبر ایشانرا پیش خواست امام حسن روی بر چهره پیغمبر نهاد وامام حسین
سر بر سینه آنحضرت گذاشت رسول خدا ایشانرا ببوئید وببوسید ودر حرمت
ومحبت ایشان وصیت فرمود بالجمله چون خاتم انبیا وداع جهان گفت وشرحش در کتاب
رسول خدا مرقوم شد از کار کفن ودفن آنحضرت بپرداختند مردمان بجمله از کنار قبر بدر سرای

فاطمه

فاطمه علیها السلام آمدند و آئین تعزیت و تسلیت بپای بردند فاطمه فرمود رسول خدا را بخاک سپردید بعرض کردند جز این نکردیم فرمود چگونه شما را دل داد که آن جسد پاک را با خاک بینباشتید و حال آنکه او نبی الرحمه و مصداق لولاک لما خلقت الافلاک بود گفتند آری رسول خدا ما نیز سوگوار و غمزده کائیم لکن از فرمان خدا گریز نیست آنوقت فاطمه بگریست و بزیارت قبر پدر بشتافت و مشتی خاک از مرقد مبارک برگرفت و بر دیده گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر قرائت کرد

اشعار فاطمه در مرثیه رسول خدا

مَاذَا عَلَی مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ اَحْمَدٍ — اَنْ لَا یَشَمَّ مَدَی الزَّمَانِ غَوَالِیَا

صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبُ لَوْ اَنَّهَا — صُبَّتْ عَلَی الْاَیَّامِ صِرْنَ لَیَالِیَا

غوالیا: غالیه

بعضی گویند این دو شعر منسوب بامیرالمؤمنین است و فاطمه در زیارت قبر پدر انشا فرمود

و این دو بیت دیگر منسوب بفاطمه است

نَفْسِی عَلَی زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ — یَا لَیْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

لَا خَیْرَ بَعْدَکَ فِی الْحَیٰوةِ وَ اِنَّمَا — اَبْکِی مَخَافَةَ اَنْ تَطُولَ حَیٰوتِی

بالجمله هر که شعر توانست گفت در مرثیه رسول خدا نوائی بخست چنانکه در جای خود بشرح رفت

این ابیات را نیز فاطمه در مرثیه پدر فرمود

اِذَا اشْتَدَّ شَوْقِی زُرْتُ قَبْرَکَ بَاکِیًا — اَنُوحُ وَ اَشْکُو لَا اَرَاکَ مُجَاوِبِی

فَیَا سَاکِنَ الصَّحْرَاءِ عَلَّمْتَنِی الْبُکَا — وَ ذِکْرُکَ اَنْسَانِی جَمِیعَ الْمَصَائِبِ

فَاِنْ کُنْتَ عَنِّی فِی التُّرَابِ مُغَیَّبًا — فَمَا کُنْتَ عَنْ قَلْبِ الْحَزِینِ بِغَائِبِ

ذکر مصائب و نوائب فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ذکر مصائب و نوائب فاطمه

قصه سقیفه بنی ساعده و تقریر خلافت ابوبکر بن ابی قحافه در کتاب خلفا مرقوم افتاد و لختی

از رای مهاجر و انصار در امضای خلافت ابوبکر شرح باز نموده آمد واجب نمیکند که در کتاب
فاطمه بتکرار پردازیم الا آنکه هر حکایتی و روایتی که با واردات احوال فاطمه ارتباطی و اختلاطی
دارد از تحریر آن ناگزیریم اگرچند سخنهای بی تکرار باشد همانا بعد از رسول خدا جماعت
قریش که هنوز خلیقت جاهلیت در طبیعت ایشان بودیعت بود و همگان بدست امیرالمؤمنین
پدر کشته و پسر کشته و برادر کشته و عم و خال کشته بودند و در طلب ثار روز و وقت را انتظار میبردند
و همچنان بر امیرالمؤمنین واجب بود که مقام و منزلت خود را بر مردمان مکشوف سازد تا امام
خود را بشناسند و بولایت و ایمان او روند لاجرم گاهی بکلماتی که مشعر بر علو مقامات
اوست سخن میکرد چنانکه میفرماید فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا و بروایتی
والناس بعد صنائعنا یعنی ما مخلوق خداوندیم و دیگر مردم بطفیل وجود ما
خلق شدند یا اینکه ما مخلوق خدائیم و مردمان مخلوق مایند اینکلمات نیز بر حقد و
حسد قریش همی فزود و از در تنمر و تکبر می پنداشتند از اینروی با ابوبکر متفق شدند
و حق علی را بزیر پای نهادند و چون آنحضرت را دستیاری و یامردی نبود دل بر صبر نهاد
و محزون و مظلوم بنشست یکروز چنان افتاد که فاطمه علیها السلام از تقاعد امیرالمؤمنین
در طلب حق خویش اظهار ضجرت میفرمود ناگاه بانگ اذان بالا گرفت و موذن گفت اشهد
ان محمدا رسول الله فقال لها اتحبین زوال هذا النداء من الارض قالت لا قال فانه ما اقول
لک چون بانگ اذان فرا رسید و نام رسول خدا گوش زد فاطمه گشت علی فرمود دوست داری
که این نام از زبانها مهجور افتد عرض کرد دوست ندارم فرمود من بیم دارم که چون دست بشمشیر
کنم یکباره مردمان مشرک شوند

ذکر رفتن عمر بخانه علی بطلب بیعت با ابوبکر و احتجاج فاطمه با ابوبکر و عمر و سقط فاطمه علیها السلام محسن را

رفتن عمر بخانه علی بطلب بیعت با ابوبکر

بردن علی را بمسجد از برای بیعت با ابوبکر بروایات عامه وخاصه در کتاب خلفا مرقوم داشتیم و در این
کتاب مبارک شرذمه نیز بروایت علمای شیعی نگاشته می‌آید از سلمان فارسی مرویست که چون
رسولخدا بدیگر سرای نقل و تحویل ساخت و علی علیه السلام بکفن و دفن جسد مبارک
پرداخت ابوبکر بر اریکه خلافت بنشست و مردم با او بیعت کردند سلمان نزدیک علی علیه السلام
آمد امیر المؤمنین فرمود اول کس که بود که با ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعماء قوم را
بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب و مغیرة بن شعبه و بشیر بن سعد و ابو عبیده و سالم مولی
ابی حذیفه و معاذ بن جبل امیر المؤمنین فرمود ایشان را نمیگویم اول کس که در فراز منبر با او بیعت
کرد کدام کس بود عرض کرد ندانم و لکن رأیت شیخا کبیرا یتوکأ علی عصاه بین عینیه سجادة شدید
التشمیر صعد المنبر اول من صعد و خر و هو یبکی و یقول الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیتک
فی هذا المکان ابسط یدک فبسط یده فبایعه ثم قال یوم کیوم آدم گفت پیری فرتوت را نگران
شدم که بر عصای خویش متکی بود و در میان عینین او سجاده نگریستم اول کس بود که بر جستن کرد
و بر منبر برآمد و بروی در افتاد و سخت بگریست و گفت سپاس خدای را که مرا بجای گذاشت تا ترا
در جای پیغمبر نگریستم اکنون دست فرا ده تا با تو بیعت کنم ابوبکر دست بگشود و او دست بر دست
ابوبکر زد و گفت یوم کیوم آدم این بگفت و از منبر بزیر آمد و از مسجد بیرون تاخت علی فرمود
آن ابلیس بود همانا شیطان آدم را بفریفت تا قصد شجره منهیه کرد از بهشت بزیر افتاد
شجره منهیه آرزوی مقام ولایت مطلقه بود که خاص علی و اولاد اوست چون آدم آرزوی ولایت
موهوبه مطلقه کرد و خواست تا منزلت و مکانت علی شود موجب هبوط او از جنان گشت
و این آرزو در سویدای قلب او بود لکن ابوبکر بصورت غصب مقام علی کرد از اینجاست که تمنای
آدم را ترک اولی خوانند و کردار ابوبکر را معصیت عظمی دانند همانا شیطان از این روز بدان

التجارة اثر السجود فی الجبهة

روز نشیمن جست چه اگر آدم مغرور نگشت و از بهشت دور نیفتاد این مردم بزه کار پدیدار
نگشتند و این کفر و طغیان که نتیجهٔ آمال و آرمان شیطان بود صورت نبست در خبر است که روز
رحلت پیغمبر آخر زمان ابلیس بصورت مغیرة بن شعبه برآمد فقال ایها الناس لا تجعلوها
کسروانیة ولا قیصرانیة وسّعوها تتسع فلا تردّوها فی بنی هاشم فتنتظر بها الحبالی
فرمان برداشت که ای مردمان در امر سلطنت و خلافت بقانون کاسره و جبابره کار مکنید
و بنی هاشم را در این کار دست مدهید تا بحکم وراثت منتظر اولاد و احفاد ایشان باشید
دست باز دهید تا کار مر شما بستر را با بستر کرده مع القصه چون ابوبکر جلباب خلافت
در پوشید علی علیه السلام ببود تا گاهی که تاریکی جهان را فرو گرفت پس فاطمه را بر حماری
برنشاند و دست حسن و حسین را فرا گرفت و بر ابواب بیوت مهاجر و انصار عبور داد
و بر در هر سرائی ایستاده شد و خداوندان خانه را بنصرت خویش دعوت کرد و بر وضیع
و شریف حجت تمام فرمود از تمامت امت چهل و چهار تن بر دست نهادند که در طلب
حق آنحضرت کار بتوانی و مسامحت نکنند فامرهم ان یصبحوا بکرة محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم لیبایعوه علی الموت پس ایشان را فرمان کرد که بامدادان سرهای
خویش را از موی بسترند و سلاح جنگ و جهاد با خود برگیرند و با آنحضرت بر مرگ بیعت کنند
یعنی سر از جهاد بر نتابند تا کشته گردند چون شب دامن برچید و سفیده بساط بگسترد مردم بر جان
خویش بترسیدند و از هول دهر دست از طلب باز کشیدند و بیرون چهار کس که سلمان
و ابوذر و مقداد و زبیر بن العوام بود بر در سرای علی کس حاضر نشد شب دیگر امیر المؤمنین
کار بدینگونه فرمود و ایشان نیز ابو کردند تصمیم عزم داد همچنان پیمان بشکستند و سر بفرمان
در نیاوردند لاجرم امیر المؤمنین بخانه نشست و در بر روی وارد و صادر ببست و بجمع و

توتا

ترتیب قران کریم پرداخت از انسوی ابوبکر کس بدو فرستاد که با مردم متابعت کن و با من
بیعت نمای و سوی جماعت فرستاد در پاسخ گفت من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش
نیفکنم و جز از برای نماز نظاره بیرون خانه نکنم تا گاهی که قران خدای را بنظم و ترتیب
فراهم نیاورم ابوبکر روزی چند خاموش نشست تا گاهی که علی قران را فراهم کرد
و با خویشتن بمسجد آورد و باواز بلند ندا در داد الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ یعنی پیروان ابوبکر کافر شدند و از طریق حق بگشتند ابن عباس گفت یا ابا
الحسن این سخن از بهر چه کردی فرمود آیتی از قران قرائت کردم عرض کرد همانا انهما امری
بود فرمود چنین است ان الله يقول في كتابه وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ
عَنْهُ فَانْتَهُوا همانا خداوند در قران کریم آورده که بدانچه پیغمبر فرمان کرد بپذیرید و
از آنچه منهی داشت باز ایستید هان ای ابن عباس هیچگاه شنیده باشی که رسول خدا
ابوبکر را بخلیفتی نص نموده باشد عرض کرد هرگز خبر نبوی تو وصیت نفرمود گفت چرا با من
بیعت نکردی عرض کرد چه توانستم کرد مردم بجانب ابوبکر گرد آمدند و من یکتن از ایشان
بودم فرمود کما اجتمع اهل العجل ها هنا فتنتم ومثلكم مَثَلُ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا
أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ
لَا يَرْجِعُونَ فرمود چنان بر ابوبکر گرد آمدند که بنی اسرائیل بر گوساله سامری
اکنون شما در بلا افتاده اید و مانند آنکس باشید که آتشی برافروزد و اطراف خویش را
روشن سازد پس خداوند آن ضیا را از ایشان بستاند و ایشان را در ظلمت بنشاند
چنانکه کور و کر و گنگ بمانند و بیرون شدن نتوانند پس روی با مهاجر و انصار آورد
و با علی صوت ندا در داد که ای مهاجر و انصار من بعد از رسول خدا نخستین بغسل او پرداختم

انهما یعنی اعلام را

و کار کفن و دفن نیز بپرداختم آنگاه قرآن را از صحف شتات و اکتاف و رقاع فراهم آوردم و تمامت
تنزیل و تاویل و ناسخ و منسوخ را در ثوب واحد جا دادم هیچ آیتی بر رسول خدا فرود نشد
جز اینکه من جامع بودم و هیچ آیتی بجای نماند جز اینکه پیغمبر بر من قرائت نمود و تاویل آنرا
آموزگاری فرمود شما را بیاگاهانیدم تا فردا نتوانید گفت ما غافل بودیم و علی ما را آگهی
نداد و بنصرت خود دعوت نفرمود و حق خود را فرا یاد ما نیاورد عمر بن الخطاب چون اصغای
این کلمات نمود بیمناک شد که مبادا خاطرها را برآشوبد و مردم را بشوراند فقال له اغنانا
ما معنا من القرآن عما تدعونا الیه گفت از قرآن آنچه بما رسیده ما را مستغنی میدارد
از آنچه تو درهم آورده مردمان دم در بستند و پاسخ نگفتند علی چون این بدید باز خانه شد
و از آنسوی عمر نزدیک ابوبکر آمد و گفت خلیفتی بر تو راست نشود تا گاهی که علی طاعت
ترا گردن ننهد و با تو بیعت نکند هم اکنون کس بفرست و او را حاضر کن و بنیان
این امر را با بیعت او استوار فرمای ابوبکر فرمان کرد تا تنی روان شد و بر باب سرای
علی ایستاده گشت و دعوت ابوبکر را بعرض رسانید و گفت خلیفه رسول خدا ترا
میطلبد علی در پاسخ فرمود چه بسیار زود دروغ بر رسول خدا بستید همانا ابوبکر و پیروان
او که در پیرامون اویند همگان دانند که خدا و رسول مرا بخلیفتی پیغمبر گذاشت فرستاده
ابوبکر این بشنید و باز شد و او را آگهی داد دیگر باره ابوبکر کس بعلی فرستاد و دیگر
باره پیام داد علی فرمود هنوز از عهد پیغمبر زمانی دراز برنگذشته که عهد او را از
پس پشت انداختند سوگند با خدای که ابوبکر میداند خلافت خاص من است
همانا ابوبکر هفتم کس است که در غدیر خم بر من بامارت مسلمین سلام داد آنگاه
باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که امر من الله و رسوله فقال

لهم رسول الله نعم حقا من الله و من رسوله انه امیر المؤمنین و سید المسلمین
و صاحب لواء الغر المحجلین و یقعده الله عز و جل یوم القیمة علی الصراط فیدخل
اولیائه الجنة و اعدائه النار فرمود ابوبکر و عمر در حضرت رسول بعرض
رسانیدند که آیا این امارت علی بر امت بحکم خدا و رسول است فرمود جز این نیست
از جانب خدا و رسول فرمود علی امیر المؤمنین و سید مسلمین و صاحب لواء محمود است
او را خداوند روز قیامت بر صراط نشیمن میفرماید تا دوستان را در بهشت جای
دهد و دشمنان را بدوزخ افکند چون فرستاده ابوبکر باز شد و این کلمات را
باز گفت دم در بست و دیگر سخن نکرد تا آن روز بپایان رفت روز دیگر چون مسجد از
مهاجریان و انصار آکنده گشت عمر گفت ای ابوبکر چندکار توانی و تسامح خواهی کرد
کس بجای نماند که حمل بیعت تو بروی گران باشد جز علی مرتضی و تنی چند کس بطلب ایشان
بفرست خواه بعنف و خواه برضا همگان را حاضر کن ابوبکر گفت از برای انجام این مهمت
کرا شایسته میدانی گفت اینک قنفذ حاضر است و او مردی با غلظت طبع و شرارت خوی
بود و نسب از طلقای بنی عدی بن کعب داشت

بردن قنفذ علی را بعنف از خانه بمسجد

ذکر بردن قنفذ علی علیه السلام را بعنف از خانه بمسجد رسول خدا صلعم

چون ابوبکر از کلمات عمر بن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه السلام را در طلب بیعت حاضر
کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که بخانه علی روند و او را طلب کنند قنفذ برفت و علی او را
بار نداد قنفذ باز شد و خبر باز داد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را چکنی بی رخصت
بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت این کرت نیز بار نیافت و باز شتافت
و از بیرون سرای ابوبکر را آگهی فرستاد که فاطمه میگوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما

بخانهٔ من در آئید عمر در خشم شد و قال ما لنا و للنساء گفت ما را با زنان و زنان را
با ما چکار است در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همگان بر در سرای فاطمه
آمدند عمر بن الخطاب بانک در داد که یا علی بیرون شو و با خلیفهٔ رسول خدا بیعت کن و
اگر نه آتش بدین سرای در زنم و پاک بسوزانم فاطمه برخاست فقالت یا عمر ما لنا و لک فقال افتحی
الباب و الا احرقنا علیکم بیتکم فقالت یا عمر اما تتقی الله تدخل علی بیتی فاطمه فرمود
ای عمر تو را با ما این مخاصمت و مجارات چیست در پاسخ گفت در سرای را بگشای و اگر نه
این خانه را بر شما آتش در میزنم و پاک میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدای نمیترسی بی اجازت
من بخانهٔ من در می‌آئی عمر دانست که در بروی او نخواهد گشود در غضب شد و فرمان کرد تا نار و
حطب حاضر کردند و آتش بر در سرای برافروختند چون لختی بسوخت با پای بزد و بیفکند و بخانه
در رفت فاطمه از پیش روی او در آمد فصاحت یا ابتاه یا رسول الله فریاد برداشت که ای پدر ای
رسول خدا ما را دریاب پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف برآورد و بر پهلوی فاطمه بزد دیگر
باره آنحضرت ناله برکشید و پدر را باستغاثت نام برد دیگر باره تازیانه برآورد
و ذراع فاطمه را بیازرد فنادت یا رسول الله لبئس ما خلفک ابو بکر و عمر ندا در داد که
ای رسول خدا بد مخلف بودند از پس تو ابو بکر و عمر از خدای در گذشتند و از دین بگشتند
اینوقت آتش خشم علی در کانون خاطر زبانه زدن گرفت برجست و گریبان عمر را بگرفت و او را
سخت بر زمین بکوفت و بینی و گردن او را در هم فشرد چنانکه گفتی خواست روزگارش را در این
جهان بکران آرد فقال و الذی کرم محمدا بالنبوة یا ابن صهاک لو لا کتاب من الله سبق
و عهد عهده الی رسول الله لعلمت انک لا تدخل بیتی اگر قضا و قدر خدای از در حکمتی که
خود داناست نرفته بود و عهد رسول خدای بر ذمت من فرود نیامده بود میدانستی که برای من

در آمدن نتوانست عمر چون خویشتن را مانند صیدی نگریست کرد در نزد خلیفه زبری خشمناک
اسپ راست بجماعتی که در بیرون سرای بودند استغاثت برد قنفذ گفت ابو بکر شتاب کن فتوی و صورت
حال باز گفت ابو بکر را اندیشه رفت که مبادا علی با تیغ کشیده از سرای بیرون تازد و جماعتی
با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران باش
اگر علی خواهد از خانه بیرون شود برو کار او را اختتام کنید و او را ما خود دارید و اگر این نتوانید
و از دفع آن عاجز مانید آن سرای را آتش در زنید و پاک بسوزانید قنفذ باز شتافت و مردم را
از حکم ابو بکر آگاه ساخت این مردمان همدست هم داستان بخانه علی در رفتند نخستین شمشیر
آنحضرت را برگرفتند و بر آنحضرت غلبه جستند و ریسمانی بر گردنش افکندند و کشان کشان
طریق مسجد پیش داشتند فاطمه علیها السلام بر باب سرای بایستاد و مردم را از قصد خویش دفع همی داد
قنفذ پیش تاخت و با تازیانه اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی مبارکش پدید آمد
و بعد از وفات آنحضرت هنوز آن علامت بجای بود و آنحضرت همچنان دست از علی باز نمیداشت قنفذ
بحکم عمر در را بر شکم فاطمه چنان فشار داد که استخوانهای پهلویش در هم شکست و آن جنین که در شکم داشت
و پیغمبر او را محسن نام گذاشت سقط شد و بروایتی عمر بن الخطاب باتفاق مغیرة بن شعبه
در بر شکم فاطمه فشردند و فرزندش را شهید کردند دیگر توانائی از فاطمه برفت و دست از علی باز
داشت بالجمله علی را همچنان کشان کشان بمسجد آوردند خالد بن ولید و ابو عبیده و صالح و معاذ
بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد
ابو بکر انجمن بودند علی علیه السلام فرمود اَمَا وَاللهِ لَوْ وَقَعَ سَيْفِي فِي يَدِي لَعَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ لَمْ تَصِلُوا
إِلَى هٰذَا أَبَدًا وَاللهِ مَا أَلُومُ نَفْسِي فِي جِهَادِكُمْ وَلَوْ كُنْتُ اسْتَمْسَكْتُ مِنَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا لَفَرَّقْتُ
جَمَاعَتَكُمْ وَلٰكِنْ لَعَنَ اللهُ أَقْوَامًا بَايَعُونِي ثُمَّ خَذَلُونِي فرمود سوگند با خدا اگر تیغ بدست داشتمی

واجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف می افتاد که نیروی این طغیان نداشتید وجهاد با
شما را واجب میشمردم اگرچه چهل تن با من همدست بودی لکن خداوند دور افکناد از حضرت خود
آن جماعت را که با من بیعت کردند آنگاه مرا مخذول گذاشتند آنوقت ابوذر غفاری از کمال
حیرت دست بر دست خویش زد فقال الا ان السیوف قد عادت بایدینا ثانیة کاش
یکبار دیگر شمشیرها ما بدست ما از بهر جهاد دمیده میگشت مقداد گفت لو شاء الله دعا
علیه ربه عزّ وجلّ اگر علی خواستی خداوند را بر دفع دشمنان خواندی سلمان گفت
مولای اعلم بما هو فیه مولای من بر مخفیات امور و مصالح آن از ما داناتر است و این قضیه
بود که جز این سه تن هیچکس را در جهان از اسلام و فرمان برداری از خدای و رسول بهره نبود
محمد باقر علیه السلام خبر میدهد قال کان الناس اهل ردة بعد النبی صلی الله علیه وآله
الا ثلثة فرمود مردمان بعد از رسول خدا همگان کافر شدند الا سه تن عرض کردند
یا بن رسول الله ان سه تن کیانند فقال المقداد بن اسود و ابوذر الغفاری و سلمان
الفارسی ثم عرف الناس بعد یسیر ثم لحق ابو سنان و عمار و شتیرة و ابو عمرة وقال هؤلاء
الذین دارت علیهم الرحی وابوا ان یبایعوا حتی جاؤا بامیر المؤمنین علیه السلام
مکرها فبایع وذلک قول الله عزّ وجلّ وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فرمود آن سه تن که مرتد نشدند مقداد بن اسود
و ابوذر غفاری و سلمان فارسی بود از پس ایشان بعضی از مردم بخویش آمدند و حق علی را
بدانستند و این جماعت مانند گرد آسیا دین بر ایشان گردش میکند و دست به بیعت ندادند
تا امیر المؤمنین را بعنف بکاشتند و خداوند در این آیت مبارک از این خبر میدهد
میفرماید محمد جز پیغمبری نیست که پیغمبران پیش از وی از جهان بشدند پس اگر محمد بمیرد یا کشته

شود

شود از پیراو کار دیگر کون کنید و از دین بگردید اکنون با سر بحن انیم چون علی علیه السلام را بعنف از در سرای بدر بردند فاطمه با تن خسته و دل شکسته از قفای او بیرون شد و زنان بنی هاشم همگان از قفای او روان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدا آمد فقالت خلّوا عن ابن عمّي فوالّذي بعث محمّداً بالحقّ لئن لم تخلّوا عنه لانشرنّ شعري ولاضعنّ قميص رسول الله على رأسي ولاصرخنّ الى الله تبارك وتعالى فما ناقة صالح باكرم على الله منّي ولا الفصيل باكرم على الله من ولدي فرمود دست باز دارید از پسر عمّ مرا اگر نه سوگند بدان خدای که محمّد را براستی فرستاده گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر افکنم و در حضرت یزدان بنالم همانا ناقهٔ صالح در نزد خدا عزیزتر از من نیست و بچهٔ ناقه گرامی تر از حسن و حسین نباشد بروایتی فرمود یا ابا بكر اتريد ان ترملني من زوجي والله لئن لم تكفّ عنه لانشرنّ شعري ولاشقّنّ جيبي ولآتينّ قبر ابي ولاصيحنّ الى ربّي فاخذت بيد الحسن والحسين عليهما السلام وخرجت تريد قبر النّبي فرمود ای ابوبکر همی خواهی مرا از شوی خود بیوه گذاری سوگند با خدا اگر از علی دست باز نداری گیسوی خود را پریشان میکنم و جیب خود را چاک میزنم و بر سر قبر پدر بنزد خدای مینالم این بگفت و دست حسن و حسین را بگرفت و آهنگ قبر پیغمبر کرد فقال علي عليه السلام لسلمان ادرك ابنة محمّد فانّي ارى جنبتي المدينة تكفئان فرمود ای سلمان دختر پیغمبر را دریاب که من همی نگرانم از دو سوی زبر و زیر میشود سوگند با خدای اگر چنان کند که گوید نمی‌آید تا نزد سکنهٔ مدینه بماند سلمان پیش شد و گفت ای دختر پیغمبر خدا و پدرت را رحمت عالمیان فرستاد از این عزیمت باز ای فرمود ای سلمان نمی‌بینی که اینان قتل علی را آورند و من بر قتل علی صابر نتوانم بود بگذار تا از خدای خود داد خویش بستانم سلمان

گفت بیم میرود که مدینه در زمین فرو شود اینک علی مرا بسوی تو فرستاد و فرمان کرد
که بسوی خانه باز شوی فقالت اذاً ارجع واصبر واسمع له واطیع گفت اکنون اطاعت
میکنم و مراجعت مینمایم و شکیبائی پیشه میسازم سلمان گوید آنگاه که فاطمه این کلمات میفرمود
نگریستم که بنیان دیوارهای مسجد از جای برآمد چنانکه مرد توانست از ثلمهای آن عبور دهد و
چون فاطمه مراجعت کرد دیوارها بجای نشست چنانکه غبار برخاست و بر خیاشیم ما رسید
مع القصه علی علیه السلام همچنان در محضر ابوبکر نشسته و پیمان در گردن داشت این هنگام
روی با ابوبکر کرد فقال یا ابا بکر ما اسرع ما توثبتم علی رسول الله بای حق و ای منزلة
دعوت الناس الی بیعتک الم تبایعنی بالامس بامر الله و امر رسول الله و قد کان قنفذ
لعنه الله ضرب فاطمة علیها السلام بالسوط حین حالت بینه و بین زوجها و ارسل الیه
عمر ان حالت بینک و بینه فاطمة فاضربها فالجأها قنفذ الی عضادة بیتها و دفعها
فکسر ضلعا من جنبها فالقت جنینا من بطنها فرمود ای ابوبکر چه زود بر رسول خدای
تاختن کردی و سر از فرمان او بدر بردی بکدام شایستگی مردم را به بیعت خویش دعوت
کردی نه تو در غدیر خم بفرمان خدا و رسول با من بیعت نمودی اینک قنفذ که خدایش
لعن کناد فاطمه را با تازیانه بزد گاهی که میان من و او میانجی بود و عمر بحضرت او فرمان داد تا
در پس در پناهنده گشت و او عضاده در را فشار داد چنانکه پهلوی او را بشکست
و طفلی که در شکم داشت ساقط ساخت در خبر است که فاطمه از آن روز بستری شد
و ناتوان بود تا شهید از جهان درگذشت بالجمله عمر گفت ای علی چندین از اباطیل سخن
مکن و از بیعت با ابوبکر کرانه مجوی فرمود اگر نکنم چکنی قالوا نقتلک ذلا و صغارا
فقال اذاً تقتلون عبد الله و اخا رسوله قال ابوبکر اما عبد الله فنعم و اما اخو

رسول الله فما نقر لک بهذا گفتند اگر بیعت نکنی ترا بنام خواری و ذلت بکشیم
فرمود آنوقت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته باشید ابوبکر گفت بنده خدائی
لکن برادر رسول خدا نیستی علی گفت ای ابوبکر انکار میکنی که پیغمبر مرا برادر خویش
خواند و سه کرت این سخن اعاده کرد فقال علی علیه السلام انا احق بهذا الامر
منکم وانتم اولی بالبیعة لی اخذتم هذا الامر من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة
من رسول الله وتاخذونه منا اهل البیت غصبا الستم زعمتم للانصار انکم اولی
بهذا الامر منهم لمکانکم من رسول الله صلی الله علیه واله فاعطوکم المقادة
وسلموا لکم الامارة وانا احتج علیکم بمثل ما احتججتم علی الانصار انا اولی برسول
الله حیا ومیتا وانا وصیه ووزیره ومستودع سره وعلمه وانا الصدیق الاکبر
اول من آمن به وصدقه واحسنکم بلاء فی جهاد المشرکین واعرفکم بالکتاب و
السنة وافقهکم فی الدین واعلمکم بعواقب الامور واذربکم لسانا واثبتکم جنانا
فعلام تنازعونا هذا الامر انصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم واعرفوا لنا
الامر مثل ما عرفته الانصار لکم والا فبوؤا بالظلم وانتم تعلمون علی فرمود من سزاوا
ترم بدین امر و شما بالجماعت سزاوارترید برای بیعت من همانا شما این امر بحجت قرابت رسول
خدا از دست انصار ماخوذ داشتید حجت من با شما همانست که شما را با انصار رفت چه قرابت
و قرابت من با رسول خدا افزون از شماست و محل منا من و درجه مکانت من رفیع تر
از شماست و من شایسته ترم از برای رسول خدا چه در زندگی و چه در مردگی منم وصی
پیغمبر منم وزیر پیغمبر منم خزانه سر پیغمبر منم گنجینه علم پیغمبر منم صدیق اکبر منم اول کس
که با پیغمبر ایمان آورد و تصدیق او کرد من نیکوتر از شمایم از بهر جهاد و شناساترم بکتاب

وسنت ودانا ترم بدین و شریعت و عالم ترم بعواقب امور با این همه سخن حق از شما گوینده ن
ودل من در روز جنگ از شما پاینده تر است با کدام فضیلت در امر خلافت با من
طریق مخالفت می‌سپارید اگر از خدای بیم دارید از در انصاف بیرون شوید و حق ما
بشناسید و باز دهید چنانکه انصار حق شما را بشناختند و از طمع و طلب جاه برداختند
واگر دیگرگونه کار خواهید کرد دانسته و فهمیده روی از انصاف و انصار برکاشته اید
وطریق ظلم و اغتشاش سپرده اید چون امیرالمؤمنین بدینگونه سخن از در صدق و نصیحت امت
فرو گذاشت عمر بن الخطاب سر برداشت و گفت تو را دست باز ندارم چندانکه بیعت کنی
خواه از در طوع و رغبت و خواه از در کلفت و کراهت فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام اِحْلِبْ حَلَباً لَكَ شَطْرُهُ
وَاشْدُدْ لَهُ الْيَوْمَ يَرُدُّهُ عَلَيْكَ غَداً اِذاً وَاللّٰهِ لَا اَقْبَلُ قَوْلَكَ وَلَا اَحْفِلُ بِمَقَامِكَ وَلَا
اُبَايِعُ علی گفت ای عمر این دوشی که بگیرد نیمهٔ خویش شوی و این اسب حرون را امروز رام
و راهوار میکنی که فردا خود سوار شوی من گفتار تو را نپذیرفتار نشوم و نگران محل و مقام
تو نگردم و با ابوبکر بیعت نکنم ابوعبیده گفت یا ابن عم ما قرابت تو را و سبقت تو را و علم
و نصرت تو را انکار نتوانیم کرد لکن تو جوانی و ابوبکر پیر است ثقل این امر را بهتر تواند
حمل داد امروز این کار با مضا رفته است تو نیز رضا بقضا بده اگر خدا تو را زنده گذاشت
با تو باز گشت خواهد کرد بدانکه دوستان او در خلاف با تو بیرون شود امروز از انگیزش فتنه
مکر من دلهای عرب و عجم را در حق تو جسته ام و دانسته ام فَقَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا مَعَاشِرَ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ اللّٰهَ اللّٰهَ لَا تَنْسَوْا عَهْدَ نَبِيِّكُمْ اِلَيْكُمْ فِي اَمْرِي وَلَا تُخْرِجُوا سُلْطَانَ
مُحَمَّدٍ مِنْ دَارِهِ وَقَعْرِ بَيْتِهِ اِلَى دُوْرِكُمْ وَقَعْرِ بُيُوتِكُمْ وَلَا تَدْفَعُوا اَهْلَهُ عَنْ حَقِّهِ وَمَقَامِهِ
فِي النَّاسِ فَوَاللّٰهِ يَا مَعَاشِرَ الْجَمْعِ اِنَّ اللّٰهَ قَضَى وَحَكَمَ وَنَبِيُّهُ اَعْلَمُ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنَّا

اهل البیت احق بهذا الامر منکم اما کان القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المضطلع بامر الرعیة والله انه لفینا لا فیکم فلا تتبعوا الهوی فتزدادوا من الحق بعدا وتفسدوا قدیمکم بشر من حدیثکم امیر المؤمنین فرمود ای جماعت مهاجر وانصار از خدای بترسید وان عهد که رسول خدا در امر من بستند از یاد مبرید و سلطنت محمد را از خانه او بخانه خود تحویل مدهید و اهل بیت پیغمبر را از حق خود بی بهره مخواهید ای جماعت سوگند باخدای که خدا وند قضا براند و رسول خدا شما را آگهی بداد و بر شما نیز مکشوف است که ما اهل بیت بدین امر شایسته تریم منم قاری قرآن و دانای فی مصالح دین و ایمان و توانای در نظام امور رعیت سوگند باخدای که این امر با ماست نه با شما بارزوی نفس قدم مزنید که از حق دور تر افتید در آن خبر که از پیش آورد بد بتقدیم این امر نا چیز کنید بشیر بن سعد انصاری که سبقت در بیعت ابو بکر جست و جماعتی از انصار گفتند یا ابا الحسن اگر انصار از آن پیش که با ابو بکر بیعت کنند این سخنان را از تو اصغا کردند دو کس با تو مخالفت نمینمود فقال علی علیه السلام یا هؤلاء اکنت ادع رسول الله صلی الله علیه واله مسجی لا اواریه واخرج انازع فی سلطانه والله ما خفت احدا یسمو له وینازعنا اهل البیت فیه ویستحل ما استحللتموه ولا علمت ان رسول الله صلی الله علیه واله یوم غدیر خم لاحد حجة ولا لقائل مقالا فانشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه واله یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ان یشهد بما سمع امیر المؤمنین فرمود ای جماعت مهاجران و انصار من چنان باشم که رسول خدا را در کفن بگذارم و بخاک نسپرده در طلب

بقال با لامر مضطلع بهذا الامر ای قوی

سلطنت دیگری منازعت ننمایم سوگند با خدای که گمان نمیرفت که قریش در خلافت رسول
خدای با ما اهل بیت مخالفت آغازند وانچه شما بر ما روا داشتید روا دارند انشدکم که بعد از
غدیر خم وفرمان رسول خدا در حق من از برای کس جای سخن بماند پس سوگند میدهم
با خدای مردی را که در غدیر خم از رسول خدای شنید که فرمود کسی را که من مولا هم علی نیز
مولای اوست الهی دوست دار آنرا که دوست دارد علی را ودشمن دار آنرا که دشمن اوست
ونصرت کن کسی را که نصرت او کند ومخذول دار کسی را که خذلان او خواهد پس انچه از
پیغمبر شنید بدین شهادت دهد زید بن ارقم میگوید دوازده تن از مجاهدین بدر
گواهی دادند ومن کتمان شهادت کردم وبکیفر آن کور شدم بالجمله علی علیه السلام از آنگونه
سخن بسیار کرد وانچه رسول خدا در هرجا وهر مقام در نص خلافت ووصایت او فرموده بود
فرایاد مردم آورد وایشان گفتند چنین است که تو گوئی مکشوف باد که شرط اهتمام وکثرت کلام
وحمل چندین زحمت وذلت که امیرالمؤمنین بر خویشتن مینهاد در طلب سلطنت وخلافت نبود
بلکه افسوس بر امت میکرد وغم امت میخورد که بعد از اینهمه رنج وشکنج که پیغمبر بر تن نهاد وآن همه
دامردی ومردی که علی مرتضی در جهاد داد تا مشرکان سالک وحدت شدند وکافران
کلمه توحید بر زبان راندند اینوقت بجمله جلباب کفر وکفران بپوشیدند ودر انهدام قواعد
اسلام بکوشیدند انبیا واولیا که در محبت امت مهربان تر از پدر مهربان بر فرزند صالح اند
چگونه در چنین احدوثه اندوهگین وغمنده نشوند لاجرم علی مرتضی در اتمام حجت وتنبیه
امت چند که توانست ودانست خویشتن داری نفرمود اکنون با سر سخن رویم چون امیرالمؤمنین
سخن بپای برد ابوبکر بسخت بترسید که مبادا روی مردم از وی بگردد وعلی را نصرت کنند
گفت یا علی انچه گفتی سخن بصدق کردی ما نیز شنیدیم واز بر کردیم ولکن قد سمعت رسول

الله يقول بعد هذا إنا أهل بيت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا
وإن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة والخلافة ابوبکر گفت یا علی راستی سخن
کردی لکن از پس این سخنان پیغمبر فرمود خداوند ما اهل بیت را گرامی داشت و از برای
ما آنجهان را اختیار فرمود و نبوت و خلافت از برای ما فراهم نمی شود علی علیه السلام فرمود
هیچکس از اصحاب رسول خدا با تو در استماع این کلمه حاضر بود عمر گفت اینک من حاضر بودم خلیفه
رسول خدا دروغ زن نیست من بودم و شنیدم ابوعبیده و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ
بن جبل نیز شهادت دادند فقال علي عليه السلام لقد وفيتم بصحيفتكم الملعونة التي
تعاقدتم عليها في الكعبة إن قتل الله محمدا أو مات لتردن هذا الأمر عنا أهل البيت
علی علیه السلام فرمود همانا وفا کردید بدان عهد و مواضعه که در صحیفه ملعونه رقم نمودید و
برذمت نهادید که اگر پیغمبر کشته شود یا وداع جهان گوید امر خلافت را از خاندان وی بگردانید
ابوبکر گفت این از کجا گوئی و از کجا دانسته علی روی با زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد کرد
و فرمود شما را بخدای سوگند میدهم آیا جز اینست که گفتم عرضکردند ما بودیم که رسول خدا
ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم و معاذ را بنام برشمرد و فرمود ایشان بدینگونه کتابی کردند و
عهد بستند که چون من بمانم خلافت را با تو نگذارند و تو عرضکردی یا رسول الله چون کار
بدینگونه کنند حکم چیست فقال إن وجدت عليهم أعوانا فجاهدهم ونابذهم وإن
أنت لم تجد أعوانا فبايع واحقن دمك پیغمبر فرمود اگر لشکر و اعوان و معین بدست کردی
با ایشان قتال میده و جهاد میکن و حق خویش میستان و اگر نه حفظ نفس را گردن فرو گذار
آنگاه علی فرمود سوگند با خدای اگر این چهل تن که با من بیعت کردند عهد نشکستندی و با من
میپیوستند با شما در راه خدا جهاد میکردم ولكن أما والله لا ينالها أحد من عقبكما إلى

منابذه

يوم البيعة وبئسما يكذب قولكم على رسول الله قول الله ام يحسدون الناس على ما آتيهم
الله من فضله فقد آتينا آل ابرهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما فالكتاب النبوة
والحكمة السنة والملك الخلافة ونحن آل ابرهيم پيغمبر ما بد سوگند باخدای که تکذيب ميکنند
دروغ بستن شما را بر رسول خدا قول خداوند را بجا که پيغمبر ما بدبا حسد ميبرند مردم را
بر چيزی که خدای بر ايشان عطا کرد از فضل خود همانا آورديم ما بر فرزندان ابرهيم
کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگ امير المؤمنين پيغمبر ما بدان کتاب که خداوند فرمود
نبوتست و حکمت و عبارت از سنتست و پادشاهی خلافتست وآل ابرهيم مائيم

کلمات مقداد بن اسود

پس هر که در خلافت طمع بندد غصب حق ما کرده باشد اينوقت مقداد برخاست فقال
يا علي بم تأمر والله ان امرتني لاضربن بسيفي وان امرتني كففت گفت يا علی هر
خواهی فرمان کن سوگند با خدای اگر فرمان دهی با شمشير خويش جهاد کنم اگر فرمائی
دست باز دارم علی فرمود دست باز دارم علی فرمود دست باز دار ای مقداد و بياد آر
آنچه رسول خدا وصيت کرد اين هنگام مقداد بديگونه سخن کرد قال والذي نفسي بيده لو اني
اعلم اني ادفع ضيما واعز لله دينا لوضعت سيفي على عنقي ثم ضربت به قدما قدما
اتثبون على اخي رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيه وخليفته في امته وابي
ولده فابشروا بالبلاء واقنطوا من الرخاء ميگويد سوگند بدانکس که نفس من بدست
قدرت اوست اگر دانستم که دفع اين ظلم توانستم کرد و دين خدای را نصرت نمود و بزرگوار بداشت
شمشير خويش را بر گردن مينهادم و داد قتال و جهاد ميدادم آيا بر برادر رسول خدا و وصی او و
خليفت او در امت و پدر فرزندان او حمله می‌افکنيد پس پذيرای بلا باشيد و فراغت بشنيد

کلمات ابوذر

و از آسايش وسعت عيش مايوس باشيد چون سخن بدينجا آورد ابوذر آغاز سخن نمود فقال

ایتها الامة المتحیرة بعد نبیها المخذولة بعصیانها قال الله تبارک وتعالی ان الله
اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع
علیم وآل محمد الاخلاف من نوح وآل ابرهیم من ابرهیم والصفوة والسلالة من اسمعیل
وعترة النبی محمد اهل بیت النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائکة وهم کالسماء
المرفوعة والجبال المنصوبة والکعبة المستورة والعین الصافیة والنجوم الهادیة
والشجرة المبارکة اضاء نورها وبورک زیتها محمد خاتم الانبیاء وسید ولد آدم
وعلی وصی الاوصیاء وامام المتقین وقائد الغر المحجلین وهو الصدیق الاکبر
والفاروق الاعظم ووصی محمد ووارث علمه واولی الناس بالمؤمنین من انفسهم
کما قال تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله فقدموا من قدم الله واخروا من اخر الله واجعلوا الولایة
والوزارة لمن جعل الله گفتای امت اسیمه سرا ز پس پیغمبر خویش ای فرومایگان فرومانده
درمیان عصیان خود همانا خداوند برگزید آدم ونوح وآل برهیم وآل عمران را بر تمامت
عالمیان وذریت ایشان از یکدیگر باد پدید آمدند وخداوند شنونده ودانا است وآل محمد
دنباله فرزندان ابرهیم وخلاصه دودمان اسمعیل اند وعترت پیغمبر اهل بیت نبوت
وموضع رسالت ومحل آمد وشد فرشتگانند وایشان مانند آسمان افراخته وکوهساران
بنا شده وکعبه پوشیده وچشمه صافیه وستاره تابنده وشجره فرخنده اند که باز فروغ
مشعشع وروغن مبارکش همانا محمد پیغمبر از خاتم وسید فرزندان آدم است وعلی
وصی اوصیا وامام پرهیزکاران وسرهنگ مجاهدان وصدیق اکبر وفاروق اعظم
ووصی محمد ووارث علم او ست واولی تصرفست مؤمنان را از نفوس ایشان وزنهای

او مادر مؤمنانند و خویشاوندان بعضی اولی بعضی اند پس هر کرا خداوند مقدم داشت
و اگر نه را پس گذاشت فرمانبردار باشید ولایت امت و وزارت رسول را بدانکس که خدای
فرمود بگذارید چون سخن بدینجا رسید عمر بن الخطاب از در خشم و انگیزش غضب
با ابوبکر خطاب کرد که تو بر منبر نشسته باشی و اینک علی در برابر تو نشسته باشد و با تو
طریق معادات و مبارات سخن کند فرمان کن تا با تیغ سرش برگیرم و حسن و حسین
ایستاده بودند چون این سخن بشنیدند سخت بگریستند علی ایشان را بسینه بچسبانید
و فرمود مگریید پسر خطاب بر قتل پدر شما قدرت ندارد ام ایمن حاضنهٔ رسول خدا
حاضر بود از این کلمات آشفته خاطر گشت فریاد برداشت فَقَالَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ
مَا أَبْدَيْتُمْ حَسَدَكُمْ وَ نِفَاقَكُمْ باواز بلند گفت هان ای ابوبکر چه بزودی آشکار کردید
این حقد و حسد که در خاطر داشتید عمر گفت ما را با زنان و زنان را با ما کاری نیست
و حکم داد تا ام ایمن را بزدند و از مسجد براندند این وقت بریدة الاسلمی برخاست وَقَالَ يَا عُمَرُ
أَتَثِبُ عَلَى أَخِي رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِي وُلْدِهِ وَ أَنْتَ الَّذِي نَعْرِفُكَ فِي قُرَيْشٍ بِمَا نَعْرِفُكَ أَلَسْتُمَا الَّذِينَ
قَالَ لَكُمَا رَسُولُ اللَّهِ انْطَلِقَا إِلَى عَلِيٍّ وَ سَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُمَا أَعَنْ أَمْرِ اللَّهِ
وَ أَمْرِ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ گفت ای عمر آیا برادر رسول خدا و پدر دو فرزندانرا وثاخت
میکنی و حمله میافکنی و حال آنکه ما محل و مقام ترا در میان قریش نیک میشناسیم
با شما دو تن آیا تو و ابوبکر آنان نیستید که در غدیر خم پیغمبر فرمود بروید نزد علی
و بر وی بامارت مسلمین سلام دهید گفتید این امر از خدا و رسولست فرمود چنین است
ابوبکر گفت ای بریده سخن براستی گفتی و لیکن رسول خدا از پس آن فرمود لَا تَجْتَمِعُ لِأَهْلِ
بَيْتِي الْخِلَافَةُ وَ النُّبُوَّةُ یعنی از برای اهل بیت من پیمبری و خلیفتی با هم جمع نشود بریده گفت

کلمات بریدة الاسلمی

سوکند

سوکند با خدای هرکز رسول خدای این سخن نفرموده سوکند با خدای در دستهای که زنویسی با
تمام عمر فرمان کردنا او را بزدند واز صحابه بدانسوی کردند انکاه روی با علی کرد وکفت یابن
ابیطالب برخیز با ابوبکر بیعت کن کفت اکر نکنم کفت سرت برکیرم سرکرت را بنکونه
با او احتجاج کرد وهمچنان ریسمان در کردن داشت انکاه روی با قبر رسول خدای کرد
وکفت یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ ای برادر من همانا این امت
مرا ضعیف داشتند ونزدیک بود مرا بقتل رسانند فَقَالَ لَهُ اَبُوْبَکْرٍ بَایِعْ فَقَالَ لَهُ
عَلِیٌّ فَاِنْ اَنَا لَمْ اُبَایِعْ قَالَ اَضْرِبُ الَّذِیْ فِیْهِ عَیْنَاکَ فَرَفَعَ رَاْسَهُ اِلَی السَّمَآءِ ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ
اشْهَدْ ثُمَّ مَدَّ یَدَهُ فَبَایَعَهُ یعنی ابوبکر کفت ای علی با من بیعت کن علی کفت اکر نکنم
چکنی کفت با تیغ سرت جیزی را که ما مل چشم خانهاست پس امیر المؤمنین سر بسوی
اسمان برداشت وعرضه کرد الهاپروردکارا شاهد باش انکاه دست بکشید بی انکه
کف باز کند وابوبکر دست بدست انحضرت زد وبدینقدر رضا داد وبروایتی بن النکا
عباس بن عبد المطلب را اکهی بردند که اینک علی در زیر شمشیر نشسته است عباس
شتاب زده در مسجد وبانک برداشت که با پسر برادرم رفق ومدارا کنید بر من است
که او بیعت کند وچون درامد دست علی را بکرفت وبا دست ابوبکر مسح داد انوقت
علیرا رها دادند انحضرت دست برداشت وکفت اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اَنَّ النَّبِیَّ قَدْ قَالَ
لِیْ اِنْ تَمُّوْا عِشْرِیْنَ فَجَاهِدْهُمْ وَهُوَ قَوْلُکَ فِیْ کِتَابِکَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ
یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ ای پروردکار من تو میدانی که پیغمبر فرمان کرد مرا که اکر بیست تن
با تو دستیار شدند وپایمردی کردند با اینجماعت طریق مجادلت سپار وکار بجهاد ومقاتلت
مسکن واین فرمان نیست که در قران کریم اورده که بیست تن مرد شکیبا بر دویست کس

تا به چه باید و بودانی اقتدای من که از برای من بیعت نمایست شد بالجمله از پس آن
با زبیر بن العوام گفتند بیعت کن گفت نکنم و تیغ بدست اندر داشت عمر بن الخطاب
و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه با جماعتی او را فرو گرفتند و تیغ از دستش بستاندند و
بر سنگ زدند و بشکستند و زبیر را بستان افکندند عمر بر سینه او نشست فقال
الزبیر یا ابن صهاک اما والله لو ان سیفی فی یدی لحدت عنی زبیر گفت ای پسر
صهاک حبشیه اگر تیغ من بدست من بود سوگند با خدای که هرگز این دلیری نکردی
و از من یکسوی شدی بالجمله از زبیر بدینگونه بیعت گرفتند و از پس آن سلمان را ماخوذ
داشتند و چنان گردنش را فشار دادند که چیزی مانند سلعه از گردنش برآمد و دستش را
برتافتند تا بکراهت بیعت کرد آنگاه با بوذر و مقداد پرداختند تا از ایشان نیز
از اینگونه بیعت گرفتند

ذکر غصب فدک از فاطمه علیها السلام

ذکر غصب فدک

چنان صواب مینماید که در قصه غصب فدک برخی از اسباب کین و کید ابوبکر بر فاطمه
و حسد و حقد او بر علی بروایت اهل سنت و جماعت نگاشته آید ابن ابی الحدید در شرح
این خطبه که امیرالمؤمنین مردم بصره را مخاطب داشته میفرماید فَمَنِ اسْتَطاعَ عِنْدَ
ذٰلِکَ اَنْ یَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَی اللّٰهِ فَلْیَفْعَلْ فَاِنْ اَطَعْتُمُونی فَاِنّی حامِلُکُمْ اِنْ شاءَ اللّٰهُ
عَلی سَبیلِ الْجَنَّةِ وَاِنْ کانَ ذا مَشَقَّةٍ شَدیدَةٍ وَمَذاقَةٍ مَریرَةٍ وَاَمّا فُلانَةُ فَاَدْرَکَها
رَأْیُ النِّساءِ وَضِغْنٌ غَلا فی صَدْرِها کَمِرْجَلِ الْقَیْنِ وَلَوْ دُعِیَتْ لِتَنالَ مِنْ غَیْری ما اَتَتْ
اِلَیَّ لَمْ تَفْعَلْ وَلَها بَعْدُ حُرْمَتُها الْاُولی وَالْحِسابُ عَلَی اللّٰهِ میفرماید اگر توانا باشد
در نزول نوایب و دواهی بحدوث فتنه و فتن واجب میکند که نفس حرون را لگام برزند

رمفید کند و بکار رد بفرمان برداری خداوند و دوم رسم بندگی خویشتن داری نکند
پس اگر فرمان پذیر من باشید و خدای خواسته باشد شما را بسوی بهشت کوچ خواهم
داد اگرچه طریق بهشت پیمودن به تحمل مصاعب و شداید نتواند بود اما عایشه که ضعف
عقول زنان ورا دریافته و حقد و حسد در سینه او مانند دیگ آهنگران در
غلیان آمده اگر فی المثل بعد از قتل عثمان عمر بن الخطاب خلیفتی یافته بود با او طریق موافقت
نمیسپرد چه خود بر قتل عثمان بزبان از همگنان داعی و ساعی بود و امروز آن کین و کید
که از من در خاطر داشته او را بمناجزت و مبارزت من گماشته و من اکنون او را بهمان
حرمت که در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله جای داشت باز میگذارم و او را چنانچه از رسول خدا
مختارم صبر میکنم و طلاق نمیگویم و کیفر نمیکنم و انتقام نمیکشم و حساب او را بروز شمار و خداوند
جبار باز میگذارم بالجمله ابن ابی الحدید گوید اینکلمات را از امیرالمؤمنین بر شیخ ابویعقوب
یوسف بن اسمعیل اللمغانی که از اجله علمای معتزله تفضیلیه ببغداد قرائت کردم
و از کین و کید عایشه پرسش نمودم گفت مبدای ضغن و حسد او آن بود که بعد از وفات
خدیجه علیها السلام رسول خدای عایشه را کابین بست و این بر فاطمه ناگوار بود چه در
حقیقت عایشه از برای مادر فاطمه ضره بود و در مثل است عداوت میان مادر شوهر
و زن پسر کنایت از آنکه خویشاوندان شوهر با زن طریق مخاصمت و مبارات نخواهند
داشت راجز گوید

اِنَّ الحَماةَ اُولِعَت بالکَنَّه وَاُولِعَت کَنَّتُها بالظِّنَّة

و از آنسوی محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله با فاطمه زیاده از آن بود که در حوصله گمان گنجد و افزون
بود از محبتی که پدر را نسبت با فرزندانست چنانکه در بسیار وقت در مقامات مختلفه کرّة

کنة بالفتح زن پسر یا زن برادر
ظنة بکسر ظا بمعنی تهمت

بعد کرّة همی فرمود إنها سیدة نساء العالمین وإنها عدیلة مریم بنت عمران وإنها إذا
مرّت فی الموقف نادی منادٍ من جهة العرش یا أهل الموقف غضّوا أبصارکم لتعبر فاطمة
بنت محمّد یعنی فاطمه سیده زنان جهانیانست و همانا مریم دختر عمرانست چون در عرصه محشر عبور دهد
از جانب عرش ندا در رسد که ای مردم موقف بپوشید چشمها خود را از بهر آنکه دختر محمّد میگذرد و این
خبر از احادیث صحیحه است نه از اخبار مستضعفه وإن نکاحه علیّاً إیاها ما کان إلا بعد أن
أنکحه الله تعالی إیاها فی السماء بشهادة الملائکة یعنی رسول خدا فاطمه را با علی کابین بست از پس آنکه
خداوند او را در آسمان بشهادت فرشتگان با علی عقد بست و رسول خدا بسیار وقت همی فرمود
یؤذینی ما یؤذیها ویغضبنی ما یغضبها وإنها بضعة منی یریبنی ما رابها یعنی پیغمبر فرمود
هر که فاطمه را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که او را بغضب آورد و زحمت کند مرا بغضب
آورد و فاطمه پاره از تن من و قطعه از گوشت من است چیزی که او را بد آید مرا بد آید
همانا پیغمبر از اینکلمات فراوان میفرمود و چندانکه بر تعظیم و تبجیل فاطمه می افزود بر حقد
و حسد عایشه افزوده میگشت و کرد را او در حضرت فاطمه تشنیع می افتاد و بنزدیک علی علیه
السلام شکایت میبرد زنان مدینه در میان فاطمه و عایشه سخن چین بودند و نیران فتنه را
دامن میزدند اما عایشه چون شکایت فاطمه را بحضرت رسول نتوانست برد چه دانسته بود
که پیغمبر گوش بدین سخن فرا ندهد لاجرم بنزدیک بوبکر میشد و از فاطمه شکایت میکرد
و در مثل است وکانت تکثر الشکوی من عائشة و از این سخنان در خاطر ابوبکر
ثقلی می افتاد فحصل فی نفس أبی بکر من ذلک أثر ما ثم تزاید تقریظ رسول الله
لعلیّ وتقریبه واختصاصه فأحدث ذلک حسداً له وغبطة فی نفس أبی بکر عنه

وهو ابوها فی نفس طلحة وهو ابن عمها یعنی کلمات عایشه در ابوبکر اثر میکرد و ثانیا
گفتن پیغمبر علی را و مخصوص و مقرب داشتن با خویشتن او را در ابوبکر احداث حقد و
حسد و غبطه مینمود و او پدر عایشه بود و هم چنان طلحه که پسر عم عایشه بود لکن
وحسد علی می افزود لاجرم ابوبکر گاه و بیگاه با عایشه می نشستند و در کید و کین
علی سخن می پیوستند چندانکه عداوت و بغضا بین الفریقین استوار گشت و دیگر
در وقت قذف عایشه چون رسول خدا با علی سخن از در مشورت افکند عرض کرد
اِنْ هِیَ اِلّا شِسْعُ نَعْلِکَ یعنی عایشه افزون از بند پا افزاری نیست اورا طلاق بگوی
سخن چنان بر اینکلمات پیرایه بستند و باز گفتند و دیگر چنان افتاد که یکروز
علی بر رسول خدا درآمد و او در میان خود و عایشه جای داد عایشه گفت دیگر جای
بدست نکردی جز اینکه بر فراز ران من نشینی و دیگر چنان افتاد که یکروز رسول
خدای با علی مشی همی کرد و سخن بسر همی گفت عایشه از دنبال ایشان راه برداشت و
سرعت همیکرد تا در میان ایشان درآمد و گفت شگفت راز گفتن شما بدراز کشید
رسول خدا بر عایشه غضبا ورد و دیگر آنکه عایشه عقیم بود و فاطمه علیها السلام
دختران و پسران آورد و پیغمبر فرزندان او را فرزندان خود دانست و فاطمه و علی را
از همه جهانیان بزیادت دوست میداشت و بالجمله بر عایشه ثقلی عظیم می انداخت
و دیگر آنکه رسول خدا در ستد ابواب مسجد و سرای ابوبکر را مسدود داشت و در
سرای علی را باز گذاشت و دیگر آنکه پیغمبر ابوبکر را سفر مکه فرمود چنانکه در کتاب رسول
خدا مرقوم گشت و سوره مبارکه برائت را مصحوب او داشت و در عرض راه ابوبکر را
عزل کرد و علی را بدل بن خدمت فرمان کرد و دیگر چون ابراهیم از ماریه متولد گشت

علی علیه السلام فراوان شاد خاطر و مسرور گشت و هنگام قذف ماریه بدست علی برائت
ساحت او مکشوف شد نیکوتر از آن که عایشه از تهمت بری گشت چه در برائت عایشه خدای
قرآن فرستاد و آن منافقین که ایمان بقرآن نداشتند عایشه را از قذف مبرا نمی پنداشتند
لکن برائت ماریه بحس بصر بود چه مکشوف افتاد که آن مرد ممسوح است که را جای
سخن نماند چنانکه در کتاب رسول خدای بشرح رفت و دیگر چون پیغمبر مریض شد
و اسامه را مامور داشت علی چنان پنداشت که اگر رسول خدا را تحویل بدیگر سرای
فرا رسد کس در مدینه نیست که از در غصب خلافت کند و چون مرض پیغمبر عظیم شدت
کرد عایشه کس با بوبکر فرستاد تا از جیش اسامه تخلف کرد و خویش را بمدینه در انداخت
آنگاه عایشه بلال را گفت که پیغمبر میفرماید ابوبکر امامت کند و با مردم نماز بگذارد
و حال آنکه پیغمبر فرمان نداد که ابوبکر نماز بگذارد و چون بامداد شد خود بمسجد شتافت
و ابوبکر را از نماز باز داشت و خویشتن با مردم بنماز ایستاد و این هنگام چندان مریض
و علیل بود که چون بازخانه شد هنگام چاشتگاه بجهان دیگر شتافت با اینهمه ابوبکر
از نماز دفع داد مع ذلک از پس او ابوبکر خلیفتی بدست کرد از اینجاست که علی علیه السلام
در خلوات اصحاب بدین کلمات خطاب میفرمود اِنَّهُ لَمْ یَقُلْ اِنَّکُنَّ لَصُوَیْحِباتُ
یُوسُفَ اِلّا اِنْکاراً لِهٰذِهِ الْحالِ وَغَضَباً مِنْهُ لِاَنَّها وَحَفْصَةَ تَبادَرَتا اِلَی تَعْیینِ
اَبَوَیْهِما وَاِنَّهُ اسْتَدْرَکَها بِخُرُوجِهِ وَصَرْفِهِ مِنَ الْمِحْرابِ در جمله میفرماید که عایشه
و حفصه را همانند صویحبات یوسف فرموده بر ایشان غضبناک بود از بهر آنکه عایشه
و حفصه هر یک مبادرت میجستند که پدر خویش را با مامت نصب کنند و رسول خدا این
معنی را دانسته بود لاجرم بمسجد آمد و ابوبکر را از محراب باز کشید و با اینهمه از مساعدت

ملکی و مصلحی که جز خدا و رسول کس نداند کار بر ابوبکر تقریر یافت و این از برای علی مصیبتی
بزرگ و داهیه عظیم بود و انگیزش این فتنه را از عایشه میدانست و همواره بدرگاه خداوند
تظلم میبرد پس از بیعت ابوبکر بزبانت و با فاطمه براین زحمت و خذلان دل بر صبر و
شکیب نهاد و از پس این واقعه غصب فدک کردند و چندانکه فاطمه احتجاج کرد نپذیرفتند
و هر روز از عایشه خبرهای ناهموار و کلمات شماتت آمیز بحضرت فاطمه میآوردند و همی رنج
از جراحت شماتت بزرگ تر نیست ابن ابی الحدید گوید چون سخن بدینجا رسید من با ابو
یعقوب گفتم آیا تو میگوئی که پیغمبر ابوبکر را فرمود نماز بگذارد و چون فاطمه از جهان برفت
ازواج پیغمبر بالجمله حاضر شدند و عایشه تمارض کرد و حاضر نشد با امیرالمؤمنین
عرض کردند که عایشه در مرگ فاطمه شادخاطر و مسرور راست و چون از علی بیعت
گرفتند عایشه فراوان شادمانه گشت و در مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان که زمانی
دراز کشید همه روز بر غم و اندوه علی افزوده میگشت و هنگام قتل عثمان عایشه از
همه کس بر قتل او حریص تر بود چه گمان داشت که چون عثمان را بکشند پسر عم او طلحه را
بخلیفتی برکشند گاهی که کار بر علی مقرر گشت فریاد برداشت که وا عثماناه قتل
عثمان مظلوماً و از اینجا اعداد فتنه کرد و جنگ جمل را ساخته نمود ابن ابی الحدید
گوید این خلاصه کلام شیخ ابویعقوب است و خود روایت کند که بعد از جنگ جمل عایشه
بتوبت و انابت پرداخت و چنان بگریست که مقنعه او از آب دیده نمناک گشت لکن خبر توبه
او در حضرت امیرالمؤمنین مکشوف نیفتاد و هم چنان بعد از شهادت امیرالمؤمنین شتم
منبر بیت و میگفت و ثنا و اشتم کرده پس از رسول خدا بیاورد و همگان با آمال اجل
کردند و جنگ جمل بپای نشد این اخبار که ابویعقوب بهر یک اشارتی کرده و در معنی قتلها

۲ برای شماتتین نغز بود بلکه این نعیم ابن نابغه بود گفتم من نمیگویم لکن علی چنین میگوید او حاضر بود و من غایب بودم تکلیف او بیرون تکلیف من است از اخبار من سئوال کن که پیغمبر ابوبکر را)

بمردم شیعی نموده در جلد اول از کتاب دوم بشرح مرقوم داشتیم و در کتاب فاطمه واجب
که آنچه متعلق بفاطمه است مجددا تذکره شود خوانندگان بر تکرار اینکلمات خرده نگیرند
و این عذر بپذیرند ما کنون باسر سخن آئیم و باز نمائیم که بروایت علمای عامه محال فدك
فیء مسلمین نبود بلکه خالصه و خاصه رسول خدای بود ابن ابی الحدید در شرح
اینکلمات که امیرالمؤمنین فرماید بَلٰی کانَتْ فی اَیْدینا فَدَكُ مِنْ کُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ
فَشَحَّتْ عَلَیْها نُفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ عَنْها نُفُوسُ آخَرینَ وَنِعْمَ الْحَکَمُ اللّٰهُ وَما اَصْنَعُ
بِفَدَكَ وَغَیْرِ فَدَكَ وَالنَّفْسُ مَظانُّها فی غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فی ظُلْمَتِهِ آثارُها وَ
تَغیبُ اَخْبارُها وَحُفْرَةٌ لَوْ زیدَ فی فُسْحَتِها وَاَوْسَعَتْها یَدا حافِرِها لَاَضْغَطَها الْحَجَرُ
وَالْمَدَرُ وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرابُ الْمُتَراکِمُ وَاِنَّما هِیَ نَفْسی اَرُوضُها بِالتَّقْوٰی لِتَأْتِیَ
آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الْاَکْبَرِ وَتَثْبُتَ عَلٰی جَوانِبِ الْمَزْلَقِ میفرماید از انجمله آسمان سایه بر
سرافکنده بیرون فدك در دست ما بود پس بخل ورزیدند غاصبان خلافت و چشم از آن
فرو بستند بنی هاشم و این محاکمه بروز برانگیزگاه باز پیوستند زیرا که نیکوتر داور
خداوند است با فدك و جز فدك چه میکنم و حال آنکه فردا در ظلمت قبر نفس را آثار ناپدید
شود و اخبار نابود گردد و در تنگنائی در آید که هرچند حافران بر وسعت و وسعت آن
بیفزایند سنگ و کلوخ بیفشارد و روزنها را با خاك متراکم بینبارد همانا همت
خویش را بر نفس بگماشتم تا اورا بپرهیزکاری باز داشتم از بهر آنکه از هول و بیم
قیامت بسلامت بپاید و در مواقع لغزش ثابت و استوار باید همانا اینکلمات را امیرالمؤمنین
علیه السلام در مکتوبی که بعثمان بن حنیف انفاذ داشت فرونگاشت ابن ابی الحدید
در شرح اینکلمات گوید که احمد بن عبدالعزیز الجوهری که ابوبکر کنیت دارد از اجله علمای عامه

روز برانگیز
گاه یعنی روز
قیامت

و از ثقات محدثین و مخبرین پرهیزکار است در کتابی که حاوی اخبار یوم ثقیفه و فدک است در ذیل
فصول عدیده احادیث کثیره آورده و ابن ابی الحدید اخبار امطح نظر فریقین و متین مناظره جانبین
دانسته منکار دارد اکنون نگارنده این کتاب مبارک گوید که ما قصه فتح فدک و نصرت پیغمبران
عالم را بی زحمت رجال و مقاتلت ابطال مرقوم داشتیم و باز نمودیم که چون رسول خدا فدک را
بدست کرد بحکم این آیت مبارک که خداوند فرو فرستاد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا فدک را بفاطمه تسلیم فرمود و فاطمه با اندکی زمان منافع آن زیادت از حاجت میفرمود
و انچه زیادت بود بر اهل استحقاق انفاق میکرد و چه منافع فدک را سالی بیست و چهار هزار دینار
و بروایتی هفتاد هزار دینار رقم کرده اند اکنون باز کردیم بنگارش حدیثی چند که خبر میدهد
ما را که فدک خاصه و خالصه بود مر پیغمبر را و مسلمین را در آن اراضی حقی و بهره
نبوده احمد بن عبد العزیز را در کتاب یوم ثقیفه روایتیست که بعد از آنکه رسول
خدا مردم خیبر را حصار داد و ایشان امان خواستند و پیغمبر مسئلت ایشان را باجابت
مقرون داشت اهل فدک چون این بشنیدند از در مصالحت و مسالمت بیرون شدند
و آن اراضی را تفویض دادند پس فدک خاصه پیغمبر شد چه بدستیاری لشکر مفتوح
نگشت و دیگر احمد بن عبد العزیز از محمد بن اسحق روایت میکند که چون اهل فدک
در خوف و خشیت افتادند آن محال را با رسول خدا بنصف مصالحه کردند و بروایتی
تمام فدک را تفویض دادند پس فدک خاصه پیغمبر شد از اینگونه اخبار در کتب احادیث
و تواریخ اهل سنت و جماعت فراوانست و کمتر کس باشد که فدک را خالصه پیغمبر نداند
و ما از نگارش آن جمله قلم باز کشیدیم تا بزیادت از این ازسنت تاریخ

نگاران بیگسوی نوئیم

ذکر اخراج عمال فاطمه علیها السلام از فدک بحکم ابوبکر

اخراج عمال فاطمه از فدک

چون ابوبکر در اریکهٔ خلافت جای کرد و جلباب سلطنت بر اندام خود فرو داد فقال لَهُ عُمَر اِنَّ النّاسَ عَبیدُ هٰذِهِ الدُّنیا لا یُریدُونَ غَیرَها فَامنَع عَن عَلِیٍّ وَاَهلِ بَیتِهِ الخُمسَ وَالفَیءَ وَفَدَکاً فَاِنَّ شیعَتَهُ اِذا عَلِموا ذٰلِکَ تَرَکوا عَلِیّاً وَاَقبَلوا اِلَیکَ رَغبَةً فِی الدُّنیا وَایثاراً وَمُحاماةً عَلَیها در جمله میگوید که عمر بن الخطاب با ابوبکر خطاب کرد که اگر خللی در خلافت تو راه کند و ثلمه در مملکت تو پدید آید جز از علی مرتضی نتواند بود و انجماعت را که منکرند جز در طلب دنیا نپویند و بیرون دنیا نجویند چند که فدک در تصرف فاطمه و علیست حضرت ایشان مطاف جماعتی از اهل حاجت باشد پس فیء و خمس را از ایشان باز گیر و فدک را نیز ماخوذ دار تا روی شیعیان ایشان از حضرت ایشان بگردد و بملازمت تو گراید در سویدای قلب ابوبکر سخنان عمر کالنقش فی الحجر استوار افتاد پس کس فرستاد و دست تصرف عمال فاطمه را از فدک قطع نمود چون این خبر بفاطمه بردند سخت پژمان و غمنده گشت و بروایت یحیی بن بکیر که سند بعایشه میرساند بشرحی که در صحیح بخاری ضبط است فاطمه کسی را بنزد او فرستاد و پیام داد که آنچه خداوند رسول خدا را در مدینه عطا کرد میراث ماست و آنچه از خمس اموال خیبر بجای مانده بهرهٔ ماست آنجمله را باز ده و فدک را چنانکه بود باز گذار فقال اَبُوبَکر اِنَّ رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قالَ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکناهُ صَدَقَةٌ اِنَّما یَأکُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِن هٰذَا المالِ وَاِنّی وَاللهِ لا اُغَیِّرُ شَیئاً مِن صَدَقَةِ رَسولِ اللهِ عَن حالِها الَّتی کانَت عَلَیها فی عَهدِ رَسولِ اللهِ وَلَاَعمَلَنَّ فیها بِما عَمِلَ بِهِ رَسولُ اللهِ ابوبکر در پاسخ فاطمه

پیام داد که رسول خدای فرمود ما را میراث نباشد و آنچه از ما بجای ماند صدقه است خاص
مسلمین و مساکین آل محمد نیز از آن مال باندازه حاجت بهره و نصیبه توانند برد سوگند با
که من صدقه رسول خدای را دیگرگون نتوانم کرد و از حالی بحالی نتوانم آورد کار چنان کنم که رسول
خدای کرد و دیگر باره بروایت احمد بن عبد العزیز که سند با بو الطفیل میرساند قال ارسلت
فاطمة الی ابی بکر انت ورثت رسول الله ام اهله قالت فما بال سهم رسول الله قال انی سمعت
رسول الله یقول ان الله اطعم نبیا طعمة ثم قبضه وجعله للذی یقوم بعده فولیت انا
بعده ان ارده علی المسلمین قالت انت وما سمعت من رسول الله میگوید فاطمه که با ابوبکر گفت آیا میراث رسول
خدای را بهره و نسب یا بطرز اهل و عشیرت اوست ابوبکر گفت میراث او خاص اهل اوست فاطمه گفت پس چه شد
میراث پیغمبر و چرا از ما دریغ داری گفت من از رسول خدای شنیدم که فرمود خداوند پیغمبر را
عطیتی کرد و اطعامی فرمود و چون پیغمبر را از جهان ببردان عطیه را خاص آنکس
داشت که بجای او بنشیند من امروز خلیفه او نیم و بجای او نشستم وان مال را بهرکز مسلمانان
سزاوار میرسانم فاطمه گفت تو دانی و آنچه از رسول خدای شنیدی در اینمقام ابن ابی الحدید
گوید مرا اشکالی می آید از اینحدیث زیرا که فاطمه گفت تو وارث رسول خدائی یا اهل او
ابوبکر گفت اهل او پس ابوبکر تصریح کرد که رسول خدا موروث است و اهل او از وی ارث
میبرد و این بخلاف قول اوست که گوید لا نورث بالجمله چون این خبر بفاطمه بردند
خشمناک شد و در مقنعه و جلباب خویش محفوف گشت زنان بنی هاشم و خویشاوندان
و پیوستگان حاضر شدند و حضرتش باتفاق آن زنان طریق مسجد رسول خدای پیش
داشت و چنان طی مسافت میکرد که گفتی رسول خداست عبور میدهد و بمسجد در آمد که جمعی

مهاجر وانصار از ناله دل نالیدند و بنالیدند و بهای های بگریستند فاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و فزع خاموش شدند پس آغاز سخن بحمد وسپاس خداوند و درود بر پیغمبر نمود دیگر باره مردمان آغاز فزع کردند و زار زار بگریستند همچنان فاطمه خاموش شد تا مردم را ناله وخروش اندک اندک نشست آنگاه بدین خطبه مبارک شروع فرمود

ذکر خطبه فاطمه علیها السلام هنگام احتجاج با ابوبکر در مسجد رسول خدا و قرائت فرمود

الحمد لله علی ما انعم وله الشکر علی ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ آلاء اسداها وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونای عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراک ابدها وندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها واستحمد الی الخلائق باجزالها وثنی بالندب الی امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کلمة جعل الاخلاص تأویلها وضمن القلوب موصولها وانار فی الفکر معقولها الممتنع من الابصار رؤیته ومن الالسن صفته ومن الاوهام کیفیته ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قبلها وانشأها بلا احتذاء امثلة امتثلها کونها بقدرته وذرأها بمشیته من غیر حاجة منه الی تکوینها ولا فائدة له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمته وتنبیها علی طاعته واظهارا لقدرته وتعبدا لبریته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب علی طاعته ووضع العقاب علی معصیته ذیادة لعباده عن نقمته وحیاشة منه الی جنته واشهد ان ابی محمدا عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتبله واصطفاه قبل ان ابتعثه اذ الخلائق بالغیب مکنونة وبستر الاهاویل مصونة وبنهایة العدم مقرونة علما من الله تعالی بمآیل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة بمواقع المقدور ابتعثه الله اتماما

خطبه فاطمه زهرا علیها السلام

سبوغ سابغ ای کامل
اسداها ای اعطی
جم الشیء کثر
نای عنه ای بعد
الامد الغایة
الابد الدهر والدائم
تفاوت الشیئان تباعد ما بینهما
ندبه لامر فانتدب له ای دعاه فاجاب
اجزل له من العطاء ای کثرت
ثنیت الشیء جعلته اثنین
واحتذی مثاله ای اقتدی به
ذرء الله الخلق ای خلقهم
حاش الشیء جمعه
جبله ای خلقه
انتجبه اختاره واصطفاه
عکف الشیء عکوفا ای اقبل علیه مواظبا فهو عاکف وجمع عکف کرکع
الهم جمع ههم وهی المجهول الذی لا یعرف
علیها الشیء ستره وکشفته

لِأَمْرِهِ وَعَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَإِنْفَاذاً لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ فَرَأَى الْأُمَمَ فِرَقاً فِي أَدْيَانِهَا عُكَّفاً عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا مُنْكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ظُلَمَهَا وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَهَا وَجَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ وَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ وَرَغْبَةٍ وَإِيثَارٍ مُحَمَّدٌ عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَمُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيِّهِ وَخِيَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ یعنی سپاس وستایش خاص خداوند است مر نعمتهای او را وثنا سزای اوست بدانچه بخشش کرده بعموم نعم وابتدا نمود بکمال عطایا وتمام منن چندکه از حوصلهٔ حساب افزون واز گنج شمار بیرون است ودور است پایان آن از پاداش وابدیت آن از ادراک ودعوت فرموده است عموم ناس را بگذاشتن شکر وسپاس وافزون آوردن نعمتهای پی در پی وطلب حمد وسپاس نموده است بندگان تا بکثرت نعمت ومنن ایشان را پاداش فرماید وگواهی میدهم که جز خدای باری خدائی نیست واو را حدتی وضدی وشریکی نباشد کلمه ایست که ماول است حقیقت اخلاص را بوحدت ومتضمن است قلوب را بایصال وحدانیت وروشن ساخته بدمائه اندیشه وافکار چیز را که حامل توانند بود وتعقل توانند نمود که ممتنع است از دیدها رویتها وبیرون است از نیروی زبانها ذکر صفت او وخارج است از فرابتش وهمها چگونگی او وابداع واختراع کرده است اشیا را بی آنکه از پیش ماده ومدة داشتند وانشاء وایجاد فرمود اشیا را بی آنکه اقتدا واقتفا بدیگری نمود بلکه بیافرید آفرینش را بقدرت خود وبمشیت خود بی آنکه

اعکفا ای مقیمین خار الرجل خیرة فضله علی غیره والاسم الخیرة بالکسر واما آلتی التفضیل فلا خیرة الناس)

کج محف کجابها)

محتاج باشد یا فرمایش آنها یا فایدتی منظور باشد در تصویر آنها جز اینکه از برای
اثبات حکمت او و تنبیه طاعت او و اظهار قدرت او و کردن بندگان را و اعزاز دعوت او ست
آنگاه ثواب را علاقه او در بر طاعت خود و عقاب را معلق ساخت بر معصیت خود تا بندگان را
از زحمت نقمت برهاند و از در رحمت و خشنودی بسوی جنت کشاند و گواهی میدهم
که پدر من محمد عبد او و رسول او ست و اختیار کرد او را از آن پیش که رسالت دهد و نام بر گذارد
از آن پیش که خلق فرماید و برگزید از آن پیش که مبعوث نماید گاهی که مخلوقات در پنهانگاه
غیب مکنون و در سترات هولناک مصون و بنهایت ظلمت عدم مقرون بود چه خداوند
جل جلاله عالم بود بمصالح امور و حاوی بود بحوادث دهور و دانا است بمواقع مقدور پس
محمد را مبعوث فرمود از برای اتمام امر و امضای حکم و انفاذ مقادیر محتومه چه نگریست امم را که
و بر ادیان خویش معتکف نیران عابد اوثان منکر خداوند جهان پس روشن ساخت بنور محمد ظلمات
ایشان را و مکشوف داشت شبهات و ملتبسات ایشان را و نمودار نمود مبهمات و معضلات
ایشان را پس محمد برخاست در میان ایشان بخواندن هدایت و راندن از غوایت و بینش
دادن از عمایت و رهنمونی کرد بسوی دین قویم و صراط مستقیم آنگاه خداوند او را اختیار
ساخت در اقامت دنیا و اختیار آخرت پس او را مقبوض داشت از در رافت و رحمت
پس محمد سفر کرد از زحمت این دار فانی بسوی راحت جاودانی و محفوف شد بملائکه ابرار و رضوان
پروردگار غفار و مجاورت پادشاه جبار و درود خدای بر پدر من که پیغمبر او و امین او
بر وحی او و صفی او و برگزیده از خلق او ست چون از ستایش خداوند یکتا و درود بر مصطفی
بپرداخت مهاجر و انصار را مخاطب ساخت و قالت انتم عباد الله نُصُب امره ونهيه
وحملة دينه ووحيه وامناء الله على انفسكم وبلغاؤه الى الامم وزعمتم حق لكم

(نُصُب بدو ضمه بمعنی انجمن برپا کرده میشوند)

لله فیکم عهد قدّمه الیکم وبقیة استخلفها علیکم کتاب الله الناطق والقرآن
الصادق والنور الساطع والضیاء اللامع بینة بصائره منکشفة سرائره متجلیة
ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد الی الرضوان اتباعه مؤدّ الی النجاة استماعه به
تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة ومحارمه المحذرة وبیناته الجالیة و
براهینه الکافیة وفضائله المندوبة ورخصه الموهوبة وشرائعه المکتوبة
فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک والصلوة تنزیها لکم عن الکبر والزکوة تزکیة
للنفس ونماء فی الرزق والصیام تثبیتا للاخلاص والحج تشییدا للدین والعدل تنسیقا
للقلوب وطاعتنا نظاما للملة وامامتنا امانا من الفرقة والجهاد عزا للاسلام
والصبر معونة علی استیجاب الاجر والامر بالمعروف مصلحة للعامة وبرّ الوالدین
وقایة من السخط وصلة الارحام منماة للعدد والقصاص حقنا للدماء والوفاء
بالنذر تعریضا للمغفرة والمکاییل والموازین تغییرا للبخس والنهی عن شرب الخمر
تنزیها عن الرجس واجتناب القذف حجابا عن اللعنة وترک السرقة ایجابا للعفة وحرّم
الله الشرک اخلاصا له بالربوبیة فاتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون
واطیعوا الله فیما امرکم به ونهاکم عنه فانه انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی

فاطمه فرمود ای بندگان خدا شما رایات فراخنه خدائید از برای اوامر و نواهی خدا و
بردارنده دین خدا و وحی خدائید و امناء خدائید بر نفوس خود و فرستادگان خدائید
در ابلاغ احکام نبوی بامم گمان میکنید حقی است از برای شما و این صفات صادق است در حق
شما و حال آنکه چنین است همانا خداوند در میان شما عهدی که مقدم داشت و بقیه
مستخلف گذاشت یعنی امیرالمؤمنین و او خدا را کتاب ناطق است و قرآن صادق است

الهامات مع تبصرة المحن تتجلی الی معنی المراد منها المبسوط من غیر ان یرید انها اشیاء آنا او مسلیه للملل التلیق التعظیم حقه جنس هو هو تملا ان یعده من اللیل النجی الحل صدالزنا البرالکبر الصلاة والحج زکاة الحال الحال النما اسم مکانا و مصدر میمی بصیر سبب الکثرة الاولاد والحسنات بالمجازاة ویحتمل ان یجعل التی بمعنی التنقص النقص

نور ساطع و ضیاء لامع است مشهود است حجج و بصائرش مکشوف مستور و سرائرش
آشکار و نمودار است ظواهرش مغبوط ناس است شیاع و اقاطنش بهشت اند اتباع او
تبارک الله قرآنی که تلاوت آن و اسماع و استماع آن رساننده بنجات و فرازنده
درجات است بدستیاری این قرآن کریم حجج خداوند رحیم مکشوف می افتد و محرمات
محظورات و بینات وافی و براهین کافی معلوم میگردد و فضایل مندوبه
و مباحات موهوبه و شرایع مکتوبه شناخته میشود همانا خداوند شرک را بتمامت
ایمان از ساحت شما بسترد و بصیقل صلوة کبر را از قلوب شما بزدود و بدو زکوة را
تزکیه نفوس شما و سعت رزق شما فرمود و بریاضت صیام اخلاص شما را استوار
ساخت و بزیارت مکه دین را محکم و مشید نمود و قلوب را بدست عدل منظم
و منسق داشت همانا با ائمه ما ملت نظام پذیرد و با مامت ما پراکندگی و فرقت امین گردد
جهاد عزت اسلام است و صبر مسند رک اجر است موقوف مصلحت عباد مرامر
بمعروف را و نیکوئی با والدین حافظ است از خشم خداوند و صله ارحام خویشاوندان را
افزون کند و قصاص مردمان را خائف از ریختن خون کند و وفاء بنذر را سبب مغفرت
فرموده و مکیال و میزان را دافع نقصان نموده نهی از شرب خمر را مطهر رجس و پلیدی
ساخته و اجتناب قذف و بهتان را حجاب لعن و بعد پرداخته و ترک سرقت را موجب
عفت آورده و حرام کرده است خداوند شرک را که موجب تقرب اخلاص و اقرار بربوبیت
پس بترسید از خداوند قاهر غالب و هم لغوش مرگ نشوید الا آنگاهی که مسلمانان باشید
و اطاعت کنید خدا بر آوردا و امر و نواهی او همانا میترسند از خداوند مردم عالم و دانا
چون سخن بدینجا آورد دیگر باره از در خطاب اعادت خطاب کرد ثم قالت ایها الناس

اعلموا

در احوال آنحضرت فاطمه علیها السلام

اعلموا انی فاطمة وابی محمد صلی الله علیه واله اقول عوداً وبدءاً ولا اقول ما
اقول غلطاً ولا افعل ما افعل شططاً لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تعزوه وتعرفوه تجدوه ابی
دون نسائکم واخا ابن عمی دون رجالکم ولنعم المعزی الیه صلی الله علیه
واله فبلغ الرسالة صادعاً بالنذارة مائلاً عن مدرجة المشرکین ضارباً
ثبجهم اخذاً باکظامهم داعیاً الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة
یکسر الاصنام وینکت الهام حتی انهزم الجمع وولوا الدبر حتی تفری اللیل عن
صبحه واسفر الحق عن محضه ونطق زعیم الدین وخرست شقاشق الشیاطین
وطاح وشیظ النفاق وانحلت عقد الکفر والشقاق وفهتم بکلمة الاخلاص فی
نفر من البیض الخماص وکنتم علی شفا حفرة من النار مذقة الشارب ونهزة الطامع
وقبسة العجلان وموطا الاقدام تشربون الطرق وتقتاتون الورق اذلة
خاسئین تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم فانقذکم الله تبارک وتعالی
بمحمد صلی الله علیه واله بعد اللتیا والتی وبعد ان منی ببهم الرجال وذؤبان
العرب ومردة اهل الکتاب کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفاها الله او نجم قرن
للشیطان وفغرت فاغرة من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها فلا ینکفئ حتی یطا
صماخها باخمصه ویخمد لهبها بسیفه مکدوداً فی ذات الله مجتهداً فی امر
الله قریباً من رسول الله سیداً اولیاء الله مشمراً ناصحاً مجداً کادحاً وانتم
فی بلهنیة من العیش وادعون فاکهون آمنون تتربصون بنا الدوائر وتتوکفون
الاخبار وتنکصون عند النزال وتفرون عند القتال فلما اختار الله لنبیه

قولها عوداً وبدءاً ای اولا
واخراً شططا ای جور وتعدیا
عن الحق ...
۱۱۳
...
الکظم مخرج النفس ...
...

دار انبيائه ومأوى اصفيائه ظهر فيكم حسيكة النفاق وسمل جلباب الدين
ونطق كاظم الغاوين ونبغ خامل الاقلين وهدر فنيق المبطلين فخطر في
عرصاتكم واطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فالفاكم لدعوته مستجيبين
وللعزة فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافا واحمشكم فالفاكم غضابا
فوسمتم غير ابلكم واوردتم غير شربكم هذا والعهد قريب والكلم رحيب
والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة سقطوا وان
جهنم لمحيطة بالكافرين فهيهات منكم وكيف بكم وانى تؤفكون وكتاب
الله بين اظهركم اموره زاهرة واعلامه باهرة وزواجره لائحة واوامره
واضحة قد خلفتموه وراء ظهوركم ارغبة عنه تريدون ام بغيره تحكمون
بئس للظالمين بدلا ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الآخرة
من الخاسرين ثم لم تلبثوا الا ريث ان تسكن نفرتها ويسلس قيادها ثم اخذتم
تورون وقدتها وتهيجون جمرتها وتستجيبون بهتاف الشيطان الغوي و
اطفاء انوار الدين الجلي واهماد سنن النبي الصفي تسرون حسوا في ارتغاء وتمشون
لاهله وولده في الخمر والضراء ونصبر منكم على مثل حز المدى ووخز السنان في
الحشا وانتم تزعمون ان لا ارث لنا افحكم الجاهلية تبغون ومن احسن من الله حكما
لقوم يوقنون افلا تعلمون بلى تجلى لكم كالشمس الضاحية انى ابنته ايها المسلمون
ااغلب على ارثيه يا ابن ابي قحافة افي كتاب الله ان ترث اباك ولا ارث ابي لقد جئت شيئا
فريا افعلى عمد تركتم كتاب الله ونبذتموه وراء ظهوركم اذ يقول وورث سليمان داود
وقال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا اذ قال رب هب لي من لدنك وليا يرثني ويرث

من آل یعقوب وقال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله وقال یوصیکم
الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین وقال ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و
الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین وزعمتم ان لا حظوة لی ولا ارث من ابی ولا رحم
بیننا افخصکم الله بآیة اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوارثان
ولست انا وابی من اهل ملة واحدة ام انتم اعلم بخصوص القرآن وعمومه من ابی
وابن عمی فدونکها مخطومة مرحولة تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله والزعیم
محمد والموعد القیمة وعند الساعة ما تخسرون ولا ینفعکم اذ تندمون ولکل نبأ
مستقر وسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم فاطمه
بانگ برداشت کای مردمان اینک منم فاطمه دختر محمد این سخن که از اول میگویم هم در آخر
بدان اعادت میفرمایم و از در اغلوط سخن نمیرانم وانچه میکنم در طلب فدک بیرون
راستی و حق کار نمیکنم و دروغ نمیزنم همانا پیغمبری از نوع بشر همانند شما از در رأفت و رحمت
نبوی شما آمد اگر بجوئید اصل و نسل او را می‌یابید که او پدر من است نه پدر زنان
شما و برادر پسر عم من است نه پسر عم مردان شما چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد و آنحضرت
ابلاغ رسالت فرمود و بفرمانان را بیم داد و از شیمت مشرکین روی برتافت و قلب هکارا
بکافت و گلوی ایشان افشار داد و براه شریعت و موعظت دعوت فرمود اصنام را
در هم شکست و بسر در انداخت چندانکه کافران پشت دادند و روی بهزیمت نهادند تا
پهلوی ظلمت را چاک زد و بامداد اسلام را از شب تاریک شرک آشکار ساخت پس حق
ظاهر شد و زعیم دین گویا گردید و شقشقه شیاطین باز جای خزید پس هلاک شدند کارکنان
نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شقاق و تفوه کردید مردمی گرسنه شکم و سفید نامه بکلمه

لغافلین یعنی اهل بیت پیغمبر و اینکه وارد شده فی نفر من البیض الخماص الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و شما مشرف و مطلع بودید بر حفره جهنم و حال آنکه جرعه
شارب و طعمه طامع و شرر زایل و لگدکوب قبایل بودید مشارب شما از مصانع باران و
پیشاب شتران بود و مأکل شما از گیاه بیابان و برگ درختان بدست میشد همواره ذلیل و
زبون و خائب و خاسر بودید و با خوف و خشیت از مردمان میزیستید خداوند تبارک
و تعالی شما را از این عنا و عذاب برهانید از آن پس که دستخوش دواهی خرد و بزرگ بودید
و از آن پس که پایمال مردم دلیر و مبارز میزیستید هرگاه گرگان اعراب و متمردین اهل
کتاب آتش حرب را برپای میکردند خداوند جل جلاله فرو می‌نشاند و گاهیکه قرنی
و قایدی از شیطان رایت فتنه برافراشت و دونده از مشرکین دهان فراز داشت مصطفی
برادر خود علی مرتضی را در گلوگاه او افکند و آنحضرت دست باز نداشت تا سر و مغز ایشان را
پایمال ساخت و آتش فتنه ایشان را باب شمشیر بنشانید و اینهمه رنج و شکنج در راه خدا و قربت
مصطفی بر خویشتن نهاد و همواره دافع اعدا و ناصح احبا بود و شما در عیشی مهنا و راحتی
موفور سرخوش و ایمن میزیستید و انتظار میداشتید که دوایر روزگار بر ما دیگرگونه
بگردد و دواهی گوناگون بر ما بتازد و هنگام حرب و ضرب پشت با جنگ میدادید
و روی بفرار مینهادید این بود تا وقتیکه خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را برای
دیگر تحویل داد و او را بکه حشمت در دار انبیا و اصفیا نهاد خصومتی که در خاطر از در
نفاق پنهان داشتید آشکار ساختید و کهنه و فرسوده شد جلباب حشمت دین و سخن
سرای شدند اخرسان گمراه و شعر سرودند یاوه‌گویان هرزه درای و بانگ بر آوردند باطل
کننده سخن حق چون شتر پرواره و دم فشانی کرد در عرصات شما و شیطان سر برکشید

از کمینگاه خود ندا در داد از برای دعوت خود و یافت شما را اجابت کنندگان دعوت او
و فریفته شدید فریب او را و این جنبش داد شما را و شما چست و چالاک بجنبش آمدید و
خشمناک خواست شما را و سخت خشمناک شدید پس داغ زدید غیر شتر خود را و وارد شدید
بیرون آبشخور خود یکی آب از آنکه متصدی خلافت و امامت شدید و حقی و بهره
نداشتید و حال آنکه عهد پیغمبر در غدیر خم نزدیک است و از وفات پیغمبر مدتی سپری
نشده زخم دل ما هنوز بهبودی نگرفته و جراحت سینه ما التیام نپذیرفته
رسول خدا هنوز در قبر قرار نداشت که پیشدستی بر حدوث فتنه غصب خلافت کردید
و خویش را در فتنه در انداختید و کافر شدید و جهنم محیط است بر کافران هیهات
چه رسید شما را بکجا میروید و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست امورش پیدا
و احکامش هویدا نواهیش لایح و اوامرش واضح است همانا مخالفت کردید با قرآن کریم
و قرآن را از پس پشت انداختید آیا روی برتافتید از قرآن و بیرون قرآن حکم
خواهید کرد بد است مر ظالمان را آن حکمی که بیرون قرآن است و آنکس که بیرون اسلام
خواهنده دینی گردد در آن سرای خایب و خاسر باشد همانا درنگ نکردید باندازه که دابه
این مصیبت عظمی ساکن شود و سلسل القیاد گردد پس برافروختید آتش فتنه را و هیجان
آوردید شراره فساد را و اجابت کردید دعوت شیطان را و باطفاء انوار دین
جلی و سنن نبی صفی پرداختید و از در نفاق چنانکه فرماید تُسِرُّونَ حَسْوًا فِي ارْتِغَاءٍ
پوشیده مینوشید شیر را در ضمن زبد و کار را دیگرگون نمودار میکنید و با اهل
بیت پیغمبر بطریق خدعه و نیرنگ میروید و ما صبر میکنیم از شما بر مصیبتی که مانند
حد و د کارد و سنان نیزه در دل و جگر کار میکند و شما گمان میکنید که ما را ارثی نیست

ایا بسنت جاهلیت میروید و دین جاهلیت طلب میکنید کیست بهتر از خدا از برای حکم آنانرا
که باخدای ایمان دارند آیا نمیدانید ارث دارم همانا میدانید و مانند خورشید چاشتگاه
برشما روشن است هان ای مسلمانان من فاطمه دختر پیغمبرم آیا من مغلوب شوم در اخذ ارث
خویش و دیگران ارث مرا ماخوذ دارند ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا مسطور است
که تو از پدر خود ارث بری و من از پدر خود ارث نبرم عظیم و عجیب حکمی آورده آیا دانسته
و فهمیده قرآن را متروک ساختید و از پس پشت انداختید شما حجت میتراشید که
انبیا را ارث نیست فراموش کردید که خداوند در قرآن میفرماید وَوَرِثَ سُلَیْمانُ
داوُدَ یعنی ارث برد سلیمان از داود و در خبر یحیی بن زکریا میفرماید که زکریا عرض کرد
الهی مرا فرزندی بخش که از من ارث برد و نیز از آل یعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن
کریم مسطور است که خویشاوندان و صاحبان رحم بعضی اولی اند ببعضی و نیز مسطور است
که خداوند وصیت میکند شما را در حق اولاد شما که بهره پسر مساوی دو دختر است و
همچنان فرموده است اگر ترک نمایید مالی وصیت برای والدین و خویشاوندان
بطور معروف سزاوار است بر پرهیزکاران و گمان میکنید که حظی و نصیبی از پدرم
من نیست و ارثی از پدر نمیبرم و رحم و قرابت با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است
خداوند شما را بآیتی از آیات که ارث ببرید و ارث بگذارید و پدر مرا از آن آیت
بیرون کرده است یا میگویید اهل دو ملت از یکدیگر میراث نمیبرند و من و
پدرم از اهل ملت واحده نیستیم آیا پدرم مسلمان نیست و من کافرم میراث مسلمانرا
بکافر نمیگذارید آیا شما داناترید بخصوص و عموم قرآن از پدر من و پسر عم من اکنون این فدک
و این خلافت شتر را مانند که مهار کرده اند و پالان بر نهاده اند بی دافعی و مانعی ماخوذ

دارید لکن ملاقات میکنید نزد او روز حشر و آنگاه حاکم خداوند است و زعیم و غریم محمد
و موعد قیامت است انجا خسران و زیان شما آشکار میشود و سخت پشیمان میشوید و پشیمانی
سود نمیدهد و از برای هر خبری وقتیست زود باشد که بدانید هنگام معاینه عذاب کیست
که آمد بسوی او عذابی که او را خوار نمود و حلول کرد برا و عذابی که ابد الابد بر ملازم او
چون این کلمات بپایان آمد آنحضرت بجانب انصار نگریست فقالت یا معشر الفتیة
واعضاد الملة وانصار الاسلام ما هذه الغمیزة فی حقی والسنة عن ظلامتی
اما کان رسول الله صلی الله علیه واله ابی یقول المرء یحفظ فی ولده سرعان
ما احدثتم وعجلان ذا اهالة ولکم طاقة بما احاول وقوة علی ما اطلب وازاول
اتقولون مات محمد صلی الله علیه واله فخطب جلیل استوسع وهنه واستنهر فتقه
وانفتق رتقه واظلمت الارض لغیبته وکسفت النجوم لمصیبته واکدت الامال
وخشعت الجبال واضیع الحریم وازیلت الحرمة عند مماته فتلک والله النازلة الکبری
والمصیبة العظمی لا مثلها نازلة ولا بائقة عاجلة اعلن بها کتاب الله جل
ثناؤه فی افنیتکم وفی ممساکم ومصبحکم هتافا وصراخا وتلاوة والحانا ولقبله ما حل
بانبیاء الله ورسله حکم فصل وقضاء حتم وما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه
فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین ایها بنی قیلة اأهضم تراث ابیه وانتم
بمرأی منی ومسمع ومبتدأ ومجمع تلبسکم الدعوة وتشملکم الخبرة وانتم ذووا
العدد والعدة والاداة والقوة وعندکم السلاح والجنة توافیکم الدعوة فلا تجیبون
وتاتیکم الصرخة فلا تغیثون وانتم موصوفون بالکفاح معروفون بالخیر والصلاح

[illegible marginal glosses]

وَالنُّجَبَةُ الَّتِي انْتُجِبَتْ وَالْخِيَرَةُ الَّتِي اخْتِيرَتْ قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَتَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ وَنَاطَحْتُمُ
الْاُمَمَ وَكَافَحْتُمُ الْبُهَمَ فَلَا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ نَاْمُرُكُمْ فَتَاْتَمِرُونَ حَتَّى اِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْاِسْلَامِ
وَدَرَّ حَلَبُ الْاَيَّامِ وَخَضَعَتْ نُعْرَةُ الشِّرْكِ وَسَكَنَتْ فَوْرَةُ الْاِفْكِ وَخَمَدَتْ نِيرَانُ
الْكُفْرِ وَهَدَاَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ فَاَنَّى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَاَسْرَرْتُمْ
بَعْدَ الْاِعْلَانِ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدَامِ وَاَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْاِيمَانِ اَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا
نَكَثُوا اَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِاِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ اَحَقُّ
اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اَلَا قَدْ اَرَى اَنْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ وَاَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ
اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَخَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ فَمَجَجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ
وَدَسَعْتُمُ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ فَاِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا فَاِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ
اَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذْلَةِ الَّتِي خَامَرَتْكُمْ وَالْغَدْرَةِ الَّتِي اسْتَشْعَرَتْهَا
قُلُوبُكُمْ وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ وَخَوَرُ الْقَنَا وَبَثَّةُ الصَّدْرِ وَتَقْدِمَةُ
الْحُجَّةِ فَدُونَكُمُوهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبِرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَةَ الْخُفِّ بَاقِيَةَ الْعَارِ مَوْسُومَةً
بِغَضَبِ اللهِ وَشَنَارِ الْاَبَدِ مَوْصُولَةً بِنَارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ
فَبِعَيْنِ اللهِ مَا تَفْعَلُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَاَنَا ابْنَةُ
نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا اِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ

از پس این کلمات فاطمه علیها السلام بجانب انصار نگریست و بانگ برداشت که ای
جماعت جوانان ای پشتوانان ملت خیر الانام ای انصار دین و ایمن اسلام چیست این
تغافل و توانی در مظلمه من مگر نشنیدید از رسول خدا پدر من که فرمود پدر را
از جسد بدارید حاضر فرزند و با فرزندش نیکوئی کنید چه بسیار زود دیگر کردید بدانچه

الافک بالکسر الکذب فورة الافک غلیانه خمدت النار سکن لهبها ولم یطفأ جمرها هدأت ای سکنت الهرج الفتنة و الاختلاط استوسق الامر ای اجتمع ... الرجوع و النقص ... المیل عن القصد ... عن الطریق نکص عن الامر تحجم عنه ... رجع ... مع ابن ... القسم ... من غیره

کردید و بهوای نفس خویش عجلت نمودید و حال آنکه شما در دفع این ظلم که با من روا داشتند
توانائید و توانا مید بدانچه من در طلب حق خود خواستارم دستیار باشید یا چنان
مینداشید که پیغمبر گرامی بگذشت و این امری مختصر بود لا والله این خطبی فظیع و ثلمه
وسیع بود هیچ درپی باندازه این خرق بدست نشود و هیچ رتقی بهم بستن این فتق بر
نیاید جهان را در غیبت او ظلمت فرو گرفت و ستارگان را در این مصیبت کدورت
باد بلا مدامانی و آمال بدست شدت و سختی پامال گشت و جبال خاضع و
متزلزل شد حریم و حرمت پیغمبر را حشمت نماند سوگند با خدای این نازله کبری
و مصیبتی عظمی بود که مانند آن حادثه و داهیه دیده نشده همانا کتاب خدای را در
خانهای خود بامدادان و شامگاهان تلاوت کردید و اصغای قرائت آن را نمودید
و بدانستید که بشر از مرگ ناگزیر است و مکتوف داشتید که بر انبیاء سابقین و رسل
پیشین از مصائب و قضای حتم چه رفته و همچنان خداوند در حق محمد فرمود که نیست محمد
مگر پیغمبری و در میگذرد چنانکه در گذشتند پیش از وی پیغمبران اگر بمیرد و یا از دین
برمیتابید و مرتد میشوید هر که طریق ارتداد سپارد زیانی بحضرت خداوند نمیرساند
بلکه خویشتن را بدوزخ میکشاند و خداوند سپاسگذاران را پاداش خیر میفرماید
آنگاه فرمود هان ای فرزندان قیله آیا بازداشته میشوم من از ارث پدر و حال آنکه شما
در مرئی و مسمع من هستید شما را میبینم و بانگ شما را میشنوم حاضرید و انجمن کرده اید
دعوت مرا اصغا میفرمائید و بر ستم رسید که من دانا و بینائید و شما صاحبان عدت
و عدت و خداوندان سلاح جنگ و مبارزت میباشید چند که دعوت من متواتر
میشود اجابت نمیکنید و فریادم را میشنوید و داد نمیدهید با آنکه شما بشجاعت موصوف

(رتق بمعنی بستن است
فتق بمعنی گشودن)
فتق بمعنی شکافتن
فتق بمعنی شکافت (اولا)
کدورت بضم کاف
بمعنی تیرگی است)

قیله بیاء زنیست
نام زنی است که مادر
...
وقبایل اوس و
خزرج است

وبخیر وصلاح معروفید وبرگزیده برگزیدگانید واخیار مختار اهلبیت شمائید که حمل رنج
وتعب نمودید وبا عرب قتال دادید واز مبارزت ومناطحت نبایل نترسیدید و
از مناجزت ومکافحت دلیران نهراسیدید وما همواره بودیم وشما گاهی بودید
ما فرمان دادیم وشما پذیرای فرمان شدید چند که آسیای اسلام بگردش افتاد وشیر
شهور وایام جریان یافت وتنمر وتکبر شرک بخضوع پیوست وغلیان کذب ودروغ
فرو نشست ونیران کفر خامد شد وغوغای هرج ومرج ساکن گشت ونظام دین بقوام آمد
پس حیرت زده بکجا میشوید بعد از بیان وپوشیده بکجا میروید بعد از اعلان وباز پس
قدم میزنید بعد از اقدام ومشرک میگردید بعد از قبول ایمان واسلام آیا شما قتال ندادید
با قومی که پیمان را پشت پای زدند وسوگند را بشکستند وهمداستان شدند که رسول خدای را
از مکه اخراج کنند وابتدا کردند در مبارزت ومقاتلت با شما آیا بیم دارید از ایشان اگر
از مؤمنانید سزاوارتر آنست که از خدای بترسید هان ای جماعت نگرانم شما را که آسوده اید
در تن آسانی وراحت ودور داشتید کسی را که عالم است بقبض وبسط شریعت وکناری گرفتید
باعیشی مهنا ودعت وبیرون رفتید از تنگی معیشت بوسعت پس پرده برافکندید از آنچه
بپوشیدید واز دهان بیرون دادید از آنچه بنوشیدید پس اگر کفران کنید وکافر شوید
شما وآنکس که بر زمین جای دارد خداوند محمود وبی نیاز است هان ای جماعت گفتم آنچه گفتم
ودانا بودم که شما نصرت نخواهید کرد ما را وعالم بودم بر مکر وغدر شما که دلهای شما را
فرو گرفته است لکن آنچه گفتم از دل غمنده بود ودر تحت خشم آکنده بود وبیان ضعف خاطر
ودردی بود ودفع شکوی بود وتقدمه اتمام حجت بود اکنون این را به خلافت رنده را ملوث
دارید که دارا رو منقادا است لکن عار وشنار آن ابد الآباد با وی است ونام بردار است بغضب خدا

الدعة سعة في العيش

ورا برداشت باتش خدا آتشی که مشرف و مطلع است بر قلبها تا خداوند نگرانست
بدانچه میکنید و میداند ظالمان بکجا میروند و مقام میگیرند و منم دختر پیغمبری هستم
که ترساننده است شما را بعذاب شدید پس بکنید آنچه بتوانید ما نیز انتقام خواهیم کرد
اکنون شما منتظر آن روز باشید ما نیز منتظر آن روزیم چون فاطمه از تقریر این خطبه
پرداخت و بدین کلمات بینات اتمام حجت ساخت ابوبکر در پاسخ او آغاز سخن کرد

کلمات ابی بکر بجواب خطبه زهرا علیها

فَقَالَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوكِ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفاً كَرِيماً رَؤُوفاً رَحِيماً
وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً وَعِقَاباً عَظِيماً فَإِنْ عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكِ دُونَ
النِّسَاءِ وَأَخَا ابْنِ عَمِّكِ دُونَ الرِّجَالِ آثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَسَاعَدَهُ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ
جَسِيمٍ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا كُلُّ سَعِيدٍ وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا كُلُّ شَقِيٍّ فَأَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ اللهِ
الطَّيِّبُونَ وَالْخِيَرَةُ الْمُنْتَجَبُونَ عَلَى الْخَيْرِ أَدِلَّتُنَا إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَأَنْتِ يَا خِيَرَةَ
النِّسَاءِ وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكِ سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكِ غَيْرُ مَرْدُودَةٍ
عَنْ حَقِّكِ وَلَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكِ وَاللهِ مَا عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللهِ وَلَا عَمِلْتُ
إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَإِنِّي أُشْهِدُ اللهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً أَنِّي سَمِعْتُ
رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوَرِّثُ ذَهَباً
وَلَا فِضَّةً وَلَا دَاراً وَلَا عَقَاراً وَإِنَّمَا نُوَرِّثُ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ
لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ فِي الْكُرَاعِ
وَالسِّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيُجَالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجَّارَ
ذَلِكَ بِإِجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدِي وَلَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ فِيهِ
عِنْدِي وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي هِيَ لَكِ وَبَيْنَ يَدَيْكِ لَا تُزْوَى عَنْكِ وَلَا نَدَّخِرُ دُونَكِ

وَاَنْتِ سَیِّدَةُ اُمَّةِ اَبیكِ وَالشَّجَرَةُ الطَّیِّبَةُ لِبَنیكِ لا یُدْفَعُ مالَكِ مِنْ فَضْلِكِ وَلا یُوضَعُ مِنْ فَرْعِكِ وَاَصْلِكِ حُكْمُكِ نافِذٌ فیما مَلَكَتْ یَدایَ فَهَلْ تَرَیْنَ اَنْ اُخالِفَ فی ذلِكَ اَباكِ ابوبکر در پاسخ گفت ای دختر پیغمبر پدر تو مؤمنان را مظهر کرم و کرامت و مظهر رحمت و رافت بود و کافران را مصدر عنا و عذاب و مورد زحمت و نقمت او پدر تست نه پدر دیگر زنان و برادر پسر عم تست نه برادر دیگر مردان او علی را از همه خویشاوندان و نزدیکان گزیده میداشت و علی او را در هر کار درایت معاضدت و مساعدت می افراشت شما را دوست ندارد شما را مگر سعید و دشمن ندارد شما را مگر شقی شمائید عترت رسول خدا و راهنمای ما بجنة المأوی ای بهترین زنان و دختر بهترین پیغمبران سخن از در راستی و نصفت کنی و بحصانت عقل از همگان سبقت بری هیچکس تو را از حقوق تو دفع ندهد و تو را بکذب و فریه نسبت نکند سوگند با خدای که من فرمان خدا را تعالی با ژگونه نزنم و حکم رسول خدا را دیگرگونه نکنم خدا را گواه میگیرم که من از رسول خدای شنیدم که همی گفت ما جماعت پیغمبران درهم و دینار و ضیاع و عقار میراث نمیگذاریم بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوتست و چیزی که از ما بجای بماند خاص کسی است که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بهرچه خواهد فرمان دهد و این فدك و عوالی که تو امروز طلب میکنی من از برای تجهیز لشکر و اعداد سپاه و الات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مجاهدت با کفار و مجالدت با فجار بکار برند و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه مسلمانان با من همدست و همداستان شدند و این امر را بصواب شمردند اینک در اموال و اثقال من رای تو راست هرچه خواهی فرمان

میکن

احتجاج فاطمه با ابوبکر

مبکن تو سیده امت محمدی واز برای فرزندانت اصل طاهری فضیلت تو را دفع نمیتوان داد و منزلت و مکانت تو را پست نمیتوان کرد حکم تو بر آنچه در دست ماست روانست اما در کار فدک چه توانم کرد آیا تو می پسندی که من با پدر تو مخالفت آغازم و فرمان او را دیگرگونه سازم چون ابوبکر این اغلوطه بپای راست دیگرباره فاطمه آغاز سخن کرد و قالت سُبْحَانَ اللّٰهِ مَا كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ عَنْ كِتَابِ اللّٰهِ صَادِفًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفًا بَلْ كَانَ يَتْبَعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُوَرَهُ أَفَتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَهٰذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ هٰذَا كِتَابُ اللّٰهِ حَكَمًا عَدْلًا وَنَاطِقًا فَصْلًا يَقُولُ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ فَبَيَّنَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا وَزَّعَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَشَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ وَأَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَالْإِنَاثِ مَا أَزَاحَ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ وَأَزَالَ التَّظَنِّيَ وَالشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ اینوقت فاطمه را از کلمات بوبکر عظم شگفتی فرو گرفت فرمود منزه است خداوند همانا رسول خدا جز بکتاب خداوند کار نمیفرمود واقتضا نمود باحکام قرآن نمیکرد شما بیرون قانون شریعت از در مکر و خدیعت بعد از وفات پیغمبر همانندان غدر و خدعتی است که در حیات او در لیلة العقبه و جز آن بکار بستید اینک کتاب خدا حاکم عادل و ناطق فاصل است که در قصه زکریا خداوند میفرماید زکریا عرض کرد پروردگارا مرا فرزندی بخش که میراث از من و از آل یعقوب برد و میفرماید داود از بهر سلیمان میراث گذاشت و همچنان خداوند بهره میراث برندگان را باز نمود و حدود دختران و پسران را روشن ساخت و دست حیلت گران را از اجرای

باطل والقای شبهات بازداشت شما نیز این جمله را مهمل دانید و بهواجس نفسانی و تسویلات
شیطانی وصول مال و امانی را ساختگی همی کنید لاجرم شکیبائی بسکوت و من
دل بر مصابرت می نهم و خداوند در کیفر این کذب که بر پیغمبر بستید مرا نصرت
خواهد کرد ابوبکر دیگرباره آغاز سخن نمود فقال صدق الله ورسوله وصدقت
ابنته انت معدن الحکمة وموطن الهدی والرحمة ورکن الدین وعین
الحجة لا ابعد صوابک ولا انکر خطابک هؤلاء المسلمون بینی وبینک
قلدونی ما تقلدت وباتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مکابر ولا مستبد
ولا مستاثر وهم بذلک شهود ابوبکر گفت خدا و رسول بیرون راستی سخن نکردند
و تو ای دختر محمد از در راستی سخن کردی و توئی معدن حکمت و موطن هدایت و مصدر
رحمت و عمود شریعت و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد برکنار ندانم و گفتار
ترا انکار نکنم لکن جماعت مسلمانان بی آنکه مرا خواهشی و کاوشی باشد قلاده خلافت را
برگردن من افکندند اینک همگان حاضرند و ناظر بر آنچه من گویم گواهی دهند آنوقت
فاطمه علیها السلام بجانب مردم نگران شد وقالت معاشر الناس المسرعة الی القیل
الباطل المغضیة علی الفعل القبیح الخاسر افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب
اقفالها کلا بل ران علی قلوبکم ما اسأتم من اعمالکم فاخذ بسمعکم وابصارکم
ولبئس ما تاولتم وساء ما به اشرتم وشر ما منه اعتضتم لتجدن والله محمله ثقیلا
وغبه وبیلا اذا کشف لکم الغطاء وبان ما وراءه الضراء وبدا لکم من ربکم ما لم
تکونوا تحتسبون وخسر هنالک المبطلون فرمود ای مردم شتابنده بسوی گفتارهای
نکوهیده و اغماض کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احکام کتاب خدای نظر

کلمات ابوبکر با فاطمه

خطاب فاطمه با مردم

تحقیق نمی نگرند تا بدان کار کنند یا نیک می اندیشند و دانسته و فهمیده نمی پذیرند
زیرا که دلهای ایشان مقفل و مختوم است همانا کردار زشت شما دلهای شما را محجوب
داشته و چشم و گوش شما را کور و کر ساخته چه نکوهیده است تعویل شما که بد سپاری
آن حق را پایمال ساختید و خلافت را از مرکز خود تحویل دادید و بجای متصدی آن
بدلی بد گرفتید سوگند با خدای که حمل کیفر این کردار وخیم و ناگوار و عاقبت این کار
سخت و ناگوار است گاهی که پرده از کار برافتد و پوشیدها آشکار گردد و عذاب خداوند
قهار که هرگز گمان نداشتید در رسد کارکنان باطل زیانکار شوند و بادافراه ببینند

بادافراه بمعنی مکافات بدیست

در خبر است که بعد از چندین احتجاج ابوبکر از فاطمه گواه طلبید آنحضرت ام ایمن را حاضر
ساخت تا ام ایمن چون درآمد گفت یا ابابکر من ترا نخست لختی گواه میگیرم
آنگاه گواهی میدهم اکنون ترا با خدای سوگند میدهم آیا شنیدی که پیغمبر فرمود
اُمُّ اَیْمَنَ امْرَءَةٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ گفت شنیدم آنگاه گفت فَاَشْهَدُ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
اَوْحَی اِلَی رَسُولِ اللهِ فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ فَجَعَلَ فَدَکَ لَهَا طُعْمَةً بِاَمْرِ اللهِ یعنی شهادت
میدهم که خداوند برسول وحی فرستاد که از ادای حق ذی القربی دست باز مگیر
و بحکم خداوند فدک را خاص فاطمه بدان امیر المؤمنین علی و حسن و حسین علیهم السلام
نیز بدینگونه گواهی دادند ابوبکر بیچاره گشت و خطی نوشت و فاطمه را داد تا فدک را
از بهر خویشتن مضبوط کند عمر بن الخطاب دست بیازید و آن خط را از فاطمه فرا
گرفت و بدرید فَقَالَ عُمَرُ لَانَقْبَلُ شَهَادَةَ امْرَأَةٍ عَجَمِیَّةٍ لَاتُفْصِحُ وَاَمَّا عَلِیٌّ فَیَجُرُّ
النَّارَ اِلَی قُرْصِهِ گفت قبول مکن شهادت ام ایمن را زنی اعجمیه را چگونه استوار
توان داشت اما علی آتش از برای طبخ قرص نان خویش میکشد آنوقت فاطمه روی

با ابوبکر کرد فقالت وَاللهِ لا کَلَّمتُکَ اَبَداً قال وَاللهِ لَادعُوَنَّ اللهَ عَلَیکَ قالَ وَاللهِ لَادعُوَنَّ اللهَ لَکِ فاطمه فرمود ای ابوبکر سوگند باخدای هرگز ازاین پس باتو سخن نکنم ابوبکر گفت سوگند باخدای هرگز از حضرت تو دوری نجویم دیگر باره فاطمه فرمود سوگند باخدای شکایت تو را باخدا و نخواهم برد و دفع تو را از او خواهم خواست ابوبکر گفت سوگند باخدای که من در طلب خیر تو روی بدرگاه خداوند خواهم آورد چون فاطمه علیها السلام سخن بدانجا آورد روی برتافت و بر سر قبر رسول خدا آمد و بر روی قبر درافتاد و این اشعار را تذکره فرمود و چندان بگریست که خاک را با آب دیده عجین ساخت

قَد کانَ بَعدَکَ اَنباءٌ وَهَنبَثَةٌ	لَو کُنتَ شاهِدَها لَم یَکثُرِ الخَطبُ
اِنّا فَقَدناکَ فَقدَ الاَرضِ وابِلَها	وَاختَلَّ قَومُکَ فَاشهَدهُم فَقَد نَکَبوا
وَکُلُّ اَهلٍ لَهُ قُربی وَمَنزِلَةٌ	عِندَ الاِلهِ عَلَی الاَدنَینَ مُقتَرِبُ
اَبدَت رِجالٌ لَنا نَجوی صُدورِهِم	لَمّا مَضَیتَ وَحالَت دونَکَ التُّرَبُ
تَجَهَّمَتنا رِجالٌ وَاستُخِفَّ بِنا	لَمّا فُقِدتَ وَکُلُّ الاَرضِ مُغتَصَبُ
وَکُنتَ بَدراً وَنوراً یُستَضاءُ بِهِ	عَلَیکَ تُنزَلُ مِن ذِی العِزَّةِ الکُتُبُ
وَکانَ جِبریلُ بِالآیاتِ یُؤنِسُنا	فَقَد فُقِدتَ فَکُلُّ الخَیرِ مُحتَجَبُ
فَلَیتَ قَبلَکَ کانَ المَوتُ صادَفَنا	لَمّا مَضَیتَ وَحالَت دونَکَ الکُتُبُ
اِنّا رُزِئنا بِما لَم یُرزَ ذو شَجَنٍ	مِنَ البَرِیَّةِ لا عُجمٌ وَلا عَرَبُ
سَیَعلَمُ المُتَوَلّی ظُلمَ حامَتِنا	یَومَ القِیمَةِ اَنّی سَوفَ یَنقَلِبُ
وَسَوفَ نَبکیکَ ما عِشنا وَما بَقِیَت	لَنَا العُیونُ بِتَهمالٍ لَهُ سَکَبُ

والله لاهجرتک ابدا قالت

اشعار فاطمه در رثاء پیغمبر

التهمال الانهمال فی العدو

وَقَدْ رُضِینَا بِهِ مَحْضًا خَلِیقَتُهُ　　　صَافِی الضَّرَائِبِ وَالْأَعْرَاقِ وَالنَّسَبِ

فَأَنْتَ خَیْرُ عِبَادِ اللهِ کُلِّهِمُ　　　وَأَصْدَقُ النَّاسِ حِینَ الصِّدْقِ وَالْکَذِبِ

وَکَانَ جِبْرِیلُ رُوحُ الْقُدْسِ زَائِرَنَا　　　فَغَابَ عَنَّا فَکُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجِبُ

ضَاقَتْ عَلَیَّ بِلَادٌ بَعْدَ مَا رَحُبَتْ　　　وَسِیمَ سِبْطَاکَ خَسْفًا فِیهِ لِی نَصَبُ

فَأَنْتَ وَاللهِ خَیْرُ الْخَلْقِ کُلِّهِمُ　　　وَأَصْدَقُ النَّاسِ حَیْثُ الصِّدْقِ وَالْکَذِبِ

فاطمه علیها السلام بعد از انشاد این اشعار آهنگ سرای خویش نمود و امیر المؤمنین علی علیه السلام انتظار او را میبرد است چون فاطمه فراز آمد و لختی بیاسود روی با امیر المؤمنین کرد فقالت یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ اشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنِینِ وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِینِ انْقَضَتْ قَادِمَةُ الْأَجْدَلِ فَخَانَکَ رِیشُ الْأَعْزَلِ هٰذَا ابْنُ أَبِی قُحَافَةَ یَبْتَزُّنِی نُحَیْلَةَ أَبِی وَبُلْغَةَ ابْنَیَّ لَقَدْ أَجْهَرَ فِی خِصَامِی وَأَلْفَیْتُهُ أَلَدَّ فِی کَلَامِی حَتّٰی حَبَسَتْنِی قَیْلَةُ نَصْرَهَا وَالْمُهَاجِرَةُ وَصْلَهَا وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِی طَرْفَهَا فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ خَرَجْتُ کَاظِمَةً وَعُدْتُ رَاغِمَةً أَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّکَ افْتَرَسْتَ الذِّئَابَ وَافْتَرَسَکَ الذُّبَابُ مَا کَفَفْتَ قَائِلًا وَلَا أَغْنَیْتَ بَاطِلًا وَلَا خِیَارَ لِی لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هُنَیْئَتِی وَدُونَ ذِلَّتِی عَذِیرِیَ اللهُ مِنْکَ عَادِیًا وَمِنْکَ حَامِیًا وَیْلَایَ فِی کُلِّ شَارِقٍ مَاتَ الْعَمَدُ وَوَهَتِ الْعَضُدُ شَکْوَایَ إِلٰی أَبِی وَعَدْوَایَ إِلٰی رَبِّی اللّٰهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً وَحَوْلًا وَأَحَدُّ بَأْسًا وَتَنْکِیلًا عرض کرد ای پسر ابیطالب خویشتن را بشمله در پیچیدی مانند جنینی در رحم و روی از خلق بنهفتی چون مردم متهم توانی کرد از این پیش میدان قتال تاختی و ابطال رجال را پایمال آجال ساختی چه شد که امروز دستخوش مردم ذلیل و زبون آمدی اینک پسر ابی

کجا نحله عطیه پدر و بلغه فرزند را از من باز میگیری و جها را با من در این باب مخاصمت و مبارات
میکند امروز چندانکه توانست در سخن بر من فزونی جست و بغلظت طبع و شراست خوی
جسارت نمود و مردم اوس و خزرج مرا نادیده انگاشتند و مهاجریان دست از حمایت
من باز داشتند و اولاد قیله دیگر مردمان چشمها فرو خوابانیدند در دفع ترکتاز او
هیچ دافعی و مانعی بجای نماند همانا من خشم آگین از خانه بیرون شدم و ذلیل و زبون باز
آمدم تو نیز خویشتن را در مضیق ذلت درانداختی امروز که منزلت و مکانت خویش را
در مضیق ذلت درانداختی امروز که منزلت و مکانت خویش را دیگرگون ساختی از
پس آنکه گرگها از تو سر بر نافتند مکسان بر تو دست یافتند منصب خلافت را
مغصوب نمودند و عوالی و فدک را مضبوط ساختند اما من از سخن حق خویشتن دار
نکردم و از در باطل بیرون نشدم لکن نیروی اجرای حکم حق نداشتم کاش از این پیش
بمردم و این روز را ندیدم اکنون از این سخنان که در حضرت تو بیرون ادب بگذاردیم
خداوند عذرخواه من است وای بر من پناه جای من ناپدید شد و از بازوی من نیرو
برفت چکنم جز اینکه شکایت بنزدیک پدر برم و رعایت از حضرت داور خواهم آنگاه
روی نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز آورد و گفت الها پروردگارا نیروی تو از
همه کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب بیرونست اینوقت امیرالمؤمنین
فرمود کلا وَيْلَ عَلَيْكِ اَلْوَيْلُ لِشَانِئِكِ نَهْنِهِي عَنْ وَجْدِكِ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ
وَبَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي وَلَا اَخْطَأْتُ مَقْدُورِي فَاِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ
الْبُلْغَةَ فَرِزْقُكِ مَضْمُونٌ وَكَفِيلُكِ مَأْمُونٌ وَمَا اُعِدَّ لَكِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ
عَنْكِ فَاحْتَسِبِي اللهَ فَقَالَتْ حَسْبِيَ اللهُ وَاَمْسَكَتْ امیرالمؤمنین فرمود یل و وای

امیرالمؤمنین فاطمه

از برای تو مباد خاص دشمنان تو باد بر من خشم مگیر ای دختر برگزیده موجودات
و یادگار نبوت در کار دین سستی نکردم و از آنچه در قوت بازوی من بود تقاعد
نورزیدم خداوند کفیل امر و ضامن رزق تست آنچه از بهر تو نهاده بهتر از آن است
که از تو قطع شده پس در راه خدا و نظر تو شکیبائی و مصابرت پیش دار لاجرم
فاطمه فرمود خداوند کفایت میکند امر مرا و خاموش شد مکتوف باد که اسرار
اهل بیت مستور است از مدرکات امثال ما مردم بلکه مقداد و ابوذر و سلمان
با منزلت السلمان منا اهل البیت بیرون از ادب کام نزنند و در سویدای
خاطر تمنای این طلب نکنند وقتی نبدانم کجا دیده ام که سلمان رضی الله عنه
در خدمت امیرالمؤمنین از غصب خلافت و تقاعد آنحضرت اظهار ضجرتی کرد علی
علیه السلام فرمود هان ای سلمان میخواهی از اسرار اهل بیت آگاهی بدست کنی بالجمله
که بیرون اهل بیت هیچ آفریده را توانائی حمل این بار گران نیست همانا فاطمه که
محدثه بود و بحکم احادیث صحیحه بعلم ما کان و ما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش
که رسول خدا وداع جهان گوید و این حوادث هایله نازل گردد از مخالفت امت
در امر خلافت و ضبط فدک و عوالی آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوب
یزدانیست جز بحکم خدا و رضا علی مرتضی سخنی نفرمود سخن او سخن علی عمران بود
و کلمه او ودیعه خداوند رحمان و مناعت محل او از ملکوت و ملک رفیع تر بود
تا بعوالی و فدک چه رسد و چه بسیار وقت که حسنین را گرسنه میخوابانید و لقمه
یکشبه ایشان را بسائلی میرسانید مملکت دنیا در چشم او با پر ذبابی همیزان نمیرفت فدک
و عوالی چیست حاصل عوالی کدام است اگر گوئی این خطابه و خطبه چه بود و اینهمه

نزع و شکوی چه واجب مینمود پس در حضرت امیر المؤمنین اظهار جسارت کردن و معدّ
جستن با جلباب عصمت بنبوت داشت پاسخ این سخن را بدینگونه بر ساختگی کنیم که اسرار
اهل بیت مستور است بشرحی که مسطور افتاد الّا آنکه گوئیم بحکم مدرکات عقول نا
خود انحضرت همی خواست که ظالم را از عادل و حق را از باطل باز نماید تا آنان که خمیر
مایه فطرت ایشان از ترشحات زلال ولایت بهره یافته از طریق ضلالت و غوایت
باز شوند و بشاهراه شریعت و هدایت روند اکنون با سر سخن آئیم بعد از بیرون
شدن فاطمه از مسجد ابوبکر را از احتجاج انحضرت ضجرتی بگرفت و در میان مهاجر و
انصار همهمه بکریست بی توانی بر خواست و بر منبر صعود داد و گفت أَیُّهَا النَّاسُ
مَا هٰذِهِ الرِّعَةُ إِلَى كُلِّ قَالَةٍ أَیْنَ كَانَتْ هٰذِهِ الْأَمَانِیُّ فِی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ
أَلَا مَنْ سَمِعَ فَلْیَقُلْ وَمَنْ شَهِدَ فَلْیَتَكَلَّمْ إِنَّمَا هُوَ ثُعَالَةٌ شَهِیدُهُ ذَنَبُهُ مُرِبٌّ
لِكُلِّ فِتْنَةٍ هُوَ الَّذِی یَقُولُ كَرُّوهَا جَذَعَةً بَعْدَ مَا هَرِمَتْ تَسْتَعِینُونَ بِالضَّعَفَةِ
وَتَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ كَأُمِّ طِحَالٍ أَحَبُّ أَهْلِهَا إِلَیْهَا الْبَغْیُ أَلَا إِنِّی لَوْ أَشَاءُ أَنْ
أَقُولَ لَقُلْتُ وَلَوْ قُلْتُ لَبُحْتُ إِنِّی سَاكِتٌ مَا تُرِكْتُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَنْصَارِ
وَقَالَ قَدْ بَلَغَنِی یَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَقَالَةُ سُفَهَائِكُمْ وَأَحَقُّ مَنْ لَزِمَ مُحَمَّدًا رَسُولَ
اللّٰهِ أَنْتُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ فَآوَیْتُمْ وَنَصَرْتُمْ أَلَا وَإِنِّی لَسْتُ بَاسِطًا یَدًا وَلِسَانًا
عَلَى مَنْ لَمْ یَسْتَحِقَّ ذٰلِكَ مِنَّا ثُمَّ نَزَلَ گفت ای گروه مردم این چیست از شما که من می
چرا فنا دشمارا که بهر سخن باطل گوش فرا میدهید و کجا بود این امانی و آمال
در زمان رسول خدا هان ای مردم آنکس که شنوده باز گوید و آنکس که حاضر بوده
سخن کند همانا علی بن ابیطالب روباهی است که شاهد او دم اوست از انگیزش

خطبهٔ ابی بکر بعد از مراجعت فاطمه

فتنه می برهیزد و فتنه های خفته را بر می انگیزد و همی گوید فتنه ها را جوان کنید
نیرو دهید از پس آنکه پیر شده است از مردم ضعیف استعانت میجوید و از زنان
نصرت میطلبید اند مثال ام طحال زانیه را مانند که دوست تر بود زنا کاران اگر بخواهم میگویم
و اگر بگویم روشن میسازم اکنون از گفتنها زبان بستم آنگاه روی با انصار کرد و
گفت ای جماعت انصار از دیوانگان شما سخنانی ناشایست بمن میرسد و حال آنکه سزاوار
ترکس شما باشید در خدمت پیغمبر محمّد بسوی شما آمد او را منزل دادید و نصرت
کردید و دانسته باشید که من دست و زبان بسوی کس فراز نکنم چند که مرا زحمت
نکند و سزاوار کیفر نشود این بگفت و از منبر بزیر آمد معلوم باد که در روایت این
کلمات از ابوبکر در حق علی علمای عامه و خاصه متفق اند چنانکه احمد بن عبد العزیز
الجوهری که از صنادید علمای سنّت و جماعت است اینکلمات را با سناد خود
بدینگونه روایت کرده ابن ابی الحدید گوید اینکلمات را از ابوبکر بر نقیب ابو یحیی
جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری قرائت کردم و گفتم ابوبکر با کدام کس این تعریض کند
گفت بلکه تصریح کند گفتم اگر تصریح میکرد سؤال نمیکردم پس بخندید و گفت این
سخن با علی گوید گفتم آیا اینکلمات را بتمامت در حق علی گوید گفت آری ای فرزند این
پادشاهی است ملک عقیم است خویش و بیگانه نشناسد و قاصی و دانی ندانند گفتم
بعد از اینکلمات انصار چه گفتند گفت علی را همی یاد کردند و گفتند خلیفه رسول
خدا حق علی است ابوبکر از اضطراب ایشان بترسید و ایشان را ممنوع و منهی داشت
اکنون با سر سخن آئیم چون سخنان ابوبکر را با علی مرتضی برداشتند حضرتش در خشم
شد و این کلمات را مکتوب کرد با بوبکر فرستاد شَقُّوا مُتَلاطِمَاتِ أَمْوَاجِ الْفِتَنِ

بجنايتهم سفن النجاة وحطوا ابنجان اهل النجر جميع اهل الغدر واستضاؤا
بنور الانوار واقتسموا مواريث الطاهرات الابرار واحتقبوا ثقل الاوزار
بغصبهم نحلة النبي المختار فكأني بكم تترددون في العمى كما يتردد البعير
في الطاحونة اما والله لو اذن لي بما ليس لكم به علم لحصدت رؤوسكم
عن اجسادكم كحب الحصيد بقواضب من حديد ولقلعت من جماجم شجعانكم
ما اقرح به اماقكم واوحش به محالكم فاني منذ عرفتموني مردي العساكر
ومفني الجحافل ومبيد خضرائكم ومخمد ضوضائكم وجزار الدوابر اذ انتم في
بيوتكم معتكفون واني لصاحبكم بالامس لعمر ابي لن تحبوا فينا الخلافة
والنبوة وانتم تذكرون احقاد بدر وثارات احد اما والله لو قلت ما سبق
من الله فيكم لتداخلت اضلاعكم في اجوافكم كتداخل اسنان دوارة الرحى
فان نطقت تقولون حسد وان سكت فيقال جزع ابن ابي طالب من الموت هيهات
هيهات ان الساعة يقال لي هذا وانا الموت المميت وخواض المنيات جوف ليل
حامل السيفين الثقيلين والرمحين الطويلين ومكسر الرايات في
غطامط الغمرات ومفرج الكربات عن وجه خير البريات ايهنوا فوالله
لابن ابي طالب آنس بالموت من الطفل الى محالب امه هبلتكم الهوابل
لو بحت بما انزل الله فيكم في كتابه لاضطربتم اضطراب الارشية في
الطوي البعيدة ولخرجتم من بيوتكم هاربين وعلى وجوهكم هائمين ولكني اهون
وجدي حتى القى ربي بيد جذاء صفراء من لذاتكم خلوا من طحنائكم فما مثل
دنياكم عندي الا كمثل غيم علا فاستعلى ثم استغلظ فاستوى ثم تمزق فانجلى

سفینه بمعنی کشتی است سفن جمع آن
تاج معروف است تیجان جمع آنست
حزن و سخت
الحط الوضع من علو الی سفل
حقب ربقات کردار با رمال حکم کنند و بمعنی نهان است)
وزر اسم است بمعنی ثقل و سلاح و بار اوزار جمع آنست
نحل بمعنی عطای بلا عوض آمده و اسم آن نحله بکسر نون است
جمجمه استخوان سر است جمع جماجم
موق العین طرفها مما یلی الانف جمع آن اماق
الاوراد الاملاک
جحفل بروزن جعفر جیش بزرگ است جمع آن جحافل
ابادهم الله ای اهلکهم الله) حقد بمعنی حسد است)
ضلع ... جمع آن اضلاع
ثار بمعنی خون و خونخواه
ایهنوا جمع یهن است)

رُوَیْداً یَعُن قَلیلٍ یَنْجَلی لَکُمُ اَلْفُسْطالُ فَتَجِدُونَ ثُمَّ یَغْلیکُمْ مُرّاً ام تَحْسُدُونَ عَن اَیْدیکُم ذُعافاً مُمَقَّراً وَسَمّاً قاتِلاً وَکَفی بِاللهِ حَکیماً وَبِرَسُولِ اللهِ خَصیماً وَبِالْقِیمَةِ مَوْقِفاً وَلا اَبْعَدَ اللهُ فیها سِواکُمْ وَلا اَتْعَسَ فیها غَیْرَکُمْ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی

این کلمات بفارسی چنین میباید میفرماید بخت سر از کفر و شرک بر تافتید و سهمها
منزلکم را بشکافتید و با جمیع انکبر و تمرّد را از فرق اهل فخر و غدر فرو گذاشتید
لکن پدر بابان کا و میراث اهل بیت را ماخوذ داشتید و بهوای نفس خویش بحجر کرده بد حبه شکفت
باری که انرا از روز رو و بال احتمال امد بهد گویا نگرانم بر شما که در ضلالت و عمی تردد
مینمائید مانند شتر اسیا سوگند باخدای اگر ماذون بودم بچیزی که شما دانا
نیستید هر اینه سرهای شما را چون حبّات حصید با شمشیر حدید میدرودم و
فرقهای ابطال شما را میشکافتم باشمشیری که مضای ان ماق شما را بجراحت انداز
و مجال شما را دستخوش دهشت و وحشت ساز دهمانا مرا نیک شناختید که تباهی
عسکرها و فنای لشکرها و کشنده جیوش شما و فرو نشاننده خروش شما بودم
گاهی که شما در مساکن خود متوقف و در مراتع خویش معتکف بودید قسم بجان
پدرم دوست نداشتید که خلافت و نبوت در میان ما بپاید هنوز از مبارزت
و مناجزت غزوه بدر غمنده و از مبارات و ثارات یوم احد دل اکنده اید
سوگند باخدای اگر بگویم ان عذاب و عقاب را که خداوند از برای شما مقرر داشته
اضلاع شما بیکدیگر برجهند و پهلوهای شما بهم رسد اگر در طلب حق خود سخن
کنم گویند سخن از در حسد میرانید و اگر خاموش نشینم گویند از مرگ بترسید
هیهات هیهات من در غمرات مرگ فرو شوم و در غلوای جنگ حامل سفین و در محن

ذعاف بروزن غراب یعنی زهر است ممقر یعنی بسیار مر او رود کند هلاک کرنام

باتم و من شکسته را باتم در دریای غمرات و مفرج کرباتم از روی خبرت بیانات همان
ابرادم سوگند با خدای پسر ابوطالب مانوس تر است با مرگ از کودک با پستان مادر
در سوگواری شما نشینند سوگواران اگر آشکار سازم آنچه خداوند در حق شما
فرو فرستاده چنان مضطرب شوید که رسن طویل در چاه عمیق و از سوی خود گریزنده
و ترسنده و آسیمه سر و متحیر بیرون شوید اکنون این حزن و اندوه را که از ظلم و ستم
شما بمن رسید بر خویشتن سهل میشمارم و صبر میکنم تا خدا را ملاقات نمایم زیراکه
دنیای شما در نزد من همانند است با پاره ابری که بلند شود و بالا گیرد پس متراکم
کرد و استوار گردد آنگاه پاره پاره کرد و انجلا گیرد زود باشد که میوه افعال خود را
که سخت تلخ است بچشید و آنچه بدست خویش کاشته اید بدروید و آن زهر کشنده قاتل
و سمی است ناقع کافیست روزیکه قیامت موقف است و خداوند حکیم و پیغمبر
خصیم دور نکند خداوند مکر شما را و بپرد رنیفکند و هلاک نکند مکر شما را چون
مکتوب علی علیه السلام با بوبکر رسید سخت غمنده گشت و بیمناک شد که مبادا
ازین مکاتبات و مخاطبات فتنه حادث شود که اصلاح آن در عقده محال افتد
پس مردم را حاضر ساخت و گفت ای جماعت مهاجر و انصار من در اخذ عوالی و فدک
با شما طریق مشاورت سپردم و رای شما را بصواب شمردم شما تصدیق کردید که انبیا را
میراثی نیست و من منافع فدک را بر فیء مسلمین برافزودم تا در حفظ ثغور و حدود
و جهاد با مشرکین و اعدای دین بکار برم اینک مرا علی با شمشیر حدیده تهدید
میکند و بیم میدهد سوگند با خدای که من همی خواهم حبل خلافت را از دوش فرو
گذاشتن و طریق سلامت برداشتن و طلب اقاله کردن و عزلت گزیدن از بهر

آنکه با پسر ابو طالب طریق مناظره مپیمای و ابواب مکاوحت مگشای مرا با علی
و علی را با من چه افتاده است عمر بن الخطاب چون از پسر ابو قحافه این کلمات ضعف
آمیز را اصغا نمود زبان بشناعت باز کرد و گفت ای پسر ابو قحافه هرگز نخواهد عجز
سخن تولی سر زند و جز طریق ضعف ندانی بوده تو پسر کسی باشی که نه در میدان
قتال جرئت و نه در قحط سال سخی مرا شگفت می آید از این قلب ترسنده و نفس
هراسنده که تو راست همانا من زلال خلافت را از لای تیرگی و کدورت صافی کردم تا اینک
بنوشی و خوش باشی دل قوی فرما و قواعد ملک را استوار بدار و خدای را سپاس
گذار از آنچه من در راه تو بذل کردم و اگر هم اینک علی ابو طالب استخوان تو را
کالیده کند دیر آید علی این صخره صماست که تا شکسته نشود شهد بیرون ندهد
و آن افعی جانگزاست که جز با افسون کس از زخم او نرهد و آن شجر تلخ است که اگر همه
با عسل طلی کنی جز مر او ثمر نیارد با ایشان تو در جای خویش استوار باش و از وعید
و تهدید او خاطر مخراش از آن پیش که او بر تو شام کند من بر وی چاشت خورم و قبل
از آنکه سد باب تو کند ابواب او را مسدود سازم ابو بکر گفت ای عمر سوگند میدهم
تو را با خدای اگر قصد قتل ما کند کار بکام او رود و این وقت لختی از فضایل امیر
المؤمنین و شجاعت او در غزوات و صبر او بوصیت پیغمبر از بهر عمر بر شمرد این
کلمات بشرحی که حدیث کرده اند علی علیه السلام بمسجد در آمد و مهاجریان
و انصار همگان حاضر بودند پس روی با ابو بکر کرد و فرمود چرا فاطمه را از حق خویش
دفع دادی و فدک و عوالی را مضبوط ساختی ابو بکر در پاسخ گفت فدک فیء
مسلمانان است اگر فاطمه اقامه شهود کند و حق خود را بدرجه ثبوت رساند فدک

(کالیده بمعنی درهم شده و ژولیده در برهان است)

[illegible]

از بهر او خواهد بود علی فرمود یا در میان ما بخلاف حکم خدای حکومت خواهی کرد ابوبکر
گفت هرگز چنین نکنم فرمود اگر چیزی در دست مسلمی باشد و من دعوی دار باشم طلب
شهود از که میکنی گفت از تو شاهد خواهم خواست فرمود پس چون است که از فاطمه شاهد
میطلبی در چیزی که متصرف بود چه در حیات پیغمبر چه بعد از وفات پیغمبر ابوبکر اینوقت
خاموش شد عمر چون این بدید سخن را از قانون مخاطبت دیگرگون ساخت و گفت یا علی
چندین سخن یاد را زمکن اگر شما را بینه و شهود هست که بکار آید حاضر کنید و اگر نه
فدک را دست باز دهید تا از بهر مسلمانان باشد علی علیه السلام با عمر سخن نکرد و روی
با ابوبکر آورد و فرمود همانا قرائت قرآن کرده باشی مرا خبر ده از این آیت مبارک
إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در حق ما نازل شده
یا در حق غیر ما گفت در حق شما آمده است فرمود ای ابوبکر اکنون از تو پرسش میکنم
اگر شاهدی در حق فاطمه گواهی دهد و او را بعصیانی متهم سازد چگونه گفت بروی
مانند دیگر زنان اقامه حد کنم فرمود اینوقت کافر شوی ابوبکر گفت این سخن از کجا
گوئی فرمود از بهر آنکه شهادت خدا را بطهارت او رد کرده باشی و شهادت ناس را بپذیرفته
باشی هم اکنون قصه فدک از اینگونه است چه حکم خدا و رسول را رد کردی و شهادت
مالک بن اوس بن حدثان که یکتن اعرابیست که بر خویشتن بلید میکند بپذیرفتی و فدک را
از فاطمه گرفتی وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ اَلْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ
فَرَدَدْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ وَقُلْتَ اَلْبَيِّنَةُ عَلَى مَنِ ادَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنِ ادُّعِيَ عَلَيْهِ
یعنی پیغمبر فرمود بر مدعی است که اقامه شاهد و بینه کند و قسم بر مدعی علیه وارد
آید و تو حکم رسول خدا را رد کردی و از فاطمه که متصرف فدک بود شاهد خواستی

اینوقت گروهی از مهاجر وانصار بگریستند وگفتند سوگند بخدای که علی سخن
بصدق کند اینوقت بسرای خویش مراجعت فرمود وابوبکر غمنده ومحزون گشت
واز مسجد بخانه خویش در رفت وعمر را حاضر ساخت وگفت امروز نگران بودی
وکار ما را با علی نگریستی سوگند بخدای اگر دیگر باره این مجلس را سنر کرد
مردم بر ما بشورند واین امر را از ما بگردانند اکنون رای چیست عمر گفت جز این نیست
که علی را باید مقتول ساخت وبساختگی این کار بر داختند شرحی که ما در کتاب
خلفا رقم کردیم

ذکر بکا ومصائب فاطمه زهرا بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله

در کتاب خصال بسند بصادق آل محمد پیوسته میشود قال علیه السلام البکاؤن
خمسة آدم ویعقوب ویوسف وفاطمة بنت محمد وعلی بن الحسین میفرماید
گریه کنندگان که از همه بکائین افزون گریستند پنج تن بودند نخستین آدم صفی
وآنحضرت چندان در فراق جنت گریست که از دو گونه مبارکش دو جوی آب روان
گشت ودیگر یعقوب وآنحضرت چندان در حرمان یوسف گریست که دیدگان
مبارکش سفید شد چنانکه خدای میفرماید تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی
تکون حرضا او تکون من الهالکین سوگند بخدای همیشه میگریی از یوسف ویاد
میکنی یوسف را چند که مریض گردی یا هلاک شوی ودیگر یوسف چندان گریست
بر یعقوب که اهل زندان را کار سخت افتاد عرض کردند که اگر در شب میگریی روز
ساکت باش واگر در روز خواهی گریست شب خاموش شو تا ما بتوانیم لختی بیاسود
وبدینگونه تقریر یافت ودیگر فاطمه علیها السلام چندان بر رسول خدا بگریست

اند کار بر مردم مدینه صعب میرفت بعرض رسانیدند که ما را بکثرت گریستن
بزحمتی بزرگ درافکنده چون شکوای ایشان گوش زد آنحضرت شد روزها از مدینه
بیرون همی رفت و در مقابر شهدا چند که خواست میگریست انگاه مراجعت میفرمود
و دیگر علی بن الحسین علیه السلام بیست سال و اگر نه چهل سال بر حسین بگریست
و هر که طعامی در نزد آنحضرت بگذاشتند الا آنکه آغاز گریستن فرمود غلام آنحضرت
عرض کرد جان من فدای تو باد ای پسر رسول خدا بر تو میترسم که هلاک شوی قَالَ
إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ إِنِّي مَا أَذْكُرُ
مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِي لِذَلِكَ عَبْرَةٌ فرمود همانا بث شکوای خویش را بسوی
خدا میبرم و من میدانم چیزی را که شما نمیدانید و هر که بخاطر می آورم قتلگاه فرزندان
فاطمه را جز اینکه گریه گلوگاه مرا فشار میدهد در امالی صدوق نیز این حدیث بدینگونه
مسطور است و دیگر در امالی شیخ سند با بن عباس منتهی میشود میفرماید که هنگامی
که رسول خدای خواست از جهان بیرون شد گریستی سخت همی فرمود چندانکه آب چشمش
از لحیه مبارکش در گذشت عرض کردند یا رسول الله این گریه چیست فَقَالَ أَبْكِي
لِذُرِّيَّتِي وَمَا تَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي بِفَاطِمَةَ بِنْتِي وَقَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِي
وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي فرمود بر فرزندان خود
میگریم از آن ظلم و ستم که شریران امت من با ایشان روا میدارند گویا می بینم
فاطمه دختر خود را که بعد از من مظلوم و ستم رسیده همی فریاد میکند یا ابتاه
یا ابتاه و هیچکس از امت من او را اعانت نمیکند فاطمه اینکلمات بشنید و آغاز گریستن
نهاد فَقَالَ رَسُولُ اللهِ لَا تَبْكِينَ يَا بُنَيَّةُ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي

مصائب فاطمه

مِن بَعدِكَ وَلٰكِنّي اَبكي لِفِراقِكَ يا رَسولَ اللّٰهِ فَقالَ لَها اَبشِري يا بِنتَ مُحَمَّدٍ بِسُرعَةِ
اللِّحاقِ بي فَاِنَّكِ اَوَّلُ مَن يَلحَقُ بي مِن اَهلِ بَيتي رسول خدا فرمود که گریه مکن ای دختر من عرض
کرد نمی گریم از آن ستم که بعد از تو بر من روا خواهند داشت بلکه از فراق تو میگریم فرمود
بشارت باد ترا ای دختر محمّد که زود با من بپیوستن میشوی و تو اول کسی باشی از اهل بیت من
که با من بپیوستن میشود و دیگر در قصص الانبیاء صدوق باسناد خود از ابن عباس
حدیث میکند که فاطمه علیها السلام در مرض موت بر رسول خدای درآمد فقال
نُعِيَت اِلَيَّ نَفسي فَبَكَت فاطِمَةُ فَقالَ لَها لا تَبكينَ فَاِنَّكِ لا تَمكُثينَ مِن بَعدي اِلّا
اِثنَينِ وَسَبعينَ يَومًا وَنِصفَ يَومٍ حَتّى تَلحَقي بي وَلا تَلحَقيني حَتّى تُتحَفي بِثِمارِ الجَنَّةِ
فَضَحِكَت فاطِمَةُ رسول خدا فرمود مرا بمرگ خبر داده اند فاطمه از اصغای این کلمه بگریست
پیغمبر فرمود که گریه مکن تو از پس من در دنیا نخواهی زیست مگر هفتاد دو روز و نیم روز
آنگاه با من ملحق میشوی و با من ملحق نمیشوی تا گاهی که ترا بمیوهای بهشت تحفه آورند
پس فاطمه شاد شد و بخندید و در کتاب خرایج از ابو عبد الله علیه السلام مسطور است
اِنَّ فاطِمَةَ مَكَثَت بَعدَ رَسولِ اللّٰهِ خَمسَةً وَسَبعينَ يَومًا وَكانَ دَخَلَها حُزنٌ
شَديدٌ عَلى اَبيها وَكانَ جَبرَئيلُ يَأتيها وَيُطَيِّبُ نَفسَها وَيُخبِرُها عَن اَبيها وَمَكانِهِ
فِي الجَنَّةِ وَيُخبِرُها ما يَكونُ بَعدَها في ذُرِّيَّتِها وَكانَ عَلِيٌّ يَكتُبُ ذٰلِكَ میفرماید
فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زنده گانی داشت و در سوگواری پدر با
حزنی شدید و اندوهی عظیم میزیست و جبرئیل بر وی در می آمد و او را تعزیت
و تسلیت نوازش میکرد و آرامش میداد و مکان رسول خدا را در شرفات جنان
و غرفات جنات الهی می آورد و باز می نمود که بعد از او فرزندان او را حال چه خواهد

مدت حیات فاطمه بعد از پیغمبر

مدت زندگانی فاطمه بعد از رسول

بود و امیر المؤمنین علی علیه السلام انجمله را در قلم می آورد و بکره در تفسیر عیاشی مسطور است
که داخل شد ام سلمه بر فاطمه و عرض کرد یا دختر رسول خدا چگونه صبح کردی شب خود را
قالت اصبحت بین کمدٍ وکربٍ فقد النبیّ وظلم الوصیّ هتک واللهِ حجابه من
اصبحت امامته مقتبضة علی غیر ما شرع الله فی التنزیل وسنّها النبیّ صلی الله
علیه وآله فی التأویل ولکنها احقاد بدریّة وترات احدیّة کانت علیها قلوب
النفاق مکتمنة لامکان الوشاة فلمّا استهدف الامر ارسلت علینا شآبیب
الآثار من مخیلة الشقاق فیقطع وتر الایمان من قسیّ صدورها ولبئس علی ما
وعد الله من حفظ الرسالة وکفالة المؤمنین احرزوا عائدتهم غرور الدنیا
بعد انتصار ممّن فتک بآبائهم فی مواطن الکرب ومنازل الشهادات فرمود
صبح کردم میان حزن شدید و اندوه عظیم مفقود شد پیغمبر و مظلوم شد وصی او سوگند
با خدای که بدرید حجاب حشمت او را آنکه امامت و خلافت او مقبوض و مغصوب بود
بیرون حکم خدا در تنزیل و سنت پیغمبر در تاویل همانا کینه توزی بدر و خونخواهی کشتگان
احد در سویدای قلوب نفاق آمیز و خاطر فتنه انگیز ایشان مکنون و محفوظ بود
گاهی که تیر تمنای ایشان بر نشان آمد رشته ایمان از کمان قلب قطع کردند از ابر
شقاق باران خونخواهی نفاق بر ما روان داشتند و حفظ رسالت سید المرسلین
و کفالت امور مؤمنین را پشت پای زدند از پس آنکه محفوظ داشتند فواید خویش را
از غرور دنیا و نصرت کردند کسی را که در راه دین پدران ایشان را در منازل هایل
از در تنبیه صیحه زد یا بقتل رسانید همانا فاضل مجلسی میگوید من این حدیث را
جز در نسخه واحد ندیدم و چند کلمه محرّف و مصحّف بود اصلاح نتوانستم لاجرم آنچه

کمد یعنی حزن شدید است
کرب بمعنی اندوه است
مقتبضه ای مأخوذه و مستفاده
احقاد جمع حقد یعنی کینه
وترات جمع وتر بمعنی خون
و سعی کردن
استهدف یعنی نزدیک شد
شآبیب جمع شؤبوب بمعنی یکدفعه باران
آثار جمع ثأر بمعنی خون و خونخواهی
مخیله ابری که گمان باران در او میرود
شقاق بمعنی خلاف و دشمنی است
الاحراز الحفظ والجمع
عائده بمعنی فائده
فتک ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و حیله زدن

دیدم نگاشتم و من بنده نیز خلاصه از نگاشته او در اینجا نگارش کردم و در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که بلال بعد از رسول خدا در ادای اذان و اقامه اقدام نفرمود و گفت پس از پیغمبر از برای دیگر کس اذان نگویم یکروز فاطمه علیها السلام فرمود دوست میدارم که صوت مؤذن پدر خویش را اصغا نمایم چون این خبر را با بلال برداشتند تقدیم اذان نمود گاهی که بلال گفت الله اکبر فاطمه خویشتن داری نتوانست نمود بهای های بگریست و چون بانك در داد که اشهد ان محمدا رسول الله فاطمه صیحه برزد و بروی در افتاد و مدهوش گشت مردمان گفتند ای بلال سخن کوتاه کن اینك فاطمه سرای دیگر تحویل میدهد بلال دم فروبست گاهی که فاطمه با خویشتن آمد فرمود بلال را که اذان خویشتن را بپایان برد بلال عرض کرد ای سیده من بر تو مبترسم بیم دارم که چون بانك مرا اصغا فرمائی که بجهان دیگر تحویل نمائی مرا از انجمله معفو دار و در بعضی از کتب مناقب مسطور است و اسناد آن با میرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته میشود قال غَسَلْتُ النَّبِيَّ فِي قَمِيصِهِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَقُولُ أَرِنِي الْقَمِيصَ فَإِذَا شَمَّتْهُ غُشِيَ عَلَيْهَا فَلَمَّا رَأَيْتُ ذٰلِكَ غَيَّبْتُهُ امیرالمؤمنین میفرماید گاهی که رسول خدا را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت آن پیرهن را میخواهم دیده باشم بگرفت و ببوئید و مغشیا علیها در افتاد لاجرم آن پیرهن را مخفی بداشتم و در کتاب امالی صدوق سند با بن عباس پیوسته میشود میفرماید که رسول خدا خبر داد ما را بظلم و ستمی که بعد از آن حضرت بفاطمه علیها السلام روا داشتند قَالَ وَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ نُورُ عَيْنِي وَهِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَهِيَ رُوحِيَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ وَهِيَ الْحَوْرَا

الانسیّة متی قامت فی محرابها بین یدی ربّها جلّ جلاله زهر نورها لملائکة السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض ویقول الله عزّوجلّ لملائکته یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمة سیدة امائی قائمة بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انّی قد امنت شیعتها من النار وانّی لمّا رأیتها ذکرت ما یصنع بها بعدی کانّی بها وقد دخل الذلّ بیتها وانتهکت حرمتها وغصبت حقّها ومنعت ارثها وکسر جنبها واسقطت جنینها وهی تنادی یا محمّداه فلا تجاب وتستغیث فلا تغاث فلا تزال بعدی محزونة مکروبة باکیة تتذکّر انقطاع الوحی عن بیتها مرّة وتتذکّر فراقی اخری وتستوحش اذا جنّها اللیل لفقد صوتی الذی کانت تستمع الیه اذا تهجّدت بالقرآن ثمّ تری نفسها ذلیلة بعد ان کانت فی ایّام ابیها عزیزة فعند ذلک یؤنسها الله تعالی ذکره بالملائکة فنادتها بما نادت به مریم بنت عمران فتقول یا فاطمة انّ الله اصطفاک وطهّرک واصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی لربّک واسجدی وارکعی مع الراکعین ثمّ یبتدئ بها الوجع فتمرض فیبعث الله عزّوجلّ الیها مریم بنت عمران تمرّضها وتؤنسها فی علّتها فتقول عند ذلک یا ربّ انّی قد سئمت الحیاة وتبرّمت باهل الدنیا فالحقنی بابی فیلحقها الله عزّوجلّ بی فتکون اوّل من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علیّ محزونة مکروبة مغمومة مغصوبة مقتولة رسول خدا فرمود فاطمه دختر من سیّده زنان عالمیانست از مبتدا تا منتهای آفرینش و فاطمه پاره از گوشت من و نور چشم من و میوه دل من و جان من در تن منست و فاطمه حوراء انسیه است کاهی که در محراب خویش در حضرت خداوند ایستاده شود

الفریصة اللحم بین الجنب والکتف
الارتعاد الاضطراب
جنّها اللیل یعنی فرو گرفت او را شب
سئم الشیء کعلم ملّ
التهجّد بمعنی بیداری در شب
تمریض بمعنی پرستاری است
قنوت بمعنی طاعت و دعا و قیام در نماز است
تبرّم کتکرّم بمعنی ضجرت و تنگدل شدن (تبرّم بمعنی ملول شدن)

نور جمال او فرشتگان را فرو گیرد بدانسان که نور ستارگان آسمان زمین را خداوند
جلّ جلاله فرماید فرشتگان را که ای ملائکه من نگران شوید بسوی کنیز من فاطمه
که سیّده کنیزان من است بنگرید در حضرت من ایستاده و از خوف و خشیت من رعشه
در فرائص او افتاده و بدستیاری عبادت من قربت میجوید بحضرت من هم اکنون
شما را گواه میگیرم که من شیعت او را از آتش دوزخ ایمن ساختم رسول خدای میفرماید
گاهی که فاطمه را مینگرم فرا یاد می‌آورم ستمی که بعد از من با او روا خواهند داشت
گویا با فاطمه حاضرم و مینگرم که ظلم و ذلت داخل سرای او میشود و پاره میگردد
حجاب حرمت او و مغصوب می‌افتد حق او و بازداشته میشود ارث او و شکسته
میشود جبین او و ساقط میگردد جنین او و او فریاد میکند که یا محمداه و استغاثه میکند
و کس بفریاد او نمیرسد همواره بعد از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست از
جانبی از انقطاع وحی از سرای او غمنده است و از طرفی در سوگواری و حرمان من
آزرده است بر وحشت و دهشت فرو نماید گاهی که تاریکی شب او را فرو میگیرد
و هنگام تهجد و قرائت قرآن شنوای صوت من نیست لاجرم خود را ذلیل می‌یابد
از پس آنکه در ایام زندگانی پدر عزیز بوده اینوقت خداوند انیس فاطمه میفرماید
فرشتگان را تا او را ندا در میدهند چنانکه مریم بنت عمران را و میگویند یا فاطمه
همانا خداوند برگزید ترا و پاکیزه ساخت و از تمامت زنان عالمیان برگزیده تر داشت یا فاطمه
خدای را عبادت کن و تقدیم رکوع و سجود فرما با راکعین این بود تا فاطمه مریض گشت
پس خداوند مریم دختر عمران را از برای پرستاری او مبعوث ساخت و در مرض آنحضرت
انیس او بود اینوقت فاطمه علیها السلام عرض کرد ای پروردگار من مرا از این زندگانی

با اهل دنیا شامتی بزرگ و ضجهٔ عظیم فرو گرفته همی خواهم که باید و خویش پیوسته
شوم پس خداوند مسئلت او را با اجابت مقرون داشت و اوست اول کس از اهل بیت
من که با من ملحق میشود پس میآید بنزد من در حالتی که محزونست و مکروبست و مغموم
و مغصوبست و مقتول فاقول عند ذلک اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها
و ذلل من اذلها و خلد فی النار من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول
الملائکة عند ذلک آمین رسول خدا میفرماید آنوقت میگویم ای پروردگار
من دور کن کسی را که ستم کرد فاطمه را و عذاب کن کسی را که خشم آورد او را و ذلیل کن
کسی را که ذلیل ساخت او را و مخلد در دوزخ بدار کسی را که اسباب زد بپهلو او را که در شکم
داشت تا از زهدان بیفکند ولد خود را آنوقت فرشتگان همه آمین گفتند و دیگر
در امالی صدوق سند بجابر بن عبدالله پیوسته میشود قال سمعت رسول الله
یقول لعلی بن ابیطالب قبل موته بثلث سلام الله علیک ابا الریحانتین
اوصیک بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهد رکناک والله خلیفتی
علیک جابر بن عبدالله میگوید سه روز قبل از آنکه پیغمبر وداع جهان گوید روی
با علی علیه السلام آورد و فرمود سلام خدا بر تو باد ای پدر دو ریحانه وصیت
میکنم ترا در حق ایشان در دنیا زود باشد که دو رکن تو خراب میشود و خدا خلیفه
من است بر تو چون رسول خدا وداع جهان گفت علی علیه السلم فرمود این رکن نخستین
بود که رسول خدا خبر داد و چون فاطمه سرای دیگر تحویل کرد فرمود این رکن
ثانی که رسول خدا فرمود در کتاب کافی مسطور است که از علم جفر سؤال کردند از ابی
عبدالله علیه السلام فقال هو جلد ثور مملو علما فرمود پوستیست گاو که آکنده از علم

زهدان بکسر زا هوز بمعنی رحم و شکم

راوی عرض کرد پس جامعه کدام است قال تِلْکَ صَحِیفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِی
عَرْضِ الْأَدِیمِ مِثْلَ فَخِذِ الْفَالِجِ فِیهَا کُلُّ مَا یَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَیْهِ وَلَیْسَ قَضِیَّةٌ إِلَّا وَهِیَ
فِیهَا حَتَّی أَرْشُ الْخَدْشِ قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ فَسَکَتَ طَوِیلاً ثُمَّ قَالَ إِنَّکُمْ لَتَبْحَثُونَ
عَمَّا تُرِیدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِیدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَکَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ خَمْسَةً وَسَبْعِینَ
یَوْماً وَکَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِیدٌ عَلَی أَبِیهَا وَکَانَ جَبْرَئِیلُ یَأْتِیهَا فَیُحْسِنُ عَزَاهَا
عَلَی أَبِیهَا وَیُطَیِّبُ نَفْسَهَا وَیُخْبِرُهَا عَنْ أَبِیهَا وَمَکَانِهِ وَیُخْبِرُهَا بِمَا یَکُونُ بَعْدَهَا
فِی ذُرِّیَّتِهَا وَکَانَ عَلِیٌّ یَکْتُبُ ذَلِکَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ صادق آل محمد فرمود
جامعه صحیفه ایست که هفتاد ذراع درازی انست در عرض چرمی همانند ران شتر دو
کوهانه هر در بابتی که مردم را است و هر قضیه نازل و هر احد و ثر هایله را حاوی
و حامل است حتی ارش خدش راوی سؤال کرد از مصحف فاطمه پس ساعتی خاموش نشست
انکاه فرمود همانا شما کاوش میکنید از چیزی که اراده نمیکنید همانا فاطمه بعد از
رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی داشت و سخت محزون و مکروب میزیست
و جبرئیل نزدیک او می امد و او را بر نیکو ترو جهی تعزیت و تسلیت میکفت و او را
از مکانت و مکان رسول خدا آگهی میداد و نیز او را خبر میداد از انچه بعد از او بر
فرزندان و فرود می امد و علی علیه السلام ان جمله را مکتوب میکرد این است مصحف
فاطمه در تفسیر فرات ابن ابرهیم سند با بن عباس منتهی میشود میفرماید از امیر
المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود بکروز رسول خدا بر فاطمه در امد و
او را سخت غمنده و حزین یافت فَقَالَ لَهَا مَا حَزَنَکِ یَا بُنَیَّةُ قَالَتْ یَا أَبَهْ ذِکْرُ
الْمَحْشَرِ وَوُقُوفُ النَّاسِ عُرَاةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ قَالَ یَا بُنَیَّةُ إِنَّهُ لَیَوْمٌ عَظِیمٌ وَلَکِنْ قَدْ

فالج یعنی شتر دو سنام است

ارش یعنی جرم اشد و یعنی خون بهاست خدش یعنی خراشیدن که بعد از خراشیدن بجای بماند

در بابیست یعنی چیزی که از برای شخص لازم باشد

۱۲ از چیزی که اراده میکنید

اخبرني جبرئيل عن الله عز وجل انه قال اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا ثم ابي ابرهيم ثم بعلك علي بن ابي طالب ثم يبعث الله اليك جبرئيل في سبعين الف ملك فيضرب على قبرك سبع قباب من نور ثم يأتيك اسرافيل بثلاث حلل من نور فيقف عند راسك فيناديك يا فاطمة بنت محمد قومي الى محشرك فتقومين امنة روعتك مستورة عورتك فيناولك اسرافيل الحلل فتلبسينها ويأتيك زوفائيل بنجيبة من نور زمامها من لؤلؤ رطب عليها محفة من ذهب فتركبينها ويقود زوفائيل بزمامها وبين يديك سبعون الف ملك بايديهم الوية التسبيح فاذا جد بك السير استقبلتك سبعون الف حوراء يستبشرن بالنظر اليك بيد كل واحدة منهن مجمرة من نور يسطع منها ريح العود من غير نار وعليهن اكاليل الجوهر مرصع بالزبرجد الاخضر فيسرن عن يمينك فاذا سرت مثل الذي سرت من قبرك الى ان لقيتك استقبلتك مريم بنت عمران في مثل من معك من الحور فتسلم عليك فتسير هي ومن معها عن يسارك ثم تستقبلك امك خديجة بنت خويلد اول المؤمنات بالله ورسوله ومعها سبعون الف ملك بايديهم الوية التكبير فاذا قربت من الجمع استقبلتك حواء في سبعين الف حوراء ومعها اسية بنت مزاحم فتسير هي ومن معها معك يعني رسول خدا فرمود ای دختر من چرا چنین اندوهکین وغمکینی عرض کرد ای پدر فرمودی روز قیامت را واقامت مردم را دران موقف عریان وبرهنه تن رسول خدا فرمود عظیم روزیست روز قیامت لکن مرا جبرئیل از جانب خدای آکهی آورد که اول کس که در قیامت زمین را بشکافد وبیرون شود منم

وازپس من پدرم ابرهیم خلیل انگاه شوهر تو علی بن ابیطالب از پس او خداوند عالم
جبرئیل را بکوی تو رسول میفرستد با هفتاد هزار فرشته و برفراز قبر تو سقف قبه
از نور افراخته میکند پس اسرافیل در میرسد باسه حله نور و برفراز سر تو ایستاده
میشود و ندا در میدهد که ای دختر محمد برخیز و حاضر حوزه محشر شو پس تو با قلب
ارمیده و عورت پوشیده بر پای میشوی و ان حلل نور را از اسرافیل گرفته در بر
میکنی انوقت روقائیل در میرسد و شتری از نور حاضر میکند که زمام ان از
مروارید شاداب هودجی بر پشتش از زر ناب است پس سوار میشوی بر او و روقائیل
زمام ان را میکشد و هفتاد هزار فرشته که همگان رایت تسبیح بدست دارند
از پیش روی تو روان میشوند و استقبال میکنند ترا هفتاد هزار حوراء و بنظاره
تو شاد و خوار میگردند و در دست هر یک مجمری است از نور که بی دستیاری نار
بوی عود از ان بالا میگیرد و هر یک از ان حوراء تاجی مرصع بجواهر متشعشع بر سر
دارد و از جانب یمین تو همیروند و نیز مریم دختر عمران با هفتاد هزار حورا ترا
پذیره میشود و از جانب یسار تو روان میگردد و همچنان مادر تو خدیجه دختر
خویلد که اول کس است از زنان که با خدا و رسول ایمان اورد با هفتاد هزار فرشته
ترا تلقی میکند و در دست هر یک رایتی از تکبیر باشد چون با جمع نزدیک گردی
حوا با هفتاد هزار حورا باستقبال تو فرا رسد و اسیه بنت مزاحم با او باشد
و همگان در خدمت تو روان گردند فَاِذَا تَوَسَّطَتِ الْجَمْعَ وَذٰلِكَ اَنَّ اللّٰهَ یَجْمَعُ
الْخَلَائِقَ فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ فَتَسْتَوِی بِهِمُ الْاَقْدَامُ ثُمَّ یُنَادِی مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ
یُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا اَبْصَارَکُمْ حَتّٰی تَجُوزَ فَاطِمَةُ الصِّدِّیقَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَمَنْ مَعَهَا

فلا ینظر الیک یومئذ الا ابرهیم خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه
وعلی بن ابیطالب و یطلب آدم حوآء فیراها مع امک خدیجة امامک ثم ینصب
لک منبر من النور فیه سبع مراقی بین المرقاة الی المرقاة صفوف الملائکة
بایدیهم الویة النور و یصطف الحور العین عن یمین المنبر و عن یساره و اقرب
النساء معک عن یسارک حوآء و آسیة فاذا صرت فی اعلی المنبر اتاک جبرئیل
فیقول لک یا فاطمة سلی حاجتک فتقولین یا رب ارنی الحسن و الحسین فیاتیانک
و اوداج الحسین تشخب دما و هو یقول یا رب خذ لی الیوم حقی ممن ظلمنی فیغضب
عند ذلک الجلیل و یغضب لغضبه جهنم و الملائکة اجمعون فتزفر جهنم
عند ذلک زفرة ثم یخرج فوج من النار و یلتقط قتلة الحسین و ابنائهم و ابناء
ابنائهم و یقولون یا رب انا لم نحضر الحسین فیقول الله لزبانیة جهنم خذوهم
بسیماهم بزرقة الاعین و سواد الوجوه خذوا بنواصیهم فالقوهم فی الدرک
الاسفل من النار فانهم کانوا اشد علی اولیاء الحسین من آبائهم الذین حاربوا
الحسین فقتلوه چون فاطمه علیها السلام در میان جمع در آید خداوند مردمان را
در یکجا مجتمع دارد و اینان حشمت ترا ای فاطمه بر پای میشوند و منادی از تحت عرش
مردمان را ندا در میدهد که چشمها خود را فرو پوشید تا فاطمه دختر محمد و آنان که
با او عبور میدهند در گذرند و نگران نمیشوند در تو ای فاطمه مگر ابرهیم خلیل و علی
ابن ابیطالب و طلب میکند آدم صفی حوا را و می بیند او را با مادر تو خدیجه در پیش
روی تو آنگاه نصب میکنند از برای تو منبری از نور و آنرا هفت پایه است و از هر پایه
تا پایه دیگر فرشتگان بر صف اند و هر یک را علمی از نور در دست و همچنان

(رده بمعنی صف)

حور العین از یمین ویسار منبر رده راست میکنند و در یسار تو نزدیکتر با تو از زنان
حوا و آسیه خواهد بود و چون بر فراز منبر شوی جبرئیل در میرسد و میگوید ای فاطمه
حاجت خویش را بخواه تو عرض میکنی که ای پروردگار من حسن و حسین را با من نمودار کن
ایشان را می آورند در حالتی که خون از رگهای گلوی حسین جریان دارد آنحضرت
عرض میکند ای خدای من امروز حق مرا از آنان که با من ظلم کردند ماخوذ دار پس
خداوند قادر قاهر بخشم می آید و از خشم او جهنم و فرشتگان بجمله خشمگین میگردند
اینوقت جهنم نفسی دراز برمیکشد و زبانهای آتش گروها گروه فراز می آید و چنانکه
مرغان دانه برچینند قاتلان حسین و فرزندان ایشان و فرزندزادهای ایشان را
در میربایند اولاد آنجماعت عرض میکنند ای پروردگار ما حاضر نبودیم در جنگ حسین
از سرادقات جلال خطاب میرسد بملک دوزخ که بگیرید ایشان را بسیمای ایشان که ازرق
چشم و سیاه چهره اند و ماخوذ دارید موهای پیشانی ایشان را و در افکنید بفرودترین درکات
جهنم اگر آنجماعت در آن گیرودار حاضر بودند از پدران خود شدیدتر بودند در مقاتلت
و مبارزت حسین ثم یقول جبرئیل یا فاطمة سلی حاجتک فتقولین یا رب شیعتی
فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین یا رب شیعة ولدی فیقول الله قد
غفرت لهم فتقولین یا رب شیعة شیعتی فیقول الله انطلقی فمن اعتصم
بک فهو معک فی الجنة فعند ذلک یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین فتسیرین
ومعک شیعتک وشیعة ولدک وشیعة امیر المؤمنین آمنة روعاتهم
مستورة عوراتهم قد ذهبت عنهم الشدائد وسهلت لهم الموارد یخاف الناس
وهم لا یخافون ویظمأ الناس وهم لا یظمأون فاذا بلغت باب الجنة تلقتک

اثنتی عشر الف حوراء لم یتلقین احداً قبلک ولا یتلقین احداً کان بعدک بایدیهم حراب من نور علی نجائب من نور رحائلها من الذهب الاصفر والیاقوت ازمتها من لؤلؤ رطب علی کل نجیب نمرقة من سندس منضود فاذا دخلت الجنة تباشر بک اهلها ووضع لشیعتک موائد من جوهر علی اعمدة من نور فیاکلون منها والناس فی الحساب وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون واذا استقر اولیاء الله فی الجنة زار آدم ومن دونه من النبیین وان فی بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤة بیضاء ولؤلؤة صفراء فیهما قصور ودور فی کل واحدة سبعون الف دار فالبیضاء منازل لنا و لشیعتنا والصفراء منازل لابرهیم وآل ابرهیم صلوات الله علیهم اجمعین وقالت یا ابت فما کنت احب ان اری یومک وابقی بعدک قال یا بنتی لقد اخبرنی جبرئیل عن الله انک اول من تلحقنی من اهل بیتی فالویل کل الویل لمن ظلمک والفوز العظیم لمن نصرک دیگر باره جبرئیل عرض کرد ایفاطمه حاجت خود را از خداوند بخواه پس فاطمه عرض کرد ای پرودگار من شیعه مرا مورد رحمت فرما خداوند فرمود معاصی ایشانرا معفو داشتم عرض کرد شیعیان فرزندان مرا فرمود از گناه ایشان درگذشتم عرض کرد شیعیان شیعه مرا فرمود از بازپرس رها دادم وانکس که در دامن تولای تو چنگ در زند با تو در جنت جای میکند اینزمان مردمان دوست میدارند که از شیعیان فاطمه باشند همانا ایفاطمه تو روان بهشت میشوی و در ملازمت تست شیعت تو و شیعت فرزندان تو و شیعت امیرالمؤمنین در حالتی که مهجور است روعات ایشان و مستور است عورت

ایشان از شداید عظیم بسلامت جستند و از موارد دوزخ بهولهای سخت مردمان همه
در خشیت و بیم اند و ایشان در نعمت و نعیم مردمان همه از عطش در عنا و عذاب اند
و ایشان از زلال رحمت سیراب اند هان ای فاطمه گاهی که فرا رسیدی بباب جنت پذیره
میکنند ترا دوازده هزار حوراء که پذیره نکرده اند قبل از تو دیگری را و پذیره
نخواهند کرد بعد از تو دیگری را و در دست ایشان حربهای نور است و سوارند بر
شتران نور رحل و پالان این شتران از زر ناب و یاقوت شاداب و زمام
ایشان از مروارید غلطان است و بر هر شتری مسندی از سندس گسترده است
هان ای فاطمه چون در می آئی بجنت شاد میشوند از دیدار تو اهل بهشت و از
برای شیعیان تو خوان مائده میگذارند بر عمودهای نور و ایشان بخوردنی
می پردازند و دیگر مردم گرفتار حساب و بازپرسند و ایشان در آنچه میخواهند
نادرند و دسترس دارند و گاهی که اولیای خدا در جنت جای میکنند آدم صفی و دیگر
پیغمبران بزیارت تو میشتابند همانا در بطنان فردوس دو مروارید تابناکست
از عرق واحد یکی سفید گونه و آن دیگر زرد فام و هر یک حاوی قصرها و خانهایند
در هر یکی هفتاد خانه است آن سفید گونه منازل ما و شیعیان ما خواهد بود و
آن زرد فام مقام ابرهیم و آل ابرهیم است فاطمه عرض کرد ای پدر دوست نمیدارم
که روز بازپسین ترا دیدار کنم و بعد از تو بمانم فرمود ای دختر من جبرئیل از خداوند
مرا خبر آورد که از اهل بیت من اول کس تو باشی که با من ملحق شوی همانا ویل و وای
از برای آنکس است که ترا ظلم و ستم نماید و فوز و فلاح خاص آنکس که ترا نصرت فرماید
و در کتاب دلایل طبری سند بصادق آل محمد پیوسته میشود قال لما قبض رسول

اللهِ ما ترکَ الّا الثقلین کتابَ اللهِ وعترتَهُ اهلَ بیتِهِ وکانَ قد اسرّ الی فاطمةَ
انّها لاحقةٌ بِهِ اوّلَ اهلِ بیتِهِ وکانَ قد اسرّ الی فاطمةَ انّها لاحقةٌ بِهِ اوّلَ
اهلِ بیتِهِ لحوقاً قالت بینا انا بین النائمةِ والیقظانةِ بعدَ وفاتِ ابی بایّامٍ
اذ رأیتُ کأنّ ابی قد اشرفَ علیَّ فلمّا رأیتُهُ لم املِک نفسی ان نادیتُ یا ابتاه
انقطعَ عنّا خبرُ السماءِ فبینا انا کذلکَ اذ اتتنی الملائکةُ صفوفاً یقدُمها
ملکانِ حتّی اخذانی فصعدا بی الی السماءِ فرفعتُ رأسی فاذا انا بقصورٍ
مشیّدةٍ وبساتینَ وانهارٍ تطّرِدُ وقصرٍ بعدَ قصرٍ وبستانٍ[1] واذا قد اطّلعَ علیَّ
من تلکَ القصورِ جوارٍ کأنّهنّ اللُّعَبُ فهنّ یتباشرنَ ویضحکنَ الیَّ و
یقلنَ مرحباً بمن خُلِقَت الجنّةُ وخُلِقنا من اجلِ ابیها فلم تزل الملائکةُ تصعدُ
بی حتّی ادخلونی الی دارٍ فیها قصورٌ فی کلِّ قصرٍ من البیوتِ ما لا عینٌ رأت
فیها من السندسِ والاستبرقِ علی اسرّةٍ وعلیها الحافٌ من الوانِ الحریرِ والدیباجِ
وآنیةُ الذهبِ والفضّةِ وفیها موائدُ علیها من الوانِ الطعامِ وفی تلکَ الجنانِ
نهرٌ مطّردٌ اشدُّ بیاضاً من اللبنِ واطیبُ رائحةً من المسکِ الاذفرِ
فقلتُ لمن هذهِ الدارُ[2] الفردوسُ الاعلی الذی لیسَ بعدهُ جنّةٌ وهی دارُ
ابیکِ ومن معهُ من النبیّینَ ومن احبّ اللهَ قلتُ فما هذا النهرُ قالوا هذا
الکوثرُ الذی وعدهُ ان یعطیهُ ایّاهُ میفرماید وقتی رسول خدا وداع جهان
گفت باز گذاشت در میان امّت کتاب خدا و عترت رسول خدا را و فاطمه را شاد
خاطر ساخت که تو اوّل کس باشی از اهل بیت که با من پیوسته شوی فاطمه میفرماید که
روزی چند بعد از وفات پدر در میان خواب و بیداری رسول خدا را دیدار کردم

در خواب و بیداری فاطمه رسول خدا را دید

[1] بعد بستان

[2] الدار فقالوا هذه ... النهر فقالوا هذا ... مد ع

که مشرف برمن بود چون این بدیدم نتوانستم خویشتن داری کرد بیخود از بانگ
در دادم که یا ابتاه بعد از تو وحی منقطع گشت و خبر آسمان از ما بریده شد
در اینوقت صفهای فرشتگان در رسیدند و دو تن فرشته بر مقدم بودند
بی نوائی مرا دریافتند و بالا گرفتند و بسوی آسمان عروج دادند و من چون
سر برداشتم خویشتن را در قصرهای محکم و بستانهای خرم و نهرهای جاری دیدم
همانا قصری از پس قصری و بستانی از پس بستانی پدیدار بود اینوقت از آن قصرها
جماعتی از جواری نیکو جمال شادان و خندان برمن در آمدند و همی گفتند
مرحبا بکسی که از برکت وجود پدر او بهشت آفریده شد و ما آفریده شدیم و همواره
فرشتگان مرا صعود دادند چند که در سرائی در آوردند که حاوی قصور و هر
قصری به هون بیوتی بود که هیچ چشمی امثال آن را دیدار نکرده و برزبر سریرها
سندس و استبرق گسترده و از الوان حریر و دیباج زیر پوشها افکنده و اوانی
زر و سیم را در خانها بطعامهای گوناگون آکنده و درین فرخنده بهشت نهری از
شیر سفید تر و از مشک بویاتر جریان داشت گفتم این سرا جای کیست و این نهر
چیست گفتند این سرای فردوس برین است که برتر از آن بهشتی نیست همانا این
سرای خاص پدر تو محمد و آل پیغمبران و دوستان خدا است که با او باشند گفتم این نهر
چیست گفتند این همان کوثر است که وعده فرموده است خداوند که با او عطا
کند قالت فاطمة ان ابی قالوا الساعة یدخل علیک فبینا انا کذلک اذ برزت لی قصور
هی اشد بیاضا و انور من تلک و فرش هی احسن من تلک الفرش و اذا انا بفرش
مرتفعة علی اسرة و اذا ابی جالس علی تلک الفرش و معه جماعة فلما رانی اخذنی

نضمنی و قبل ما بین عینی و قال مرحبا بابنتی و اخذنی و اقعدنی فی حجره ثم
قال لی یا حبیبتی اما ترین ما اعد الله لک و ما تقدمین علیه فاری قصوراً مشرقا
فیها الوان الطرائف و الحلی و الحلل و قال هذه مسکنک و مسکن زوجک و
ولدیک و من احبک و احبهما و طیبی نفسا فانک قادمة علی الی ایام قالت
وطار قلبی و اشتد شوقی و انتبهت من رقدتی مرعوبة قال ابو عبدالله
قال امیرالمؤمنین فلما انتبهت من رقدتها صاحت بی فاتیتها فقلت لها
ما تشتکین فخبرتنی بخبر الرؤیا ثم اخذت علی عهد الله و رسوله انها اذا
توفیت لا اعلم احداً الا ام سلمة زوجة رسول الله و ام ایمن و فضة و من
الرجال ابنیها و عبدالله بن عباس و سلمان الفارسی و عمار بن یاسر و المقداد
و اباذر و حذیفة فاطمه میفرماید بعد از اصغای این کلمات گفتم کجاست پدر من
گفتند هم در اینساعت در میرسد ناگاه ظاهر شد از برای من قصوری که سفید
و با بهاتر بود از آنچه دیدار کردم و خویش را در کنار فرشها مرتفع نگریستم که بر سر رها
گسترده بود و پدرم رسول خدا را دیدار کردم که بر فراز آن فرشها نشسته و با او جماعتی
حاضر بود چون بسوی من نگریست مرا فرا گرفت و بر سینه خود بچفسانید و میان
هر دو چشم مرا بوسه داد و مرا ترحیب و ترجیب فرمود و در کنار خود جا داد و فرمود
ای محبوبه من نگران نیستی که خداوند اعداد چه نعمتها کرده است از برای تو و تو
چه تقدیم کرده براو بین بود در اقصوری مشرق و تابناک که حاوی انواع طرایف
و حلی و حلل بود فرمود این است مسکن تو و مسکن شوهر تو و مسکن فرزندان تو
و مسکن آنان که ترا دوست دارند و دوستار فرزندان تواند خرم و خرسند بدار

خویش را که پس از روزی چند با من پیوسته میشوی از این سخن قلب من بهم برآمد
وشوق من بزیادت شد واز خواب انگیخته شدم در حالتی که ترسناک بودم صادق
آل محمد از امیر المؤمنین حکایت میکند که فرمود چون فاطمه از خواب انگیخته شد
مرا ندا درداد ومن بسوی او رفتم وگفتم تو را چه افتاد مرا از خواب خویش آگهی داد و
از من عهد بستد که بعد از وفات او هیچکس را آگهی ندهم مگر از زنان ام سلمه وام
ایمن وفضه را واز مردان حسنین وعبد الله بن عباس را واز اصحاب سلمان فارسی
وعمار یاسر ومقداد اسود وابا ذر غفاری وحذیفه را فاضل مجلسی رضی الله عنه
میفرماید در کتب قدیمه اصحاب این حدیث شریف را دیدم ودر قلم آوردم یکروز عایشه
دختر طلحه بعد از وفات رسول خدا بر فاطمه زهرا در آمد وآنحضرت را گریان یافت
عرضکرد پدر ومادرم فدای تو باد آن چیست که تو را میگریاند فقالت لها
أتسئلني عن هنة حلق بها الطائر وحفي بها السائر رفعت الى السماء اثرا
ورزئت في الارض خبرا ان قحيف تيم واحول عدي جاريا ابا الحسن في السباق
حتى اذا تقربا بالخناق اسرا له الشنآن وطويا له الاعلان فلما خبا نور الدين
وقبض النبي الامين نطقا بفورهما ونفثا بسورهما وادالا فدك فيا لها كم من
ملك ملك انها عطية الرب الاعلى للنجي الاوفى ولقد نحلنيها للصبية
السواغب عن نجله ونسلي وانها ليعلم الله وشهادة امينه فان انتزعا مني
البلغة ومنعاني اللمظة فاحتسبها يوم الحشر زلفة وليجدنها آكلوها ساعرة
حميم في لظى جحيم فاطمه در پاسخ او فرمود آیا سؤال میکنی از امر نکوهیده که مکتوب
اخبار آن از امرغان برافراختند وپراکنده ساختند وپیکها وبریدها در ابلاغ خبر

با افراز شما پاره کردند در آسمان این خبر ثم گشته بدرمین بن سومنتهی شد همانا تحیف قبیله

تیم و احول طایفه عدی ستم کردند با علی در مراهنه وبیا قی چند کلوکاه ایشانتنگ

گرفت بجنان و کنایت از آنکه چون ابو بکر و عمر کفو امیر المؤمنین نبودند و بالو طریق

سابقت میسر نشد ذلیل و زبون گشتند لاجرم کید و کین خود را پوشیده داشتند

این ببود تا نور دین مخفی شد و پیغمبر امین مقبوض گشت آنوقت کمال لجاج و احتجاج را

بزه در کشیدند و دم زهر آمیز را بزبان اهل بیت در دمیدند و باغی و دلال

فدک را مغصوب داشتند بشتابید ای قوم و شگفتی گیرید از غصب فدک جبر بیا

کس که مالک فدک شد و با او نپائید از این پس نیز با هیچکس نپاید همانا فدک عطیه

خداوند است مر پیغمبر را و پیغمبر مر آن بخشید از برای کودکان کرسنه که فرزندان او

و نسل منند و این بحکم علم خدا و شهادت امین اوست پس اگر ابو بکر و عمر قطع

کردند بلغمه او باز گرفتند خورش مر احتساب خواهم جست در قیامت از در قربت

و آنان که فدک را غصب کردند و از آن بهره بردند و خوردند خواهند خورد چرک

و خون که مر اهل جهنم را در میان زبانهای آتش در طبقات جهنم در کتاب خصال

سند بعلی علیه السلام پیوسته میشود قَالَ خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةٍ بِهِمْ يُرْزَقُونَ

وَبِهِمْ يُمْطَرُونَ وَبِهِمْ يُنْصَرُونَ أَبُو ذَرٍّ وَسَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّارٌ وَحُذَيْفَةُ

وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا إِمَامُهُمْ وَهُمُ الَّذِينَ شَهِدُوا الصَّلٰوةَ عَلَى فَاطِمَةَ

میفرماید زمین و مردم روی زمین از برکت وجود هفت تن خلق شدند و قرین

راحت و وسعت مدند و بسبب ایشان همگی روزی میخورند و از برکات ایشان منصور میگردند

و اسامی این جماعت را بشمار گرفت چنانکه مرقوم شد آنگاه فرمود امام ایشان منم و ایشان اند

در نسخه زمین را برای ایشان آفریدند فاطمه

و از برکات ایشان انسان را نجات میباشد

حکایت ورقة بن عبدالله با کنیز فاطمه فضه

که حاضر شدند و نماز بر فاطمه گذاشتند فاضل مجلسی رحمة الله علیه میفرماید
این حدیث را در بعض از کتب بروایت ورقة بن عبدالله الازدی یافتم و بر نگاشتم
میگوید چون موسم را هنگام برسید زیارت بیت الله الحرام را عزیمت درست
کردم و طی طریق نمودم و حاضر مکه شدم در بین طواف جاریه را دیدم که جمالی
ملیح و کلامی فصیح داشت ناگاه ندا در داد و گفت اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْحَفَظَةِ
الْكِرَامِ وَزَمْزَمَ وَالْمَقَامِ وَالْمَشَاعِرِ الْعِظَامِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنَامِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ الْبَرَرَةِ الْكِرَامِ اَنْ تَحْشُرَنِي مَعَ سَادَاتِيَ الطَّاهِرِينَ وَاَبْنَائِهِمُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ
الْمَيَامِينِ اَلَا فَاشْهَدُوا يَا جَمَاعَةَ الْحُجَّاجِ وَالْمُعْتَمِرِينَ اَنَّ مَوَالِيَّ خِيَرَةُ الْأَخْيَارِ
وَصَفْوَةُ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ عَلَا قَدْرُهُمْ عَلَى الْأَقْدَارِ وَارْتَفَعَ ذِكْرُهُمْ فِي سَائِرِ الْأَمْصَارِ
الْمُرْتَدِينَ بِالْفَخَارِ ورقة بن عبدالله میگوید چون سخن بپای آورد و رسول خدا
و ائمه هدی را بستود گفتم ای جاریه گمان میکنم که از موالی اهل بیت باشی گفت چنین است
گفتم از بجمله چه کسی گفت منم فضه کنیز فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی گفتم مرحبا بک و
اهلا و سهلا سخت مشتاق کلام تو و منطق تو ام و خواستارم که ساعتی با من بپای
و مسئله که از تو پرسش میکنم اجابت فرمائی گاهی که از طواف فراغت جستی اگر بخواهی
در سوق طعام توقف فرمائی تا من در رسم مثاب ماجور خواهی بود این بگفتم
و از یکدیگر جدا شدیم و بطواف پرداختیم گاهی که از طواف فراغت بدست شد
آهنگ مراجعت کردم و راه را بسوق طعام بگردانیدم و در آنجا فضه را یافتم که از
میان جمع کناری گرفته بنزد او شتافتم و هدیه بپیش گذرانیدم و گفتم یا فضه خبر ده
مرا از سیده خودت فاطمه زهرا چه دیدی از وی هنگام وفات او و بعد از وفات پدر

او چون این سخن گوشزد فضه شد آب در چشم او متردد گشت سخت بگریست و عظیم
ناله نمود و گفت ای ورقه بن عبد الله حزنی و اندوهی که در قلب من ساکن بود
بجنبش آوردی اکنون گوش دار تا چه گویم روزی که رسول خدای بدیگر سرا تحویل
داد صغیر و کبیر در جزع و فزع افتادند خرد و بزرگ آغاز سوگواری و بیقراری
نهادند احباب و اصحاب را صبر اندک گشت و مصیبت بزرگ شد هیچ زن و مرد
دیده نمیشد جز اینکه گریان و نالان بودند از همگان محزونتر و مغمومتر سیده من
فاطمه زهرا بود که ساعت بساعت حزنش دیگرگون و اندوهش افزون بود هفت روز
با حنین و انین بزیست و هر روز از روز دیگر افزون گریست روز هشتم شکیبائی نهفت
و توانائی بار بربست بیرون شد و فریاد برکشید زنان و دختران و پسران بدو گرد آمدند
ضجیج ناس بناله و نحیب برخاست مردمان از هر جانب فراز آمدند و انجمن شدند
چراغدانها را افروختند تا چهره زنان دیدار نشود و جماعتی از زنان را توان خیال
چنان فرو گرفت که گمان کردند رسول خدا از قبر بیرون شد و برخاست مردم را دهشتی
بزرگ و حیرتی عظیم فرو گرفت فاطمه آنوقت بنالید و بندا درداد که وا ابتاه وا صفیاه
وا محمداه وا ابا القاسماه وا ربیع الارامل و الیتامی من للقبلة و المصلی و من
لابنتک الوالهة الثکلی آنگاه روان شد و پای مبارکش در دامن می پیچید و لغزش
میکرد و چشمهای مبارکش از تواتر سرشک نیروی بصر نداشت چندانکه نزدیک شد بقبر
پیغمبر کام کوتاه برداشت و بانگ گریه و نحیب برافراشت چندانکه در افتاد و بیهوش
شد بروی گرد آمدند و آب بر چهره و سر و سینه مبارکش افشاندند تا با خویش آمد و این شعر بگفت

رفعت قوتی و خاننی جلدی — و شمت بی عدوی و الکمد

اشعار فاطمه در مصیبت پیغمبر

قالت یا ابتاه بقیت والهة وحیدة وحیرانة فریدة فقد انخمد صوتی وانقطع ظهری وتنغص عیشی وتکدر دهری فما اجد یا ابتاه بعدک انیسا لوحشتی ولا رادا لدمعتی ولا معینا لضعفی فقد فنی بعدک محکم التنزیل ومهبط جبرئیل ومحل میکائیل انقلبت بعدک یا ابتاه الاسباب واغلقت دونی الابواب فانا للدنیا بعدک قالیة وعلیک ما ترددت انفاسی باکیة لا ینفد شوقی الیک ولا حزنی علیک ثم نادت یا ابتاه وا ربتاه ثم قالت

ان حزنی علیک حزن جدید　　وفؤادی واللّٰه صب عنید

کل یوم یزید فیه شجونی　　واکتئابی علیک لیس یبید

جل خطبی فبان عنی عزائی　　فبکائی فی کل وقت جدید

ان قلبا علیک یألف صبرا　　اوعزاء فانه لجلید

یعنی فرمود ای پدر نیروی من مرتفع شد و چالاکی من بستی بپذیرفت و دشمن من بر من شاد شد و آغاز شماتت کرد و درد دل من کشنده من گشت ای پدر بیجای مانده ام وحید و فرید و حیران و سرگشته صوت من فرونشست و پشت من درهم شکست و عیش من تیره شد و روزگار من تاریک گشت یا ابتاه بعد از تو انیسی نیافتم که وحشت دل مرا بنشاند و سرشک دیده مرا برماند بعد از تو محکم تنزیل نابود گشت و مهبط جبرئیل و محل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگرگون افتاد و درها که گشاده بسته آمد اکنون دنیا را دشمن میدارم و همواره بر تو میگریم شوق من بسوی تو نفاد نمی پذیرد و حزن من بر تو کاستی نمیگیرد آنگاه ندا در داد یا ابتاه و این اشعار را انشاد کرد و از پس آن آغاز سخن نمود قالت انقطعت بک الدنیا بانوارها و زوت زهرتها و

نور دیده ... مستی و فتور ... نکاه ... شمت ... شاد شد ... کد ... العصر ... العال یعنی ... تنغص ... تقعید ... لب یعنی ... قالیه ... صب یعنی ... سوز ... عنید یعنی ... شجون ... الکتاب ... لجلید ... حلیه ... ذوت یعنی ... پژمرده شد

كانت بمحياك زاهرة فقد اسودّ نهارها فصار يحكي حنادسها رطبها ويابسها
يا ابتاه لا زلت اسفة عليك الى التلاق يا ابتاه زال غمضي منذ حق الفراق
من للارامل والمساكين ومن للامة الى يوم الدين يا ابتاه امسينا بعدك
من المستضعفين يا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضين ولقد كنا بك معظمين
في الناس غير مستضعفين فاي دمعة لفراقك لا تنهمل واي حزن بعدك
عليك لا يتصل واي جفن بعدك بالنوم يكتحل وانت ربيع الدين ونور
النبيين فكيف للجبال لا تمور وللبحار بعدك لا تغور والارض كيف لم تتزلزل
رميت يا ابتاه بالخطب الجليل ولم تكن الرزية بالقليل وطرقت يا ابتاه
بالمصاب العظيم وبالفادح المهول بكتك يا ابتاه الاملاك ووقفت الافلاك
فمنبرك بعدك مستوحش ومحرابك خال من مناجاتك وقبرك فرح بمواراتك
والجنة مشتاقة اليك والى دعائك وصلواتك این سخنان بفارسی چنین
می باشد میفرماید ای پدر دنیا بدیدار تو با رونق و بها بود و امروز در سوگواری
تو نوا را و بریده و گلهای او پژمرده است و رطب و یابس آن حکایت از شبان
تاریک میکند ای پدر همواره بر تو افسوس و دریغ میخورم تا گاه ملاقات یا ابتاه
دور شد خواب بچشم من در حالتی که دور میخواهد فراق تو ای پدر کیست از این پس که
بیوگان و مسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدر ما
در حضرت تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو زبون و ذلیل آمدیم کدام سرشک است
که در فراق تو روان نمیشود و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو متواتر نمیگردد و کدام چشم است
که پس از تو با سرمه خواب مکحّل تواند شد تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبران

حنادس بکسر اول تاریکیها جمع حندس
غمض بکسر چشم بهم نهادن
انهمال بمعنی روان شدن
جفن بالفتح پلک چشم است
مور بفتح اول حرکت
غور بمعنی فرو رفتن
فادح امر گرانی که سنگین کند
املاک جمع ملک
مواراة بمعنی پنهان کردن است

چرا فنا دگو مسارها را کر و ممبر برد و حرملش امد دریا ها را کر و ممبر و د حکومت
کرد کاریل رمبر را و رومیکرد یا ابتاه دور افتادم دو بلبتی بورل و دو دیتی عنلیم
مصیبتی شکرف و ماندم در دیر باری گران و هولناک یا ابتاه فرشتکان بر تو
بگریستند و افلاک در اینا دند و مسر تو بعد از تو وحشت اکبر و مهمل کشت
و محراب توبی مناجات تو معطل ماند و قبر تو سوشیده داستن تو قرب
و رحب کشت و حسرت ملقای تو و دعای تو مشتاق ماند و بعد از این صحبان
بیر فاطمه میرم باید یا ابتاه ما اعظم ظلمة مجالسک فوا اسفاه علیک
الی ان اقدم عاجلا علیک واثکل ابو الحسن المؤتمن ابو ولدیک الحسن
والحسین واخوک وولیّک وحبیبک ومن ربّیته صغیرا وآخیته کبیرا
واحلا احبابک واصحابک الیک من کان منهم سابقا ومهاجرا وناصرا
والثکل شاملنا والبکاء قاتلنا والاسی لازمنا ثم زفرت زفرة وانّت انّة
کادت روحها ان تخرج ثم قالت

قلّ صبری وبان عنّی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء
عین یا عین اسکبی الدمع سحّا ویک لا تبخلی بفیض الدماء
یا رسول الاله یا خیرة الله وکهف الایتام والضعفاء
قد بکتک الجبال والوحش جمعا والطیر والارض بعد بکی السماء
وبکاک الحجون والرکن والمشعر یا سیدی مع البطحاء
وبکاک المحراب والدرس للقرآن فی الصبح معلنا والمساء
وبکاک الاسلام اذ صار فی الناس غریبا من سائر الغرباء

سوگواری فاطمه [illegible] با زبان اسلام

لو ترى المنبر الذي كنت تعلوه   علاه الظلام بعد ضياء

يا الهي عجّل وفاتي سريعاً   ولقد تنغّص الحيوة يا مولاء

ثم قال رجعت الى منزلها واخذت بالبكاء والعويل ليلها ونهارها

سینه ما بدای پدر چه بسیار بزرگ شد تاریکی و ظلمت در مجالس تو بعد از وفات
تو من دور از تو دریغ میخورم تا هر چه زودتر بنزد تو آیم و در سوکواری نشستم
ابو الحسن مؤتمن پدر و فرزندان تو حسین و حسن اوست برادر تو و ولی تو و
حبیب تو اوست که تربیت کردی او را چندانکه صغیر بود و برادر گرفتی گاهی که
کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در سابقه
و مهاجرت از همگان و نصرت کرد تو را ای پدر سوکواری ما را فرو گرفته و بکا
کشنده ما گشته و بدروزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد بر
کشید و ناله بلند برآورد چنانکه گفتی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد
وان اشعار که مرقوم شد انشاد فرمود و باز سرای خویش شد و روز و شب رهین
رنج و تعب بود تا درگذشت همانا ذیل این حدیث قصه در جای خود رقم میشود

ذکر بیماری و ناله و بیقراری فاطمه علیها السلام

ذکر بیماری فاطمه

بعد از رسول خدا چندانکه فاطمه علیها السلام زنده بود هیچ آفریده او را خندان
ندید روز و شب با خاطری کئیب قرین عویل و نحیب بود مشایخ مدینه
انجمن شدند و بحضرت امیر المؤمنین آمدند و عرض کردند یا ابا الحسن که
فاطمه از بامداد تا شامگاه و از شام تا بام پیوسته است نه در شب خواب بر ما
گواراست و نه در روز اکتساب معاش بر ما مهنّا مسئلت ما آنست که در روز

ندید

بگریید واگر نه در شب بگریید در پاسخ فرمود حبًّا و کرامةً آنحضرت باز سرای ایستاد
و نزدیک فاطمه اما چون فاطمه علی را دید اگر داند که از گریه باز ایستاد امیر المؤمنین
فرمود ای دختر رسول خدا مشایخ مدینه از تو خواستار اند که در روز بر پدر گریه
مکن و اگر نه در شب در پاسخ عرض کرد چه بسیار اندک است مکث من در میان ایشان
چه بسیار نزدیک است دور شدن من از ایشان سوگند با خدای شب و روز بر پدر
میگریم چندانکه با او پیوسته شوم علی فرمود ای دختر رسول خدا آنچه میخواهی میکن و از برای
فاطمه در بقیع بیتی بنیان کردند و بیت الاحزان نامیدند و هر روز بامداد حسن و حسین
از پیش روی فاطمه روان میشدند و آنحضرت می آمد در بقیع غرقد و در بیت الاحزان
می نشست و میگریست تا شامگاه این وقت امیر المؤمنین حاضر میشد و آنحضرت را
برداشته بسرای باز میشتافت موافق روایت فضه بیست و هفت روز کار بدینگونه
گذاشت آنگاه مریض شد و ملازم بستر گشت در کتاب احتجاج سند بسوید بن غفله
منتهی میشود و در امالی شیخ از ابن عباس حدیث کرده اند و در معانی الاخبار سند
بعبدالله محض ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب پیوسته میگردد و عبدالله
از مادرش فاطمه دختر حسین بن علی علیهما السلام روایت میکند در میان روات
این طرق ثلثه در بیان این حدیث اندک اختلافی است لاجرم واجب نمیکند که من بنده
روایت طرق ثلثه را بتمامت بنگارم زیرا که روات اگر کلماتی چند در فقرات این حدیث
دیگرگونه آورده باشند زیانی بحدیث نمیرسانند از این روی روایت عبدالله محض را
که از فاطمه دختر حسین حدیث میکند کاندر دانستم و هی هذه میفرماید چون گران شد
مرض فاطمه دختر رسول خدا زنان مهاجر و انصار در گرد او در آمدند فقلن لها

یا بنت رسول الله کیف اصبحت عن لیلتک فقالت اصبحت والله عائفة لدنیاکم
قالیة لرجالکم لفظتهم قبل ان عجمتهم وشنأتهم بعد ان سبرتهم فقبحا لفلول الحد
وخور القناة وخطل الرای ولبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم
وفی العذاب هم خالدون لا جرم لقد قلدتهم ربقتها وشننت علیهم غارها فجدعا
وعقرا وسحقا للقوم الظالمین ویحهم انی زحزحوها عن رواسی الرسالة وقواعد
النبوة ومهبط الوحی الامین والطبین بامر الدنیا والدین الا ذلک هو الخسران
المبین وما نقموا من ابی حسن نقموا والله منه نکیر سیفه وشدة وطأته ونکال
وقعته وتنمره فی ذات الله عز وجل والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله
الیه لاعتلقه ولسار بهم سیرا سجحا لا یکلم خشاشه ولا یتعتع راکبه ولاوردهم
منهلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه ولاصدرهم بطانا قد تحیر بهم الری غیر
متحل منه بطائل الا بغمر الناهل وردعة سورة الساغب ولفتحت علیهم برکات
من السماء والارض وسیاخذهم الله بما کانوا یکسبون الا هلم فاسمع وما
عشت اراک الدهر عجبا وان تعجب فقد اعجبک الحادث الی ای سناد استندوا
وبای عروة تمسکوا استبدلوا الذنابی والله بالقوادم والعجز بالکاهل فرغما
لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون اما لعمر الهک لقد لقحت فنظرة ریث ما تنتج ثم احتلبوا طلاع القعب
دما عبیطا وذعافا ممقرا هنالک یخسر المبطلون ویعرف التالون غب ما
سن الاولون ثم طیبوا عن انفسکم انفسا وطامنوا للفتنة جاشا وابشروا

بسیف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمین فیئکم زهیدا وزرعکم
حصیدا فیا حسرتا لکم وانّی بکم وقد عمیت علیکم انلزمکموها وانتم لها کارهون زنان
مهاجر وانصار عرض کردند ای دختر رسول خدا چگونه شب دوش را بروز آوردی فرمود
سوگند باخدای شب بروز آوردم درحالتی که مکروه افتاد در چشم من دنیای شما
ومبغوض بودند در نزد من مردان شما لاجرم ایشانرا از خود دور افکندم از آن پیش
که آزمون کردم وایشانرا دشمن داشتم از آن پس که بمیزان اختبار وامتحان آوردم
زشت ونابکار است ثلم سیف وضعف رمح ورای مضطرب نارسا همانا آنقدر
نکوهیده کرداری کردند بجهت نفوس خویش ورهینه غضب خداوندی
گشتند وبنالهٔ عذاب ابدی مانند من قلاده خلافت وغصب فدک وحق آنرا
برگردن ایشان گذاشتم وعار این کردار زشت را خاص ایشان داشتم پس مثله شدن
وجراحت یافتن وملعون گشتن بسخط خداوند قاهر غالب خاص ظالمانست وای بر
ایشان تا کجا دور انداختند آنرا از بنیان رصین رسالت وقواعد متین نبوت وفرود
گاه وحی روح الامین وداننده حاذق بامر دنیا ودین واین زیانی است ظاهر و
خسرانیست آشکار همانا ابوالحسن را دستخوش نقمت ساختند وبعتاب او نپرداختند
بلکه این نقمت در انکار شمشیر بران وشدت حمله گران ومجالدت ومجادلت او
وتنمّر او در راه خداوند جل وعلاست سوگند باخدای اگر از خویش دفع ندادند
ودست باز نداشتند از زمام اموری که رسول خداوند بدست او گذاشت هر آینه
مأخوذ میداشت وبشجاعت را چنان سهل وسالم سیر میداد که بی آنکه مرکوب را زخم
خراش وازار مهار رنجه کند وراکب را زحمت جنبش وحرکت در رسد در شکنجه افکند تا بکاهی

وسیع وسرشار در آورد ونیك سیراب کند باندازه که از زحمت عطش برهاند
وآتش جوع را بنشاند وابواب برکات از آسمان وزمین برایشان گشاده شود در
زود باشد که خداوند مردمان ابکر را از ایشان ماخوذ دارد هم اکنون حاضر باش
وگوش میدار چند که زنده باشی شگفتیهای روزگار را نظاره خواهی کرد وحوادث
ترا بعجب خواهد آورد با کدام سند متکی شدید وبا کدام حبل المتین چنگ در
زدید که سر را بردم وکاهل را بر دنباله تبدیل نمودید چه بسیار ذلیل وخوارند
قومی که کردار خویش را نیکو پندارند همانا ایشان در شمار مفسدانند ونمیدانند
آیا آنکس که بشاهراه هدایت دلالت میکند مستحق است که متبع باشد یا آنکس که
طریق غوایت می پیماید چه افتاد شمارا وچگونه قضا میکنید سوگند باخدای که
افعال شما حامل گشت اکنون منتظر باشید تا نتیجه باز آورد اینوقت خون تازه
خواهید دوشید وآوانی شما از خون تازه وسم ناقع سرشار خواهد بود اینوقت
زیان جاهل وسود عاقل مکشوف افتد وعاقبت سنت پیشینیان برایندگان پدید
گردد پس نیکو کنید وساخته سازید نفوس خود را وآرامش دهید قلوب خود را
از برای حدوث نایبه وحدوث فتنه وداهیه وبشارت دهید خویشتن را بشمشیر
قاطع ودواهی ساطع واستبداد ستمکاران همانا منافع شما نابوده ومزارع
شما درووده است وبهره شما افسوس ودریغ است هیچ نمیدانید بکجا اندر افتادید
بیگمان کورکورانه بظلمت اندرید آیا ما ملزم میکنیم هدایت شمارا وحال
آنکه شما از اصغای کلمات ما کراهت دارید سوید بن غفله در روایت خویش میگوید
چون زنان مهاجر وانصار این سخنان شناعت آمیز شنیدند بنزدیک شوهران

خویش بر لحصه کردند و آنچه شنیدند شرح دادند وجوه مهاجر و انصار بحضرت فاطمه
شتافتند و عرض کردند ای سیده زنان عالم اگر قبل از آنکه ما با ابوبکر دست بیعت
فرادهیم و پیمان متابعت محکم کردیم ابو الحسن حاضر بودی و این کلمات بفرمودی
یکتن سر از طاعت و متابعت او بیرون نکردیم فقالت الیکم عنی فلا عذر بعد
تعذیرکم ولا امر بعد تقصیرکم فاطمه در پاسخ فرمود جدا شوید سخن کردن و لجت
بعد از تعذیر و تقصیر امری و حکمی نیست

ذکر وفات ستوده فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلام

از آن حزن شدید که در وفات رسول خدا بر فاطمه وارد شد و از آن ستم و الم که بعد
از یوم سقیفه از آن حضرت با دل گشت همواره مریض بود تا در گذشت بالجمله چون مرض
فاطمه شدت کرد ام ایمن و اسماء بنت عمیس را طلب فرمود و گفت علی علیه السلام را نزد
من حاضر سازید چون آن حضرت در آمد فقالت یا ابن عم انه قد نعیت الی نفسی
و اننی لا اری ما بی الا اننی لاحقة بابی ساعة بعد ساعة و انا اوصیک
باشیاء فی قلبی قال لها علی اوصینی بما احببت یا بنت رسول الله فجلس عند
رأسها و اخرج من کان فی البیت ثم قالت یا ابن عم ما عهدتنی کاذبة و لا خائنة
و لا خالفتک منذ عاشرتنی فقال معاذ الله انت اعلم بالله و ابر و اتقی و اکرم
و اشد خوفا من الله ان اوبخک بمخالفتی قد عز علی مفارقتک و تفقدک
الا انه امر لا بد منه والله جددت علی مصیبة رسول الله صلی الله علیه و آله
و قد عظم فقدک فانا لله و انا الیه راجعون من مصیبة ما افجعها و آلمها
و امضها و احزنها هذه والله مصیبة لا عزاء لها و رزیة لا خلف لها ثم بکیا

جَمِیعًا ساعَةً وَاَخَذَ عَلِیٌّ رَاْسَها وَضَمَّها اِلی صَدْرِهِ ثُمَّ قالَ اَوْصینی بِما شِئْتِ فَاِنَّکِ تَجِدینی فیها اَمْضی کَما اَمَرْتِنی بِهِ وَاَخْتارُ اَمْرَکِ عَلی اَمْری ایوقت فاطمه عرض کرد ای پسر عم من نفس مرا انتهای مرگ میکند و نکرانم که ساعتی بیش و کم بابد پیوسته شوم اکنون وصیت میکنم تورا بانچه در خاطر خویش نهفته میدارم علی علیه السلام فرمود ای دختر رسول خدا وصیت کن بانچه میخواهی و در فراز سر فاطمه بنشست وخانه را از بیگانه بپرداخت چنانکه بیرون علی و فاطمه کس بجای نماند انگاه عرض کرد ای پسر عم من هرگز از در کذب با تو نرفتم و عهد و پیمانی استوار نکردم و خطر تو وفا نفرسودم و چند که من در حضرت تو سامان مزاولت یافتم براه مخالفت نشتافتم علی فرمود معاذ الله تو داناتری براه خدا و نیکوکارتری و پرهیزکارتری و گرامی تری و از آن بیشتر از خدای ترسنده که من بتوانم تورا بمخالفت خود توبیخ کرد همانا گرانست بر من مفارقت تو و فقدان تو جز این نتواند بود که از این امر گزیر نیست سوگند باخدای که تجدید کردی بر من مصیبت رسول خدایرا و عظیم شد بر من فقد و فراق تو انا لله و انا الیه راجعون از این مصیبت دردناکتر و غمناکتر و سوزناکتر و حزن ناکتر دیده نمی شود سوگند باخدای مصیبتی است که هیچ تسلیتی افاقت کار او نخواهد کرد و رزیتی است که همانندان از این پس اتیان نخواهند نمود اینوقت هر دوان ساعتی سخت بگریستند علی علیه السلام سر فاطمه را برگرفت و بر سینه خود بچسبانید انگاه فرمود بهر چه میخواهی وصیت میکن بدانچه تقاضا کنی امضا فرمائیم و امر تورا بر امر خویش برگزینیم و امیر المؤمنین این اشعار را قرائت فرمود

در احوال حضرت فاطمه علیها السلام

وانّ حنوني سلك يا بنت احمد ... باظهار ما اخفيته لشديد

ولكن لامر الله تعنو رقابنا ... وليس على امر الاله جليد

اتصرع الحمى لديك واشتكى ... اليك فما لي للرجال نديد

اصبر على صبر واقوى على ما ... اذا صبر خوار الرجال بعيد

وفي هذه الحمى دليل بانها ... لموت البرايا قائد وبريد

اینوقت فاطمه آغاز سخن کرد

ثم قالت جزاك الله عني خير الجزاء يا ابن عم رسول الله اوصيك اولاً ان تتزوج بعدي بامامة فانها تكون لولدي مثلي فان الرجال لا بد لهم من النساء قال فمن اجل ذلك قال امير المؤمنين اربع ليس لي الى فراقه سبيل امامة اوصتني بها فاطمة بنت محمد ثم قالت اوصيك يا ابن عم ان تتخذ لي نعشاً فقد رأيت الملائكة صوروا صورته فقال لها صفيه فوصفته فاتخذه لها فاول نعش عمل على وجه الارض ذاك وما رأى احد قبله وما عمل احد ثم قالت اوصيك ان لا يشهد احد جنازتي من هؤلاء الذين ظلموني واخذوا حقي فانهم عدوي وعدو رسول الله ولا تترك ان يصلي على احد منهم ولا من اتباعهم وادفني في الليل اذا هدأت العيون ونامت الابصار انگاه عرض کرد ای پسر عم رسول خدای خداوند تو را جزای خیر دهاد نخستین وصیت من آنست که بعد از من دختر خواهر من امامه را تزویج فرمائی چه او فرزندان مرا مانند من دوست و پرستار است و مردانرا گزیر است از تزویج زنان از اینجاست که امیر المؤمنین فرمود چهار چیز است که نیست از برای من بسوی فراق آن چاره نخستین فاطمه دختر محمد کاهی که وصیت کرد مرا که

بعد از وی امامه را بشرط زنی بسرای آرم بالجمله دیگر باره فاطمه فرمود وصیت
میکنم ای پسر عم که از برای من نعشی ساخته کنی بدانسان که فرشتگان صورت از آن با من
بنمودند علی فرمود صفت کن تا بدانم فاطمه آن صورت را بشرح کرد و علی بدانگونه بساخت
و آن اول نعشی است که در روی زمین ساخته شد از آن پیش کس نساخته و بکار نبسته
دیگر باره فرمود وصیت میکنم ترا که حاضر نشود هیچکس با جنازه من از این مردم
که مرا ستم کردند و حق مرا ماخوذ داشتند اینان دشمن من و دشمن رسول خدا اند
و مگذار کسی از ایشان و از اتباع ایشان بر من نماز گذارد و مرا در شبانگاه بخاک
بسپار وقتیکه مردمان دیدها فرو بسته و بخفته باشند و در خبر است که فاطمه
علیها السلام ما زالت بعد ابیها معصبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الرکن
باکیة العین محترقة القلب یغشی علیها ساعة بعد ساعة وتقول لولدیها این
ابوکما الذی کان یکرمکما ویحملکما مرة بعد مرة این ابوکما الذی کان اشد الناس
شفقة علیکما فلا یدعکما تمشیان علی الارض ولا اراه یفتح هذا الباب ابدا
ولا یحملکما علی عاتقه کما لم یزل یفعل بکما ثم مرضت ومکثت اربعین لیلة ثم دعت
ام ایمن واسماء بنت عمیس وعلیا واوصت الی علی بثلاث ان یتزوج امامة لحبها
اولادها وان یتخذ نعشا لانها کانت رات الملائکة تصوروا صورته ووصفته
له وان لا یشهد احد جنازتها ممن ظلمها وان لا یترک ان یصلی علیها احد
منهم یعنی فاطمه بعد از وفات پدر با بدنی ضعیف و جسمی لاغر همواره دفع رنج و الم را عصابه
بسته بر سر داشتی و پیوسته میگریستی ساعت تا ساعت مغشی علیها می افتاد و چون
با خویشتن می آمد با حسن و حسین میگفت کجاست پدر شما که مکرم میداشت شما را و بر دوش

خویش حمل مینماید شما را کجاست پدر شما که مهربان تر بود با شما از همه فرزندان و نمیگذاشت
شما را که بر زمین طی مسافت کنید و هیچگاه ندیدم که این در گشوده شود و شما بر گردن
او سوار نباشید بالجمله آنحضرت مریض شد و چهل شبانه روز بر بستر بیماری بود
در ایام مرض ام ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه السلام را طلب فرمود و با علی سه
وصیت نمود نخستین آنکه بعد خواهر من امامه را که فرزندان مرا نیکو دوست میدارد
بحباله نکاح خویش در آوری دوم آنکه نعشی از برای من بدست کن بدان صفت که ملائکه
بمن نمودند و آن صورت یا صفت که بسر دیگر آنکه هیچکس از این ظالمان که با من ستم کردند
با جنازه من حاضر نشوند و بر من نماز نگذارند و در کتاب علل الشرایع عمرو بن ابی
المقدام و زیاد بن عبید الله حدیث میکنند که مردی از صادق آل محمد سؤال کرد که
آیا مشایعت کرده میشود جنازه با آتش و مجمره و قندیل و چراغ در روی این سخن با تشییع
جنازه فاطمه علیها السلام بود چه امیر المؤمنین با جریده نخل آتشی افروخت و با جنازه فاطمه
برد از نیروی چهره مبارک ابو عبد الله رنگ بگردانید و مستوی بنشست ثم قال
اِنَّهُ جاءَ شَقِیٌّ مِنَ الْاَشْقِیاءِ اِلی فاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ فَقالَ لَها اَما عَلِمْتِ اَنَّ عَلِیّاً
قَدْ خَطَبَ بِنْتَ اَبی جَهْلٍ فَقالَتْ حَقّاً ما تَقُولُ فَقالَ حَقّاً ما اَقُولُ ثَلاثَ
مَرّاتٍ فَدَخَلَها مِنَ الْغَیْرَةِ ما لا تَمْلِكُ نَفْسَها وَذلِكَ اَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالی كَتَبَ
عَلَی النِّساءِ غَیْرَةً وَكَتَبَ عَلَی الرِّجالِ جِهاداً وَجَعَلَ لِلْمُحْتَسِبَةِ الصّابِرَةِ مِنْهُنَّ مِنَ
الْاَجْرِ ما جَعَلَ لِلْمُرابِطِ الْمُهاجِرِ فی سَبیلِ اللهِ قالَ فَاشْتَدَّ غَمُّ فاطِمَةَ مِنْ ذلِكَ وَ
بَقِیَتْ مُتَفَكِّرَةً هِیَ حَتّی اَمْسَتْ وَجاءَ اللَّیْلُ حَمَلَتِ الْحَسَنَ عَلی عاتِقِهَا الْاَیْمَنِ
وَاَخَذَتْ بِیَدِ اُمِّ كُلْثُومٍ الْیُسْری بِیَدِهَا الْیُمْنی ثُمَّ تَحَوَّلَتْ اِلی حُجْرَةِ اَبیها

فجاء علی فدخل فی حجرته فلم یر فاطمة فاشتد لذلک غمه وعظم علیه ولم یعلم
القصة ما هی فاستحیی ان یدعوها من منزل ابیها فخرج الی المسجد فصلی فیه
ما شاء الله ثم جمع شیئا من کثیب المسجد واتکی علیه فلما رای النبی ما بفاطمة
من الحزن افاض علیه الماء ثم لبس ثوبه ودخل المسجد فلم یزل یصلی من راکع
وساجد کلما صلی رکعتین دعا الله ان یذهب ما بفاطمة من الحزن و
الغم وذلک انه خرج من عندها وهی تتقلب وتتنفس الصعداء فلما راها
النبی صلی الله علیه وآله انها لا یهنئها النوم ولیس لها قرار قال لها قومی
یا بنیة فقامت فحمل النبی الحسن وحملت فاطمة الحسین واخذت بید ام کلثوم
فانتهی الی علی یعنی ابو عبد الله در پاسخ او فرمود بگفتن از اشقیا بحضرت فاطمه آمد
وعرضه کرد که هیچ دانستی باشی که علی علیه السلام دختر ابوجهل را بحباله نکاح در آورد
فاطمه فرمود این سخن را از در صدق میکنی عرضه کرد بیرون صدق سخن نکنم سه کرت
این کلمه در میان ایشان تکرار یافت لاجرم سورت غیرت خاطر فاطمه را بجنبش
خداوند غیرت را بر زنان نگاشته چنانکه جهاد را بر مردان و زنان شکیبا را اجر جزیل
عنایت فرموده چنانکه مهاجرین فی سبیل الله را بالجمله فاطمه سخت غمگین گشت
و در این اندیشه بود تا آفتاب را غروب قریب افتاد و سیاهی دامن بگسترد پس حسن را
بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ بنشاند و دست ام کلثوم بگرفت و بسرای
پیغمبر در آمد از آنسوی چون علی بخانه در آمد و فاطمه را نیافت عظیم غمنده گشت
و ندانست این حدیث از کجاست و آزرم میداشت که فاطمه را از سرای پیغمبر باز
خواند پس بمسجد آمد و فراوان نماز بگذاشت آنگاه لختی از ریگ و خاک مسجد را

۲ ان یصلی

فراهم کرد و بران متکی گشت اما رسول خدا چون حزن و اندوه فاطمه را فراوان نگریست
لختی آب بر چهرهٔ مبارک او برافشاند و جامه در پوشید و بمسجد درآمد و بنماز گذاشت
و از پس هر دو رکعت خدا را همی بخواند و رفع حزن و اندوه فاطمه را خواستار شد چه
ان هنگام که از سرای بمسجد میشتافت و را با اضطراب خاطر و درد از دیاد میگریست
انوقت چون او را بیدار کرد دانست که خواب بروی گوار انیفتد و قرار نپذیرد فرمود
برخیز ایفرزند فاطمه برخاست و پیغمبر حسن را برگرفت و فاطمه حسین را و دست ام کلثوم را
بدست کرد و همگان بنزد علی آمدند و هو نائم فوضع النبی رجله علی رجل علی فغمزه
وقال قم یا ابا تراب فکم ساکن ازعجته ادع لی ابا بکر من داره و عمر من مجلسه و طلحة
فخرج علی فاستخرجهما من منزلهما و اجتمعوا عند رسول الله فقال رسول الله یا علی
اما علمت ان فاطمة بضعة منی و انا منها فمن آذاها فقد آذانی و من آذاها بعد
موتی کان کمن آذاها فی حیوتی و من آذاها فی حیوتی کان کمن آذاها بعد موتی
قال فقال علی بلی یا رسول الله قال فقال فما دعاک الی ما صنعت فقال علی و الذی
بعثک بالحق نبیا ما کان منی مما بلغها شیء و لا حدثت بها نفسی فقال النبی صدقت
و صدقت ففرحت فاطمة بذلک و تبسمت حتی رای ثغرها فقال احدهما لصاحبه
انه لعجب لحینه ما دعاه الی ما دعانا هذه الساعة قال ثم اخذ النبی بید علی
فشبک اصابعه باصابعه و حمل النبی الحسن و حمل الحسین علی و حملت فاطمة
ام کلثوم و ادخلهم النبی بیتهم و وضع علیهم قطیفة و استودعهم الله ثم خرج و
صلی بقیة اللیل یعنی این هنگام امیرالمؤمنین در خواب بود رسول خدا پای مبارک را
بر فراز پای آنحضرت نهاد و فشار کرد و فرمود برخیز ای ابو تراب چه بسیار ساکنی را

الفرد وان الالف
نسبت

که من برانگیخته ام هم اکنون ابوبکر را از خانه خود و عمر را از مجلس خود و طلحه را بنزد
من حاضر کن علی برفت و ایشان را بحضرت رسول آورد و اینوقت پیغمبر روی با علی آورد
و فرمود یا علی آیا نمیدانی که فاطمه پاره از تن من است و لختی از گوشت من است و من
از وئیم پس کسی که بیازارد او را بعد از مرگ چنانست که آزرده است او را در حیات من
و کسی که بیازارد او را در حیات من چنانست که بیازارد او را بعد از مرگ من ابو عبد الله
میفرماید علی گفت چنین است یا رسول الله فرمود چه چیز داعی بود ترا بدانچه
کردی عرض کرد سوگند بدانکس که ترا براستی مبعوث کرد نیست با من آنخبر که بفاطمه
رسیده است پیغمبر فرمود سخن براستی کردی فاطمه نیز بیرون راستی سخن نکرد
اینوقت فاطمه شادخاطر و فرحان گشت و تبسمی فرمود چنانکه دندان مبارکش پدیدار
شد اینوقت ابوبکر و عمر نگران بودند چون این بدیدند این یک با آن دگر گفت
بسیار شگفت می‌آید از آنگاه که خواند علی را و حاضر ساخت ما را تا در این هنگام
ابو عبد الله میفرماید اینوقت رسول خدا دست علی را بگرفت و انگشتان مبارک را
در انگشتان او مشتبک ساخت پس پیغمبر حسن را برداشت و علی حسین را و فاطمه ام کلثوم را
برگرفت و رسول خدا این جمله را باز سرای آورد و قطیفه بر زبر ایشان افکند و همگان را
در حضرت خداوند بودیعت گذاشت و باز شتافت و بمجرد از شب بماند بود تا بامداد
نماز گذاشت این ببود تا رسول خدا از این سرای در گذشت و فاطمه مریض گشت چنانکه
ابو عبد الله فرماید فَلَمّا مَرِضَتْ فاطِمَةُ مَرَضَها الَّذی ماتَتْ فیهِ اَتَیاها عائِدَیْنِ
وَاسْتَأْذَنا عَلَیْها فَاَبَتْ اَنْ تَأْذَنَ لَهُما فَلَمّا رَأی ذلِکَ اَبُوبَکْرٍ اَعْطَی اللهَ عَهْداً
لا یُظِلُّهُ سَقْفُ بَیْتٍ حَتّی یَدْخُلَ عَلی فاطِمَةَ وَیَتَرَضّاها فَباتَ لَیْلَةً فِی الصَّقیعِ

آمدن ابوبکر و عمر بعیادت فاطمه علیها السلام

ما اظلّه

ما اظله شیء ثم ان عمر اتی علیا فقال له ان ابا بکر شیخ رقیق القلب وقد
کان مع رسول الله فی الغار فله صحبة وقد اتیناها غیر هذه المرة مرارا نرید
الاذن علیها وهی تابی ان تاذن لنا حتی ندخل علیها فنترضاها فان رایت ان
تستاذن لنا علیها فافعل قال نعم فدخل علی علی فاطمة فقال یا بنت رسول
الله قد کان من هذین الرجلین ما قد رایت وقد ترددا مرارا کثیرة ورددتهما
ولم تاذنی لهما وقد سالانی ان استاذن لهما علیک فقالت والله لا اذن
لهما ولا اکلمهما کلمة من راسی حتی القی ابی فاشکوهما الیه بما صنعاه وارتکبا
منی قال علی فانی ضمنت لهما ذلک قالت ان کنت قد ضمنت لهما شیئا فالبیت
بیتک والنساء تتبع الرجال لا اخالف علیک بشیء فاذن لمن احببت فخرج
علی فاذن لهما فلما وقع بصرهما علی فاطمة سلما علیها فلم ترد علیهما وحولت
وجهها عنهما فتحولا واستقبلا وجهها حتی فعلت مرارا فقالت یا علی جاف
الثوب وقالت للنسوة حولها حولن وجهی فلما حولن وجهها حولا الیها فقال
ابوبکر یا بنت رسول الله انما اتیناک ابتغاء مرضاتک واجتناب سخطک
نسالک ان تغفری لنا وتصفحی عما کان منا الیک قالت لا اکلمکما من راسی
کلمة واحدة حتی القی ابی واشکوکما الیه واشکو صنیعکما وفعالکما وما ارتکبتما
منی قالا انا جئنا معتذرین مبتغین مرضاتک فاغفری واصفحی عنا ولا تواخذینا
بما کان منا فالتفتت الی علی وقالت انی لا اکلمهما من راسی کلمة حتی اسالهما
عن شیء سمعاه من رسول الله فان صدقانی رایت رایی قالا اللهم ذلک لها
وانا لا نقول الا حقا ولا نشهد الا صدقا فقالت انشدکما بالله اتذکران ان

رسول الله استخرجکما فی جوف اللیل لشیء کان حدث له من علی فقالا اللهم
نعم فقالت انشدکما بالله هل سمعتما النبی یقول فاطمة بضعة منی وانا منها
من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذاها فی حیوتی کمن آذاها
بعد موتی قالا اللهم نعم فقالت الحمد لله ثم قالت اللهم انی اشهدک فاشهدوا
یا من حضرنی انهما قد آذیانی فی حیوتی وعند موتی والله لا اکلمکما من رأسی
کلمة حتی القی ربی فاشکوکما الیه بما صنعتما به وبی وارتکبتما منی فدعا ابوبکر
بالویل والثبور وقال لیت امی لم تلدنی فقال عمر عجبا للناس کیف ولوک
امورهم وانت شیخ قد خرفت تجزع لغضب امرأة وتفرح برضاها وما لمن اغضب
امرأة وقاما وخرجا یعنی فاطمه مریض شد در مرضی که جهان را وداع گفت ابوبکر و عمر در
طلب عیادت آنحضرت بیرون شدند و فاطمه رخصت نداد که ایشان داخل سرای شوند
ابوبکر چون این بدید خدای را گواه گرفت که هیچ سقفی سایه بر روی نیفکند چند که رضای
فاطمه را نجوید و او را از گناه خویش درنگذراند و یک شب از زیر آسمان کناری گرفت و در
ظل آسمان بخفت عمر چون این بدید بنزد علی شتافت و گفت ابوبکر شیخی رقیق القلب است
و او را با مصطفی خوی صحبت و مصاحبت غار تقریر یافته چند کرت باتفاق بحضرت
فاطمه شتافتیم و اجازت عیادت نیافتیم باشد که رخصت حاصل کنی تا بحضرت
او بوئیم و رضای او جوئیم علی فرمود روا باشد و بنزد فاطمه آمد و گفت ابوبکر و عمر چند
کرت بحضرت تو شتافته اند و اجازت عیادت نیافته اند اکنون رخصت تو را
از من مسئلت نموده اند فاطمه عرض کرد سوگند با خدای هرگز با ایشان سخن نکنم و ایشان را
رخصت بار ندهم چند که پدر خویش را دیدار کنم و کردار ایشان را از ظلم و ستمی که با من

کرده اند با تمامیم علی فرمود که انجام این امر را من پایندانی کرده ام عرض کرد اکنون که توضمانت
کرده خانه خانهٔ تست و زنان تابع مردانند و من مخالف تو را نخواهم کرد هر که را خواهی اجازت
فرمای پس علی بیرون شد و ایشان را طلب کرد چون در برابر فاطمه آمدند سلام دادند
فاطمه روی بگردانید چند که تا از پنسوی بدانسوی شدند و فاطمه روی برتافت علی را
گفت جامه را از من بگردان زنان را فرمود روی مرا بدان جانب بگردانید
ابوبکر و عمر بدانسوی شدند و عرض کردند ای دختر رسول خدا ما در طلب رضای تو و
اجتناب از خشم تو بحضرت تو آمده ایم و ملتمس گشته ایم که ما را معفو بداری و از جرم و
جنایت ما درگذری فرمود هرگز با شما سخن نکنم تا گاهی که رسول خدا را دیدار نمایم
و از جور و جفای شما آغاز شکوی فرمایم گفتند ما نزد تو عذر خواه و خواستار
رفع گناه آمده ایم جرم ما را معفو دار و پیغمبر مانی ما را درگذار در ما ناگوار مگیر
اینوقت فاطمه روی با علی آورد و فرمود من با ایشان سخن نکنم چند که گواهی دهند یعنی
که از رسول خدای شنیدند گفتند ما جز بحق سخن نکنیم و جز براستی گواهی ندهیم فرمود
سوگند میدهم شما را با خدای آیا یاد دارید آن نیمشبی را که رسول خدا شما را از خانه
برآورد از برای امری که با علی نسبت کرده بود گفتند ما را فرا یاد است فرمود سوگند
میدهم شما را با خدای آیا شنیدید که رسول خدا فرمود فاطمه پارهٔ از تن من است
و من از ویم هر که او را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است
و کسی که بیازارد او را بعد از مرگ من گفتند چنین است فرمود الحمد لله ای پروردگار
من گواه باش و گواه باشید ای آنان که حاضرید و نگرانید ابوبکر و عمر مرا بیازردند
در حیات من و هنگام وفات من همانا ای ابوبکر و عمر سوگند با خدای هرگز با شما سخن

نکنم تا ملاقات کنم پروردگار خود را و شکایت شما را بحضرت او برم و ظلم و ضیم شما را در
نزد او بشمار گیرم چون سخن بدینجا رسید فریاد و ویل و وای ابوبکر بالا گرفت و گفت
کاش مادر مرا نزادی عمر گفت ای ابوبکر عجب می آید مرا از مردم که زمام امور خویش را
بدست تو دادند تو را الشیخ خرافت دریافته است جزع میکنی از خشم زنی و شاد
میشوی برضای زنی چیست از برای کسی که زنی را بخشم آورد این بگفت و هر دو تن
برخاستند و راه خویش پیش داشتند مکشوف باد که در یوم سقیفه چون در طلب
خلافت ابوبکر و عمر با علی علیه السلام آغاز مخالفت نهادند و در احتجاجات چندین
کلمات ناهموار از جانبین در دادند و در غصب فدک ابنیه مکیدت و خدیعت بکار
بستند ناگزیر فاطمه چند که زنده بود از ابوبکر و عمر خاطر خسته و دل شکسته داشت و
باتفاق سنی و شیعی بر ایشان خشمناک از دنیا رفت چنانکه در صحیح بخاری و دیگر کتب
علمای عامه مرقوم است مَاتَتْ فَاطِمَةُ وَ کَانَتْ سَاخِطَةً عَلَیْهِمَا یعنی فاطمه وفات کرد
و بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و هم چنان بروایات عامه و احادیث صحیحه امامیه ابوبکر
و عمر بعیادت فاطمه آمدند و بشرحی که مرقوم شد خائب و خاسر باز شدند لکن این
حدیث که از علل الشرایع مرقوم افتاد بنزد من بنده استوار نمی افتد چه در فقرات آن
آیات ضعف قوی است نخست آنکه فاطمه که بعلم ما کان و ما یکون داناست چگونه بسخن
مردی مجهول فریفته میشود که مانند مردم سفیه فرزندان خود را برداشته بخود آید
بخانه رسول خدا میرود و اجازت علی را پشت پای میزند و حال آنکه هرگز بی رخصت از علی
نگرفتی بخانه مصطفی نرفتی و دیگر آنکه از برای حشمت فاطمه و منزلت او چند که زنده بود
علی نتوانستی زنی را کابین بندد و با او هم بستر شود و علی علیه السلام معصوم بود چگونه

نقلیم این امر میفرمودند و فاطمه را چگونه در عصمت آنحضرت بسپنی در خاطر بی انداد اعلم
محظور را شوان میشود داشت و این حدیث را متقن و موثق انکاشت چون فاضل مجلسی
این حدیث را نکاشته بود من بنده دست باز نداشتم و تواند بود که اسرار احادیث
مصلحت وقت را ماندانیم و بقبول نافهم نارسای خویش باز دهیم اللهم اغفر لی و لوالدی
و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بحق محمد و آله علیهم الصلوة و السلام اکنون بر سر سخن
رویم در کتاب امالی شیخ مسطور است وقتی مرض فاطمه علیها السلام بشدت شد
عباس بن عبدالمطلب از برای عیادت آنحضرت حاضر باب بیت فاطمه شد عرض کردند
مرض فاطمه گران شده است و هیچکس بروی در نمی آید عباس باز خانه خویش شد و کس بعلی
علیه السلام فرستاد و رسول خویش را فرمود بگو از برای پسر برادر من عم تو سلام
میرساند ترا و میگوید همانا فروگرفت مرا غم و اندوه از برای ناتندرستی حبیبه رسول
خدا و قرة عین او و روشنی چشم من فاطمه و من چنان میدانم که او اول کس است که با رسول
خدای پیوسته شود و پیغمبر او را برگزید و نیکو بداشت و تقرب داد اگر روزگار او بلاید
بکران رسید جان من فدای تو باد من مهاجر و انصار را انجمن کنم تا حاضر شوند و
اجر خویش دریابند و بر او نماز گذارند و این جمال دین است فقال علی لرسوله و انا
حاضر عنده ابلغ عمی السلام و قل لا عدمت اشفاقک و تحننک و قد
عرفت مشورتک و لرأیک فضله ان فاطمة بنت رسول الله لم تزل مظلومة من
حقها ممنوعة و عن میراثها مدفوعة لم تحفظ فیها وصیة رسول الله و لا رعی
فیها حقه و لا حق الله عز و جل و کفی بالله حاکما و من الظالمین منتقما و انا اسألک
یا عم ان تسمح لی بترک ما اشرت به فانها وصتنی بستر امرها علی علیه السلام رسول

عیادت عباس بن عبدالمطلب فاطمه را

عباس را فرمود سلام مرا ای عم من برسان و بگو شفقت تورا و محبت تورا فراموش نکرده‌ام
و فضیلت رای تو و حسن مشورت تورا دانسته‌ام همانا فاطمه دختر رسول خدا همواره مظلوم
بود و از حق خود ممنوع و از میراث خود مدفوع زینت و صیت رسول خدا را در حق او
محفوظ نداشتند و رعایت حال او را نگران نشدند اینک بحضرت خداوند ملحق میشود
خداوند بعدل حاکم است و از ستمکاران منتقم و مسئلت من از تو ای عم آنست که در اینجه
فرمودی مسامحت فرمائی زیرا که فاطمه با من وصیت کرد که امر او را پوشیده بدارم
چون فرستاده عباس بازشتافت و پیام علی را بازگفته است قال یغفر الله لابن اخی
فانه لمغفور له ان رای ابن اخی لا یطعن فیه انه لم یولد لعبد المطلب مولود
اعظم برکة من علی الا النبی ان علیا لم یزل اسبقهم الی کل مکرمة و اعلمهم
بکل فضیلة و اشجعهم فی الکریهة و اشدهم جهادا للاعداء فی نصرة الحنیفیة
و اول من آمن بالله و رسوله عباس فرمود خداوند مغفور بدارد پسر برادر مرا
همانا مغفور است و رای او هرگز مورد طعن و دق نشود همانا عبد المطلب فرزندی
بزرگتر و مبارکتر از علی نیاورده مگر محمد را زیرا که علی از همگان در مکرمت والاتر
و در فضیلت داناتر است و در روز جنگ و جهاد در نصرت دین حنیفیه اشجع و اشد
از دیگران و اول کس است که با خدا و رسول ایمان آورد و دیگر در کتاب دلائل طبری
بسند بجعفر بن محمد علیهما السلام پیوسته میشود از فاطمه علیها السلام حدیث میکند
که در مرض موت وصیت فرمود که زوجات رسول خدا را هر یک دوازده اوقیه از مال
او عطا کنند و زنان بنی هاشم را نیز بدین اندازه عطیت دهند خواهرزاده خود
امامه دختر ابی العاص را نیز بی بهره نگذاشت و باسناد دیگر عبد الله بن حسن از زید بن

علی روایت میکند که فاطمه مال خود را بر بنی هاشم تصدق کرد و همچنان بر بنی عبد المطلب
و امیر المؤمنین علی علیه السلام بر ایشان بخش کرد و جز ایشان را نیز بی بهره نگذاشت
موافق حدیث فضه کنیز فاطمه که از معانی الاخبار صدر الحدیث از این پیش مرقوم
افتاد چهل روز بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدت مرض فاطمه شدت گرفت
چنانکه پرستاران را استوار افتاد که او را ساعت باز پسین است پس وقت امیر المؤمنین
علی نماز ظهر را در مسجد گذاشته به خانه میشتافت پرستاران گریبان و نالان او را پذیره
شدند فقال لهن ما الخبر و ما لی اراکن متغیرات الوجوه و الصور فرمود چیست خبر که
شما را با گونه آشفته و خاطر درهم رفته می نگرم عرض کردند یا امیر المؤمنین دریاب دختر عم خود
زهرا را و حال آنکه گمان نمیکنیم که او را حیات ادراک فرمائی علی تعجیل کرد و بر فاطمه در آمد و او را
بر پشت افتاده دید که از اینسوی بدانسوی منقلب است علی چون این بدید ردای از دوش
عمامه از سر بیفکند و گوی انگله از جامه باز کرد و پیش شد و سر فاطمه را از بالین برگرفت
کنار گرفت و ندا در داد یا زهرا پاسخ نشنید دیگر باره ندا در داد یا بنت محمد المصطفی
نیز جوابی اصغا نفرمود گفت ای دختر کسی که زکوة را با ردای خود حمل داد و بر فقرا بخش نمود
سخنی نفرمود فریاد برآورد که یا ابنة من صلی بالملائکة فی السماء مثنی مثنی ای دختر کسی که
نماز گذاشت در آسمان با فرشتگان نیز جوابی نشنید گفت یا فاطمه با من سخن بگوی منم پسر
عم تو علی بن ابیطالب اینوقت فاطمه چشم مبارک بگشود و در روی علی نگران شد و هر دو تن
گریان شدند و قال ما الذی تجدینه فانا ابن عمک علی بن ابیطالب فقالت یا ابن
العم انی اجد الموت الذی لا بد منه و لا محیص عنه و انا اعلم انک بعدی لا تصبر
علی قلة التزویج فان انت تزوجت امرءة اجعل لها یوما و لیلة و اجعل لاولادی

کوی ایکاه تکمه مادگی را گویند

وصیت فاطمه با علی

يَوْماً وَلَيْلَةً يَا اَبَا الْحَسَنِ وَلَا تَصِحْ فِي وُجُوهِهِمَا فَيُصْبِحَانِ يَتِيمَيْنِ غَرِيبَيْنِ مُنْكَسِرَيْنِ فَاِنَّهُمَا بِالْاَمْسِ فَقَدَا جَدَّهُمَا وَالْيَوْمَ يَفْقِدَانِ اُمَّهُمَا فَالْوَيْلُ لِاُمَّةٍ تَقْتُلُهُمَا وَتُبْغِضُهُمَا ثُمَّ اَنْشَاَتْ تَقُولُ علی علیه السلام فرمود چه افتاد ترا ای دختر رسول خدا اینک من ابن عم تو علی بن ابیطالبم عرضکرد یا ابن عم من دو چار شده ام با مرگ و چاره نیست از او و دیگر گاهی نیستند و من با تو سلام کنم تو بعد از من از تزویج زنی ناگزیری چون زنی را تزویج فرمودی روز و شبی را با او بگذار و روز و شبی را خاص تدبیر اولاد من میدار یا ابا الحسن صیحه بروی حسن و حسین مزن چه ایشان چاشت نمیکنند در حالتی که دو یتیم غریب دل شکسته اند دی مادر داشتند و امروز بی مادر ماندند وای بر امتی که میکشد ایشانرا و دشمن میدارد ایشانرا و این اشعار را انشا کرد و انشاد فرمود

اِبْكِنِي اِنْ بَكَيْتَ يَا خَيْرَ هَادٍ ... وَاَسْبِلِ الدَّمْعَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

يَا قَرِينَ الْبَتُولِ اُوصِيكَ بِالنَّسْلِ ... فَقَدْ اَصْبَحَا حَلِيفَا اشْتِيَاقِ

اِبْكِنِي وَابْكِ لِلْيَتَامَى وَلَا تَنْسَ ... قَتِيلَ الْعِدَا بِطَفِّ الْعِرَاقِ

فَارَقُوا فَاَصْبَحُوا يَتَامَى حَيَارَى ... يَحْلِفُوا اللّٰهَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

فاطمه علیها السلام در انشاد این اشعار شهادت حسین علیه السلام را در یوم طف نیز باز نمود فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ مِنْ اَيْنَ لَكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ هٰذَا الْخَبَرُ وَالْوَحْيُ قَدِ انْقَطَعَ عَنَّا فَقَالَتْ يَا اَبَا الْحَسَنِ رَقَدْتُ السَّاعَةَ فَرَاَيْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللّٰهِ فِي قَصْرٍ مِنَ الدُّرِّ الْاَبْيَضِ فَلَمَّا رَآنِي قَالَ هَلُمِّي اِلَيَّ يَا بُنَيَّةُ فَاِنِّي اِلَيْكِ مُشْتَاقٌ فَقُلْتُ وَاللّٰهِ اِنِّي لَاَشَدُّ شَوْقاً مِنْكَ اِلَى لِقَائِكَ فَقَالَ اَنْتِ اللَّيْلَةَ عِنْدِي وَهُوَ الصَّادِقُ لِمَا وَعَدَ وَالْمُوفِي لِمَا عَاهَدَ فَاِذَا اَنْتَ قَرَاْتَ يٰسٓ فَاعْلَمْ اَنِّي قَدْ قَضَيْتُ نَحْبِي فَغَسِّلْنِي وَلَا تَكْشِفْ

عنی فانی طاهرة مطهرة ولیصل علی من صلی من الادنی فالادنی ومن رزق اجری
وادفنی لیلا ولا تخبر بقبری بهذا اخبرنی حبیبی رسول الله علی فرمود ای دختر رسول خدا
این خبر از کجا یافتی و حال آنکه وحی از ما منقطع شده عرض کرد یا ابا الحسن در این ساعت بخفتم و
رسول خدا را در قصری از مروارید سفید دیدم چون مرا نگریست فرمود ای دختر
من بنزد من بشتاب که من مشتاق توام گفتم سوگند با خدای شوق من بلقای تو افزون است
فرمود امشب بنزد من خواهی بود و رسول خدا بیرون صدق وعده نکند و عهد نشکند
چند که تو قرائت یس کنی مرا دریابی و واجب میکند که مرا غسل دهی لکن مکشوف
نسازی چه من طاهره و مطهره ام باید در خدمت تو بر من نماز گذارند خویشان و نزدیکان
من و آنان که از من بهری برده اند و مرا در شب بخاک بسپار بدینگونه خبر داد مرا رسول
خدا و هم در کتاب الدلائل طبری مسطور است که فاطمه عرض کرد یا ابا الحسن ولا
تدفنی الا لیلا ولا تعلم احدا قبری فلما کانت اللیلة التی اراد الله ان یکرمها
ویقبضها الیه اقبلت تقول وعلیکم السلام وهی تقول لی یا ابن عم قد اتانی
جبرئیل مسلما وقال لی السلام یقرء علیک السلام یا حبیبة حبیب الله وثمرة
فؤاده الیوم تلحقین بالرفیع الاعلی وجنة المأوی ثم انصرف عنی ثم سمعناها
ثانیة تقول وعلیکم السلام فقالت یا ابن عم هذا والله میکائیل وقال لی
کقول صاحبه ثم تقول وعلیکم السلام ورأیناها قد فتحت عینیها فتحا شدیدا
ثم قالت یا ابن عم هذا والله الحق وهذا عزرائیل قد نشر جناحه بالمشرق والمغرب
وقد وصفه لی ابی وهذه صفته فسمعناها تقول وعلیک السلام یا قابض
الارواح عجل بی ولا تعذبنی ثم سمعناها تقول الیک ربی لا الی النار ثم غمضت

حال احتضار فاطمه

عَيْنَيْها وَمَدَّتْ يَدَيْها وَرِجْلَيْها كَأَنَّها لَمْ تَكُنْ حَيَّةً قَطُّ يعنى اى ابو الحسن مرا بجنازه
مسپار مكر در شب و هيچكس را از مضجع من وقبر من آگهى مكذار شبى كه خواست خداوند
او را مكرم بدارد و مقبوض نمايد شنيدم كه كفت عليكم السلام آنكاه مرا كفت اى
پسر عم جبرئيل بمن آمد وسلام داد ومرا كفت خداوند ترا سلام ميرساند وميفرمايد
اى محبوبه حبيب من وثمره قلب او امروز ملحق ميشوى باعلى عليين وبهشت برين
ومنصرف شد از من دوم بار شنيدم كه كفت وعليكم السلام ونيز مرا خطاب كرد
كه اى پسر عم سوكند با خداى اينك ميكائيل است وبا من همان كفت كه جبرئيل كفت
ديكر باره كفت وعليكم السلام وديديم كه چشمهاى مباركش بيشتر كشاده
شده است پس كفت اى پسر عم سوكند با خداى اينك حق است واينك عزرائيل
كشوده است برهاش را از مشرق تا بمغرب وپدر من او را از براى من صفت كرد
واين است صفت او پس شنيدم كه كفت وعليك السلام يا قابض الارواح شتاب كن
بسوى من ومرا زحمت مكن وشنيدم كه كفت بسوى تو ام اى پروردكار نه بجانب نار
پس چشم بخوابانيد ودستها وپاهاى مباركرا بكشيد كويا هركز زنده نبود ودر مصباح
الانوار عبدالله بن حسن از جد خود حديث قالَ إنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ لَمّا
احْتُضِرَتْ نَظَرَتْ نَظَراً حادّاً ثُمَّ قالَتْ السَّلامُ عَلى جَبْرَئِيلَ السَّلامُ عَلى رَسُولِ
اللهِ اللّهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ اللّهُمَّ فِي رِضْوانِكَ وَجِوارِكَ وَدارِكَ دارِ السَّلامِ ثُمَّ
قالَتْ أتَرَوْنَ ما أرى فَقِيلَ لَها ما تَرى قالَتْ هذِهِ مَواكِبُ أهْلِ السَّمٰواتِ وَهذا
جَبْرَئِيلُ وَهذا رَسُولُ اللهِ وَيَقُولُ يا بُنَيَّةُ أقْدِمِي فَما أمامَكِ خَيْرٌ لَكِ وَعَنْ زَيْدِ
بْنِ عَلِيٍّ أنَّ فاطِمَةَ لَمّا احْتُضِرَتْ سَلَّمَتْ عَلى جَبْرَئِيلَ وَعَلَى النَّبِيِّ وَسَلَّمَتْ عَلى مَلَكِ

الموت وسمعوا حسّ الملائكة ووجدوا رائحة طيبة كأطيب ما يكون من الطيب
میفرماید فاطمه دختر رسول خدا هنگامی که محتضر شد نظر کرد نظر کردنی تند وگفت
السلام علی جبرئیل السلام علی رسول الله ای پروردگار من مرا با رسول خود در بهشت خود
و جوار خود و سرای خود که دار السلام است بدار آنگاه فرمود آیا می بینید شما آنچه
من می بینم عرض کردند چه چیز می بینی فرمود اینک مواکب اهل آسمانهاست واینک جبرئیل
و دیگر رسول خداست که میفرماید ای دختر من بسوی ما بشتاب آنچه در پیش روی
تست نیکوتر است از برای تو و زید بن علی حدیث میکند که وقتی فاطمه محتضر شد
بر جبرئیل و رسول خدای سلام داد و نیز ملک الموت را سلام فرستاد و حاضران آواز
نرمی از فرشتگان احساس و اصغا نمودند و استشمام رائحه طیبی نمودند که بهترین روایح
طیبها بود ثم توفيت صلى الله عليها وعلى ابيها وبعلها وبنيها فصاحت اهل
المدينة صيحة واحدة واجتمعت نساء بني هاشم في دارها فصرخوا صرخة
واحدة كادت المدينة ان تتزعزع من صراخهن وهن يقلن يا سيدتاه يا بنت
رسول الله واقبل الناس مثل عرف الفرس الى علي وهو جالس والحسن والحسين بين
يديه يبكيان فبكى الناس لبكائهما وخرجت ام كلثوم وعليها برقعة وتجر ذيلها
متجللة برداء عليها تسحبها وهي تقول يا ابتاه يا رسول الله الآن حقا فقدناك
فقدا لا لقاء بعده ابدا واجتمع الناس فجلسوا وهم يضجون وينتظرون ان تخرج
الجنازة فيصلون عليها وخرج ابو ذر فقال انصرفوا فان ابنة رسول الله قد اخر اخراجها
في هذه العشية فقام الناس وانصرفوا چون فاطمه علیها السلام بسرای جاودانی تحویل داد
اهل مدینه فریاد برداشتند و صیحه در دادند و زنان بنی هاشم در خانه فاطمه انجمن شدند

وفات فاطمه علیها السلام

و بضجّه و لابه بگریستند از تحویل و تحبب ایشان زلزله در مدینه افتاد و همی گفتند یا
سیّدتاه یا بنت رسول الله و مردان بر علی در آمدند و آنحضرت نشسته بود و حسن و حسین
در پیش روی آنحضرت میگریستند و از گریه ایشان ناله و افغان مردم هر زمان بزیادت
میشد ام کلثوم خویش را در ردائی محفوف داشته و برقعی و معجری دامن کشان همی آمد و همی
گفت یا ابتاه یا رسول الله الان حرمان ما از حضرت تو راست آمد و دانستم که دیگر
ترا دیدار نخواهیم کرد و مردم مدینه همگان بهای های میگریستند و انتظار میبردند
که جنازه فاطمه را بیرون خواهند گذاشت[2] ابوذر بیرون شد و گفت باز شوید
ای مردم که جنازه دختر پیغمبر را این هنگام نقل و تحویل نمی دهند لاجرم مردمان مراجعت
کردند و همچنان اسماء بنت عمیس بر بالین فاطمه میگریست فکشف علیّ عن وجهها فاذا
فیها بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله اوصت و هی
تشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً عبده و رسوله و انّ الجنّة حقّ و النار حقّ و انّ
الساعة آتیة لا ریب فیها و انّ الله یبعث من فی القبور یا علیّ انا فاطمة بنت محمد
زوّجنی الله منک لاکون لک فی الدنیا و الآخرة انت اولی بی من غیری حنّطنی و غسّلنی
و کفّنی باللیل و صلّ علیّ و ادفنّی باللیل و لا تعلم احداً و استودعک الله و اقرأ علی
ولدی السلام الی یوم القیمة میفرماید علی علیه السلام پرده از روی فاطمه برکشید
بر بالین او رقعه نگریست چون در آن نظاره کرد این کلمات مکتوب بود ابتدا میکنم بنام
خداوند اینک کتاب وصیت فاطمه دختر پیغمبر است وصیت میکند که شهادت میدهم که
نیست خدائی جز خداوند آفریننده و محمد بنده او و پیغمبر اوست و خبر بهشت را
و دوزخ دروغ نیست و قیامت لاشک در میرسد و خداوند مردم را از قبور برمی انگیزد

[2] او در مردمان برو نماز خواهند گذاشت

باز

غسل دادن علی فاطمه را

یا علی من فاطمه دختر محمدم خداوند مرا از برای تو کابین بست تا در دنیا و آخرت خاص تو
باشم و تو اولائی بمن از غیر من حنوط مکن و غسل مده و کفن مپوش در شب و نماز
میگذار بر من و بخاک بسپار در شب و آگهی مده احدی را و من بودیعت میگذارم تو را نزد
خداوند و سلام مرا بفرزندان من برسان تا روز قیامت. فَقالَ عَلِیٌّ وَاللهِ لَقَدْ أَخَذْتُ
فِي أَمْرِها وَغَسَّلْتُها فِي قَمِيصِها وَلَمْ أَكْشِفْهُ عَنْها فَوَاللهِ لَقَدْ كانَتْ مَيْمُونَةً طاهِرَةً
مُطَهَّرَةً ثُمَّ حَنَّطْتُها مِنْ فَضْلَةِ حَنُوطِ رَسُولِ اللهِ وَكَفَّنْتُها وَأَدْرَجْتُها فِي أَكْفانِها فَلَمّا
هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرِّداءَ نادَيْتُ يا أُمَّ كُلْثُومٍ يا زَيْنَبُ يا سُكَيْنَةُ يا فِضَّةُ يا حَسَنُ يا حُسَيْنُ
هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمِّكُمْ فَهٰذَا الْفِراقُ وَاللِّقاءُ فِي الْجَنَّةِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
وَهُما يُنادِيانِ وَاحَسْرَةً لا تَنْطَفِي أَبَداً مِنْ فَقْدِ جَدِّنا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى وَأُمِّنا فاطِمَةَ
الزَّهْراءِ يا أُمَّ الْحَسَنِ وَيا أُمَّ الْحُسَيْنِ إِذا لَقِيتِ جَدَّنا مُحَمَّداً الْمُصْطَفى فَأَقْرِئِيهِ مِنَّا السَّلامَ
وَقُولِي لَهُ إِنّا قَدْ بَقِينا بَعْدَكَ يَتِيمَيْنِ فِي دارِ الدُّنْيا فَقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُشْهِدُ
اللهَ أَنَّها قَدْ حَنَّتْ وَأَنَّتْ وَمَدَّتْ يَدَيْها وَضَمَّتْهُما إِلى صَدْرِها مَلِيّاً وَإِذا بِهاتِفٍ
مِنَ السَّماءِ يُنادِي يا أَبَا الْحَسَنِ ارْفَعْهُما عَنْها فَلَقَدْ أَبْكَيا وَاللهِ مَلائِكَةَ السَّماواتِ
فَقَدِ اشْتاقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ قالَ فَرَفَعْتُهُما عَنْ صَدْرِها وَجَعَلْتُ أَعْقِدُ الرِّداءَ
وَأَنَا أُنْشِدُ هٰذِهِ الْأَبْياتَ علی علیه السلام میفرماید سوگند بخدای تقدیم نمودم
امر فاطمه را و غسل دادم او را در پیراهن او و مکشوف نساختم او را سوگند بخدای طاهره و
مطهره بود پس او را حنوط کردم از فضله حنوط رسول خدا زیرا که وصیت کرد فاطمه اسماء بنت
عمیس را که هنگام وفات رسول خدا جبرئیل چهل درهم کافور از بهشت آورد آنحضرت
سه قسمت کرد قسمتی خاص خویش فرمود و یک ثلث را از برای علی گذاشت و ثلثی مرا داد

اکنون سهم مرا حاضر کن و بر بالین من بکذار تا کاهی که در کذرم با مجلس امیر المؤمنین باآن کافور فاطمه را حنوط فرمود و با هفت ثوب کفن کرد و چون خواست که او را در جامه زیرین در پیچد ندا در داد که ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضه ای حسن ای حسین حاضر شوید تقدیم امر مادر خود را که از این پس دیدار او جز در جنت بدست نشود حسن و حسین فریاد بر داشتند که واحسرتاه هرکز این آتش حرمان جد ما محمد و مادر ما فاطمه از قلب ما فرو نخواهد نشست ای مادر حسن ای مادر حسین کاهی که ملاقات کنی جد ما را سلام ما را ابلغ و برسان و بکو که ما را در دنیا یتیم کذاشتی امیر المؤمنین میفرماید خدا را کواه میکیرم که فاطمه بنالید و دستها بکشید و حسن و حسین را فرا کرفت و بر سینه خود بچفسانید این وقت هاتفی از آسمان ندا در داد که یا ابا الحسن بر کیر ایشان را که فرشتکان آسمانها بکریه درآمدند و مشتاق است دوست بر دوست لاجرم بر کرفتم حسنین را از سینه فاطمه و او را در جامه زیر پوش در پیچیدم و این ابیات را انشا کردم

شعر علی در مصیبت فاطمه

فِراقُکِ اَعظَمُ الاَشیاءِ عِندی	وَفَقدُکِ فاطِمُ اَدهَی الثُّکُولِ
سَاَبکی حَسرَةً وَاَنُوحُ شَجواً	عَلی خِلٍّ مَضی اَسنَی سَبیلِ
اَلا یا عَینُ جُودی وَاسعَدینی	فَحُزنی دائِمٌ اَبکی خَلیلی

و در حدیث فضه این شعر نیز از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست

لِکُلِّ اجتِماعٍ مِن خَلیلَینِ فُرقَةٌ	فَکُلُّ الَّذی دُونَ الفِراقِ قَلیلٌ
وَاِنَّ افتِقادی فاطِماً بَعدَ اَحمَدٍ	دَلیلٌ عَلی اَن لا یَدُومَ خَلیلٌ

هاتفی

هاتفی

هاتفی در باب آنحضرت ابن سعد قرائت کرد

يريد الفتى ان لا يموت خليله — وليس له الا الممات سبيل
فلا بد من موت ولا بد من بلى — وان بقائي بعدكم لقليل
اذا انقطعت يوما من العيش مدتي — فان بكاء الباكيات قليل
ستعرض عن ذكري وتنسى مودتي — ويحدث بعدي للخليل بديل

ثم حملها على يده واقبل بها الى قبر ابيها ونادى السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا نور الله السلام عليك يا صفوة الله مني السلام عليك و التحية واصلة مني اليك ولديك ومن ابنتك النازلة عليك بفنائك وان الوديعة قد استردت والرهينة قد اخذت فواحزناه على الرسول ثم من بعده على البتول ولقد اسودت علي الغبراء وبعدت علي الخضراء فواحزناه ثم واسفاه ثم عدل بها على الروضة فصلى عليها في اهله واصحابه ومواليه واحبائه وطائفة من المهاجرين والانصار فلما واراها والحدها في لحدها

علی علیه السلام با دست مبارک فاطمه را حمل داد و روی با جانب قبر پیغمبر آورد و ندا درداد السلام علیک یا رسول الله یا حبیب الله یا نور الله یا صفوة الله سلام متواتره متواصله از من و از دختر تو که وارد میشود در حضرت تو بسوی تو روان است همانا ودیعه تو یعنی فاطمه مسترد شد و رهینه تو ماخوذ گشت واحزناه بر فقدان مصطفی و بعد از او بر بتول عذرا همانا تاریک شد بر من زمین و دور افتاد از ظلمت آسمان واحزناه و واسفاه آنگاه آهنگ روضه فرمود و در آنجا نماز بگذاشت با اهل و اصحاب خویش و بحکم وصیت فاطمه در شب متصدی امر او

بودند تا ابوبکر و عمر و اتباع ایشان که از ایشان بخاطر رنجیده داشت تشییع جنازه او نکنند
و بروی نماز نگذارند از این روی آنحضرت را در شب برداشتند و با نعش حمل دادند
و نعش را بصورتی که مانند آنکه با فاطمه نمودار کردند ساخته بودند و بروایتی تصور رفته
که اسماء بنت عمیس در حبشه دیده بود ساختند بالجمله علی علیه السلام و حسن و حسین
و عمار و مقداد بن اسود و عقیل بن ابیطالب و زبیر بن العوام و ابوذر غفاری
و سلمان فارسی و بریده و عباس بن عبدالمطلب و ابن مسعود و چند تن از بنی
هاشم بر فاطمه نماز گذاشتند و بروایتی فضل بن عباس و حذیفه نیز حاضر بودند
و هنگام دفن فاطمه عباس بن عبدالمطلب و علی علیه السلام و فضل بن عباس
داخل قبر شدند و چون فاطمه را با خاک سپردند چهل قبر را و بروایتی هفت
قبر را در اطراف یکسان نمودار کردند تا کسی قبر او را نشناسد و بعضی گفته اند
قبر فاطمه را با ارض مستوی داشتند تا کس علامتی از آن دیدار نکند در کتاب کافی
سند بحسین بن علی علیهما السلام میپیوندد میفرماید چون فاطمه بمرد
دیگر تحویل داد و علی او را مدفون ساخت و قبر او را محو و مستور داشت روی
بقبر رسول خدا آورد ثم قال السَّلامُ عَلَيكَ يا رسولَ اللهِ عَنّي وَالسَّلامُ عَلَيكَ
عَنِ ابنَتِكَ وَزائِرَتِكَ وَالبائِتَةِ فِي الثَّرى بِبُقعَتِكَ المُختارِ اللهُ لَها
سُرعَةَ اللِّحاقِ بِكَ قَلَّ يا رَسولَ اللهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبري وَعَفا عَن سَيِّدَةِ
نِساءِ العالَمينَ تَجَلُّدي اِلّا اَنَّ فِي التَّأَسّي لي بِسُنَّتِكَ وَالحُزنِ الَّذي حَلَّ
بي في فُرقَتِكَ مَوضِعَ تَعَزٍّ فَلَقَد وَسَّدتُكَ في مَلحودَةِ قَبرِكَ وَفاضَت نَفسُكَ
بَينَ نَحري وَصَدري وَغَمَّضتُكَ بِيَدي وَتَوَلَّيتُ اَمرَكَ بِنَفسي بَلى وَفي كِتابِ اللهِ

لی انعم القول بالله وانا لله وانا الیه راجعون قد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة
واختلست الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء یا رسول الله اما حزنی فسرمد
واما لیلی فمسهد وهم لا یبرح من قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم کمد
مقیح وهم مهیج سرعان ما فرق بیننا والی الله اشکو وستنبئک ابنتک بتظافر
امتک علی هضمها فاحفها السؤال واستخبرها الحال فکم من غلیل معتلج بصدرها
لم تجد الی بثه سبیلا وستقول ویحکم الله وهو خیر الحاکمین والسلام علیکما یا
رسول الله سلام مودع لا سئم ولا قال فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن
سوء ظن بما وعد الله الصابرین واها واها والصبر ایمن واجمل ولولا غلبة المستولین
علینا لجعلت المقام عند قبرک لزاما والتلبث عنده معکوفا ولاعولت اعوال الثکلی
علی جلیل الرزیة فبعین الله تدفن ابنتک سرا ویهضم حقها قهرا ویمنع ارثها جهرا
ولم یطل العهد ولم یخلق منک الذکر والی الله یا رسول الله المشتکی وفیک اجمل العزاء
وصلوات الله علیها وعلیک ورحمة الله وبرکاته میفرماید سلام از من بر تو ای رسول
خدا و سلام بر تو از دختر تو که زائر تست و خوابگاه او در بقعه تست و خداوند او را
سرعت داده است که زودتر از همگان با تو پیوسته شود ای رسول خدا اندک
شده است صبر من در فراق صفیه تو و محبوبه تو و منقطع گشته است نیروی من در حرمان سیده
زنان عالمیان که بری نیست جز اینکه اقتدا کنم بدان شکیبائی که در فراق تو کردم زیرا که
روح تو در میان گلوگاه من و سینه من جریان یافت و چشم تو را من ببستم و تو را در
حفره قبر جای دادم و بخویشتن متولی امر تو گشتم و بکتاب خدای پذیرای مصیبت تو شدم
که میفرماید انا لله وانا الیه راجعون همانا باز پس داده شد ودیعه و ماخوذ گشت رهینه

یعنی فاطمه مسلوب شد زهرا همانا ای رسول خدا چه نکو ودیعه صنعتی نمود زمین و آسمان
همانا حزن من پایان ندارد و شب من بی خواب نگذرد و اندوه من از دل من بیرون نخزد مگر
آنکه خداوند مرا در آن سرای درآورد که تو جای داری همانا اندوهی است که از جراحت
قلب دغلیان است و غصه که در سویدای خاطر در هیجان چه بسیار زود انجمن ما را
متشتت ساخت ای رسول خدا بسوی خداوند شکوی میبرم و زود باشد که دختر تو آگهی
دهد تو را بهم پشتی امت تو در ظلم دختر تو از وی نیک پرسش کن و خبر باز گیر چه بسیار
قلب سوزناک که مورد تواتر و توالی سوزش حرارت است و بث شکوی نتواند کرد زود باشد
که این ظالمان را بدعای بد یاد کنی و داوری با او رد دیگر باز گذاری سلام بر شما سلام
وداع کننده نه دشمن دارنده اگر باز شوم نه از در ملالت است و اگر اقامت کنم نه از سوء ظن است
با وعده خداوند مر صابران را واه واه و صبر نیکوتر و بهتر است اگر غلبه اهل استیلا نبود
همواره در این مضجع اقامت میجستم و در این مصیبت ناله و عویل در میدادم ای رسول خدا
دختر تو را چنانکه جز خدای نداند پوشیده از دشمنان بخاک سپردم حق او را بظلم بردند
ارث او را از وی باز گرفتند و حال آنکه عهد تو دور نیفتاده بود و ذکر تو محو و منسی نگشته
بود ای رسول خدا بسوی خداوند است بر شکوی و در اطاعت تست تسلیت این مصیبت
صلوات خداوند بر فاطمه و بر تو باد و رحمت خداوند و این شعر را علی علیه السلام قرائت نمود

نَفْسِی عَلَی زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ ۞ یَا لَیْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَیْرَ بَعْدَكَ فِی الْحَیٰوةِ وَ إِنَّمَا ۞ أَبْكِی مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَیٰوتِی

فاضل مجلسی رضی الله عنه مینویسد که چون علی علیه السلام نعش فاطمه را بمصلی آورد
فَصَلَّی عَلَیْهَا ثُمَّ صَلَّی رَكْعَتَیْنِ وَ رَفَعَ یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ فَنَادَی هٰذِهِ بِنْتُ نَبِیِّكَ

فاطمة اخرجتها من الظلمات الی النور فاضائت الارض میلاً فی میل فلما ارادوا ان
یدفنوها نودوا من بقعة من البقیع الیّ الیّ فقد رفع تربتها منی فنظر فاذا هی بقبر
محفور فحملوا السریر الیها فدفنوها فجلس علیٌ علی شفیر القبر فقال یا ارض استودعتک
ودیعتی هذه بنت رسول الله فنودی منها یا علی انا ارفق بها منک فارجع ولا
تهتم یعنی چون علی فاطمه را بمصلی آورد بر او نماز بگذاشت و از پس آن دو رکعت دیگر
نماز گذاشت و دست بسوی آسمان برداشت و عرض کرد پروردگارا اینک فاطمه
دختر پیغمبر تست او را از ظلمات دنیا بسوی نور حمل داده ام و یک میل در میل زمین را نورانی
آورده ام و آنگاه که خواستند فاطمه را مدفون سازند از میان بقعهٔ از بقاع بقیع ندائی
در رسید دو کرت فرمان کرد که نزد من آورید چه خاک طینت وی از من برداشته شد چون
علی نگریست قبری کنده و پرداخته آشکار گشت پس نعش را بدانسوی بردند و آن حضرت را
بخاک سپردند علی علیه السلام در کنار قبر بنشست و گفت ای زمین این دختر رسول خداست که
در نزد من ودیعت بود اکنون نزد تو ودیعت می سپارم اینوقت ندائی در رسید که یا علی
من مهربان ترم با او از تو غمنده مباش و مراجعت کن امیر المؤمنین بعد از دفن فاطمه علیها السلام
بسرای خویش آمد بامدادان ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار بر در سرای علی حاضر شدند
تا بر فاطمه نماز گذارند مقداد بن اسود گفت فاطمه را دوش با خاک سپردند عمر روی با ابوبکر
آورد فقال لم اقل لک انهم سیفعلون گفت نگفتم چنین خواهند کرد عباس گفت فاطمه
وصیت کرده که شما بروی نماز نگذارید فقال عمر والله لا تترکون یا بنی هاشم حسدکم
القدیم لنا ابداً ان هذه الضغائن التی فی صدورکم لن تذهب والله لقد
لقد هممت ان انبشها فاصلی علیها فقال علی والله لو رمت ذاک یابن صهاک

لا اَرجِعُ اِلَیکَ بِمُلکِ لَئِن سَلَلتُ سَیفی لا تُغمِدُهُ دونَ اِزهاقِ نَفسِکَ عمر گفت
ای بنی هاشم این حقد و حسد دیرینه که از ما در خاطر دارید هرگز ترک نخواهید گفت
و این کید و کینه که در سینه نهفته دارید هیچگاه بیرون نخواهید گذاشت سوگند با
خدای اگر نخواهم او را از قبر برآرم و بروی نماز گذارم علی علیه السلام گفت ای پسر صهاک
سوگند با خدای اگر این قصد کنی دست راست تو با تو باز نگردد چه اگر شمشیر برانگیزم تا خون
تو نریزم جای در غلاف ندهم عمر دانست علی سوگند خویش را راست کند دم فرو بست در خبر است
که مهاجر و انصار در بقیع غرقد انجمن شدند و چهل قبر یافتند که همگان همانند بودند
و قبر فاطمه شناخته نمیشد از مردمان ناله و نحیب برآمد و یکدیگر را مورد ملامت
ساختند و لب بزنش و شناعت گشودند و گفتند پیغمبر شما جز دختری مخلف نگذاشت
و او بمرد و مدفون گشت حاضر نشدید و نماز بروی نگذاشتید و قبر او را نشناختید
چه بی حمیت مردم که شمائید بعضی از بزرگان قوم گفتند زنان مسلمین حاضر کنید این
قبور را نبش میکنند چندانکه فاطمه را دریابند انگاه بروی نماز میکنیم و دیگر باره
بخاک میسپاریم و قبر او شناخته میگردد این خبر با امیرالمؤمنین بردند آنحضرت
چون شیر خشمناک از خانه بیرون شد چشمهای مبارکش گونه طبرخون داشت
و رگهای او داجش آکنده از خون بود و جامه اصفر که خاص روز مقاتله و یوم کریه
بود در بر داشت با حمایل ذوالفقار طی طریق میفرمود تا در بقیع درآمد مردمان
یکدیگر را همی انها نمودند که اینک علی بن ابیطالب است که باین صفت که می نگرید
در میرسد و سوگند یاد میکند که اگر کسی از این قبور سنگی را جنبش دهد این جماعت را
تا باخر با تیغ درمیگذرانم اینوقت عمر با گروهی آنحضرت را دیدار کرد و قال له مالک

طبرخون اسم عناب است

انهاء بکسر همزه بمعنی اعلام است

یا ابا الحسن والله لننبشن قبرها ولنصلین علیها فضرب علی بیده الی جوامع
ثوبه فهزه ثم ضرب به الارض وقال له یا ابن السوداء اما حقی فقد ترکته
مخافة ان یرتد الناس عن دینهم واما قبر فاطمة فوالذی نفس علی بیده لئن رمت
واصحابک بشیء من ذلک لاسقین الارض من دمائکم فان شئت فاعرض
یا عمر فتلقاه ابوبکر فقال یا ابا الحسن بحق رسول الله وبحق من فوق العرش
الا خلیت عنه فانا غیر فاعلین شیئا تکرهه عمر گفت چیست تو را یا ابا الحسن سوگند
با خدای نبش میکنیم قبر فاطمه را و بر او نماز میگذاریم علی علیه السلام دست برد
اطراف جامه عمر را در هم آورد و فرو گرفت و او را جنبشی داده سخت بر زمین بکوفت و گفت
ای پسر کنیزک سیاه خلافت که حق من بود بمن نگذاشتید و من دست باز داشتم تا مبادا
مردمان مرتد شوند و یکباره از دین بگردند اما سوگند بدانکس که نفس علی بدست
اوست اگر تو و اصحاب تو قصد قبر فاطمه کنید زمین را از خون شما سیراب میکنم هان
ای عمر اکنون اگر میخواهی تقدیم اسعاف ارزو میکن این هنگام ابوبکر قدم پیش گذاشت
و گفت یا ابا الحسن تو را سوگند میدهم بحق رسول خدا و بحق آفریننده عرش که دست
از عمر بازدار که ما هرگز دست بکاری نزنیم که مکروه خاطر تو باشد پس علی او را
رها کرد و مردمان پراکنده شدند و دیگر عود نکردند و علی بسوگواری فاطمه پرداخت

در ذکر شعر چند که علی علیه السلام در مرثیه فاطمه میفرماید

الا هل الی طول الحیوة سبیل — وانی وهذا الموت لیس یحول
وانی وان اصبحت بالموت موقنا — فلی امل من دون ذاک طویل
وللدهر الوان تروح وتغتدی — وان نفوسا بینهن تسیل

وَمَنْزِلِ حَقٍّ لَا مُعَرَّجَ دُونَهُ	لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهَا اِلَيْهِ سَبِيلُ
قَطَعْتُ بِاَيَّامِ التَّعَزُّزِ ذِكْرَهُ	وَكُلُّ عَزِيزٍ مَا هُنَاكَ ذَلِيلُ
اَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةً	وَصَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلُ
وَاِنِّي لَمُشْتَاقٌ اِلَى مَنْ اُحِبُّهُ	فَهَلْ لِي اِلَى مَنْ قَدْ هَوِيتُ سَبِيلُ
وَاِنِّي وَاِنْ شَطَّتْ بِيَ الدَّارُ نَازِحًا	وَقَدْ مَاتَ قَبْلِي بِالْفِرَاقِ جَمِيلُ
فَقَدْ قَالَ فِي الْاَمْثَالِ فِي الْبَيْنِ قَائِلٌ	اَضَرَّ بِهِ يَوْمَ الْفِرَاقِ رَحِيلُ
لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ	وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلُ
وَاِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ اَحْمَدٍ	دَلِيلٌ عَلَى اَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلُ
وَكَيْفَ هُنَاكَ الْعَيْشُ مِنْ بَعْدِ فَقْدِهِمْ	لَعَمْرُكَ شَيْءٌ مَا اِلَيْهِ سَبِيلُ
سَيُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِي وَتُنْسَى مَوَدَّتِي	وَيَظْهَرُ بَعْدِي لِلْخَلِيلِ عَدِيلُ
وَلَيْسَ خَلِيلِي مَنْ يَدُومُ وِصَالُهُ	وَيَحْفَظُ سِرِّي قَلْبُهُ وَدَخِيلُ
وَلَيْسَ خَلِيلِي بِالْمَلُولِ وَلَا الَّذِي	اِذَا غِبْتُ يَرْضَاهُ سِوَايَ بَدِيلُ
اِذَا انْقَطَعَتْ يَوْمًا مِنَ الْعَيْشِ مُدَّتِي	فَاِنَّ بُكَاءَ الْبَاكِيَاتِ قَلِيلُ
يُرِيدُ الْفَتَى اَنْ لَا يَمُوتَ حَبِيبُهُ	وَلَيْسَ اِلَى مَا يَبْتَغِيهِ سَبِيلُ
وَلَيْسَ جَلِيلًا رُزْءُ مَالٍ وَفَقْدُهُ	وَلَكِنَّ رُزْءَ الْاَكْرَمِينَ جَلِيلُ
لِذَلِكَ جَنْبِي لَا يُؤَاتِيهِ مَضْجَعٌ	وَفِي الْقَلْبِ مِنْ حَرِّ الْفِرَاقِ غَلِيلُ

و نيز اين شعر را در كنار قبر فاطمه عليها السلام قرائت فرمود

مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّمًا	قَبْرَ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي
اَحَبِيبُ مَا لَكَ لَا تَرُدُّ جَوَابَنَا	اَنَسِيتَ بَعْدِي خُلَّةَ الْاَحْبَابِ

و این شعر را در رثاء خویش از جانب فاطمه علیها السلام میفرماید

قالَ الحَبیبُ وکیفَ لی بجوابِکم ... وَاَنا رَهینُ جَنادِلٍ وتُرابِ
اَکَلَ التُّرابُ مَحاسِنی فَنَسیتُکُم ... وَحُجِبْتُ عَن اَهلی وعَن اَترابی
فَعَلیکُم مِنّا السَّلامُ تَقَطَّعَتْ ... عَنّی وعَنکُم خُلَّةُ الاَحبابِ

وهم چنان در مرثیهٔ فاطمه میفرماید

حَبیبٌ لَیسَ یَعدِلُهُ حَبیبٌ ... وَما لِسِواهُ فی قَلبی نَصیبُ
حَبیبٌ غابَ عَن عَینی وجِسمی ... وعَن قَلبی حَبیبی لا یَغیبُ

ونیز میفرماید

وَما الدَّهرُ وَالاَیّامُ الّا کَما تَری ... رَزِیَّةُ مالٍ اَو فِراقُ حَبیبِ
وَاِنَّ امرَءً قَد جَرَّبَ الدَّهرَ لَم یَخَفْ ... تَقَلُّبَ حالَیهِ لِغَیرِ لَبیبِ

ذکر تعیین قبر فاطمه در روز وفات او و مدّت زندگانی آنحضرت بعد از رسول خدا

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب ابو جعفر طوسی مدفن فاطمه را در خانه آنحضرت دانسته و اگر نه در روضه خواهد بود و این سخن را بخبر پیغمبر استوار میکند قالَ النَّبیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اِنَّ بَینَ قَبری وَمِنبَری رَوضَةٌ مِن رِیاضِ الجَنَّةِ میفرماید میان قبر من و منبر من باغیست از باغهای بهشت و حدّ روضه را ما بین قبر پیغمبر و منبر پیغمبر معیّن کرده اند از طرف ستونها که به پهلوی صحن مسجد منتهی میشود و در صحیح بخاری ما بَینَ بَیتی وَمِنبَری مسطور است و در موطا و حلیه و جامع ترمذی و مسند ابن حنبل ما بَینَ بَیتی وَمِنبَری نیز مرقوم است و همچنان از رسول خدای روایت میکند که فرمود مِنبَری عَلی تُرعَةٍ مِن تُرَعِ الجَنَّةِ احمد بن محمد بن ابی نصر میگوید سؤال کردم از ابوالحسن

از قبر فاطمه گفت قبر او در خانه او است گاهی که بنی امیه مسجد را بزرگ کردند در میان
مسجد در آمد یزید بن عبد الملک زید رخود روایت میکند قال دخلت علی فاطمة
فبدأتنی بالسلام ثم قالت ما غدا بک قلت طلب البرکة قالت اخبرنی ابی و هو
ذا من سلم علیه و علیّ ثلثة ایام اوجب الله له الجنة قلت لها فی حیوته
و حیوتک قالت نعم و بعد موتنا میکوید داخل شدم بر فاطمه علیها السلام پیشی گرفت
بر من بسلام و فرمود چرا ورد تو را عرض کردم طلب خیر و برکت فرمود خبر داد مرا پدر
من و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر پدر من در آید یا بر من در آید و سلام
کند خداوند واجب میکند از برای او بهشت را عرض کردم در حیات شما فرمود بلی و
بعد از وفات ما در کتاب عیون المعجزات سید مرتضی باسناد خود میکوید
قبر فاطمه در بقیع غرقد است در مناقب ابن شهر اشوب مسطور است که مضجع
فاطمه در بقیع است بروایتی مدفن او خانه او است مجلسی علیه الرحمه میفرماید بقول
ارباب تواریخ و خبر در بقیع است و نیز بروایت ابن بابویه وقتی بنی امیه مسجد را
بزرگ کردند قبر فاطمه در مسجد درآمد

ذکر تعیین عمر فاطمه و روز وفات فاطمه و مدت زندگانی فاطمه بعد از پدر صلی الله علیه و آله

در کتاب عیون المعجزات سید مرتضی رضی الله عنه عمر فاطمه را باسناد خود هجده سال
و دو ماه ضبط نموده و در مناقب ابن شهر اشوب هجده سال و هفت ماه مرقوم
افتاده محمد بن همام نیز هجده سال دانسته فاضل مجلسی علیه الرحمه از سند
الحفاظ ابو منصور دیلمی مینویسد که او باسناد خود میکوید عبد الله محض بن
حسن مثنی ابن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در آمد بر هشام بن عبد

الملک وکلبی در مجلس او حاضر بود هشام روی بعبد الله محض آورد و از سنین
عمر فاطمه علیها السلام پرسش نمود عبد الله عرض کرد مدت عمر فاطمه سی سال
بود با کلبی گفت تو چه گوئی گفت سی و پنج سال زندگانی یافت هشام روی بعبد الله
آورد و گفت نمی شنوی کلبی چه میگوید فَقَالَ عَبْدُ اللهِ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ سَلْنِی
عَنْ اُمِّی فَاَنَا اَعْلَمُ بِهَا وَسَلِ الْکَلْبِیَّ عَنْ اُمِّهِ فَهُوَ اَعْلَمُ بِهَا عبد الله گفت
یا امیر المؤمنین صواب آنست که صفت مادر مرا از من پرسش کنی چه من دانا ترم
باحوال مادر خود و صفت مادر کلبی را از کلبی بپرس چه او نیکو داند مادر خود را
و دیگر عاصمی میگوید فاطمه بیست و نه سال زندگانی یافت و محمد بن اسحق میگوید
مدت زندگانی فاطمه بیست و هشت سال بود و بروایتی بیست و سه سال و بعضی
بیست و نه سال و سی سال نوشته اند اما زندگانی فاطمه بعد از رسول خدا
در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که چهل روز زنده بود و بروایتی هفتاد و
دو روز و بروایتی هشتاد و پنج روز و بروایتی چهار ماه و محمد بن همام نیز میگوید
هشتاد و پنج روز بعد از پیغمبر وداع جهان گفت و در کتاب کافی مسطور است که
هفتاد و پنج روز بعد از پدر زنده بود و در بعضی از کتب مناقب وفات فاطمه را
بعد از پدر دو ماه نگاشته اند و بروایتی سه ماه و گروهی سه ماه و ده روز و جماعتی
هشت ماه دانسته اند از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده اند که فاطمه شش ماه بعد از
پدر زنده بود و نیز نسبت با بو جعفر علیه السلام داده اند که فرمود دو ماه و اگر نیز سه ماه
زندگانی داشت و در عیون المعجزات مسطور است که فاطمه بعد از رسول خدا چهل روز
و بروایتی هفتاد و پنج روز زنده بود فاضل مجلسی علیه الرحمه نیز هفتاد و پنج روز دانسته

وهب بن منبه از ابن عباس روایت میکند که فاطمه چهل روز بعد از پدر از این سرای فانی
بجهان جاودانی شتافت اما روز وفات فاطمه در کتاب الدلائل مسطور است که روز سه شنبه
بیست و هفتم جمادی الاخره وداع جهان گفت محمد بن همام گوید بیستم جمادی الاخره در کتاب
در مناقب مسطور است که شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول وفات کرد و در کشف الغمه
مرقوم است که روز سیم جمادی الاخره بسرای جاودانی تحویل داد و بروایت عامه در اواخر
جمادی الاولی وداع جهان گفت مکشوف باد که از این احادیث مختلفه چند که در این
کتاب مبارک نگاشتم و چند که در کتب عربیه و فارسیه دیدم و از بیم اطناب نادیده
انگاشتم در یک تره مطابقه نیفتند و هرگز با یکدیگر آشتی نگیرند لاجرم من بنده باندازه
نیروی خود چندانکه فحص کردم و استقرا نمودم در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ
ولادت فاطمه را در روز جمعه بیستم جمادی الاخره هشت سال شمسی قبل از هجرت رسول
خدا نگاشتم و چون وفات آنحضرت را هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پیغمبر کریم وفات
فاطمه روز سه شنبه بیست و هفتم جمادی الاولی خواهد بود در اینصورت مدت عمر آنحضرت
هیجده سال و دو ماه و یکروز قمری میشود زیرا که روز ولادت فاطمه بعد از شش هزار و
دویست و هشت سال شمسی پس از هبوط آدم صفی در روز جمعه بیستم جمادی الاخره بود
چون سالهای شمسی را بشمار سال قمری آریم ورود رسول خدا بمدینه که دوشنبه دوازدهم
ربیع الاول است بعد از شش هزار و دویست و شانزده سال شمسی مدت عمر فاطمه
روز ورود پیغمبر بمدینه هفت سال و یازده ماه و شانزده روز قمری میشود
و روز وفات پیغمبر که نیز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول است در سال یازدهم هجری
بسال قمری عمر فاطمه هفده سال و یازده ماه و شانزده روز برمی آید

لاجرم بعد از هفتاد و پنج روز که از آنحضرت وفات کرد واجب میکند که مدت عمر آنحضرت
هیجده سال و دو ماه و یک روز باشد همانا اگر خواستیم توانستیم که از وجوهات بقهقری
واپس شویم تا بسال یازدهم هجری در روز وفات فاطمه را بنگونه از این مبرهن سازیم و از تخمین
بیقین آریم لکن از اختلاف احادیث کثیره ضرورت داعی این کاوش و کوشش نبود
چه اگر آنچه نقد میگشت با حدیثی موافقت می نمود با حدیث دیگر مطابقت نمیداشت
لاجرم عنان قلم باز کشیدم

ذکر اولاد فاطمه علیها الصلوة و السلام

فاطمه از امیر المؤمنین علیهما السلام پنج تن فرزند داشت سه تن پسران بودند نخستین
امام حسن و دیگر امام حسین و ایشان از آفتاب آسمان شناخته‌ترند و فضایل ایشان را
جز زمین و زمان گنج ندارد و من بنده باندازه توانائی خویش هر یک را مجلدی جداگانه
رقم کرده‌ام و دیگر محسن و او بشرحی که مرقوم افتاد سقط شد در کتاب کافی سند بابی
عبدالله علیه السلام منتهی میشود قال قال امیر المؤمنین انّ اسقاطکم اذا لقوکم
یوم القیمة و لم تسمّوهم یقول السقط لابیه الا سمّیتنی و قد سمّی رسول الله محسنا
قبل ان یولد یعنی امیر المؤمنین فرمود این کودکان که نارسیده از بطن مادر ساقط
میشوند و پدران ایشان را با اسمی نامبردار نکرده‌اند در روز قیامت آن سقط با پدر
میگوید از چه روی مرا با نامی مسمّی نساختی از اینجاست که رسول خدا از آن پیش که محسن سقط
شود او را نامبردار فرمود اما دختران نخستین زینب الکبری و کنیت آنحضرت ام
الحسن است و او در حباله نکاح عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و از عبدالله
فرزندان آورد علی و عون و عباس و جز ایشان ابن حبیب روایت میکند که زینب بعد

عبدالله در حباله نکاح کثیر بن عباس بن عبدالمطلب درآمد و ما قصه‌های مختصر
و مصیبتهای او را در کتاب سید الشهداء بشرح رقم کردیم و دیگر ام کلثوم کبری است
و نام او زینب صغری است در کتاب عمدة الطالب نام ام کلثوم را رقیه می‌نویسد
در سال هفدهم هجری عمر بن الخطاب بروایت صاحب استیعاب کس بحضرت امیرالمؤمنین
فرستاد و ام کلثوم را از برای خویش خواستاری نمود این سخن در خاطر علی علیه السلام
حملی گران می‌انداخت در پاسخ فرمود ام کلثوم هنوز کودک است هنگام نیست که
کس او را بشوی فرستد عمر گفت یا ابا الحسن من آرزومندم که بدین کرامت مخصوص شوم
چندانکه هیچکس را چندین آرزو نیست علی گفت من او را با تو تزویج کنم و بسوی تو فرستم
تا اگر در خور این مقام باشد تو را باشد و ام کلثوم را عقد بستند بسوی عمر فرستاد بروایت
صاحب الفی کابین او را چهار هزار درهم بستند عمر با چشم مهر و حفاوت بام کلثوم
نگریست و دست فرا برده جامه از ساق او بیکسوی کشید ام کلثوم غضبناک شد و گفت
اگر نه این بود که امیرالمؤمنین باشی بینی ترا در هم میشکستم و بروایتی فرمود چشم ترا
برمیکندم و از نزد او بیرون شده بحضرت پدر آمد فقالت بعثتنی الی شیخ سوء
عرض کردم را بنزدیک پیری نکوهیده کیش گسیل داشتی علی فرمود ای فرزند ان شوهر
تست بالجمله روز دیگر گاهی که مهاجر و انصار نزد عمر حاضر شدند گفت مرا ترحیب و
ترحیب گوئید و مبارکباد فرستید گفتند سبب چیست گفت ام کلثوم دختر علی را کابین
بستم سمعت رسول الله یقول کل نسب و سبب و صهر منقطع یوم القیمة الا
نسبی و سببی و صهری فکان لی بالنسب و السبب واردت ان اجمع الیه الصهر
یعنی شنیدم که پیغمبر فرمود هر نسبی و سببی و مصاهرتی در قیامت قطع میشود الا خویشاوندی

و دامادی من همانا من از قبیلهٔ قریشم خویشاوندی من با رسول خدای استوار است
خواستم بدامادی رسول خدای شرافتی دیگر بدست کنم پس ام کلثوم دختر علی را
تزویج نمودم واجب میکند که مرا تهنیت گوئید بالجمله در کتاب ابن عبد البر مرقوم است
که عمر بن الخطاب از ام کلثوم پسری آورد که زید نام داشت و ملقب بود به ذو الهلالین
و زید با مادرش ام کلثوم در یک روز وفات کردند ابو محمد در کتاب الامامة حدیث میکند
که امیر المؤمنین ام کلثوم را با عمر بن الخطاب کابین بست لکن چون صغیره بود نتوانست
با او هم بستر گشت و پیش از آنکه با او طریق مصاحبت سپارد مقتول گشت و این سخن
بنزد بنده درست نشود چه روزی که عمر مقتول گشت ام کلثوم کمتر از بیست سال نداشت
مع القصه بعد از عمر امیر المؤمنین ام کلثوم را با عون بن جعفر تزویج کرد و بعد از عون ضجیع
محمد بن جعفر شد و صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید مینویسد که ام کلثوم بسرای
عمر نرفت بلکه جنیه بصورت ام کلثوم برآمد و بسرای عمر رفت مردم شیعی درین قصه فراوان
سخن کرده اند گویند اینکه رسول خدای عثمان بن عفان را بمصاهرت خویش اختیار
فرمود بظاهر شریعت متابعت داشت و بصورت از وی مخالفتی در دین پدیدار نبود
لکن گاهی که عمر بن الخطاب بیفرمانی خدا و رسول کرد و غصب خلافت نمود از دین بیرون
شد مصاهرت او در شریعت روا نبود از این روی علی علیه السلام امضا نمیفرمود
و عمر بتمام غلظت و شدت تهدید و تهویل قتل میفرستاد عباس نگریست که درین
امر فتنهٔ بزرگ حدیث خواهد شد این خبرها بعلی آورد و بالحاح از حضرتش انجاح
مسئول عمر را بگرفت و مردم شیعی را واجب نیفتاده که حمل چنین مصاعب کنند چه در نزد
ایشان خطبه کردن ام کلثوم بخلاف شریعت از غصب خلافت گرفتن آن تا قیامت برپاست

بزیادت نیست از حضرت صادق علیه السلام حدیث کرده اند که فرمود اوّل فرج غصبت منا امّ کلثوم لازم نبود جنبه بصورت او برآید

ذکر اوقاف و صدقات فاطمه صلوات الله علیها

در کتاب کافی بسند با ابوبصیر منتهی میشود قال قال ابو جعفر الا اقرئك وصيّة فاطمة قال قلت بلى فاخرج حقًّا او سفطًا فاخرج منه كتابًا فقرء بسم الله الرّحمن الرّحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت محمّد رسول الله اوصت بحوائطها السّبعة العواف والدّلال والبرقة والمبيت والحسنى والصّافية ومال امّ ابراهيم الى علىّ بن ابيطالب فان مضى علىّ فالى الحسن فان مضى الحسن فالى الحسين فان مضى الحسين فالى الاكبر من ولدى شهد الله على ذلك والمقداد بن الاسود والزّبير بن العوّام وكتب علىّ بن ابيطالب یعنی ابوجعفر علیه السلام فرمود هان ای ابوبصیر آیا از وصیّت فاطمه ترا آگهی نده‌ام گفتم قرائت فرمائید بر حقّه و اگر نه سبدی براورد و از میان ان مکتوبی ظاهر ساخت و قرائت کرد بسم الله الرّحمن الرّحيم این است وصیّتی که فاطمه کرده است وصیّت کرده است که حوائط سبعه که نخستین عواف دوم دلال سیم برقه چهارم مبیت پنجم حسنی ششم صافیه هفتم حائط امّ ابراهیم است متصرّف است علیّ بن ابیطالب و متولّی این حوائط اوست و اگر علی علیه السلام وداع جهان گوید با امام حسن است و اگر امام حسن درگذرد با امام حسین است و بعد از امام حسین تولیت با بزرگترین اولاد من است و خدایرا بر اینکلمات شاهد گرفت و مقداد بن اسود و زبیر بن العوّام را گواه ساخت و امیرالمؤمنین علیه السلام اینجمله را مکتوب کرد و نیز در کافی بسند با بی مریم پیوسته میشود قال سئلت ابا عبد الله

ذکر اوقاف و صدقات فاطمه علیها السلام

البرقه بفتح اول و ثانی موضع بالمدینة من صدقات رسول الله

عَنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللهِ وَصَدَقَةِ عَلِيٍّ فَقَالَ هِيَ لَنَا حَلَالٌ وَقَالَ اِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
جَعَلَتْ صَدَقَتَهَا لِبَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ میکوید از ابو عبد الله سؤال کردم از صدقات
رسول خدا و علی بن ابیطالب فرمود بر ما حلال است چه فاطمه علیها السلام خاص
بنی هاشم و بنی المطلب مقرر داشته و نیز در کافی مسطور است که فاطمه با علی فرمود تولیت
موقوفات با اکبر اولاد من است دون اولاد تو یعنی خاص اولادی است که از من داری نه
اولادی که از دیگر زنان آری و نیز در کافی از ابو عبد الله مرویست قَالَ الْمَيْتَبُ هُوَ الَّذِي
كَانَتْ عَلَيْهِ سَلْمَانُ فَاَفَائَهُ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ فَهُوَ فِي صَدَقَتِهَا میفرماید حایط میثب از مکاتب
سلمان است و آن را خداوند با رسول خود عطا فرمود و در جمله میراث فاطمه و صدقات
آنحضرت افتاد و همچنان در کافی مسطور است سؤال محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابو الحسن
ثانی قَالَ سَئَلْتُهُ عَنِ الْحِيطَانِ السَّبْعَةِ الَّتِي كَانَتْ مِيرَاثَ رَسُولِ اللهِ لِفَاطِمَةَ فَقَالَ
اِنَّمَا كَانَتْ وَقْفًا فَكَانَ رَسُولُ اللهِ يَاْخُذُ اِلَيْهِ مِنْهَا مَا يُنْفِقُ عَلَى اَضْيَافِهِ وَالنَّائِبَةِ
تَلْزِمُهُ فِيهَا فَلَمَّا قُبِضَ جَاءَ الْعَبَّاسُ يُخَاصِمُ فَاطِمَةَ فِيهَا فَشَهِدَ عَلِيٌّ وَغَيْرُهُ اَنَّهَا وَقْفٌ
عَلَى فَاطِمَةَ وَهِيَ الدَّلَالُ وَالْعَوَافُ وَالْحُسْنَى وَالصَّافِيَةُ وَمَا لِاُمِّ اِبْرٰهِيمَ وَالْمَيْتَبُ وَالْبَرْقَةُ
میکوید از ابو الحسن ثانی یعنی از امام زین العابدین سؤال کردم از هفت حایط که از رسول
خدای میراث خاص فاطمه گشت فرمود حوائط فاطمه وقف است و رسول خدای از منافع آن
بر میهمان و جز میهمان انفاق میفرمود چون رسول خدای وداع جهان گفت عباس با
فاطمه در تصرف حوائط بداوری برخواست امیر المؤمنین و دیگر کسان گواهی دادند
که حوائط وقف است بر فاطمه

ذکر تظلم فاطمه صلوات الله علیها در روز قیامت

(مکاتب مر... [illegible] عبد الله ... خود ... [illegible] دار آن اوست)

ذکر تظلم فاطمه ... روز قیامت

در امالی صدوق سند با بوجعفر علیه السلام منتهی میشود قال جابر بن عبدالله الانصاری

یقول قال رسول الله اذا کان یوم القیمة تقبل ابنتی فاطمة علی ناقة من نوق الجنة مدبجة الجنبین خطامها من لؤلؤ رطب قوائمها من الزمرد الاخضر ذنبها من المسک الاذفر عیناها یاقوتتان حمراوان علیها قبة من نور یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها داخلها عفو الله وخارجها رحمة الله علی راسها تاج من نور للتاج سبعون رکنا کل رکن مرصع بالدر والیاقوت یضیئ کما یضیئ الکوکب الدری فی افق السماء وعن یمینها سبعون الف ملک وعن شمالها سبعون الف ملک وجبرئیل آخذ بخطام الناقة ینادی باعلی صوته غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد فلا یبقی یومئذ نبی ولا رسول ولا صدیق ولا شهید الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمة فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله فتزج بنفسها عن ناقتها وتقول الهی وسیدی احکم بینی وبین من ظلمنی اللهم احکم بینی وبین من قتل ولدی فاذا النداء من قبل الله جل جلاله یا حبیبتی وابنة حبیبی سلینی تعطی واشفعی تشفعی فوعزتی وجلالی لا جازنی ظلم ظالم فتقول الهی وسیدی ذریتی وشیعتی وشیعة ذریتی ومحبی ذریتی فاذا النداء من قبل الله جل جلاله این ذریة فاطمة وشیعتها ومحبوها ومحبو ذریتها فیقبلون وقد احاط بهم ملائکة الرحمة فتقدمهم فاطمة حتی تدخلهم الجنة یعنی جابر بن عبدالله در خدمت ابوجعفر عرض رسانید که رسول خدا فرمود که در روز قیامت دختر من فاطمه بر شتری از شترهای بهشت بر می نشیند که هر دو پهلوی او مزین است بدیباج و مهاران از مروارید تازه

المدبج المزین

داخلها عفو الله کنایه عن احاطتها شمول بعفو الله و رحمته

فتزج بنفسها ای رمی

زجه از باب نصر یعنی انداخت او را و در معنی ورخ رید یعنی خشم گرفت (زید)

التشفیع قبول الشفاعه

وطراوت و قوائمش از زمرد سبز است دم او از مشک بو یا و چشمهای او از یاقوت احمر است
و هودجی از نور بر زبر او است که دیده میشود ظاهر او از باطن او و باطن او از ظاهر او
و درون آن اکنده است از عفو خداوند عفار و بیرون آن محفوف است برحمت پروردگار
و برفراز آن تاجیست از نور و آن تاج را هفتاد رکن است و هر رکنی ترصیع یافته بمروارید
غلطان و یاقوت رخشان و نور بخش است چون ستاره روشن در افق اسمان هفتاد
هزار فرشته در ملازمت بمین او ست و هفتاد هزار در یسار او و جبرئیل امین زمام
او را بدست کرده باعلی صوت ندا در میدهد که چشمهای خود را فرو خوابانید تا فاطمه
دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نمیماند هیچ پیغمبری و رسولی و صدیقی و شهیدی
جز اینکه چشم فرو بندد تا گاهی که فاطمه در گذرد پس سیر میدهد تا پای عرش پروردگار
و خویشتن را از شتر بزیر می افکند و عرض میکند ای خدای من ای مولای من حکم کن
میان من و میان انان که با من ظلم کردند ای پروردگار من حکم کن در میان من و میان
انان که فرزندان مرا کشتند این هنگام از سرادق جلال ندا در میرسد که ای حبیبه
من و ای دختر حبیب من سؤال کن از من بدانچه خواهی تا عطا کرده شوی و تقدیم شفاعت
میکن تا مقبول الشفاعه باشی سوگند بعزت و جلال من از هیچ ظالمی در نمیگذرم
از هر ستمی باز پرس میکنم فاطمه عرض میکند ای مولای من ای سید من اندوه من همه
از فرزندان من و شیعیان من و شیعه فرزندان من و دوستان فرزندان من است
ندا از حضرت خداوند جل جلاله در میرسد که کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او
و شیعه فرزندان او و در زمان همگان حاضر میشوند و فرشتگان رحمت اطراف ایشانرا
فرو میگیرند و فاطمه همگان را با خویشتن بجنت در می آورد و دیگر در عیون اخبار رضا

سند بعلی بن موسی علیهما السلام پیوسته میشود و او از پدران خویش روایت میکند قال
قال رسول الله تحشر ابنتی فاطمة یوم القیمة معها ثیاب مصبوغة بالدماء
تتعلق بقائمة من قوائم العرش تقول یا عدل احکم بینی و بین قاتل ولدی قال علی
بن ابیطالب قال رسول الله و یحکم لابنتی و رب الکعبة یعنی از حضرت رضا مرویست
که رسول خدا فرمود محشور میشود دختر من فاطمه در روز قیامت در حالتی که جامهای او
رنگین از خون است دست در قائمه از قوائم عرش میزند و عرض میکند ای حاکم عادل حکم
کن در میان من و قاتل فرزندان من امیرالمؤمنین میفرماید رسول خدا فرمود سوگند
بخداوند کعبه که حکم میکند از برای دختر من و نیز بطریق دیگر این حدیث از حضرت رضا
علیه السلام وارد است الا آنکه در ذیل حدیث رسول خدا میفرماید ان الله عزوجل
یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها یعنی خداوند گاهی که فاطمه بغضب می آید
خشمناک میگردد و بخوشنودی فاطمه خوشنود میگردد و نیز از حضرت رضا علیه السلام
مرویست اذا کان یوم القیمة قیل یا اهل الجمع غضوا ابصارکم لتمر فاطمة بنت
رسول الله فتمر علیها ریطتان حمراوان میفرماید در روز قیامت ندائی در رسد
که ای مردم موقف دیدها در پوشید که فاطمه دختر رسول خدا عبور میدهد و آن
حضرت در میگذرد و دو جامه گلگون رقیق در بر دارد و نیز در عیون اخبار از حضرت
رضا علیه السلام مرویست قال قال رسول الله تحشر ابنتی فاطمة و علیها
حلة الکرامة قد عجنت بماء الحیوان فینظر الیها الخلائق فیتعجبون منها
ثم تکسی ایضا من حلل الجنة علی احسن الصورة و احسن الکرامة و احسن منظر
فتزف الی الجنة کما تزف العروس و یوکل بها سبعون الف جاریة رسول خدا

ریطه یعنی جامه نرم یک لخت

عجنت یعنی آب انان کرا و آب زندگانی غسل داده و خمیر کرده

میفرماید دختر من فاطمه گاهی که بمحشر در می‌آید حله کرامت در بر دارد و بآب زندگانی
غسل یافته مردمان در او نگران میشوند و از حشمت او در حیرت میگردند نگاه از
حلل جنت هزار حله در بر میکند و بر هر حله بخط سبز مکتوب است که داخل کنید دختر
محمد را در بهشت با بهترین صورتی و نیکوتر کرامتی و زیباتر منظری پس میخرامد بسوی
بهشت چنانکه خرامان میشود عروس و هفتاد هزار جاریه در ملازمت او است و دیگر
در کتاب ثواب الاعمال بسند بابی عبد الله منتهی میشود قال قال رسول الله
اِذا کانَ یَومُ القِیمَةِ نُصِبَ لِفاطِمَةَ قُبَّةٌ مِن نُورٍ وَاَقبَلَ الحُسَینُ صَلَواتُ اللهِ
عَلَیهِ رَأسُهُ عَلی یَدِهِ فَاِذا رَأَتهُ شَهَقَت شَهقَةً لا یَبقی فِی الجَمعِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ
وَلا نَبِیٌّ مُرسَلٌ وَلا عَبدٌ مُؤمِنٌ اِلّا بَکی لَهُ فَیُمَثِّلُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ رَجُلاً لَها فی
اَحسَنِ صُورَةٍ وَهُوَ یُخاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلا رَأسٍ فَیَجمَعُ اللهُ قَتَلَتَهُ وَالمُجهِزَ عَلَیهِ وَمَن
شَرِکَ فی قَتلِهِ فَیَقتُلُهُم حَتّی اَتی عَلی آخِرِهِم ثُمَّ یُنشَرُونَ فَیَقتُلُهُم اَمیرُ المُؤمِنینَ
ثُمَّ یُنشَرُونَ فَیَقتُلُهُمُ الحَسَنُ ثُمَّ یُنشَرُونَ فَیَقتُلُهُمُ الحُسَینُ ثُمَّ یُنشَرُونَ فَلا یَبقی
مِن ذُرِّیَّتِنا اَحَدٌ اِلّا قَتَلَهُم قَتلَةً فَعِندَ ذلِکَ یَکشِفُ اللهُ الغَیظَ وَیُنسِی الحُزنَ
ثُمَّ قالَ اَبُو عَبدِ اللهِ رَحِمَ اللهُ شیعَتَنا وَاللهِ هُمُ المُؤمِنُونَ فَقَد وَاللهِ شَرِکُونا
فِی المُصیبَةِ بِطُولِ الحُزنِ وَالحَسرَةِ میفرماید رسول خدا فرمود در روز قیامت
از برای فاطمه قبه از نور نصب میکنند و حسین علیه السلام در می‌آید در حالتی که
سر مبارکش بر فراز دستش است چون فاطمه نگران میشود بیخودانه نعره میزند
که باقی نمیماند هیچ فرشته مقرب و هیچ پیغمبر مرسل و هیچ بنده مؤمن الا آنکه بروی
میگرید پس خداوند ممثل میکند از برای او مردی را با نیکوتر صورتی و تواند

که او رسول خدا باشد و او مخاصمه میکند با کشندگان حسین در حالتی که بی سر است
پس حاضر میکند خداوند قاتلان حسین را و آنان که اعانت قتل حسین کردند و آنان که
شریك قتل حسین شدند پس امر دهد تمامت ایشان را با تیغ در میکذرانند و یکتن
بجای نمیکذارد و دیکر باره خداوند این جماعت را برمی انکیزد و امیرالمؤمنین ایشان را
خون میریزد کرت دیکر زنده میکردند و بدست حسن کشته میشوند همچنان
خداوند نشر میکند و حسین جمله را بقتل میرساند بدینکونه ایشان زنده میشوند
و کشته میکردند چندانکه یك تن از ذریت ما بجای نمیماند جز اینکه ایشان را با تیغ
درمیکذراند اینوقت خداوند خشم و غیظ را مرتفع میسازد و حزن و اندوه را
منسی میدارد اینوقت ابو عبدالله فرمود خداوند رحمت کند شیعیان ما را همانا
شیعیان ما سوکند با خدای مؤمنان اند و شریك اند با ما در مصیبت ما بطول
حزن و محنت و دوام دریغ و حسرت و نیز در کتاب ثواب الاعمال باسناد معتبره
مسطور است قال رسول الله اذا كان يوم القيمة جاءت فاطمة في لمة من نسائها
فيقال لها ادخلي الجنة فتقول لا ادخل حتى اعلم ما صنع بولدي من بعدي
فيقال لها انظري في قلب القيمة فتنظر الى الحسين قائما وليس عليه راس
فتصرخ صرخة واصرخ لصراخها وتصرخ الملائكة لصراخنا فيغضب الله
عز وجل لنا عند ذلك فيامر نارا يقال لها هبهب قد اوقد عليها الف عام
حتى اسودت لا يدخلها روح ابدا ولا يخرج منها غم ابدا فيقال لها التقطي
قتلة الحسين صلوات الله عليه وحملة القران فتلتقطهم فاذا صاروا في
حوصلتها صهلت وصهلوا بها وشهقت وشهقوا بها وزفرت وزفروا بها

لمة بضم لام و فتح میم مخففه بمعنی جماعت است

مراد بحملة قران آنانند که قران را ضایع گذاشتند و فروختند

بشفقون

ینطقون بالسنة ذلقة طلقة ربنا بما اوجبت لنا النار قبل عبدة الاوثان فیاتیهم الجواب عن الله عز وجل ان من علم لیس کمن لا یعلم یعنی رسول خدا فرمود در روز قیامت فاطمه علیها السلام با گروهی از زنان در می‌اید عرض میکنند داخل شو در بهشت فرماید داخل نمیشوم چندانکه بدانم با فرزندان من بعد از من چه صنعت کردند میگویند نگران شو در قلب قیامت چون نظر می‌افکند حسین علیه السلام را می‌نگرد که بی سر بر پای ایستاده فریادی سخت برمی‌آورد و من نیز از فریاد او صیحه میزنم و فرشتگان از فریاد ما بناله و فریاد می‌ایند و خشم خدا و ند قادر قهار جنبش میکند و فرمان میدهد آتشی را که هبهب نام دارد و هزار سال او را عداد یافته و نیرو گرفته و هرگز با رفوقا شعله نگشته و هرگز غم از وی بیرون نشده او را فرمان در میرسد که ماخوذ دار قاتلان حسین را و آنان که قران را از پس پشت انداختند و ضایع گذاشتند پس برچیند ایشان را و در چینه‌دان خویش می‌افکند و بانگ بر ایشان میزند و ایشان بانگ بر او میزنند و فریاد بر ایشان میزند و ایشان فریاد بر او میزنند زفره بر ایشان میکشد و ایشان زفره بر او میکشند پس آغاز سخن میکنند با طلاقت لسان و ذلاقت بیان عرض میکنند ای پروردگار ما از چه روی واجب ساختی بر ما آتش را از آن پیش که بت پرستان را بدوزخ در افکنی از حضرت خداوند پاسخ آید که کیفر عالمان اشد است از جاهلان و دیگر در کتاب ثواب الاعمال از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یمثل لفاطمة راس الحسین علیه السلام متشحطا بدمه فتصیح وا ولداه وا ثمرة فؤاداه فتصعق الملائکة لصیحة فاطمة وینادی اهل القیمة قتل الله قاتل ولدک یا فاطمة قال فیقول الله عز وجل ذلک

زفره بفتح اول و سکون دوم بر آوردن نفس بعد از دم در کشیدن
یمثل یعنی متصور میشود
تتحط یعنی در خون طپیدن است
صعقه یعنی بیهوش گشت

أُفعل به وبشيعته وأحبّائه وأتباعهم وإنّ فاطمة في ذلك اليوم على ناقة من نوق الجنّة، مدبّجة الجنبين، واضحة الخدّين، شهلاء العينين، رأسها من الذهب المصفّى، وأعناقها من المسك والعنبر، خطامها من الزبرجد الأخضر، رحائلها درّ مفضّض بالجوهر، على الناقة هودج غشاؤها من نور الله وحشوها من رحمة الله، خطامها فرسخ من فراسخ الدنيا، يحفّ بهودجها سبعون ألف ملك بالتسبيح والتحميد والتهليل والتكبير والثناء على ربّ العالمين، ثمّ ينادي منادٍ من بطنان العرش: يا أهل القيامة غضّوا أبصاركم فهذه فاطمة بنت محمّد رسول الله تمرّ على الصراط، فتمرّ فاطمة عليها وشيعتها على الصراط كالبرق الخاطف. قال النبيّ ويلقى أعدائها وأعداء ذرّيّتها في جهنّم. امیر المؤمنین خبر میدهد که رسول خدا فرمود در روز قیامت ممثّل میشود از برای فاطمه سر حسین که در خون خویش طپیدن دارد لاجرم صیحه میزند که وا ولداه وا ثمرة فؤاداه از صیحهٔ او فرشتگان مدهوش میشوند و اهل قیامت ندا در میدهند که ای فاطمه خداوند بکشد کشندهٔ فرزند تو را و خداوند میفرماید این ستم را با حسین و شیعیان حسین و دوستان حسین و اتباع حسین قاتل او روا داشت همانا در این روز فاطمه سوار است بر شتری از شترهای بهشت که مزیّن است بدیباج دو پهلوی او و نورانیست دو گونهٔ او و شهلاست دو دیدهٔ او و سر او از زر گونا و گردن او از مشک و عنبر بویا و مهار او از زبرجد سبز و رحل او از مروارید مرصّع بجواهر است و هودجی بر فراز آن ناقه است که پوشش آن از نور خداوند است و درون آن کنده از رحمت خداست و مهار آن فرسنگی از فرسنگهای دنیاست و هفتاد هزار فرشتگان هودج او را فرو گرفته و بتسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و ثنا و ستایش پروردگار میگذرانند پس منادی ندا در

مدبّجه یعنی مزیّنه با مطرّز بدیباج
شهلاء یعنی مشوب بزرد و کبودی
خطام یعنی زمام و مهار است
رحائل یعنی پالان و زین است
حشو درون هر چیز است
برق خاطف یعنی چشم را در رباید

سید هد از میان عرش که ای اهل قیامت دیدها فرو خوابانید که فاطمه دختر محمد بر صراط
میکذرد و دو فاطمه و شیعیان او مانند برق خاطف بر صراط عبور میدهند پس بر منبر ما بلد
دشمنان او و دشمنان فرزندان او را بدوزخ در می افکنند و دیکر در کتاب مناقب
ابن شهر آشوب مکتوب است که سمعانی در رسالة القوامیه و زعفرانی در فضایل
الصحابه و اشتهاد و اعتقاد اهل السنه و عکبری در ابانه و احمد در فضایل و ابن المؤذن
در اربعین باسانید خود از رسول خدا روایت میکنند قال اذا کان یوم القیمة و وقف
الخلائق بین یدی الله تعالی نادی منادٍ من وراء الحجاب ایها الناس غضوا ابصارکم
ونکسوا رؤسکم فان فاطمة بنت محمد تجوز علی الصراط و فی حدیث ابی ایوب فیمر
معها سبعون جاریة من الحور العین کالبرق اللامع میفرماید در روز قیامت که
که خلایق در پیشکاه موقف ایستاده میشوند از وراء حجاب منادی ندا در میدهد که ایها
الناس چشمها فرو خوابانید و سرها بزیر افکنید زیرا که فاطمه دختر محمد عبور میدهد بر صراط
و بروایت ابو ایوب فاطمه چون برق لامع در میکذرد و هفتاد جاریه از حور العین در
ملازمت آنحضرت میکذرند و دیکر در مجالس مفید سند بابی عبد الله پیوسته میشود قال اذا
کان یوم القیمة جمع الله الاولین والاخرین فی صعید واحد فینادی منادٍ غضوا
ابصارکم و نکسوا رؤسکم حتی تجوز فاطمة ابنة محمد الصراط قال فتغض الخلائق
ابصارهم فتاتی فاطمة علی نجیب من نجب الجنة یشیعها سبعون الف ملک فتقف
موقفا شریفا من مواقف القیمة ثم تنزل عن نجیبها فتاخذ قمیص الحسین بن علی
بیدها متضمخا بدمه فتقول یا رب هذا قمیص ولدی و قد علمت ما صنع به فیاتیها
النداء من قبل الله عز و جل یا فاطمة لک عندی الرضا فتقول یا رب انتصر لی من

صعید بزرگ زمین و خاک نرم

فاذا قیام الله تعالی عنقا من النار فتخرج من جهنم فتلتقط قتلة الحسین بن علی کما
یلتقط الطیر الحب ثم تعود العنق بهم الی النار فیعذبون فیها بانواع العذاب ثم
ترکب فاطمة نجیبها حتی تدخل الجنة و معها الملائکة المتبعون لها و ذریتها
بین یدیها و اولیاؤهم من الناس عن یمینها و شمالها میفرماید خداوند در روز
قیامت خلق اولین و آخرین را در یک زمین انجمن میفرماید و منادی ندا در میدهد که
چشمهای خود را فرو خوابانید و سرهای خود را بزیر افکنید تا فاطمه دختر محمّد بر صراط
عبور دهد پس مردمان چشمها فرو بندند و فاطمه در می آید و او بر شتری از شترهای بهشت
سوار است و هفتاد هزار فرشته بمشایعت و ملازمت دارند پس فاطمه در موقفی شریف
از مواقف قیامت فرود می آید از شتر خویش و پیراهن حسین علیه السلام را بدست میگیرد
که با خون حسین آهار یافته و عرض میکند که ای پروردگار من این پیرهن فرزند من است
و تو میدانی با او چه صنعت کردند این هنگام از حضرت خداوند قادر قهار ندا در میرسد
که ای فاطمه از برای تست در نزد من اجابت مسئلت تو چندانکه راضی شوی عرض میکند
ای پروردگار من مرا نصرت کن در مکافات قاتل فرزند من پس خداوند فرمان میکند
تا گروهی از نار از دوزخ بیرون میشوند و برمیچینند قاتلان حسین را چنانکه مرغ دانه را
و ایشان را با خود بجهنم در می برند و بگوناگون عذاب آسیب میزنند این هنگام فاطمه بر
شتر خویش سوار میشود و بجنت در می آید و فرشتگان در مشایعت وی اند و ذریت او
در پیش روی او و دوستان او در یمین و شمال او محضرات اند و دیگر در تفسیر فرات بن ابراهیم
از ابن عباس رضی الله عنه مرویست اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ یا معشر
الخلائق غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمة بنت محمد فتکون اول من تکسی و یستقبلها

مِنَ الفِردَوسِ اِثنَتا عَشَرَ اَلفَ حَوراءَ لَم يَستَقبِلوا اَحَداً قَبلَها وَلا اَحَداً بَعدَها
عَلى نَجائِبَ مِن ياقوتٍ اَجنِحَتُها وَاَزِمَّتُها اللُؤلُؤُ عَلَيها رَحائِلُ مِن دُرٍّ عَلى كُلِّ رِحالَةٍ
مِنها نُمرُقَةٌ مِن سُندُسٍ وَرِكابُها زَبَرجَدٌ فَيَجوزونَ بِهَا الصِّراطَ حَتّى يَنتَهونَ
بِها اِلَى الفِردَوسِ فَيَتَباشَرُ بِها اَهلُ الجِنانِ وَفي بُطنانِ الفِردَوسِ قُصورٌ بيضٌ وَقُصورٌ
صُفرٌ مِن لُؤلُؤَةٍ مِن عِرقٍ واحِدٍ وَاِنَّ فِي القُصورِ البيضِ لَسَبعينَ اَلفَ دارٍ مَنازِلُ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِم وَاِنَّ فِي القُصورِ الصُّفرِ لَسَبعينَ اَلفَ دارٍ مَساكِنُ
اِبراهيمَ وَآلِهِ فَتَجلِسُ عَلى كُرسِيٍّ مِن نورٍ وَيَجلِسونَ حَولَها وَيُبعَثُ اِلَيها مَلَكٌ لَم يُبعَث
اِلى اَحَدٍ بَعدَها فَيَقولُ اِنَّ رَبَّكِ يَقرَءُ عَلَيكِ السَّلامَ وَيَقولُ سَليني اُعطِكِ فَتَقولُ
قَد اَتَمَّ عَلَيَّ نِعمَتَهُ وَهَنَّاَني كَرامَتَهُ وَاَباحَني جَنَّتَهُ اَسئَلُهُ وُلدي وَذُرِّيَّتي وَمَن
يَوَدُّهُم فَيُعطيهَا اللهُ ذُرِّيَّتَها وَوُلدَها وَمَن يَوَدُّهُم لَها وَحَفِظَهُم فيها فَتَقولُ الحَمدُ لِلّهِ
الَّذي اَذهَبَ عَنَّا الحَزَنَ وَاَقَرَّ عَيني قالَ اَبو جَعفَرٍ كانَ اَبي يَقولُ كانَ ابنُ عَبّاسٍ اِذا ذَكَرَ
هذَا الحَديثَ تَلا هذِهِ الآيَةَ وَالَّذينَ آمَنوا وَاتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم بِاِيمانٍ اَلحَقنا بِهِم
ذُرِّيَّتَهُم ميفرمايد كه در روز قيامت كه مردمان حاضر موقف اند منادى ندا در رسد
كه اى گروه خلايق ديدها فرو خوابانيد تا در گذرد فاطمه دختر محمد و اول كرامتى كه
با مردر ميشود و داخل بهشت ميشود و استقبال ميكنند او را از فردوس دوازده هزار
حوراء كه هرگز هيچكس را استقبال نكرده اند از اين پيش و بعد از اين نخواهند هيچكس را بعد
از او و ايشان بر شترهائى بر نشسته اند كه پر از ياقوت دارند و مهارها و اجنحه از مرواريد
و بر فراز آنان زين و پالان از در صافيست و بر هر زينى و پالانى از براى نشيمن وساده
از سندس است و ركاب ايشان زبرجد است پس در ميگذرانند ايشان را از صراط

بطنان فردوس يعنى وسط فردوس و درون فردوس

عرق واحد يعنى از محل واحد

اِلى اَحَدٍ قَبلَها وَلا يُبعَثُ خ

و در بهشت در می آورند و با بهشتیان معاشرت و مباشرت میفرمایند و در میان فردوس
از مروارید قصوری سفید و قصوری زرد نام است از محل واحد واصل واحد و در قصور
سفید هفتاد هزار خانه است و همکان منازل محمد و آل محمد است و نیز در قصور
اصفر هفتاد هزار خانه است منازل ابرهیم و آل ابرهیم است پس فاطمه علیها السلام بر
کرسی نور می نشیند و جزا در اطراف او جای میکیرند پس فرستاده میشود بسوی او فرشته
که پیش از و بسوی هیچکس فرستاده نشده و بعد از و بسوی هیچکس رسول نشود و عرض میکند
همانا پروردکار تو سلام میرساند ترا و میفرماید سؤال کن از من انچه میخواهی تا با تو
عطا کنم عرض میکند بکمال رسید بر من نعمت خداوند و کوارا افتاد بر من کرامت خداوند
و حلال شد بر من بهشت خداوند اکنون سؤال میکنم از خداوند فرزندان خود را و فرزند
زادکان خود را و دوستان ذراری خود را پس خداوند عطا میکند او را ذریت او را انوقت
میفرماید شکر خدای را که برداخت حزن و اندوه ما را و روشن ساخت چشم ما را از
عباس روایت کرده اند کاهی که این حدیث تذکره میشد این ایت مبارک را تلاوت
میفرمود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
یعنی انانکه طریق طاعت سپردند و با یمان کرویدند و ذراری ایشان
نیز دست از متابعت ایشان باز نداشتند ما نیز ان
ذراری را بدیشان ملحق ساختیم و در شمار
ایشان بحساب
اوردیم

ذکر فضائل بتول العذراء سیدة الحوراء فاطمة الزهراء صلوات الله علیها

مکتوب باد که ما شرح ولادت فاطمه علیها السلام را در مجلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ
رقم زدیم و شرح بعضی از احوال و تزویج آنحضرت را با علی علیه السلام در جلد اول از کتاب
دوم که معروف بکتاب رسول خدا بود بنگاشتیم و شرح وفات و ظلم و ستمی که بر آنحضرت
وارد شد در جلد دوم از کتاب دوم که معروف بکتاب خلفا بود مرقوم داشتیم این جمله را
از کتب احادیث و تواریخ انتقاد و التقاط نمودم و توشیح کردم لکن اگر خواستم فضایل آنحضرت را
در طی سخن درج کنم و مخرج بودم در ترتیب کلام و ترتیل سخن نقصی پدید میگشت لاجرم فضایل
آنحضرت را از پس اینجا اگر چه خامه از شهاب ثاقب بدست کنم و نامه از فلک اطلس تسلیم
فضایل فاطمه را چگونه محرر توان داشت و غیر متناهی را چگونه کماهی توان نگاشت
اینکه من بنده ضعیف عزیمت درست میکنم که فضیلت آنحضرت را در طی سخن درآورم
بدان ماند که عنکبوت کارزن همی خواهد خورشید و ماه را در کارگاه خویش در آنکند
و فروبند دارجا نواده کرم و کرامت امید میرود که اینگونه جسارت موجب خسارت نشود

ذکر احادیث که در فضایل و مناقب سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها السلام وارد است

در کتاب علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله میرسد میگوید مردی در حضرت رسول خدای
بعرض رسانید که تو فاطمه را بیش میخوانی و بر خویش میچسبانی و بوسه میدهی و با هیچیک از
دختران خود این رأفت و شفقت بکار نمی بندی فقال انّ جبرئیل اتانی بتفاحة
من تفاح الجنة فاکلتها فتحولت ماءً فی صلبی ثم واقعت خدیجة فحملت بفاطمة
وانا اشم منها رائحة الجنة فرمود جبرئیل از سیبهای بهشت سیبی آورد بکرفتم
و بخوردم آن سیب در صلب من آبی گشت پس از مضاجعت با خدیجه حامل گشت

ذکر فضائل فاطمه علیها السلام

التقاط بمعنی برچیدن برچیدن است

ذکر فضائل فاطمه علیها السلام

بفاطمه وانيك من از فاطمه استشمام رائحه بهشت مينمايم وهم چنان در علل الشرايع
سند با بن عباس پيوسته ميشود ميفرمايد عايشه بر رسول خدا درآمد نگريست كه
آنحضرت فاطمه را بوسه ميدهد عرض كرد يا رسول الله دوست ميداری او را فقال اَمَا
وَاللهِ لَوْ عَلِمْتِ حُبّي لَهَا لَازْدَدْتِ لَهَا حُبًّا اِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي اِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ
اَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَاَقَامَ مِيكَائِيلُ ثُمَّ قِيلَ اُدْنُ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ اَتَقَدَّمُ وَاَنْتَ بِحَضْرَتِي
يَا جَبْرَئِيلُ قَالَ نَعَمْ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَ اَنْبِيَائَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ
الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَكَ اَنْتَ خَاصَّةً فَدَنَوْتُ فَصَلَّيْتُ بِاَهْلِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ ثُمَّ
الْتَفَتُّ عَنْ يَمِينِي فَاِذَا اَنَا بِاِبْرٰهِيمَ فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَقَدِ اكْتَنَفَهَا جَمَاعَةٌ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ اِنِّي صِرْتُ اِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ وَمِنْهَا اِلَى السَّادِسَةِ فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ
نِعْمَ الْاَبُ اَبُوكَ اِبْرٰهِيمُ وَنِعْمَ الْاَخُ اَخُوكَ عَلِيٌّ فَلَمَّا صِرْتُ اِلَى الْحُجُبِ اَخَذَ جَبْرَئِيلُ
بِيَدِي فَاَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَاِذَا اَنَا بِشَجَرَةٍ مِنْ نُورٍ فِي اَصْلِهَا مَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْحُلَلَ
وَالْحُلِيَّ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لِمَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةُ فَقَالَ هٰذِهِ لِاَخِيكَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي
طَالِبٍ وَهٰذَانِ الْمَلَكَانِ يَطْوِيَانِ لَهُ الْحُلِيَّ وَالْحُلَلَ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ تَقَدَّمْتُ اَمَامِي
فَاِذَا اَنَا بِرُطَبٍ اَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ وَاَطْيَبَ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ وَاَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَاَخَذْتُ
رُطَبَةً فَاَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتِ الرُّطَبَةُ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا اَنْ هَبَطْتُ اِلَى الْاَرْضِ وَاقَعْتُ
خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ اِنْسِيَّةٌ فَاِذَا اشْتَقْتُ اِلَى الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ
فَاطِمَةَ فرمود سوگند با خدای اگر حب مرا با فاطمه بدانستی بر حب خويش از بهر او فزايش
بستی همانا گاهی كه مرا باسمان چهارم صعود دادند جبرئيل اذان بگفت و ميكائيل اقامه
بپای داشت مرا گفتند ای محمد پيش باش گفتم ای جبرئيل با اينكه تو حاضر باشی من بقدم

چون مرا گفت همانا خداوند پیغمبران مرسل را تفضیل داد بر فرشتگان مقرب و تو را خاتمیت
و فضیلت عطا فرمود لاجرم پیش شدم و با اهل آسمان چهارم نماز بگذاشتم آنگاه بجانب
یمین نگران شدم و ابرهیم خلیل را دیدار کردم در روضه از ریاض بهشت در میان جماعتی
از فرشتگان آنگاه باسمان پنجم و از آنجا باسمان ششم در آمدم اینوقت ندائی شنیدم
که ای محمد بهترین پدران پدر تو ابرهیم خلیل است و بهترین برادران برادر تو علی بن
ابیطالب است از آنجا حاضر حجب عزت و جلال شدم جبرئیل دست مرا فرا گرفت
ببهشت جای داد و در آنجا درختی از نور دیدم که دو تن فرشته بر آن حلی و حلل همی
بستند گفتم ای دوست من جبرئیل این شجره کراست گفت این شجره برادر تو علی بن ابیطالب
راست و این دو فرشته تا روز برانگیزش بر آن حلی و حلل خواهند بست آنگاه پیش
شدم و رطبی نگریستم که نرم تر از کفک شیر و خوشبوی تر از مشک اذفر و شیرین تر از عسل
بود یکی رطب ماخوذ داشتم و ماکول ساختم و آن رطب نطفه گشت در صلب من
پس آنگاه که از آسمان فرود شدم و با خدیجه هم بستر گشتم حامل گشت بفاطمه لاجرم
فاطمه حوراء انسیه است که هر گاه مشتاق بهشت میشوم فاطمه را میبویم و ادراک رایحه
بهشت میکنم و دیگر در تفسیر علی بن ابرهیم از ابی عبد الله علیه السلام مسطور است
میفرماید رسول خدا فاطمه علیها السلام را فراوان بوسه میداد و این کردار بر عایشه
ناگوار می افتاد فقال رسول الله یا عائشة انی لما اسری بی الی السماء دخلت
الجنة فادنانی جبرئیل من شجرة طوبی و ناولنی من ثمارها فاکلته فحول الله
ذلک ماء فی ظهری فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة فما قبلتها
قط الا وجدت رائحة شجرة طوبی منها رسول خدا فرمود ای عایشه گاهی که مرا بوی

(روز برانگیزش روز قیامت)

آسمان صعود دادند و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا با درخت طوبی نزدیک آورد و میوه از آن درخت مرا داد چون بخوردم ابی گشت در پشت من کاهی که از آسمان مراجعت کردم و با خدیجه مضاجعت نمودم حامل گشت بفاطمه و بیچگاه فاطمه را بو ندادم جز اینکه استشمام رایحه شجره طوبی نمودم و دیگر انس بن مالک میکوید از مادر خود پرسش نمودم که فاطمه بر چه صفت است فقالت کانت کانها القمر لیلة البدر او الشمس کفرت غماما او خرجت من السحاب وکانت بیضاء بضة کفت دیدار فاطمه چون ماه بدر است و اگر نه آفتابی را مانند که همی خواهد در سحاب رود یا از سحاب بیرون شود چه در این دو وقت میتوان خورشید را نظاره کرد لکن از پارهای سحاب ستری نباشد شعاع نظر را بر میتابد و نور بصر را در هم می شکند و دیگر در عیون المعجزات مسطور است که عمار یاسر سلمان را کفت تورا از حدیثی عجب خبر دهم کفت یا عمار بکوی تا چه داری قال نعم شهدت علی بن ابیطالب وقد ولج علی فاطمة فلما ابصرت به نادت ادن لاحدثك بما كان وبما هو كائن وبما لم یکن الی یوم القیمة حین تقوم الساعة میکوید در خدمت علی علیه السلم حاضر بودم کاهی که بر فاطمه علیها السلام در آمد چون امیرالمؤمنین را دیدار کرد ندا در داد که نزدیک شو تا باز کویم از برای تو بدانچه از بدو آفرینش بود و بدانچه میباشد و بخبری که نبوده است تا کاهی که در روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشنید بقهقری واپس شد کرفت و آهنگ خدمت رسول خدا نمود من نیز در ملازمت او روان شدم تا بر رسول خدا در آمد فقال له ادن یا ابا الحسن فدنا فلما اطمئن به المجلس قال له تحدثنی ام احدثك قال الحدیث عنك احسن یا رسول

البضاضة رقة اللون

اکر آفتاب را ...

یعنی از آنچه بود و آنچه هست و آنچه نیست ...

الله

الله فقال کأنی بک وقد دخلت علی فاطمة وقالت لک کیت وکیت فرجعت فقال
علی نور فاطمة من نورنا فقال او لا تعلم فسجد علی شکراً لله تعالی رسول خدا فرمود
نزدیک شو یا ابا الحسن چون پیش شد وبنشست فرمود تو حدیث میکنی مرا یا من بگویم
امیر المؤمنین عرض کرد حدیث از تو نیکوتر است یا رسول الله فرمود گویا من با تو مینگرم
گاهی که بر فاطمه در آمدی واز علم ما کان وما یکون سخن کرد و تو شگفتی گرفتی و نزدیک
من آمدی عرض کرد یا رسول الله نور فاطمه از نور ما میباشد فرمود مگر نمیدانی
اینوقت علی بپیشانی بر خاک نهاد و خدا را شکر گفت عمار میگوید اینوقت علی از نزد پیغمبر
بیرون شد و من در خدمتش روان شدم تا بر فاطمه در آمد فقالت کأنک رجعت
الی ابی فاخبرته بما قصصته لک قال کان کذلک یا فاطمة فقالت اعلم یا ابا
الحسن ان الله تعالی خلق نوری وکان یسبح الله جل جلاله ثم اودعه
بشجرة من شجر الجنة فاضاءت فلما دخل ابی الجنة اوحی الله الیه الهاما
ان اقتطف الثمرة من تلک الشجرة وادرها فی لهواتک ففعل فاودعنی الله سبحانه
صلب ابی ثم اودعنی خدیجة بنت خویلد فوضعتنی وانا من ذلک النور اعلم ما کان
وما یکون وما لم یکن یا ابا الحسن المؤمن ینظر بنور الله تعالی فرمود گویا از نزد
من نزد پدرم شدی تا او را آگهی دهی از آنچه من قصه کردم تو را فرمود ای فاطمه چنین بود
عرض کرد بدان ای ابو الحسن خدای تبارک وتعالی بیافرید نور مرا و حال آنکه تسبیح
میکرد خدا را پس خدا آن را بودیعه نهاد در شجری از شجرهای بهشت و آن شجره بتمامه
بیک روشن گشت وگاهی که پدرم در بهشت در آمد بحکم وحی و الهام ثمر آن شجر را ماخوذ داشت
و در دهان بگذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای مرا در صلب پدرم

بودیعت نهاد انگاه این ودیعت را در رحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل و تحویل داد
اینک منم آن نور و دانا هم بوما کان و ما یکون و ما لم یکن همانا ای ابو الحسن مؤمن
نظاره میکند بنور خدا پروردگار تبارک و تعالی دیگر در کتاب علل الشرایع و امالی صدوق
سند بابو عبد الله علیه السلام پیوسته میشود قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِفَاطِمَةَ تِسْعَةُ
أَسْمَاءٍ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاطِمَةُ وَالصِّدِّيقَةُ وَالْمُبَارَكَةُ وَالطَّاهِرَةُ وَالزَّكِيَّةُ وَالرَّاضِيَةُ
وَالْمَرْضِيَّةُ وَالْمُحَدَّثَةُ وَالزَّهْرَاءُ یونس بن ظبیان میگوید چون این اسامی نه گانه را ثبت
کرد قَالَ أَتَدْرِي لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ قُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا سَيِّدِي قَالَ فُطِمَتْ مِنَ
الشَّرِّ فرمود ایا میدانی چرا بفاطمه مسمی گشت عرض کردم مرا آگهی میده فرمود یعنی
بریده شده است از هر شر و ناشایست ثُمَّ قَالَ لَوْلَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَزَوَّجَهَا لَمَا
كَانَ لَهَا كُفْوٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ انگاه فرمود اگر امیر
المؤمنین علیه السلام او را تزویج نفرمودی از برای فاطمه از بدو خلقت آدم تا روز قیامت
کفوی و همسری یافت نشدی از این حدیث مکشوف میافتد که از خلق اولین و آخرین
بیرون خاتم انبیا مردی همانند علی مرتضی آفریده نشده اگرچه محمد بن عبد الله و علی بن
ابیطالب که نور واحد و فاتحه افاضت و مبدأ بدایت اند در حیز آفرینش از الایش
همگان بری و عری نتوانند بود لکن این امکان از در مبدأ ابداع و ایجاد قرین و قرین نتواند
باد بدگشت چه قدرت را با محال المجال تعلق نیست و همچنان این امکان را با واجب
کنج میانجی نباشد چه کتاب آفرینش را حرف اول و بسمله مختصات اگر انبیا از ایشان بافاضله
از ایشان ممکن الوجود بود فیاض کل در کارخانه ایجاد مرجوح را بر راجح تفضیل نمی نهاد
و همچنان از اینحدیث مکشوف میافتد که در عالم کیانی فاطمه را نیز در میان زنان

سبب تسمیه فاطمه

ثانی نواند یاد بد شد و در کتاب دلائل الامامه نیز مانند این حدیث از صدوق
مرویست و دیگر در علل الشرایع بسند ابان بن تغلب منتهی میشود میگوید بعرض ابی عبد الله
علیه السلام رسانیدم که از چه روی فاطمه بزهراء نام بردار شد فَقَالَ لِاَنَّهَا تَزْهَرُ
لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي النَّهَارِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ بِالنُّورِ كَانَ يَزْهَرُ نُورُ وَجْهِهَا صَلٰوةَ الْغَدَاةِ
وَالنَّاسُ فِي فِرَاشِهِمْ فَيَدْخُلُ بَيَاضُ ذٰلِكَ النُّورِ اِلٰى حُجُرَاتِهِمْ بِالْمَدِينَةِ فَتَبْيَضُّ
حِيطَانُهُمْ فَيَعْجَبُونَ مِنْ ذٰلِكَ فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ فَيَسْئَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَيُرْسِلُهُمْ
اِلٰى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَيَأْتُونَ مَنْزِلَهَا فَيَرَوْنَهَا قَاعِدَةً فِي مِحْرَابِهَا تُصَلِّي وَالنُّورُ يَسْطَعُ
مِنْ مِحْرَابِهَا مِنْ وَجْهِهَا فَيَعْلَمُونَ اَنَّ الَّذِي رَاَوْهُ كَانَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ فَاِذَا انْتَصَفَ
النَّهَارُ وَتَرَتَّبَتْ لِلصَّلٰوةِ زَهَرَ نُورُ وَجْهِهَا بِالصُّفْرَةِ فَتَدْخُلُ الصُّفْرَةُ فِي
حُجُرَاتِ النَّاسِ فَتَصْفَرُّ ثِيَابُهُمْ وَاَلْوَانُهُمْ فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فَيَسْئَلُونَهُ
عَمَّا رَاَوْا فَيُرْسِلُهُمْ اِلٰى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَيَرَوْنَهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ قَائِمَةً فِي مِحْرَابِهَا وَقَدْ زَهَرَ
نُورُ وَجْهِهَا بِالصُّفْرَةِ فَيَعْلَمُونَ اَنَّ الَّذِي رَاَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِهَا فَاِذَا كَانَ
اٰخِرُ النَّهَارِ وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ احْمَرَّ وَجْهُ فَاطِمَةَ فَاَشْرَقَ وَجْهُهَا بِالْحُمْرَةِ فَرَحًا وَشُكْرًا
لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكَانَ تَدْخُلُ حُمْرَةُ وَجْهِهَا حُجُرَاتِ الْقَوْمِ وَتَحْمَرُّ حِيطَانُهُمْ فَيَعْجَبُونَ
ذٰلِكَ فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ وَيَسْئَلُونَهُ عَنْ ذٰلِكَ فَيُرْسِلُهُمْ اِلَى الْمَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَيَرَوْنَهَا
جَالِسَةً تُسَبِّحُ اللهَ وَتُمَجِّدُهُ وَنُورُ وَجْهِهَا يَزْهَرُ بِالْحُمْرَةِ فَيَعْلَمُونَ اَنَّ الَّذِي
رَاَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَزَلْ ذٰلِكَ النُّورُ فِي وَجْهِهَا حَتّٰى وُلِدَ الْحُسَيْنُ
وَهُوَ يَتَقَلَّبُ فِي وُجُوهِنَا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فِي الْاَئِمَّةِ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ اِمَامٍ بَعْدَ
اِمَامٍ فرمود از برای آنکه فاطمه در جلوه نور بسه کرت برامیر المؤمنین ظهور نمود

و روشن گشت از نور چهره مبارکش هنگامی که مردمان در فراش خویش آسایش داشتند
حجرات ایشان و حیطان مدینه بنوری سپید آکنده شد پس مردمان شگفتی گرفتند و
بحضرت رسول خدای شتافتند و پرسش نمودند فرمان رفت که بسرای فاطمه شوید
تا چه بینید چون بخانه فاطمه در آمدند آنحضرت را در محراب عبادت نگریستند که نماز
گذاراست و نور چهره مبارکش چون شعشعه آفتاب از جدران محراب ساطع میشود ع
و مناظر و مرابع مدینه را سپید و روشن میگرداند پس همگان بدانستند که مبدء
این صنعت نور آنحضرتست این ببود تا روز بنیمه رسید و فاطمه ساخته نماز گشت
اینوقت نور چهره مبارکش چون خورشید چاشتگاه زردفام بتافت و مردمان را
آنچه بدیدار بود از فراز و فرود و جامه و خانه همگان زردگونه گشت دیگرباره شگفتی
بر مردمان چیره شد بی توانی بحضرت رسول رفتند و آنخبر بگفتند آنحضرت دیگرباره
ایشانرا بسرای فاطمه دلالت کرد چون بدانجا شدند فاطمه را در محراب خویش ایستاده
نگریستند و نوری زردفام از جبین مبارکش لامع و ساطع بود این بدیدند و مطلع
لمعان آن فروغ تابناک را بدانستند و بازشدند چون روز خواست بکران رسد
و غروب شمس قریب گردید چهره گلگون فاطمه حمرت گرفت و از در سپاس و ستایش یزدان
فرحان گشت از حمرت دیدار آنحضرت حجرات قوم و جدران حیطان گلگونه شد همچنان
مردم مدینه بدرگاه رسول الله آمدند و هم بنسبت برسیدند و هم در این کرت آنحضرت
بخانه فاطمه فرستاد آنحضرت را بدیدند که در مصلای خویش جای دارد و خداوند را بتسبیح و
تمجید میگذارد و انوار جمال همایونش در جلباب نورانی حدیث یاقوت رمانی میکند
بالجمله این نور همواره از دیدار فاطمه جهان افروز بود تا گاهی که حسین علیه السلام متولد

روز بیماری کمر شریف
(روز وفات)

گشت اینوقت آن نور مبارک بجانب آنحضرت نقل و تحویل یافت و هم چنان در دیار ما از
امامی بامامی نقل و تحویل میشود تا آنکه روز بر انگیزش آشکار گردد و دیگر در کتاب
عیون اخبار رضا بسند بدارم منتهی میشود میگوید علی بن موسی و محمد بن علی علیهم
السلام حدیث کردند که مامون خلیفه از اجداد خود بسند با بن عباس پیوسته فرمود
بکره روز معاویه را گفتم که آیا میدانی که چرا فاطمه باین نام مبارک نام بردار شد گفت ندانم
قال لانها فطمت هي وشيعتها من النار سمعت رسول الله يقوله گفت از بهر
آنکه بریده شده است فاطمه و شیعیان او از آتش جهنم و این خبر از رسول خدا شنیدم
و دیگر در عیون اخبار این خبر از حضرت رضا علیه السلام مسطور است قال قال رسول
الله اني سميت ابنتي فاطمة لان الله عز وجل فطمها وفطم من احبها من النار
میگوید رسول خدا فرمود من دختر خود را فاطمه نام کردم از بهر آنکه خداوند تبارک
وتعالی او را و دوستان او را از آتش دوزخ دور داشت و نیز در صحیفه رضا آنحضرت
از پدران خود بدینگونه روایت میفرماید و دیگر در علل الشرایع بسند بجابر منتهی
میشود میگوید از ابا عبد الله علیه السلام پرسش نمودم که فاطمه علیها السلام را از
چه روی زهرا گفتند فقال لان الله عز وجل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت
اضائت السموات والارض بنورها وغشيت ابصار الملائكة وخرت الملائكة
لله ساجدين وقالوا الهنا وسيدنا ما هذا النور فاوحى الله اليهم هذا نور
من نوري اسكنته في سمائي خلقته من عظمتي اخرجه من صلب نبي من
انبيائي افضله على جميع الانبياء واخرج من ذلك النور ائمة يقومون
بامري يهدون الى حقي واجعلهم خلفائي في ارضي بعد انقضاء وحيي

میفرماید فاطمه را ازاین روی زهرا نامیدند که خداوند تبارک وتعالی ورا از نور
عظمت خویش بیافرید واسمان وزمین را بشعشعهٔ ان نور روشن ساخت چنانکه
نور بلیند کان فرشتکان را برتافت پس فرشتکان بروی درافتادند وخدا را سجده
بگذاشتند وعرض کردند ای پروردکارما ومولای ما این چه نور است که بلیند ه ما را
در بر دارد ستر انت عظمت خطاب امد که این نوری از انوار من است که بیافریدم از عظمت خود
وجای دادم در اسمان خود وبیرون می اورم ازاین نور امامانی که سر بفرمان من دارند
ومردمان را کیتوی من هدایت میکنند ومن ایشان را خلیفکان خود فرمودم در زمین
خود از پس انکه وحی من از جهانیان بریده شود در کتاب مصباح الانوار نیز این حدیث
بدینکونه روایت شده ودیکر در معانی الاخبار وعلل الشرایع از طالقانی سند بابی
عبدالله منتهی میشود عرض کردند فاطمه را از چه روی زهرا نامیدند فقال لانّها کانت
اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السّماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض
فرمود از بهر انکه کاهی که فاطمه در محراب عبادت ایستاده میشد فروغ جمالش چنان
بر اهل سموات میتافت که نور ستارکان بر اهل ارض را ودیکر در علل الشرایع ومعانی
الاخبار سند بابی هریره پیوسته میشود قال انّما سمّیت فاطمة فاطمة لانّ الله
عزّوجلّ فطم من احبّها من النّار میکوید از این روی فاطمه بفاطمه نامبردار شد که
خداوند باز داشت دوستان اورا از اتش دوزخ ودیکر در علل الشرایع سند بعبدالله
بن حسن بن حسن پیوسته میشود میفرماید ابوالحسن از من سؤال کرد که فاطمه را از چه
روی فاطمه نامیدند قلت فرقاً بینه وبین الاسماء قال انّ ذلک لمن الاسماء
قلت ولکنّ الاسم الذی سمّیت به انّ الله تبارک وتعالی علم ما کان قبل

کویند نعلم ان رسول الله یتزوج فی الاحیاء وانهم یطمعون فی وراثة هذا الامر من
قبله فلما ولدت فاطمة سمّاها الله تبارک وتعالی فاطمة لما اخرج منها وجعل فی ولدها
فقطعهم عمّا طمعوا فبهذا سمّیت فاطمة لانها فطمت طمعهم ومعنی فطمت قطعت
عبد الله محض میکوید در پاسخ کفتم دختر رسول خدا را فاطمه خواندند تا نام او را مادیگر
نامها بیونتی بود و از ان پیش کس را در نام با او مشارکتی نباشد ابو الحسن کفت فاطمه نیز
نامی از نامهاست کفتم این اسمی است که دختر پیغمبر بدان نام بردار شده همانا خداوند
تبارک وتعالی عالم است بر حقیقت اشیا از ان پیش که کائن کردند و دانا بود که رسول خدا
زنی چند از میان قبایل کابین خواهد بست و ایشان بحکم وراثت در امر خلافت قرع
باب طمع وطلب خواهند کرد لاجرم چون زهرا متولد شد ان میراث را در فرزندان او
مقرر داشت و قطع کرد طمع دیگران را از ادراک این امر و از نیز روی او را فاطمه نام نهاد که باز
داشت و قطع کرد امید دیگران را چه فطم بمعنی قطع است و هم چنان در علل الشرایع بسند
با ابو جعفر علیه السلام پیوسته میشود قال لما ولدت فاطمة اوحی الله عز وجل الی
ملک فانطلق لسان محمد فسمّاها فاطمة ثم قال انی فطمتک بالعلم وفطمتک عن
الطمث ثم قال ابو جعفر والله لقد فطمها الله تبارک وتعالی بالعلم وعن الطمث
بالمیثاق و در مصباح الانوار نیز بدینکونه حدیث روایت شده میفرماید کاهی که فاطمه
متولد شد خداوند فرشته را فرمان داد تا زبان محمد را کشاده داشت و ان مولود را
فاطمه نامید و فرمود من تو را باز داشتم از جهل بنیروی علم و باز کرفتم از طمث از پس این
سخن ابو جعفر فرمود سوکند با خدای که خداوند باز داشت فاطمه را بحکم پیمان از جهل
و از طمث و او را باز داشت نسل را از نار و هم در مصباح الانوار جعفر صادق میفرماید

طمث حایض شدن
و [illegible]

قال قال رسول الله يا فاطمة اتدرين لم سميت فاطمة فقال علي يا رسول الله لم سميت
قال لانها فطمت هي وشيعتها من النار گفت رسول خدا فرمود هان ای فاطمه
هیچ میدانی از چه روی ترا فاطمه نامیدم علی عرض کرد یا رسول الله داعی چه بود فرمود
از بهر آنکه خداوند فاطمه وشیعیان فاطمه از آتش دوزخ محفوظ و مصون داشت و دیگر در
علل الشرایع از ابوجعفر علیه السلام مرویست يقول لفاطمة وقفة على باب جهنم
فاذا كان يوم القيمة كتب بين عيني كل رجل مؤمن او كافر فيؤمر بمحب قد كثرت
ذنوبه الى النار فتقرء فاطمة بين عينيه محبا فتقول الهي وسيدي سميتني فاطمة
وفطمت بي من تولاني وتولا ذريتي من النار ووعدك الحق وانت لا تخلف
الميعاد فيقول الله عز وجل صدقت يا فاطمة اني سميتك فاطمة وفطمت بك
من احبك وتولاك واحب ذريتك وتولاهم من النار ووعدي الحق وانا لا
اخلف الميعاد وانما امرت بعبدي هذا الى النار لتشفعي فيه فاشفعك وليتبين
ملائكتي وانبيائي ورسلي واهل الموقف موقفك مني ومكانتك عندي
فمن قرأت بين عينيه مؤمنا فخذي بيده وادخليه الجنة میفرماید روز
محشر از برای فاطمه بر در جهنم توقفی و درنگی خواهد بود و در آن روز در میان دو چشم
هر مردی لفظ مؤمن یا کافر مرقوم است و بی حب اهل بیت کس مؤمن نباشد چنان
می افتد که محبی را که از گناهان بار است فرمان میرسد که بدوزخ برند فاطمه علیها
السلام چون در میان هر دو چشم او نگران رقیمه محب میشود میگوید ای پروردگار من
ای مولای من تو مرا فاطمه نامیدی و بازگرفتی دوستان مرا و دوستان فرزندان مرا از آتش
دوزخ و هرگز پیمان تو نشکند و وعده تو دیگرگون نشود از سرادقات جلال جواب آید

که ای فاطمه من تورا فاطمه نام نهادم و باز گرفتم تورا و آنان که دوستار تو اند و دوستدار فرزندان تو اند از آتش دوزخ و عهد من شکسته نشود و میعاد من دیگرگون نگردد و اینکه این عبد گناهکار را فرمان بگیفر نا دادم از بهر آن بود که تو اراده شفاعت بیرون شوی و من خواستار شدی تو را بر پیرنبا شوم تا فرشتگان من و پیغمبران من و بندگان من که حاضر محشر اند مکان و منزلت تو را در نزد من بدانند از این پس در میان دو چشم هر کس که بر قیمه محب مؤمن نظاره کنی بی پرسش دست او را ماخوذ دار و در بهشت جاویدان در آور و دیگر در امالی شیخ مسطور است قال قال رسول الله انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار و دیگر در معانی الاخبار و علل الشرایع باسناد علوی از علی علیه السلام مرویست فرمود از رسول خدای پرسش کردند که معنی بتول چیست چه ما شنیدیم که فرمود مریم بتول بود و فاطمه بتول است فقال البتول التی لم ترحمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء فرمود بتول آن زن را گویند که هرگز دیدار سرخی نکند در خود یعنی هرگز خون حیض نبیند زیرا که حیض در دختران پیغمبران مکروه است و نیز از رسول خدای مرویست چنانکه فاضل مجلسی گوید قال النبی صلی الله علیه و آله لفاطمة شق لک یا فاطمة اسما من اسمائه و هو الفاطر و انت فاطمة یعنی چنانکه رسول خدا فرمود ای فاطمه که خداوند از برای تو اسمی از اسماء خود راد و بنیه ساخت یعنی فاطر است که خاص خداوند است و نیم دیگر فاطمه که مر تراست و دیگر در مناقب ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه و خرگوشی در کتاب شرف النبی و ابن بطه در کتاب بانه از صادق آل محمد حدیث میکنند قال قال رسول الله لعلی هل تدری لم سمیت فاطمة قال علی لم سمیت فاطمة یا رسول

سبب ملقب شدن آن حضرت ببتول

فاطمه بمعنی خالق

الله قال لانها فطمت هی وشیعتها من النار ودیگر ابو علی سلامی در تاریخ خود
سند بابو هریره میرساند قال قال علی انما سمیت فاطمة لان الله فطم من احبها
من النار ودیگر شیرویه در کتاب فردوس از جابر انصاری حدیث میکند قال النبی
انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله فطمها وفطم محبیها عن النار ودیگر صادق آل
محمد میفرماید تدری ای شیء تفسیر فاطمة قال فطمت من الشر فرمود میدانی
تفسیر فاطمه چیست یعنی بازداشته شده است از جمیع شرور وزشتیها وبدیها ونیز گفته‌اند
انها سمیت فاطمة لانها فطمت عن الطمث ودیگر ابو صالح مؤذن در اربعین
میکند که از رسول خدا پرسش نمودند که بتول کدام است قال التی لم تر حمرة قط ولم تحض
فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء وقال لعائشة یا حمیراء ان فاطمة لیست کنساء
الآدمیین لا تعتل کما تعتللن فرمود بتول آن است که هرگز سرخی در خویشتن نبیند یعنی
حایض نشود چه حیض در دختران پیغمبران ستوده نباشد آنگاه عایشه را فرمود دانسته
باش که فاطمه همانند زنان آدمیین نیست چه او علت حیض نمی‌بیند چون دیگر زنان ودیگر
از ابو عبد الله علیه السلام مرویست قال حرم الله النساء علی علی ما دامت فاطمة
حیة لانها طاهرة لا تحیض فرمود خداوند حرام کرده است زنان را بر علی علیه السلام
چند که فاطمه زنده بود از بهر آنکه او پاک وپاکیزه بود وهرگز آلایش حیض دیدار نمیکرد و
دیگر عبید هروی در غریبین حدیث میکند که از صاحب عسکر سؤال کردم که از چه روی
فاطمه را زهرا نامیدند فقال کان وجهها یزهر لامیر المؤمنین من اول النهار
کالشمس الضاحیة وعند الزوال کالقمر المنیر وعند غروب الشمس کالکوکب الدری
فرمود چهره مبارکش در اول روز ظاهر میشد بر امیر المؤمنین مانند آفتاب چاشتگاه ودیدار

صاحب عسکر امام علی النقی علیه السلام

میکرد

میگشت هنگام زوال آفتاب چون ماه منیر و دیدار میمود و وقت افول شمس بکردار ستاره تابناک و دیگر از حسن بن یزید مرویست قال قلت لابی عبد الله لم سمیت فاطمة الزهراء قال لان لها فی الجنة قبة من یاقوتة حمراء ارتفاعها فی الهواء مسیرة سنة معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسکها و لا دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب علی کل باب الف من الملائکة یراها اهل الجنة کما یری احدکم الکوکب الدری الطاهر فی افق السماء فیقولون هذه الزهراء الزهراء لفاطمة میگوید بخدمت صادق آل محمد عرض کردم که فاطمه را از چه روی زهرا گفتند فرمود از این روی که از برای فاطمه در بهشت قبه از یاقوت حمراء بر آورده اند که ارتفاع آن یکساله راه است و آن قبه بقدرت خداوند جبار آویخته است بی آنکه از فراز علاقه بدارد و بدان متمسک گردد یا از نشیب بر ستونی استوار باشد و آن قبه را صد هزار دروازه است و ملازمت هر دروازه بر ذمت هزار فرشته است و ساکنان بهشت آن قبه را چنان نگران اند که یکتن از شما ستاره آسمان را و همی گویند این قبه زهرا فاطمه راست در ارشاد القلوب سند بسلمان فارسی میرسد میفرماید در مسجد حاضر خدمت رسول خدا بودم ناگاه عباس بن عبد المطلب در آمد و سلام داد و جواب بشنود و رسول خدا او را ترحیب و ترجیب کرد عباس بعرض رسانید فقال یا رسول الله بما فضل الله علینا علی بن ابیطالب اهل البیت و المعادن واحدة فقال النبی صلی الله علیه و آله اذا اخبرک یا عم ان الله خلقنی و خلق علیا و لا سماء و لا ارض و لا جنة و لا نار و لا لوح و لا قلم فلما اراد الله عز و جل بدو خلقنا تکلم بکلمة فکانت نورا ثم تکلم کلمة ثانیة فکانت روحا فمزج فیما بینهما و اعتدلا

یعنی بسبب فضیلتی که [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

فخلقنی و علیاً منهما ثم فتق من نوری نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور
علی نور السموات فعلی اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس و من
نور الحسین نور القمر فهما اجل من الشمس و القمر و کانت الملائکة تسبح الله تعالی
تقول فی تسبیحها سبوح قدوس من انوار ما اکرمها علی الله تعالی فلما اراد الله
ان یبلو الملائکة ارسل علیهم سحاباً من ظلمة و کانت الملائکة لا تنظر اولها
من آخرها و لا آخرها من اولها فقالت الملائکة الهنا و سیدنا منذ خلقتنا ما
رأینا مثل ما نحن فیه فنسألک بحق هذه الانوار الا ما کشفت عنا فقال الله
عز و جل و عزتی و جلالی لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء یومئذ کالقندیل
و علقه فی قرط العرش فزهرت السموات السبع و الارضون السبع من اجل ذلک
سمیت فاطمة الزهراء و کانت الملائکة تسبح الله و تقدسه فقال الله عز و جل
لاجعلن ثواب تسبیحکم و تقدیسکم الی یوم القیمة لمحبی هذه المرأة
و ابیها و بعلها و بنیها پس گفت یا رسول الله بچه چیز خداوند فضیلت داد بر ما اهل
بیت علی را و حال آنکه ما همگان ساختهٔ یک معدن و سر افراختهٔ یک گلشنیم رسول خدا فرمود
ای عم ترا آگهی میدهم همانا خداوند مرا و علی را بیافرید گاهی که نه آسمان بود و نه زمین
و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم و نه دریا و خلقت ما سخنی انشا نمود و نوری
پدیدار گشت و سخنی دیگر کرد و روحی آشکار شد پس هر دوان را از در اعتدال و اقتصاد درآ
و از این هر دو مرا و علی را بیافرید آنگاه از نور من عرش را برافراشت و من از عرش بزرگترم
و از نور علی آسمانها را بپای داشت و علی از آسمانها بزرگتر است پس از نور حسن شمس را
درخشنده و از نور حسین قمر را تابنده فرمود و ایشان از شمس و قمر بزرگترند این زمان

القرط بالضم الذی یعلق فی شحمة الاذن

در احوالات حضرت فاطمه علیها السلام

فرشتگان خدا را بکلمهٔ سبوح و قدوس تسبیح گفتند و از این انوار عظیم شگفتی کردند
چه در نور خداوند عظیم بزرگوار بودند و گاهی که خداوند خواست فرشتگان را
بمیزان امتحان بسنجد و بصراط ابتلا در کشد ابری مظلم بر ایشان بگماشت که
هر دو تن را تا نهایت و نهایتش تا بدایت دیدار نتوانستند کرد عرض کردند
ای پروردگار ما و مولای ما از آنگاه که ما را پدیدار کردی تاکنون دیدار نکردیم
ما سدان را که بدان اندریم پس سؤال میکنیم از تو بحق این انوار که ما را آگاه
کنی پس خداوند عزت و جلال جواب داد که چنان کنم و نور فاطمه زهرا را از انبیا والله
مانند قندیلی معلق بر دو گوشوارهٔ عرش حمائل کرد پس آن هر هفت باب طبقات
هفت گانهٔ سپهر و در تحت هفت طبقهٔ زمین و از این روی فاطمه را زهرا نامیدند و
فرشتگان بتقدیس و تسبیح زبان گشودند اینوقت خداوند فرمود بعزت و جلال
من ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت خاص دوستان فاطمه و پدر او و شوهر او
مقرر داشتم سلمان میگوید چون عباس بن عبدالمطلب سخنان را از رسول
خدا شنید بیرون شد و چون علی را دیدار کرد او را بسینهٔ خود بچسبانید و میان
هر دو چشم او را بوسه داد و قَالَ بِأَبِي عِتْرَةَ الْمُصْطَفَى مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ مَا أَكْرَمَكُمْ
عَلَى اللّٰهِ و دیگر در تفسیر فرات بن ابرهیم صادق آل محمد از پدرش حدیث روایت
میکند قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدْرُونَ لِمَا خُلِقَتْ فَاطِمَةُ لِمَا خُلِقَتْ
فَاطِمَةُ قَالُوا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً قَالَ
خُلِقَتْ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَمِنْ زَغَبِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ اسْتَشْكَلَ ذَلِكَ عَلَيْنَا
تَقُولُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً ثُمَّ تَقُولُ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَمِنْ زَغَبِهِ قَالَ إِذًا

هر هفت را آسمان
و زمین را گویند
که کمال است

أُنَبِّئُكُمْ اَهْدىٰ اِلَيَّ رَبِّي تُفّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ اَتانِي بِها جَبْرَئِيلُ فَضَمَمْتُها اِلىٰ صَدْرِي
وَعَرِقَ جَبْرَئِيلُ وَعَرِقَتِ التُّفّاحَةُ فَصارَ عَرَقُهُما شَيْئاً واحِداً ثُمَّ قالَ السَّلامُ
عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ قُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلامُ يا جَبْرَئِيلُ
فَقالَ اِنَّ اللّٰهَ اَهْدىٰ اِلَيْكَ تُفّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ فَاَخَذْتُها وَقَبَّلْتُها وَوَضَعْتُها
عَلىٰ عَيْنِي وَضَمَمْتُها اِلىٰ صَدْرِي ثُمَّ قالَ يا مُحَمَّدُ كُلْها قُلْتُ يا حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ هَدِيَّةُ
رَبِّي تُؤْكَلُ قالَ نَعَمْ قَدْ اُمِرْتَ بِاَكْلِها فَاَفْلَقْتُها فَرَاَيْتُ نُوراً ساطِعاً فَفَزِعْتُ مِنْ
ذٰلِكَ النُّورِ قالَ كُلْ فَاِنَّ ذٰلِكَ النُّورَ الْمَنْصُورَةُ فاطِمَةُ قُلْتُ يا جَبْرَئِيلُ وَمَنِ
الْمَنْصُورَةُ قالَ جارِيَةٌ تَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ وَاسْمُها فِي السَّماءِ مَنْصُورَةُ وَفِي الْاَرْضِ
فاطِمَةُ فَقُلْتُ يا جَبْرَئِيلُ وَلِمَ سُمِّيَتْ فِي السَّماءِ مَنْصُورَةَ وَفِي الْاَرْضِ فاطِمَةَ قالَ سُمِّيَتْ
فاطِمَةَ فِي الْاَرْضِ لِاَنَّها فَطَمَتْ شِيعَتَها مِنَ النّارِ وَفُطِمَ اَعْداؤُها عَنْ حُبِّها وَذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعالىٰ
فِي كِتابِهِ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ بِنَصْرِ فاطِمَةَ علیها السلام یعنی رسول خدا
فرمود ایمردمان میدانید فاطمه از چه چیز خلق شد گفتند خدا و رسول دانا ترند
فرمود فاطمه در شمار انسیه نیست بلکه او حوراء انسیه است و بیافریدا و را خداوند
از عرق جبرئیل و از برگهای زم و کوچک جبرئیل عرض کردند یا رسول الله این سخن بر ما
سخت مشکل افتاد زیرا که میفرمائی فاطمه از انسیه نیست بلکه حوراء انسیه است و میفرمائی
از عرق جبرئیل و برگهای جبرئیل آفریده شد فرمود شما را آگهی میدهم همانا خداوند بصحبت
جبرئیل سیبی از بهشت مرا هدیه فرستاد و جبرئیل آنرا بر سینه خود بچفسانید و عرق آورد
و سیب را نیز عرق آمد و این هر دو عرق شیء واحد گشت آنگاه جبرئیل مرا سلام داد
و جواب بستد و گفت اینک سیبی است از بهشت که خداوند بسوی تو هدیه فرستاد

من بگیرم و بوسه دادم و بر چشم خود نهادم و بر سینه خویش چسبانیدم گفت یا محمد این سیب را
بباید بخورد گفتم ای دوست من هدیه پروردگار خورده می شود گفت تو مأموری باکل آن
لاجرم از ابشکافتم پس نگریستم در نوری ساطع و لامع و بیمناک شدم گفت بخور این تفاحه را
این نور منصوره است فاطمه گفتم ای جبرئیل منصوره کیست گفت دختری است که بیرون
میشود از صلب تو و نام او در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه گفتم ای جبرئیل
از چه روی او را در آسمان منصوره و در زمین فاطمه خوانند گفت از بهر آنکه باز داشت
شیعیان خود را از آتش دوزخ و دشمنان خود را از دوستی خود و قول خدای در کتاب خدا
اشارت باین بشارتست که میفرماید یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ
یعنی در آن هنگام مؤمنان قرین فرحت و شادی میشوند بنصرت خداوند بسبب نصرت
فاطمه علیها السلام و دیگر در امالی شیخ سند بحضرت رضا علیه التحیة والثنا
پیوسته میشود و او پدر بر پدر سند بامیرالمؤمنین میرساند قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ
اللهِ یَقُولُ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةَ لِاَنَّ اللهَ فَطَمَهَا وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ النَّارِ مَنْ لَقِیَ اللهَ مِنْهُمْ
بِالتَّوْحِیدِ وَالْاِیمَانِ بِمَا جِئْتُ بِهِ میفرماید از رسول خدای شنیدم که فرمود فاطمه
نامیده شد بفاطمه از برای اینکه خداوند باز داشت و را و ذریت او را از آتش
دوزخ آنان را که خدایرا با توحید و ایمان ملاقات کردند فاضل مجلسی میگوید در
مقاتل الطالبین از محمد باقر علیه السلام مرویست اَنَّ فَاطِمَةَ کَانَتْ تُکْنٰی اُمَّ اَبِیهَا
و نیز در مصباح الانوار از محمد باقر مرویست قَالَ اِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ
الطَّاهِرَةَ لِطَهَارَتِهَا مِنْ کُلِّ دَنَسٍ وَطَهَارَتِهَا مِنْ کُلِّ رَفَثٍ وَمَا رَأَتْ قَطُّ
یَوْماً حُمْرَةً وَلَا نِفَاساً میفرماید نامیده شد فاطمه بطاهره از بهر آنکه پاکیزه بود

دنس وسخ و چرک
رفث فحش گفتن

از زهرا الّا پاکی و ناستوده سخنی و هرگز خون حیض و نفاس در خویشتن دیدار نکرد

ذکر جمله‌ای از فضایل و مناقب و شطری از حالات و معجزات فاطمه علیها السلام

مناقب و فضایل و معجزات فاطمه

ابن عباس از رسول خدا حدیث میکند از رکبان روز قیامت قال قال لیس یرکب یومئذ الّا اربعة انا و علیّ و فاطمة و صالح نبیّ الله فامّا انا فعلی البراق و امّا فاطمة ابنتی فعلی ناقتی العضباء میفرماید در روز قیامت جز چهار تن کس راکب نخواهد بود نخستین منم دوم علی سه دیگر فاطمه چهارم صالح پیغمبر امّا من براق سوار باشم و فاطمه دختر من بر ناقه عضبای من بر نشیند و دیگر در مجالس مفید محمد باقر علیه السلام از پدر و جد حدیث میکند قال قال رسول الله انّ الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها رسول خدا میفرماید خداوند از غضب فاطمه غضبناک می‌آید و از رضای او خوشنود می‌شود و دیگر فاضل مجلسی این حدیث را از خصال مینویسد قال قال رسول الله انّ الله اختار من النساء اربعاً مریم و آسیة و خدیجة و فاطمة و دیگر در عیون اخبار حضرت رضا از رسول خدا روایت میکند قال قال رسول الله انّ الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و همچنان در صحیفة الرّضا مانند این حدیث از آن حضرت وارد است و دیگر در مناقب ابن شهراشوب از قرب الاسناد از رضا علیه السلام مرویست قال قال رسول الله الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیهما و امّهما افضل نساء اهل الارض و نیز در عیون اخبار رضا علیه السلام حدیث میکند قال قال النبیّ انّ فاطمة احصنت فرجها فحرّم الله ذرّیتها علی النار و دیگر در امالی صدوق سند منتهی میشود بمحمد بن

ثعلبی میگوید بعادت بود رسول خدا هرگاه از سفری بازمیشد نخستین بخانه
فاطمه در میرفت و فراوان درنگ میفرمود در یکی از اسفار چون رسول خدا از
مدینه بیرون شد چنان افتاد که فاطمه از بهر خود دو دستاورنجن از عاج و دو
گوشواره و مرسله از بهر خود بساخت و پرده از پیش باب بیت بیاویخت چون
رسول خدا از سفر مراجعت فرمود هم چنان بخانه فاطمه درآمد و اصحاب آنحضرت
از بیرون سرای ایستاده شدند و ندانستند درنگ آنحضرت در آن سرای بدراز
میکشد تا متفرق شوند و اگر نه بمانند در این اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد
و آثار کراهتی در جبین مبارک داشت طریق مسجد پیمود و بر منبر صعود داد اما
فاطمه تفرسی فرمود که مسکتین و قلاده و قرطین و ستر پسند خاطر پیغمبر نیفتاده
در زمان یاره‌ها را از ساعد بیرون کرد و دو گوشوارها را از گوش باز گرفت
و مرسله را از گردن برکشید و ستر را از باب بیرون آورد و همگان را بحضرت
رسول فرستاد و فرستاده را گفت در آنحضرت عرض کن که دختر تو سلام میرساند
ترا و میگوید این جمله را در راه خدا بذل فرما چون فرستاده فاطمه برسید قال
رَسُولُ اللهِ فَعَلَتْ فَدَاهَا اَبُوهَا ثَلاثَ مَرّاتٍ لَيْسَتِ الدُّنْيَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَلا
مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الْخَيْرِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا اَسْقَى
فِيهَا كَافِراً شَرْبَةَ مَاءٍ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ فِيهَا رسول خدا فرمود فاطمه برضای خدا کار
کرد و سه کرت گفت فدای فاطمه شود پدر فاطمه همانا محمد و آل محمد را از دنیا
بهره و نصیبه نیست اگر دنیا را در نزد خداوند باندازه بال پشه بها بود شربت
آبی بهره هیچ کافر نمیگشت این بگفت و برخواست و بخانه فاطمه شد و دیگر در

کتاب احتجاج از جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ یَا فَاطِمَةُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَیَرْضَی لِرِضَاكِ و این خبر سمر گشت ابن جریح حاضر حضرت ابی عبدالله شد و عرض کرد حدیثی شگفت شنیده ام فرمود آن کدام است گفت اِنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ اِنَّ اللهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَیَرْضَی لِرِضَاكِ رسول خدا با فاطمه فرمود خداوند غضب میکند بغضب تو و راضی میشود برضای تو فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ نَعَمْ اِنَّ اللهَ لَیَغْضَبُ فِیمَا تَرْوُونَ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَیَرْضَی لِرِضَاهُ فرمود چنین است چنانکه در روایات و احادیث شما وارد است که خداوند غضب میکند از برای بنده مؤمن و خوشنود میشود بخوشنودی او ابن جریح گفت چنین است فَقَالَ فَمَا تُنْکِرُونَ اَنْ تَکُونَ اِبْنَةُ رَسُولِ اللهِ مُؤْمِنَةً یَرْضَی اللهُ لِرِضَاهَا وَیَغْضَبُ لِغَضَبِهَا فرمود پس چگونه انکار میکنید که دختر رسول خدا مؤمنه باشد و خداوند رضا دهد برضای او و غضب کند بغضب او قَالَ صَدَقْتَ اَللهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ گفت سخن براستی کردی خداوند داناتر است بر اینکه در کدام خانواده رسالت و نبوت را مقرر دارد و دیگر در امالی صدوق سند بمادر انس بن مالک میرسد قَالَتْ مَا رَاَتْ فَاطِمَةُ دَمًا فِی حَیْضٍ وَلَا فِی نِفَاسٍ و هم چنان در امالی صدوق سند بحسن بن زیاد العطار میرسد قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَسَیِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا قَالَ ذَاكَ لِمَرْیَمَ وَفَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْاٰخِرِینَ فَقُلْتُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللهِ اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ هُمَا وَاللهِ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْاٰخِرِینَ میگوید خدمت ابی عبدالله عرض کردم

که رسول خدا در حق فاطمه فرمود که سیده زنان اهل بهشت است یا سیده زنان عالم خود بود
مریم و فاطمه سیده زنان اهل بهشت اند از اولین تا آخرین دیگر باره عرض کردم که قول
رسول خدا است که حسن و حسین مولای جوانان اهل بهشتند فرمود سوگند با خدای
ایشان مولای جوانان اهل جنت اند از اولین تا آخرین و دیگر در امالی بسند با میر
المؤمنین علی علیه السلام پیوسته میشود قال قالت فاطمة لرسول الله یا ابتاه
این القاک یوم الموقف الاعظم و یوم الاهوال و یوم الفزع الاکبر قال یا فاطمة
عند باب الجنة و معی لواء الحمد لله و انا الشفیع لامتی الی ربی قالت یا ابتاه
فان لم القک هناک قال القینی علی الحوض و انا اسقی امتی قالت یا ابتاه و ان
لم القک هناک قال القینی علی الصراط و انا قائم اقول رب سلم امتی قالت فان لم
القک هناک قال القینی و انا عند المیزان اقول رب سلم امتی قالت فان لم
القک هناک قال القینی علی شفیر جهنم امنع شررها و لهبها عن امتی فاستبشرت
فاطمة بذلک صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها میفرماید فاطمه در حضرت
رسول خدا عرض کرد که ای پدر در کجا ملاقات خواهم کرد ترا در روز موقف اعظم
و روز اهوال و روز فزع اکبر فرمود ای فاطمه مرا بر در بهشت خواهی دید و با من لوای حمد
خواهد بود و من در حضرت پروردگار شفاعت امت خواهم کرد عرض کرد اگر ترا
در آنجا نبینم فرمود در کنار حوض خواهی دید در حالتی که سقایت امت خواهم کرد
عرض کرد اگر در آنجا دیدار نکنم فرمود بر صراط دیدار میکنی که من ایستاده ام و میگویم
ای پروردگار من بسلامت درگذران امت مرا عرض کرد اگر در آنجا درک ملاقات
بهره نیفتد فرمود در کنار میزان از ادراک ملاقات بهره خواهی یافت و من همیگویم ای

پروردگارا امت مرا سالم بدار عرض کرد اگر در انجا نیز نگران نتوم فرمود خواهی نگریست
مرا در کنار جهنم در حالتی که باز میدارم شرارهای جهنم و زبانهای آتش را از امت خود
اینوقت فاطمه شاد و شادخواره گشت و نیز در امالی سند بصادق آل محمد می پیوندد
وانحضرت بپدر بر پدر سند بعلی علیه السلام پیوسته میدارد و او از رسول خدا
حدیث میکند که فرمود یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبك و یرضی لرضاك چون
این حدیث اشتهار یافت صندل حاضر خدمت شد و عرض کرد یا اباعبدالله جماعتی
از جوانان بنزدیك ما امده اند و احادیث منکره از تو بما اورده اند فرمود هان ای
صندل آن کدام است عرض کرد خبر میدهند تو فرموده ان الله لیغضب لغضب
فاطمة و یرضی لرضاها فرمود از چه روی انکار میکنید که فاطمه مومنه باشد و خدا
از غضب او بغضب اید و از رضا او راضی شود این هنگام صندل گفت الله اعلم
حیث یجعل رسالته در امالی شیخ نیز غضابری اینحدیث را از صندل بدینگونه
اورده و دیگر در امالی از حضرت رسول مرویست قال ابنتی فاطمة سیدة نساء
العالمین و نیز در امالی سند بامیر المؤمنین پیوسته میشود قال علی ان رسول
الله دخل علی ابنته فاطمة واذا فی عنقها قلادة فاعرض عنها فقطعتها و رمت
بها فقال لها رسول الله ابنتی انت منی یا فاطمة ثم جاء سائل فناولته القلادة
ثم قال رسول الله اشتد غضب الله و غضبی علی من اهرق دمی واذانی فی
عترتی علی علیه السلام میفرماید رسول خدا بر دخترش فاطمه در امد واینوقت فاطمه
مرسله در گردن داشت رسول خدا از دیدار ان مرسله اعراض فرمود لاجرم فاطمه
انرا از گردن بگسیخت و بیفکند رسول خدا فرمود ای دختر من تو از منی از پس ان سائلی

فقال علیه السلام انتم رویتم فیما تروون ان الله لیغضب لغضب عبده المؤمن و یرضی لرضاه
فرمود ایا شما نیستید که نقل میکنید چنانکه از جابر شما روایت کرده اند که خداوند غضب میکند چون بنده مؤمن غضب نماید و خوشنود میشود چون بنده مؤمن خوشنود میگردد عرض کرد چرا این قال فما تنکرون ان تکون فاطمة مؤمنة یغضب الله لغضبها و یرضی لرضاها

بر در آمد و خواستار چیزی شد فاطمه آن گردن بند را با وی بذل فرمود ابو ثم
رسول خدا فرمود غضب خداوند قاهر غالب بر آنکس شدید میشود که خون من
بریزد یا بزحمت عترت من برخیزد و در کشف الغمه نیز این حدیث بدینگونه وارد است
و دیگر در مجالس مفید و امالی شیخ بسند بسعد بن ابی وقاص میرسد قال سمعت
رسول الله یقول فاطمة بضعة منی من سرها فقد سرنی ومن ساءها فقد
ساءنی فاطمة اعز الناس الیّ یعنی از رسول خدای شنیدم که فرمود فاطمه پاره
از گوشت من و بدن من است هر کس او را شاد خاطر بدارد مرا مسرور کرده باشد و
آنکس که با او بد کند با من بد کرده باشد همانا فاطمه عزیزترین مردمانست در نزد من
و دیگر در امالی شیخ بسند بجمیع بن عمیر میرسد میگوید عمه من با عائشه سخن میکرد
و من میشنیدم گفت این مسیر تو بسوی علی بن ابیطالب از برای چیست عائشه گفت
سخن باز کن انه ما کان من الرجال احب الی رسول الله من علی ولا من النساء
احب الیه من فاطمة یعنی هیچ مردی در نزد رسول خدای گرامی‌تر از علی نیست و هیچ
زنی در نزد آنحضرت محبوب‌تر از فاطمه نیست و نیز در امالی شیخ بسند بعائشه پیوسته
میشود قالت اقبلت فاطمة تمشی لا والله الذی لا اله الا هو ما مشیها یخرم
من مشیة رسول الله فلما رآها قال مرحبا یا بنیتی مرتین قالت فاطمة فقال لها
ما ترضین ان تأتی یوم القیمة سیدة نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه
الامة میگوید فاطمه همی آمد و چنان مشی همی فرمود که سوگند با خدای هیچ با مشی
رسول خدا بینونتی و نقصانی نداشت چون پیغمبر او را دیدار کرد دو کرت ترحیب و ترحیب
فرستاد او را فاطمه میفرماید پس رسول خدا فرمود رضا نمیدهی اینکه در روز قیامت

خرمت شیئا ای نقصت و ما قطعت

سیده زنان مؤمنین و سیده زنان امت باشی و دیگر در تفسیر علی بن ابراهیم
از ابی جعفر علیه السلام مرویست فی قوله تعالی اِنَّها لَاِحدَی الکُبَرِ نَذیراً لِلبَشَرِ یعنی
فاطمه و دیگر در امالی صدوق و قطاطانی سند بعبد الله بن سلیمان میرساند میگوید
در صفت پیغمبر قرائت انجیل مینمودم در نکاح نسا مسطور است که آنحضرت
قلیل النسل خواهد بود و نسل او از مبارکه است یعنی فاطمه و از برای او خانه ایست
در بهشت که در آن خانه نه سختی و غم و نه رنج و الم و پیغمبر کفیل میشود او را در آخر الزمان
چنانکه کفیل شد زکریا مادر تورا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند
خواهد آمد و هر دو تن شهید خواهند شد و دیگر در امالی صدوق سند با بن
عباس پیوسته میشود میفرماید یکروز رسول خدا نشسته بود و در خدمت او
علی و فاطمه و حسن و حسین حاضر بودند فقال اللّهمّ اِنَّکَ تَعلَمُ اَنَّ هؤُلاءِ اَهلُ
بَیتی وَ اَکرَمُ النّاسِ عَلَیَّ فَاَحبِب مَن اَحَبَّهُم وَ اَبغِض مَن اَبغَضَهُم وَ والِ مَن والاهُم
وَ عادِ مَن عاداهُم وَ اَعِن مَن اَعانَهُم وَ اجعَلهُم مُطَهَّرینَ مِن کُلِّ رِجسٍ مَعصُومینَ مِن کُلِّ ذَنبٍ
وَ اَیِّدهُم بِرُوحِ القُدُسِ مِنکَ رسول خدا فرمود ای پروردگار من تو میدانی
این جماعت اهل بیت من اند و گرامی ترین مردم اند در نزد من پس دوست دار
کسی را که ایشانرا دوست داراست و دشمن دار کسی را که ایشانرا دشمن است و از در موالات
باش کسی را که با ایشان از موالات نوازد و طریق معادات سپار کسی را که با ایشان
معادات آغازد و اعانت کن کسی را که معین ایشان کردد و بگردان ایشان را پاک
و پاکیزه از هر دنس و مجتبی و معصوم بدار از هر جرمی و جریرتی و نیرو بخش بروح
القدس ثمّ قال یا علیّ اَنتَ اِمامُ اُمَّتی وَ خَلیفَتی عَلَیها بَعدی وَ اَنتَ قائِدُ

وعاد من عاداهم

المؤمنين الى الجنة وكانّي انظر الى ابنتي فاطمة قد اقبلت يوم القيمة على
نجيب من نور عن يمينها سبعون الف ملك وعن يسارها سبعون الف ملك
وبين يديها سبعون الف ملك وخلفها سبعون الف ملك تقود مؤمنات
امّتي الى الجنة فايّما امرأة صلّت في اليوم والليلة خمس صلوات وصامت
شهر رمضان وحجّت بيت الله الحرام وزكّت مالها واطاعت زوجها ووالت
عليًّا بعدي دخلت الجنة بشفاعة ابنتي فاطمة وانّها لسيّدة نساء العالمين
فقيل يا رسول الله اهي سيّدة نساء عالمها فقال ذاك لمريم بنت عمران فامّا
ابنتي فاطمة فهي سيّدة نساء العالمين من الاوّلين والآخرين وانّها لتقوم في
محرابها فيسلّم عليها سبعون الف ملك من الملائكة المقرّبين وينادونها
بما نادت به الملائكة مريم فيقولون يا فاطمة انّ الله اصطفيك وطهّرك و
اصطفيك على نساء العالمين انگاه فرمود ای علی تو امام امت منی وخلیفه
منی برامت من بعد از من وتو کشاننده مؤمنانی بسوی جنان وگویا نگرانم بسوی دختر خود
فاطمه که در میرسد روز قیامت وبر شتری از نور سوار است وهفتاد هزار فرشته از طرف
راست وهفتاد هزار از جانب چپ وی هفتاد هزار از پیش روی وهفتاد هزار از قفای
او ملازمت خدمت او دارند واو مؤمنات امت مرا بسوی بهشت میکشاند هر زنی
که نماز پنجگانه روز وشب را بگذارد وروزه شهر رمضان را بدارد وزیارت خانه خدا را
بکند واز بذل زکوة مال توانی نجوید ودر اطاعت شوهر بتوانی وتراخی نپردازد
وحب علی را بعد از من از پس پشت نیندازد بشفاعت دختر من داخل بهشت خواهد
شد واوست سیده نساء العالمین عرض کردند یا رسول الله ایا فاطمه سیده نساء عالم

خود است فرمود این مقام مریم دختر عمران است اما دختر من فاطمه سیده نساء عالمین
از اولین تا آخرین است همانا چون بایستد در محراب خود هفتاد هزار فرشته از ملائکه
مقربین بر او سلام میفرستند و ندا در میدهند او را بچیزی که فرشتگان مریم را
و میگویند ای فاطمه همانا خداوند تو را برگزید و پاک و پاکیزه فرمود و برگزیده داشت
از زنان عالمین ثُمَّ اَلتَفَتَ اِلی علیٍّ فَقالَ یا عَلِیُّ اِنَّ فاطِمَةَ بَضعَةٌ مِنّی وَهِیَ
نُورُ عَینی وَثَمَرَةُ فُؤادی یَسُوئُنی ۲ مَن سَرَّها وَاِنَّها اَوَّلُ مَن یَلحَقُنی مِن اَهلِ
بَیتی فَاَحسِن اِلَیها بَعدی وَاَمَّا الحَسَنُ وَالحُسَینُ فَهُما اِبنای وَرَیحانَتای
وَهُما سَیِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ فَلیَکُونا عَلَیکَ کَسَمعِکَ وَبَصَرِکَ ثُمَّ رَفَعَ
یَدَهُ اِلَی السَّماءِ فَقالَ اللّهُمَّ اِنّی اُشهِدُکَ اَنّی مُحِبٌّ لِمَن اَحَبَّهُم وَمُبغِضٌ لِمَن اَبغَضَهُم
وَسِلمٌ لِمَن سالَمَهُم وَحَربٌ لِمَن حارَبَهُم وَعَدُوٌّ لِمَن عاداهُم وَوَلِیٌّ لِمَن والاهُم آنگاه
بجانب علی نگریست و فرمود یا علی همانا فاطمه پاره از تن من است و نور چشم من است
و میوه دل من است آزار میرساند مرا آنکس که او را آزار رساند و مسرور میسازد
مرا آنکس که او را مسرور سازد و او اول کس است که بعد از مرگ من با من پیوسته خواهد
شد از اهل بیت من با او نیکوئی کن بعد از من و حسن و حسین فرزندان من اند
و ریحانه من اند و سید جوانان بهشت اند پس باید در نزد تو چون گوش و چشم تو
گرامی باشند آنگاه دست بسوی آسمان برداشت و گفت ای پروردگار من گواه باش
که من دوستدار کسی هستم که دوست دارد ایشان را و دشمن کسی هستم که دشمن دارد
ایشان را و صلحم با کسی که صلح است با ایشان و مقاتلم با کسی که قتال دهد با ایشان
و دشمنم دشمنان ایشان را و دوستم دوستان ایشان را و در علل الشرایع سند با بو

مَن ساءَها وَیَسُرُّنی

جعفر

جعفر علیه السلام بو سند میشود قال اِنَّ بَنَاتَ الاَنبیاءِ لایَطمثنَ اِنَّمَا الطمثُ
عُقُوبَةٌ واَوَّلُ مَن طَمثتْ سَارَةُ میفرماید دختران پیغمبران خون طمث نمی بینند
زیرا که طمث علامت عقوبتاست واول کسی که ساره است که خون طمث دید و دیگر
در امالی شیخ سند بعایشه منتهی میشود قالتْ مَا رَاَیتُ مِنَ النَّاسِ اَحَداً اَشبَهَ
کَلاماً وحَدِیثاً بِرَسُولِ اللهِ مِن فاطِمَةَ کَانَتْ اِذَا دَخَلَتْ عَلَیهِ رَحَّبَ بِهَا
وقَبَّلَ یَدَیهَا واَجلَسَهَا فِی مَجلِسِهِ فَاِذَا دَخَلَ عَلَیهَا قَامَتْ اِلَیهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ
وقَبَّلَتْ یَدَیهِ ودَخَلَتْ عَلَیهِ فِی مَرَضِهِ فَسَارَّهَا فَبَکَتْ ثُمَّ سَارَّهَا فَضَحِکَتْ
فَقُلْتُ کُنْتُ اَرَی لِهَذِهِ فَضلاً عَلَی النِّسَاءِ فَاِذَا هِیَ امرَاَةٌ مِنَ النِّسَاءِ بَینَمَا
هِیَ تَبکِی اِذْ ضَحِکَتْ فَسَاَلتُهَا فَقَالَتْ اِذاً اِنِّی لَبَذِرَةٌ فَلَمَّا تُوُفِّیَ رَسُولُ اللهِ
سَاَلتُهَا فَقَالَتْ اِنَّهُ اَخبَرَنِی اَنِّی اَوَّلُ اَهلِهِ لُحُوقاً بِهِ فَضَحِکتُ عایشه میگوید
از همه مردم کسی را ندیدم در ترتیل کلام و بیان حدیث شبیه تر از فاطمه با پیغمبر و گاهی
که داخل میشد بر رسول خدا او را ترحیب و ترحیب میفرمود و دستهای او را
بوسه میداد و در کنار خود نشستن میفرمود و گاهی که رسول خدا بر فاطمه در می
امد بر پای میشد و ترحیب میکرد و دستهای پدر را بوسه میزد در مرض موت
پیغمبر فاطمه بر وی در امد آنحضرت با فاطمه آغاز مسارت کرد و سخنی چند با او بگفت
فاطمه سخت بگریست پس کلمه دیگر بگفت و او بخندید عایشه میگوید با خود گفتم
این زن را بر دیگر زنان فضیلت و فضلی است چه در میان گریه میخندد پس از
فاطمه پرسش نمودم که این خنده در میان گریه چه بود فرمود مگر من انکسم که سر نبی
کنم و شنیده باز گویم این ببود تا رسول خدای جهان را وداع گفت اینوقت دیگر باره

البدر الدر لعشرا
ولیطر باسمعه
انّه یموت فبکت
ثمّ اخبر فی م

پرسش نمودم فرمود رسول خدا مرا از مرگ خویش خبر داد بگریستم آنگاه فرمود تو از
اهل بیت من اول کسی باشی که با من ملحق شوی پس بخندیدم و دیگر در تفسیر علی بن ابرهیم
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا
مُهِينًا همانا آنان که خدا و رسول را آزار کردند خداوند لعن کرد ایشان را در دنیا و
آخرت و مهیا ساخت از برای ایشان عذاب و خوار پیغمبر فرماید این آیه مبارکه نازل شد
در حق کسی که غصب کرد حق امیرالمؤمنین و ماخوذ داشت حق فاطمه را و آزار کرد فاطمه را
چنانکه پیغمبر فرمود مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي
وَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ الْآيَةَ کسی که آزار کند فاطمه را در حیات من مانند کسی است که آزار
کند او را بعد فوت من و کسی که آزار کند او را بعد فوت من چنانست که آزار کرده باشد
در حیات من و کسی که آزار کند او را مرا آزار کرده باشد و این آیه مبارکه را که خدای فرو
فرستاده إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ بدین معنی نازل گشت و دیگر در کتاب
خصال مستور است که رسول خدا علی علیه السلام را بدین کلمات وصیت فرمود
قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ
ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدَكَ ثُمَّ اطَّلَعَ
الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فرمود ای علی خداوند بر دنیا مشرف گشت و مطلع
و برگزید مرا از مردان عالمین و در کرت ثانی نگران شد و تو را از مردان عالمین اختیار کرد
بعد از من و در کرت ثالث نظر افکند و ائمه هدی را از فرزندان تو بعد از تو از مردان عالمین
برگزیده داشت و در کرت رابع فاطمه را از زنان عالمین برگزید و دیگر در معانی الاخبار سند

ومن آذاها بعد موتی

و کسی که مرا آزار کند خدا را آزار کرده باشم

ثم اطلع الثانية فاختارك على رجال العالمين بعدی

مفضل بن عمر میگوید بحضرت صادق آل محمد عرض کردم مرا خبر ده از قول رسول خدا
در حق فاطمه اِنَّهَا سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ اَهِیَ سَیِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَاکَ
لِمَرْیَمَ کَانَتْ سَیِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَفَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَ
الْآخِرِینَ عرض کرد از قول رسول خدا در حق فاطمه مرا خبر ده آیا او سیده نساء العالمین است
یا سیده نساء عالم خود است فرمود این مقام مریم است که سیده نساء عالم خود بود لکن
فاطمه سیده نساء العالمین است از اولین تا آخرین و دیگر در معانی الاخبار بسند با بن عباس
منتهی میشود و او از رسول خدا روایت میکند قَالَ اِنَّ فَاطِمَةَ شُجْنَةٌ مِنِّی یُؤْذِینِی
مَا آذَاهَا وَیَسُرُّنِی مَا سَرَّهَا وَاِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ
وَیَرْضَی لِرِضَاهَا میفرماید فاطمه شجنه من است یعنی آمیخته و درهم شده با من بسبب آنکه
چنانکه عروق درهم شوند و در آمیزند آزار میرساند مرا چیزی که او را آزار کند و شاد
میسازد مرا چیزی که او را مسرور دارد همانا خداوند تبارک و تعالی غضب میکند بغضب
فاطمه و خوشنود میشود بخوشنودی فاطمه و دیگر در صحیفه رضا علیه السلام سند
بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود میفرماید اسماء بنت عمیس مرا حدیث
کرد قَالَتْ کُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ جَدَّتِکَ اِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ وَفِی عُنُقِهَا قِلَادَةٌ
مِنْ ذَهَبٍ کَانَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیطَالِبٍ اشْتَرَاهَا لَهَا مِنْ فَیْءٍ لَهُ فَقَالَ النَّبِیُّ لَا یَغُرَّنَّکِ
النَّاسُ اَنْ یَقُولُوا اِبْنَتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَیْکِ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا وَبَاعَتْهَا وَاشْتَرَتْ
بِهَا رَقَبَةً فَاَعْتَقَتْهَا فَسُرَّ رَسُولُ اللهِ بِذٰلِکَ میگوید حاضر خدمت فاطمه علیها
السلام بودم ناگاه رسول خدای درآمد در گردن فاطمه قلاده از زر ناب دید
و آن قلاده را علی علیه السلام از سهم فیء خویش خریده بود پیغمبر فرمود هان

ای فاطمه فریفته نشوی که مردم بگویند تو را دختر محمد و تو جامه جبابره در بر داشته باشی
چون فاطمه این بشنید گردن بند را باز کرد و بفروخت و عبدی بخرید و آزاد کرد رسول
خدا را شاد خاطر ساخت و دیگر در کتاب خرایج مسطور است عمران بن حصین
میگوید در خدمت رسول خدای جای داشتم ناگاه فاطمه درآمد و او صفره بود و
از شدت گرسنگی چهره مبارکش عارض صفرت یافته بود پیغمبر فرمود نزدیک شو
با من چون نزد آنحضرت آمد دست مبارک را بر سینه او در موضع قلاده نهاد
ثم قال اللهم مشبع الجاعة و رافع الوضعة لا تجع فاطمة فرمود ای پروردگار
من ای سیر کننده گرسنگان و فرازنده پست پایگان گرسنه مگذار فاطمه را عمران بن
حصین میگوید در زمان دیدم صفرت از چهره فاطمه برخواست و گونهای مبارکش گلگون
گشت و از آنحضرت منقول است که فرمود از آن پس هرگز گرسنه نشدم و نیز در خرایج از جابر بن
عبدالله مرویست که رسول خدای روزی چند با کل طعامی دست فرو نبرده بود و گرسنگی
آنحضرت را سخت زحمت میکرد لاجرم در خانهای ازواج مطهرات طوف فرمود و هیچ
خورش و خوردنی بدست نیافت فاتی فاطمة فقال یا بنیة هل عندک شیء آکله
فانی جائع قالت لا والله بنفسی و اخی چون فاطمه در آمد فرمود آیا در نزد تو از خورش
و خوردنی چیزی بدست میشود که من ناهار خود را بدان بشکنم چه سخت گرسنه‌ام فاطمه
عرض کرد جان من فدای تو باد سوگند با خدای مالک شیء نیستم چون از نزد پیغمبر بیرون شد
کنیزکی یاد بیکرد و گرده نان و پاره از گوشت بدو آورد فاطمه ماخوذ داشت و در زیر جفنه
بپوشید فرمود فقالت والله لاوثرن بها رسول الله علی نفسی و غیری فرمود
سوگند با خدای رسول خدا را بر خود و غیر خود برگزیده میدارم و این طعام را خاص و ممتاز

ومال

وحال آنکه همگان گرسنه و جوعان بودند پس حسن واکر و حسین را بحضرت رسول فرستادیم
وپیام داد فقالت انا ان الله بشئ فخبأته لک یعنی خداوند چیزی بما رسانیده و من از
برای تو پوشیده داشتم فرمود بنزد من حاضر کن چون فاطمه آن قدح را از سرپوش برگرفت آکنده
از نان وگوشت نگریست حیرت زده شد دانست که از خدای رسیده پس خدایرا شکر
گفت و رسول را درود فرستاد وان طعام را بنزد رسول خدای آورد فلما رآه حمد الله
وقال من این لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
چون پیغمبر بران طعام نگریست فرمود این از کجاست عرض کرد از نزد خدا وخداوند روزی
میرساند هر که را میخواهد اینوقت پیغمبر علی را طلب فرمود وان طعام را رسول خدا وعلی
وفاطمه وحسن وحسین بخوردند وهمگان سیر شدند وفاطمه میفرماید هنوز ان طعام
از قدح پرداخته نشد وهمسایگان را بجمله بهره رسید ونیز در خرایج مسطور است
که ابو عبد الله میفرماید قال ان خدیجة لما توفیت جعلت فاطمة تلوذ برسول الله
وتدور حوله وتسئله یا رسول الله این امی فجعل النبی لا یجیبها فجعلت
تدور علی من تسئله ورسول الله لا یدری ما یقول فرمود کاهی که خدیجه علیها
السلام وفات کرد فاطمه پناه برسول خدا آورد ودور میزد و حول الحضرت و پرسش مینمود
که مادر من در کجاست پیغمبر اورا جواب نمیفرمود وفاطمه همچنان دور بر می آمد و پرسش
مینمود وپیغمبر ندانست چه گوید اینوقت جبرئیل فرود شد فقال ان ربک یأمرک
ان تقرء علی فاطمة السلام وتقول لها امک فی بیت من قصب کعابه من ذهب
وعمده من یاقوت احمر بین آسیة امرأة فرعون ومریم بنت عمران فقالت
فاطمة ان الله هو السلام ومنه السلام والیه السلام عرض کرد پروردگار تو

تو مأمور میدارد تو را که فاطمه را سلام برسانی و بگوئی مادر تو در خانه ایست از
قصب که نیمهای آن را از زر ناب ساخته‌اند و عمودهای آن را از یاقوت سرخ برافراخته‌اند
این خانه فیها آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران است فاطمه در پاسخ گفت خداوند
سلام است و از او است سلام و بسوی او است سلام و همچنان در خرائج مسطور است
که بعد از فوت فاطمه ام ایمن سوگند یاد کرد که دیگر در مدینه نماند چه نیرو نداشت
که مواضع فاطمه را بی او دیدار کند لاجرم از مدینه بیرون شد و طریق مکه پیش داشت
در عرض راه چنان عطشان گشت که بیم هلاک میرفت دست برداشت و گفت ای پروردگار
عالمیان من خادم فاطمه ام تشنگی مرا میکشد فَاَنْزَلَ اللهُ عَلَیْهَا دَلْوًا مِنَ السَّمَاءِ
فَشَرِبَتْ فَلَمْ تَحْتَجْ اِلَی الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ سَبْعَ سِنِیْنَ یعنی خداوند دلوی از آسمان
فرو داورد تا آب بنوشید و از آن پس تا هفت سال محتاج آب و طعام نگشت
و مردمان در روزهای حار شدید بکار بد و میفرستادند و او را آزمایش میکردند
هرگز زحمت تشنگی بروی استیلا نیافت و دیگر در خرائج از سلمان فارسی مرویست
میفرماید بودم و همی نگریستم که فاطمه علیها السلام نشسته است و آسیائی در پیش روی
اوست و بدان آرد میکند مقداری از جو را و حسین علیه السلام در میان خانه
از شدت جوع بتضور و فریاد است و عمود آسیا خون آلود گشته گفتم ای دختر رسول
خدا کفهای مبارکت را چنین رنجه مکن اینک کنیزک تو فضه حاضر است چون او را
باز گذار فَقَالَتْ اَوْصَانَا رَسُوْلُ اللهِ اَنْ تَکُوْنَ الْخِدْمَةُ لَهَا یَوْمًا فَکَانَ اَمْسِ
یَوْمَ خِدْمَتِهَا فرمود رسول خدا مرا وصیت کرده است که خدمت خانه یکروز از او را
باشد و روز دیگر مرا دی نوبت او بود سلمان گفت من بنده هستم آزاد شده مرا بطلبی

تضور فریاد کردن و در پیچیدن از گرسنگی
۲ روانی یوما تمام

شیر بکار تا اسکات حسین فرمودم تا اسکات حسین از تمّ توصّی شیر میکن
لاجرم من مقداری از جو را آرد کردم و طریق مسجد سپردم و با رسول خدای نماز گذاشتم انگاه
صورت حال را با علی علیه السّلام رسانیدم آنحضرت بگریست و بیرون شد و چون باز آمد
خندان بود رسول خدای پرسش فرمود قال دخلتُ علی فاطمةَ وهی مستلقیةٌ لقفاها
والحسینُ نائمٌ علی صدرها وقُدّامها رحی تدورُ من غیر یدٍ فتبسّم رسول الله وقال
یا علیُّ اما علمتَ انّ لله ملائکةً سیّارةً فی الارض یخدمون محمّداً وآل محمّدٍ الی ان
تقومَ الساعةُ فرمود اندر شدم بر فاطمه و او را نگریستم از پس پشت افتاده و حسین بر سینه
او بخواب شده و در پیش روی او آسیا بخویشتن میگردید بی آنکه دستی آنرا بگرداند و
از آنگاه رسول خدا تبسمی فرمود و گفت یا علی آیا ندانسته که خدا را در زمین فرشتگان
سیاره است و ایشان خدمتگذار محمّد و آل محمّدند تا گاهی که قیامت فرارسد و
در خرایج از ابوذر مرویست میفرماید رسول خدا مرا در طلب علی فرستاد در سرای آمدم
آنحضرت را ملاقات نکردم و ندا در دادم هیچکس پاسخ نگفت و در آنجا آسیائی دیدم که طحن میکرد
و کسی در کار آن نبود دیگر باره ندا کردم آنوقت علی از سرای بیرون شد متفقا
بحضرت مصطفی آمدیم رسول خدا گوش فرا داشت و علی چیزی گفت که من فهم نتوانستم کرد
بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شگفت همی آید از آسیائی که در خانه علی بود میگردید
و طحن میکرد و کسی با او نبود قال انّ ابنتی فاطمةَ ملأ الله قلبها وجوارحها ایماناً
ویقیناً وانّ الله علم ضعفها فاعانها علی دهرها وکفاها اما علمتَ انّ لله ملائکةً
موکّلین بمعونة آل محمّدٍ فرمود خداوند بزرگ آکنده ساخته قلب و جوارح دختر من
فاطمه را با ایمان و یقین و خداوند دانا است بر ضعف فاطمه لاجرم او را اعانت میکند

و کتاب مبتر ما باید چند کرد زیرا که او ست یا نمیداند که خدا برافرینکان آنند که مامورند

بجامت آل محمد و هم در خرایج مرقوم است که صبحگاهی علی علیه السلام فاطمه را خطاب کرد

فقال لها عندک شیء تغذّینیه قالت لا یعنی فاطمه را فرمود چیزی هست در نزد تو که

مرا غذا بدهی عرض کرد چیزی بدست نیست امیر المؤمنین از خانه بیرون شد و یکدینار

بوام گرفت تا اصلاح کار اهل خویش کند با مقداد در دیدار کرد که در طلب قوت

عیال جوعان از اینسوی بدانسوی میشود آن دینار را باوی بذل کرد و خود بمسجد آمد و نماز

ظهر و عصر را با رسول خدای بگذاشت چون از نماز فراغت جستند پیغمبر دست علی را بگرفت

و متفقا بخانه فاطمه آمدند و آنحضرت در محراب عبادت بود چون بانگ رسول خدا را اصغا

کرد بیرون دوید و سلام داد و جواب بشنید و او اعز ناس بود در حضرت رسول الله و قد

در قفای فاطمه در غلیان بود پس پیغمبر از در ملاطفت سر و روی او را مسح فرمود ثم قال

عشّینا غفر الله لک و قد فعل آنگاه پیغمبر فرمود ما را غذای شامگاه بده که خداوند

قرین مغفرت دارد ترا. فرمود قد فعل یعنی خداوند ترا امرزیده است پس فاطمه آن

قدح را بیاورد و در پیش روی رسول خدا گذاشت قال یا فاطمة انّی لک هذا الطّعام

الّذی لم انظر الی مثل لونه قطّ و لم اشمّ مثل رائحته قطّ و لم اکل اطیب

منه و وضع کفّه بین کتفی علیّ و قال هذا بدل عن دینارک انّ الله یرزق من

یشاء بغیر حساب فرمود ای فاطمه از کجا این طعام بدست کردی که من هرگز طعامی

بدین رنگ دلکش و بوی خوش ندیده ام و بدین نیکوئی طعام نخورده ام آنگاه دست

مبارک را در میان دو کتف علی علیه السلام نهاد و فرمود این موهبت در ازای آن دینار است

کردی در راه خدا بذل کردی همانا خداوند بیرون حساب روزی میدهد آنرا که میخواهد

نزول مائده از بهشت

فاضل مجلسی میگوید زمخشری در کتاب کشاف در ذیل قصهٔ زکریا و مریم از رسول خدا
حدیث میکند که در سال قحط و غلا آنحضرت سخت گرسنه شد فاطمه دو گرده نان و
پارهٔ از گوشت بآنحضرت هدیه نمود پیغمبر آنرا باز گردانید بسوی او فقال هلمّی یا بُنیّه
وکشفت عن الطبق فاذا هو مملوّ خبزاً و لحماً فبُهِتَت و علمت انها نزلت من الله تعالی
فقال لها انّی لکِ هذا قالت هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال
الحمد لله الذی جعلکِ شبیهة سیّدة نساء بنی اسرائیل فرمود ای دخترک من بیاور
آن طعام را چون فاطمه سرپوش از طبق برگرفت آکنده از نان و گوشت دید حیرت زده
گشت و دانست از خدای رسیده پیغمبر فرمود هان ای فاطمه از کجا این طعام بدست
کردی عرض کرد از خدای رسیده و او است که هر کرا خواهد بیرون حساب روزی دهد پیغمبر
فرمود سپاس خدایرا که تورا همانند سیدهٔ زنان بنی اسرائیل آورد آنگاه حسن و حسین
و دیگر اهل بیت را حاضر ساخت تا همگان بخوردند و سیر شدند و آن طعام همچنان
بجای بود پس فاطمه همسایگان را بخش و بهره فرستاد در کتاب خرایج و مناقب مرویست
که امیر المؤمنین علی علیه السلام از جهودی مبلغی شعیر بوام خواست جهود عرض کرد مرا رهینه
بباید داد آنحضرت ملاءهٔ از فاطمه که عبارت از نسجی است که یک پارچه باشد برهن گذاشت و
شعیر را ماخوذ داشت و آن جهود ملاءه را برای خویش برد و در بیتی جای داد نیمشب
ضجیع جهود از برای حاجتی بدان بیت رفت و نوری ساطع دید که از شعشعهٔ آن نور بصر تار میگشت
بازشتافت و شوهر را آگهی داد چون جهود بیامد و این بدید اهل و عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد
تن جهود آنجا گرد آمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملاءهٔ حضرت فاطمه است همگان
اسلام آوردند و همچنان در خرایج مسطور است که جماعت یهود در مجلس عروسی بود بحضرت

ملاءه بالضم و مد
الازار و الریطه

رسول خدا آمدند و عرض کردند که سارا با شما حق جوار است خواستاریم که فاطمه دختر خود را
رخصت فرمائی که حاضر مجلس ما شود و بر مکانت و منزلت عرس ما بیفزاید و فراوان الحاح نمودند
آنحضرت فرمود حکم با شوهر او علیست از در خدا عت بیرون شدند و آنحضرت را در نزد
علی بشفاعت برانگیختند پیغمبر مسئلت ایشان را با جابت مقرون داشت جهودان شاد
خاطر باز شدند و بتهیه حلی و حلل بالنظم والرّم پرداختند و گمان داشتند که فاطمه را
استطاعتی نیست و در آن مجلس مورد استهزا خواهد گشت جبرئیل بیامد و از جانب خدا
چنان حلی و حلل جنت چندانکه بکار بود بیاورد تا فاطمه بپوشید و خویشتن را بدان زینتها
بیاراست و جانب سرای جهودان راه پیش داشت زنان جهود چون آن حلی و حلل بنگریستند
بیخویشتن شدند و بیخودانه در حضرت فاطمه زمین ببوسیدند و جماعتی طریق مسلمانی
گرفتند و دیگر در تفسیر عیاشی بسند بابی جعفر علیه السلام میرسد میفرماید فاطمه در
خانه امیر المؤمنین چهار خدمت را بر ذمت نهاده بود نخستین رفتن خانه و خمیر کردن
آرد و پختن نان رجاروب کردن بیت و علی علیه السلام ضمانت و پایندانی داشت
کارهای بیرون خانه را و نقل و تحویل حطب و آوردن طعام یکروز فاطمه را گفت از خورش
و خوردنی چه داری عرض کرد قسم بانکس که حق نور ابزرگ داشته سه روز است در نزد ما
چیزی بدست نمیشود فرمود چرا آگهی ندادی مرا عرض کرد رسول خدا فرمان کرده است
که من از تو چیزی نخواهم فرمود این در وقتی است که پسر عم تو از برای تو چیزی بیاورد
و اگر نه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت و از خانه بیرون شد و از مردی دیناری بوام
گرفت در عرض راه مقداد بن الاسود را دیدار کرد فقال ما اخرجك في هذه الساعة
قال الجوع والذي عظم حقك يا امير المؤمنين قال فهو اخرجني وقد استقرضت

جاء بالنطم والرّم آی بالبحر والبر آی الرطب واليابس یعنی بمال کثیر و زینت فراوان

پایندان بمعنی ضامن است

دیناراً و سأوثرك به فدفعه الیه فرمود تو را چه افتاد که اینساعت بیرون شدی فرمود
بانکه حق تو را بر تو کمی داشتم علت جوع فرمود نیز مرا گرسنگی بیرون آورده و دیناری
بقرض گرفته ام و بر میگردم تو را بر خویشتن و آن دینار را بمقداد داد و طریق سرای خویش
گرفت چون بخانه درآمد نگریست که رسول خدای نشسته و فاطمه بنماز ایستاده و چیزی
سرپوشیده حاضر است چون فاطمه از نماز فراغت جست زیرپوش برگرفت قدحی
آکنده از نان و گوشت آشکار گشت علی چون این بدید قال یا فاطمة انّی لک هذا
قالت هو من عند الله گفت ای فاطمه این از کجا بدست آوردی فرمود از نزد خدا انّ
الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال له رسول الله الا احدّثک بمثلک و مثلها
قال بلی قال مثل زکریّا اذ دخل علی مریم المحراب فوجد عندها رزقاً قال یا
مریم انّی لک هذا قالت هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب
رسول خدا علی مرتضی را فرمود مانند آنچه در میان تو و فاطمه گذشت از برای تو حدیث
میگویم عرض کرد نیکو باشد فرمود گاهی که زکریا بر مریم درآمد و او در محراب عبادت بود
طعامی در نزد او نگریست فرمود ای مریم این طعام از کجا تو را آمد عرض کرد از نزد
خداوند و اوست که بیرون حساب هر کرا میخواهد روزی میدهد

ذکر فضیلت فاطمه از تفسیر و تأویل مفسرین بعضی از آیات که در شأن فاطمه علیها السلام فرود آمده

در بعضی از آیات که در شأن فاطمه

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب خرکوشی از کتاب لوامع و کتاب شرف المصطفی باسناد خود
از سلمان حدیث میکند و ابوبکر شیرازی در کتاب خود از ابو صالح روایت میکند
و ابو اسحق ثعلبی و علی بن احمد الطائی و ابو محمد حسن بن علویه و قطان در تفاسیر خود

خود از سعید بن جبیر و سفیان ثوری و ابونعیم اصفهانی در آنچه نازل شده از قرآن
درشان امیرالمؤمنین از حماد بن سلمه از ثابت از انس از ابی مالک از ابن عباس خبر
میدهند و قاضی نطنزی از عبدالله از جعفر صادق علیه السلام خبر میدهد که قوله
تعالی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ میفرماید علی و فاطمه دو بحر عمیق اند که هیچیک را بر دیگر
بغی و طغیان نیست و بروایتی بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ
از برزخ مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و از لؤلؤ و مرجان اشاره بحسن و
حسین علیهم السلام است و در این آیه مبارکه فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لَا أُضِیعُ
عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی عمار بن یاسر میگوید مراد از ذکر علی مرتضی و از انثی
فاطمه زهراست در شبانگاه هجرت بر رسول خدا فرود شد امام محمد باقر میفرماید
در این آیه مبارکه وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَی فالذکر امیر المؤمنین والانثی
فاطمه و دیگر در سوره مبارکه واللیل که امروز این آیات بدینگونه قرائت میشود
إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَاتَّقَی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی
حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید از خلال این آیات پاره کلمات انداخته اند
تا از منزلت و منزلت آل پیغمبر چیزی بکاهند نخست بر رسول خدای بدینگونه فرود
شد إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَاتَّقَی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی بِقُوتِهِ وَصَامَ
حَتَّی وَفَی بِنَذْرِهِ وَتَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاکِعٌ وَآثَرَ الْمِقْدَادَ بِالدِّینَارِ عَلَی نَفْسِهِ
آنگاه اشارت بدین معنی فرمود قال وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی وَهِیَ الْجَنَّةُ وَالثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ
بعد از بیان این معنی دیگر باره آغاز قرائت باقی آیه مبارکه را بدینگونه فرمود فَسَنُیَسِّرُهُ
لِذَلِکَ وَجَعَلَهُ إِمَامًا فِی الْخَیْرِ وَقُدْوَةً وَأَبَا الْأَئِمَّةِ یَسَّرَهُ اللَّهُ لِلْیُسْرَی و همچنان

ابو جعفر علیه السلام این آیه مبارکه را که در این ایام بد بنکو نمز قرائت میشود ولقد عهدنا
الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما فرمود که بد بنکو نمز محمد صلی الله علیه واله در
شد ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین
والائمة من ذریتهم و دیگر قاضی ابو محمد کرخی در کتاب خویش سند بجعفر صادق علیه السلام
میرساند و آنحضرت از فاطمه روایت میکند قالت فاطمة لما نزلت لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی چون این آیت مبارکه فرود شد که رسول خدا را چون
بخوانید مانند یکی از امثال واقران خود بنامش نگیرید وبنام یاد مکنید وجز رسول خدا
نخوانید فاطمه میفرماید که من بهم کردم که آنحضرت را بدر خطاب کنم ویا ابه بگویم یا رسول
الله خطاب میکردم در کرت نخست ودوم وسه دیگر چون یا رسول الله گفتم آنحضرت را
کراهتی عارض میگشت واعراض میفرمود ثم اقبل علی فقال یا فاطمة انها لم تنزل
فیک ولا فی اهلک ولا نسلک انت منی وانا منک انما نزلت فی اهل الجفاء
والغلظة من قریش اصحاب البذخ والکبر قولی یا ابه فانها احیا للقلب وارضی
للرب میفرماید آنگاه رسول خدای روی بمن آورد وفرمود ای فاطمه این آیه مبارکه
نازل نشده است از برای تو ونه از برای اهل تو ونه از برای فرزندان تو همانا تو منی ومن
توام بلکه نازل شده است از برای ستمکاران ودژخیم نهادان قریش که منکر وشهره کش
وتندخوی تر از اناسند تو بگوی یا ابه که قلب را برافزون زنده میدارد وخدا را خوشنود

ترمیا زد

ذکر دوازده زن که خداوند جل جلاله در قرآن مجید بکنایت از ایشان یاد فرمود

نخستین از آن دوازده زن که در قرآن بکنایت از ایشان ذکر شده حوا علیها السلام است انجا که

بدخ بمعنی کبر و نخوت و کبر کردن است

میفرماید وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما
ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ما تفسیر این آیه را در جای خود نوشته ایم و شجره
ملعونه را نموده ایم در اینجا مقصود از انت وزوجک آدم و حواست و دیگر زوجه نوح
و زوجه لوط علی نبینا وعلیهما السلام است آنجا که میفرماید ضرب الله مثلا للذین
کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما
فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین شرح حال نوح
ولوط و زنهای ایشان در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد در اینجا
غرض آنست که زنهای ایشان را بنام یاد نفرموده و دیگر از زنان که در قرآن بکنایت
یاد شده زن فرعون است آنجا که میفرماید وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة
فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من القوم الظالمین و
دیگر زوجه حضرت خلیل الرحمن علیه السلام است که بکنایت مذکور فرموده آنجا که میفرماید
فلما رأى ایدیهم لا تصل الیه نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا
الی قوم لوط وامرأته قائمة فضحکت فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب
قالت یا ویلتا ءالد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مراد از امرأته
قائمة زوجه حضرت ابرهیم است و دیگر زوجه زکریاست که بکنایت یاد فرموده آنجا که
فرماید فاستجبنا له ووهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون فی
الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین و دیگر ضجیع عزیز مصر
زلیخاست که در قرآن کریم بنام فرود نشده آنجا که میفرماید قال ما خطبکن اذ راودتن
یوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء قالت امرأة العزیز الآن

حصحص الحق انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین و دیگر رحمه زوجه ایوب
متعبر است که بکنایت یاد شده انجا که میفرماید فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و اتیناه
اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری للعابدین و دیگر بلقیس که نام او
بکنایت مذکور گشته انجا که میفرماید انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل
شیء و لها عرش عظیم و دیگر صفوره زوجه موسی علی نبینا و علیه السلام است انجا که میفرماید
قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت
عشرا فمن عندک و ما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین
و دیگر از ازواج مطهرات رسول خدا حفصه و عایشه را بکنایت نام برده انجا که فرماید
و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت به و اظهره الله علیه عرف
بعضه و اعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم
الخبیر و دیگر از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه کبری علیها السلام است
که نام مبارکش بکنایت یاد شده انجا که میفرماید و وجدک عائلا فاغنی و دیگر بتول
عذرا فاطمه زهرا علیها و علی ابیها الصلاة و السلام است که خداوند او را نیز بکنایت مذکور داشته انجا که
میفرماید مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه را خواسته و در بعضی از آیات صفات و خصال
ایشان را ذکر میفرماید چنانکه حوا طریق توبت و انابت سپرد کما قال الله تعالی قالا
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و خصلت نیکوی
آسیه زن فرعون مکتوب افتاد اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی
من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین و صفت ضیافت ساره زوجه خلیل
سایر گشت و اشارت بنام او در آیه مبارکه و امرأته قائمة مرقوم افتاد و بلقیس بحصافت

عقل و رزانت رای یاد کرده آمد کما قال الله تعالی قالت ان الملوک اذا دخلوا
قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون و دختر شعیب
زوجهٔ موسی بزیور حیا و حجاب آراسته بود چنانکه خداوند جلّ جلاله خبر میدهد
آنجا که میفرماید فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک
لیجزیک اجر ما سقیت لنا فلما جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت
من القوم الظالمین و دختر خویلد خدیجهٔ کبری زوجهٔ رسول خدا بصفت احسان
ممتاز بود چنانکه خدای فرماید ووجدک عائلاً فاغنی و عایشه دختر ابوبکر و
حفصه دختر عمر بن الخطاب مورد نصیحت آمدند قال الله تبارک وتعالی یا نساء
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی
فی قلبه مرض وقلن قولاً معروفاً وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی الی قوله تعالی واطعن الله ورسوله و دیگر بتول عذرا سیدهٔ نساء فاطمهٔ زهرا
دختر محمد مصطفی زوجهٔ علی مرتضی بصفت عصمت برگزیدهٔ خالق ارض و سما بود قوله تعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین مکشوف باد که ما
این قصص و روایات و احادیث و آیات را در مجلدات ناسخ التواریخ هریک را در جای خود بشرح
و بسط نگاشته ایم اراده ما در این مقام از آن زیاده نیست که همی اشارتی نمائیم باعث
محل فاطمه علیها السلام دارد یاد کرده آید در خبر است که خداوند تبارک و تعالی ده تن از زنان را
بعطای ده چیز برگزیده داشت نخستین حوا زوجهٔ آدم صفی علیه السلام را بقبول توبت
و انابت برگزید و ساره زوجهٔ ابرهیم علیه السلام را بکمال حسن و جمال نیکو برگزید ساره زوجهٔ

[illegible]

ابرهیم

ابرهیم علیه السلام را بکمال حسن و جمال نیکو برگزید و رحمه زوجه ایوب را بحفاظ نظر و حجاب
جبلی ممتاز فرموده و آسیه زوجه فرعون را حشمت و حرمت داد و زلیخا زوجه یوسف را دانش و
حکمت عنایت فرمود و بلقیس زوجه سلیمان را بخصائص عقل و اصابت رای و اختیار نمود
و یوخبد مادر موسی را صبر و شکیب کرامت کرد و مریم مادر عیسی را بزلال صفا و
صفوت بپرورد و خدیجه زوجه مصطفی را مقام رضا داد و فاطمه زوجه مرتضی را بعلم
ما کان و ما یکون بهره ور ساخت و نیز مسئلت دعوت را خداوند جل جلاله باجابت
مقرون داشت و در قران مجید باز نمود نخستین نوح نبی بود چنانکه میفرماید وَلَقَدْ
نَادَینَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ وَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِیمِ و دیگر در اجابت مسئلت
یوسف و دفع دادن کید زنان را از وی میفرماید فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ
كَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و دیگر در اجابت دعوت موسی و هرون میفرماید
قَالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِیمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِیلَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ و در حق
یوسف بن متی ذوالنون میفرماید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِی
الْمُؤْمِنِینَ و در حق ایوب پیغمبر میفرماید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ
آتَیْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِینَ و در حق زکریا
فرماید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیَى و دیگر در قبول دعوت مخلصین از عباد میفرماید
وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ و دیگر در اجابت دعوت مضطرین از عباد میفرماید
أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَكْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ
قَلِیلًا مَا تَذَكَّرُونَ و در اجابت مسئلت داعین میفرماید وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِی عَنِّی
فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ

یوشدون و در اجابت دعوت علی مرتضی و فاطمه زهرا میفرماید فاستجاب لهم ربهم
انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض دیگر آنست که رسول
خدای از دو چیز بیمناک بود و خداوند او را ایمن ساخت و مسرور داشت نخستین از
بیرون شدن مکه و جلای وطن دلگران بود جبرئیل این آیه مبارکه را بدو آورد ان
الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد قل ربی اعلم من جاء بالهدی
ومن هو فی ضلال مبین و دیگر نگران بود که مبادا از پس او کلمات قرآن مجید را
دستخوش تحریف و تبدیل کنند چنانکه دیگر کتب سماوی را کردند خداوند این آیت مبارکه
بفرستاد انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و دیگر از عذاب امت خاطر مبارکش
قرین زحمت بود خداوند بدین آیتش شاد خاطر فرمود و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم
و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون و دیگر بیمناک بود که مبادا دین حق قوی نگردد
و نیرو سند نشود و بر سیاه و سفید ظهور نکند بدین آیه مبارکه اش ایمن ساخت هو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
و دیگر اندوه میبرد که مبادا بعد از وی مؤمنان از اسبابی و لغزشی یابند خداوند
بدین آیتش ایمن فرمود یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء و چون نگران معاصی و خطایا
بود خدایش بدین کلمات مطمئن خاطر فرمود یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله
توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها
الانهار یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم
و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

ودر اجابت مسئلت وقبول شفاعت آنحضرت این آیت فرو فرستاد ولسوف یعطیك ربك
فترضی وچون بیمناك بود که بعد از وی فتنه حادث شود امت حق او را فراموش کنند وصیت
او را از این کوثر انکار برستی نشوند وصفها قوم را بشوراند کفیتر این کسر ومرهم این جراحت را
بهمان آیت این آیت معزز داشت فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون واز برای اثبات
خلافت در اولاد علی وفاطمه این آیه مبارکه را تذکره فرمود وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی
شیئا ومن کفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون ودر حق فاطمه هنگام هجرت جبرئیل
علیه السلام این آیت مبارك اورد الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم و
یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب
النار ودیگر از صنادید توبه کنندگان چهار تن را بشمار گرفته اند نخستین ادم صفی علیه السلام
کما قال الله تعالی قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
ودیگر یونس بن متی است چنانکه خدای فرماید وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین
ودیگر داود نبی علی نبینا وعلیه السلام است قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الی نعاجه وان
کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم
وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب چهارم بتول عذرا فاطمه زهرا است
سلام الله علیها وعلی ابیها وعلی بعلها وبنیها کما قال الله تعالی الذین یذکرون الله
قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا

کفیتر چیزیست که دو چیز از هم جدا شده را بیکدیگر بپیوندند

صنادید یعنی بزرگان

بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و دیگر چهار تن از زنان صالحه دستخوش خوف و هراس
کشتند نخستین آسیه زن فرعون بود که بانواع عنا و عذاب مبتلا گشت و بشدت ضرب
و شتم شکنجه دید و همی گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ
وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و دیگر مریم علیها السلام است چون بعد از ولادت عیسی علی
نبینا و علیه السلام از مردمان بترسید و هراسید که باز پرس کنند که این کودک را از کجا ورده
قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ
رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا فرمود کاش مرده بودم و خط محو و منسی بر من رفته بود و این روز را نمی دیدم
از زیر پای او ندا در داد که حزین و غمگین مباش اینک در زیر قدم تو نهری جاریست و دیگر از خاتونان
خدیجه دختر خویلد زوجه رسول خدا است که زنان قریش او را هدف شناعت و ملامت
ساختند که چرا ضجیع محمد شد چند که از ایشان بیکسوی شد و کناری گرفت و دیگر فاطمه دختر
رسول خدا ست فَقَالَتْ مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللهِ إِلَّا يَحْفَظُ فِي وَلَدِهِ أَسْرَعَ مَا أَخَذْتُمْ وَأَعْجَلَ مَا
نَكَصْتُمْ و دیگر صنادید بکائین و بزرگان گریه کنندگان را هشت تن بحساب گرفته اند
نخستین آدم ابو البشر علیه السلام و دیگر نوح سه دیگر یعقوب چهارم یوسف پنجم شعیب ششم
داود هفتم فاطمه زهرا هشتم امام زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ أَمَّا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللهِ حَتَّى تَأَذَّى أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْتِنَا
بِكَثْرَةِ بُكَائِكِ إِمَّا أَنْ تَبْكِي بِاللَّيْلِ وَإِمَّا أَنْ تَبْكِي بِالنَّهَارِ فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى مَقَابِرِ
الشُّهَدَاءِ فَتَبْكِي صادق آل محمد میفرماید فاطمه بعد از رسول خدای چندان بگریست که کار
بر مردم مدینه سخت شد عرض کردند ای دختر رسول خدا از گریستن تو روزگار بر من سخت
میکذرد یا در شب گریه کن یا در روز ما بیاسائیم و اگر نه در روز گریه میکن تا در شب آسوده

سری بمعنی نهر کوچک است

نکص باز پس شدن

باشیم انحضرت از گریستن نتوانست باز ایستاد تا جاداز مدینه بیرون شد و در بقیع غرقد جای
کرفت و همواره بیکا
های همی کریست

ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و شناختن بهترین زنان عالمیان

در شناختن بهترین زنان عالمیان

در کتاب ابوبکر شیرازی محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین حدیث میکند قال اِنَّ رَسُولَ اللهِ قَرَءَ
اِنَّ اللهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ یعنی رسول خدا چون این آیت
مبارک را در فضیلت فاطمه علیها السلام قرائت فرمود قال یا علی خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
اَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ
فرمود یا علی بهترین زنان عالمیان چهار تن باشند مریم دختر عمران مادر عیسی و دیگر خدیجه
دختر خویلد زوجه رسول خدا و دیگر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه واله وسلم چهارم
آسیه دختر مزاحم زن فرعون و دیگر ابو نعیم در حلیه و ابن البیع در مسند و خطیب در تاریخ
و ابن بطه در ابانه و احمد سمعانی در فضایل همگان باسانید خود از معمر و او از قتاده و او از
انس روایت میکنند و ثعلبی در تفسیر خود و سلامی در تاریخ خراسان و ابو صالح مؤذن در
اربعین باسانید خود از ابو هریره روایت میکنند و شعبی از جابر بن عبد الله و سعید بن
مسیب روایت میکند و کریب از ابن عباس و مقاتل از سلیمان و او از ضحاک و او از ابن عباس
حدیث میکند و ابو مسعود و عبد الرزاق و احمد و اسحق همگان از رسول خدا حکایت میکنند
چنانکه در حلیه مرقوم است اِنَّهُ قَالَ حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَخَدِيجَةُ
بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ همچنان این چهار زن را
از برگزیدگان زنان عالمیان بشمار گرفت و دیگر عبد الملک عکبری در کتاب فضایل و احمد
در مسند و ایشان باسناد خود از کریب و او از ابن عباس و او از رسول خدا حدیث میکنند

واین چهار زن سیده زنان اهل جنت اند و در تاریخ بغداد خطیب باسناد خود از حمید الطویل واو از انس واو از رسول خدا حدیث میکند که انحضرت این چهار زن را بهترین زنان عالمیان بحساب ورد انگاه فاطمه را در دنیا واخرت بر دیگر زنان فضیلت نهاد و دیگر عایشه و حز عایشه از رسول خدا حدیث میکنند که فرمود یا فاطمة ابشری فان الله اصطفاك علی نساء العالمین وعلی نساء الاسلام وهو خیر دین یعنی فاطمه بهترین زنان عالمیان و بهترین زنان اسلام است واسلام از هر دینی فاضلتر است و دیگر حذیفه از رسول خدا حدیث میکند قال اتانی ملك فبشرنی ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة او نساء امتی و دیگر بخاری و مسلم هر یك در صحیح خود وابو السعادات در کتاب فضائل العشره وابو بکر بن شیبه در امالی خود و دیلمی در کتاب فردوس از رسول خدا حدیث میکنند قال فاطمة سیدة نساء اهل الجنة و دیگر در کتاب حلیه ابو نعیم از جابر بن سمره واو از رسول خدا خبر میدهد قال اما انها سیدة النساء یوم القیمة و دیگر در تاریخ بلادری مسطور است ان النبی قال لفاطمة ان اسرع اهلی لحاقا بی فوجمت فقال لها اما ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة فتبسمت یعنی پیغمبر فاطمه را فرمود تو بعد از من از اهل من سبقت جوئی و زود تر با من پیوستن شوی فاطمه سخت غم اکین گشت وجم کردار گشت (غمناک)
وسخن نکرد انحضرت فرمود ایا راضی نمیشی که سیده زنان اهل بهشت باشی انوقت فاطمه تبسم فرمود و دیگر در مناقب ابن شهر اشوب شعبی بسند بعائشه می پیوندد میگوید رسول خدا بنجوی سخنی با فاطمه علیها السلام فرمود فاطمه بخندید عرض کردم پیغمبر چه گفت فقالت قال لی الا ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة او نساء امتی و دیگر در کتاب حلیة الاولیا و کتاب شیرازی عمران بن حصین و جابر بن سمره حدیث میکنند ان النبی

دخل علی فاطمة فقال کیف تجدینک یا بنیة قالت انی لوجعة وانه لیزیدنی انه
ما لی طعام آکله قال یا بنیة اما ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ابه
فاین مریم بنت عمران قال تلک سیدة نساء عالمها وانت سیدة نساء عالمک اما
والله زوجتک سیدا فی الدنیا والآخرة وقیل للصادق قول الرسول فاطمة سیدة
نساء اهل الجنة من الاولین والآخرین میفرماید رسول خدا بر فاطمه در آمد و فرمود
ای دخترک من چگونه است حال تو عرض کرد دردناکم و ناتوانم شد زیادتی کرد درد و طعامی نخوردم
فرمود ای دخترک من آیا راضی نیستی سیده زنان عالمیان باشی عرض کرد ای پدر پس
مریم دختر عمران چگونه فرمود مریم سیده زنان عالم خویش است و تو نیز سیده زنان عالم
خویشی سوگند با خدای ترا با سید دنیا و آخرت کابین بستم بعرض صادق آل محمد رسانیدند
قول رسول خدا را که میفرماید فاطمه سیده زنان اهل بهشت است مراد آن است که سیده
زنان عالم خود است فرمود این مقام مریم است لکن فاطمه سیده زنان اهل بهشت است
از اولین و آخرین و در خبر است ان آسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران وخدیجة
تمشین امام فاطمة کالحجاب لها الی الجنة یعنی در روز قیامت آسیه و مریم و خدیجه از
پیش روی فاطمه مانند دربان و حاجب روان میشوند تا گاهی که فاطمه با این شان و رتبت
داخل بهشت میشود فاضل مجلسی اسناد این حدیث را مرقوم نفرموده و بما رسیده است که بذل
هروی از حسین بن روح رضی الله عنه سؤال کرد که دختران رسول خدای چند تن بودند
فرمود چهار تن گفت کدام یک افضل بودند فرمود فاطمه عرض کرد چرا و حال آنکه
فاطمه از دیگر خواهران بسن کوچک بود و مدت صحبتش با رسول خدای اندک فرمود
بدو خصلت نخست آنکه از رسول خدای او را بهره وراثت بود و دیگر آنکه نسل رسول

خدای از وی بجای ماند و این محل منیع را باخلاص وافی و نیت صافی بدست داشت سید
مرتضی میفرماید بتفضیل او بکثرة ثواب و صفای عقیدت و صفای نیت است بر خواهران و
باجماع علمای امامیه او فاضلتر است از تمامت زنان جهانیان و رسول خدای او را
چندان فضیلت نهاده و بر جمله زنان ترجیح داده که حاجت باستدلال نیست در جامع
ترمذی و ابانه عکبری و اخبار فاطمه و تاریخ خراسان از سلامی بسند جمیع بن عمیر
منتهی میشود میگوید با عمه خود بر عائشه در آمدم و عمه من با عائشه خطاب کرد ما
حَمَلَكِ عَلَى الْخُرُوجِ عَلَى عَلِيٍّ یعنی چه باز داشت ترا که بر علی بن ابیطالب بیرون شوی
و رزم زنی فَقَالَتْ عَائِشَةُ دَعِينَا فَوَاللهِ مَا كَانَ اَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ اَحَبَّ اِلَى رَسُولِ
اللهِ مِنْ عَلِيٍّ وَلَا مِنَ النِّسَاءِ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ عائشه گفت دست باز دار از
بیرون شدن من بر علی سوگند با خدای نبود در میان مردان در نزد رسول خدا
محبوبتر از علی و نبود در میان زنان در نزد آنحضرت محبوبتر از فاطمه و دیگر
در کتاب فضایل العشره از ابو السعادات و در فضایل الصحابه از سمعانی و در روایات
شریک و اعمش و کثیر النوا و ابن الحجام همگان بسند جمیع بن عمیر بوی سند
میدارند و او از عائشه و اسامه روایت میکند که از رسول خدا حدیث مینماید
و عبدالله بن عطا از عبدالله بن بریده خبر میدهد که بریده از رسول خدا سؤال
کرد که احب نساء در نزد تو کیست فرمود فاطمه عرض کرد احب رجال کیست فرمود
علی بن ابیطالب شوهر او و در جامع ترمذی مسطور است قَالَ بُرَيْدَةُ كَانَ
اَحَبَّ النِّسَاءِ اِلَى رَسُولِ اللهِ فَاطِمَةُ وَمِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ و دیگر در کتاب قوة
القلوب از ابوطالب مکی و در اربعین از ابوصالح مؤذن و در فضایل الصحابه از

احمد روایت و همکان بروایت جمیع بن عمیر از عائشه حدیث میکنند قالت قال علی للنبی لما جلس بینه وبین فاطمه وهما مضطجعان ایّنا احب الیک انا اوهی فقال هی احب الیّ وانت اعز علیّ منها میگوید هنگامی که علی در میان رسول خدا و فاطمه نشسته بود و ایشان تکیه بر زمین داشتند عرض کرد بارسول الله مرا بیشتر دوست میداری یا فاطمه را فرمود فاطمه در نزد من محبوب تر است و تو در نزد من عزیز تر از فاطمه این جواب و سؤال و امثال آن از برای استدراک اینکه کان بود منزلت و مکانت ایشان را و اگرنه هر یک عالم بما کان و ما یکون بودند و حاجت بجواب و سؤال نداشتند همانا این رحمتی است از خدا و رسول بر جمیع بندگان که در ابلاغ هیچ دقیقه از دقایق دین مسامحت نرفته است و دیگر از جابر بن عبدالله بما رسیده است که علی و فاطمه علیهما السلام با یکدیگر از در مفاخرت بیرون شدند و هریک محبت پیغمبر را با خود بزیادت شمردند و فضایل خویش را بشمار گرفتند جبرئیل بر رسول خدا فرود شد و آگهی آورد که علی و فاطمه در محبت تو سخن بدراز کشیدند در میان ایشان حکومت فرمای رسول خدای بر ایشان در آمد و مقالات ایشان را با ایشان باز نمود آنگاه روی با فاطمه آورد و قال لک حلاوة الولد وله عزّ الرجال وهو احب الیّ منک فقالت فاطمة والذی اصطفاک واجتباک وهداک بک وهدی بک الامة لازلت مقرّة له ما عشت رسول خدا فرمود ای فاطمه تو شیرینی فرزند داری از برای من و علی از برای من بود و عزّ مردان دارد لاجرم او محبوب تر است در نزد من از تو فاطمه عرض کرد سوگند بدان خدا که تورا برگزید و گزیده داشت و هدایت کرد و امت را بدست تو هدایت فرمود چندانکه زنده باشم بدین سخن مقرّ و معترفم و دیگر عامر الشعبی

اضطجاع (پهلو بر زمین نهادن)

وحسن بصری وسفیان الثوری ومجاهد وابن جبیر وجابر الانصاری ومحمد الباقر وجعفر الصادق علیهما السلام از رسول خدا حدیث کرده اند اینکه قال اِنَّما فاطمة بَضعةٌ مِنّی مَن اَغضَبَها فَقَد اَغضَبَنی فرمود فاطمه پاره ایست از تن من هر کرا او را بغضب سازد مرا بغضب آورده است بخاری از مسور بن مخرمه مینکارد و او خبر مرویست که رسول خدا فرمود فَمَن آذاها فَقَد آذانی وَمَن آذانی فَقَد آذَی الله یعنی هر که فاطمه را آزرده سازد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و در کتاب مسلم وحلیه مسطور است که پیغمبر فرمود اِنَّما فاطِمَةُ ابنَتی بَضعَةٌ مِنّی یُریبُنی ما اَرابَها وَیُؤذینی ما آذاها یعنی فاطمه دختر من پاره از گوشت بدن من است مکروه می‌ایدمرا چیزی که بروی مکروه آید و آزرده میسازد مرا چیزی که او را بیازارد و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب از سعد بن ابی وقاص مرویست قال سَمِعتُ النَّبیَّ یقول فاطِمَة بَضعَةٌ مِنّی مَن سَرَّها فَقَد سَرَّنی وَمَن ساءَها فَقَد ساءَنی فاطِمَةُ اَعَزُّ البَریَّةِ عَلَیَّ میگوید پیغمبر فرمود فاطمه بعضی از تن من است هر کرا او را شاد کند مرا مسرور کرده است و هر که بر نجاند او را مرا رنجانیده است فاطمه عزیزترین مردمان و آفریدگان است در نزد من و دیگر در مستدرک حاکم از ابی سهل بن زیاد و او از اسمعیل حدیث میکند و در حلیه ابونعیم از زهری و ابن ابی ملیکه و مسور بن مخرمه خبر میدهند اَنَّ النَّبیَّ قالَ فاطِمَةُ شُجنَةٌ مِنّی یَقبِضُنی ما یَقبِضُها وَیَبسُطُنی ما یَبسُطُها یعنی پیغمبر فرمود فاطمه رک و ریشه من است اندوهناک میدارد مرا چیزی که او را اندوهناک بدارد و مسرور میسازد مرا چیزی که او را مسرور سازد و در خبر است که سهل ابن عبدالله نزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گفت بنی امیه میگویند تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضلتر دانی و بر ایشان تفضیل

البضعة بالفتح القطعة من اللحم وقد تکسر ای انها جزء منی

یریبنی ای یسوءنی و یزعجنی یسوءنی ما یسوءها و یزعجنی ما یزعجها

میکذاری فقال عمر سمعت لثقة من الصحابة ان النبی قال فاطمة بضعة منی یرضینی
ما ارضاها ویسخطنی ما اسخطها فوالله انی لحقیق ان اطلب رضاء رسول الله
ورضاه ورضاها فی رضا ولدها وقد علموا ان النبی یسره مسرتها جدا ویغم
اغتمامها عمر گفت از ثقات صحابه شنیده ام که رسول خدا فرمود که فاطمه پاره از گوشت بدن
من است خوشنود میسازد مرا چیزی که او را خوشنود سازد وبخشم می آورد مرا چیزی
که او را خشمناک کند سوگند با خدای که من از در تحقیق اصابر کرده ام وسزاوارم که طلب
کنم خوشنودی رسول خدای را وخوشنودی فاطمه را در رضا جوئی فرزندان او وهمانا بنی امیه
دانسته اند که پیغمبر شاد میشود از شادی فاطمه وغمناک میشود از غمناکی او واحاصل
تحقیق فاضل مجلسی درین حدیث که پیغمبر میفرماید هر که بیازارد فاطمه را مرا آزرده است
در هر حال واجب میکند که فاطمه معصومه باشد چه اگر معصومه نباشد تواند شد
که خطائی کند وآلوده گناهی گردد در اینوقت باندازه گناه واجب میشود بر پیغمبر
که حد براند ودر اجرای حد خوشدل گردد وخدای را اطاعت کرده باشد در حق
چنین کس چگونه پیغمبر میفرماید هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است وهر که مرا آزرده است
خدای را آزرده است در هر حال تواند شد که از برای حد وخطائی یا گناهی فاطمه را
بیازارند در اینوقت خدا ورسول را آزرده خواهند بود لاجرم ثابت میشود که فاطمه
معصومه است وبحکم عصمت در عقده وحاله سنت که ابد الآبدین از وی خطائی وترک
اولائی صادر گردد در اینصورت آزردن فاطمه آزردن خدا ورسول است صلی الله علیها
وعلی ابیها وعلی بعلها وبنیها ابو ثعلبه خشنی گوید گاهی که رسول خدای از سفر مراجعت
میفرمود بعادت بود که نخستین بخانه فاطمه در می آمد وفاطمه بر پای میشد ودست

در گردن پیغمبر در افکند و میان هر دو چشم پیغمبر را بوسه میداد در کتاب اربعین ابن مؤذن
سند بعایشه دختر طلحه میرساند و او از عایشه دختر ابی بکر حدیث میکند و در فضایل سمعانی
سند بعکرمه می پیوندد میگوید هر وقت پیغمبر از غزوات مراجعت میکرد نخستین فاطمه را
بوسه میداد و نیز از عایشه مرویست میگوید هرگاه فاطمه علیها السلام بر رسول خدای وارد میشد
پیغمبر برمیخواست و سر او را میبوسید و در کنار خود جا میداد و هرگاه پیغمبر بر فاطمه در می آمد
یکدیگر را بوسه میدادند و در کنار یکدیگر می نشستند و دیگر ابو السعادات در فضائل
العشره و ابن المؤذن در اربعین باسناد از عکرمه و از ابن عباس و از ابی ثعلبه خشنی و از
نافع و از عبد الله بن عمر بن الخطاب حدیث میکنند قالوا کان النبی اذا اراد سفرا کان
آخر الناس عهدا بفاطمة و اذا قدم کان اول الناس عهدا بفاطمة و لو لم یکن لها
عند الله تعالی فضل عظیم لم یکن رسول الله یفعل معها ذلک اذ کانت ولده و قد
امر الله بتعظیم الولد للوالد و لا یجوز ان یفعل معها ذلک و هو بضد ما امر به
امته عن الله گفتند پیغمبر گاهی که سفر را تصمیم عزم دادی آخر کس با فاطمه وداع گفتی و چون
از سفر باز آمدی اول کس فاطمه را دیدار کردی اگر از خداوند تبارک و تعالی این فضل عظیم
با فاطمه نبودی رسول خدای این کردار با او روا نداشتی چه او فرزند پیغمبر بود و خداوند فرمان
کرده است که فرزند پدر را بزرگ بدارد و عظیم شمارد لاجرم جایز نبود که پیغمبر فاطمه را چندین
بزرگ بدارد و عظیم بگذارد چه این کردار خلاف آنست که از جانب خدای امت خود را مامور
داشت و دیگر ابو سعید خدری روایت میکند و فاضل مجلسی مرقوم میدارد قال کانت فاطمة
من اعز الناس علی رسول الله فدخل علیها یوما و هی تصلی فسمعت کلام رسول
الله فی رحلها فقطعت صلوتها و خرجت من المصلی فسلمت علیه فمسح یده علی راسها

وَقَالَ یَا بُنَیَّةُ کَیْفَ اَمْسَیْتِ رَحِمَکِ اللّٰهُ عَشِّینَا غَفَرَ اللّٰهُ لَکِ وَقَدْ فَعَلَ میگوید فاطمه عزیزترین مردم بود در نزد رسول خدا و پیغمبر بر وی در آمد در حالتی که نماز میگذاشت فاگاه بانگ پیغمبر را اصغا نمود در بیت خویش پس توانی نماز را قطع کرد و از محراب خویش بیرون شد و بر آنحضرت سلام داد رسول خدا سر ورد او را مسح فرمود و گفت باید خبر کنی من چگونه روز خود را بشب آوردی خداوند رحم کناد تو را اکنون طعام عشا از برای من حاضر کن که خدایت بیامرزاد و امر زیده است و در اخبار فاطمه ابو الصوفی از عبد اللّٰه بن حسن حدیث میکند قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ عَلیٰ فَاطِمَةَ فَقَدَّمَتْ اِلَیْهِ کِسْرَةً یَابِسَةً مِنْ خُبْزِ شَعِیرٍ فَاَفْطَرَ عَلَیْهَا ثُمَّ قَالَ یَا بُنَیَّةُ هٰذَا اَوَّلُ خُبْزٍ اَکَلَ اَبُوکِ مُنْذُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ تَبْکِی وَرَسُولُ اللّٰهِ یَمْسَحُ وَجْهَهَا بِیَدِهٖ میگوید داخل شد رسول خدا بر فاطمه پاره از نان جوین خوشیده نزد پیغمبر آورد و رسول خدا بدان افطار فرمود آنگاه گفت ای دختر من اول نانی است که پدر تو بعد از سه روز میخورد فاطمه از اصغای این سخن بگریست و رسول خدا با دست مبارک چهره او را مسح میفرمود و دیگر ابو صالح المؤذن در اربعین سند با ابن مسعود میرساند قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ لَمَّا اَمَرَنِی اَنْ اُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِی جَبْرَئِیلُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ بَنیٰ جَنَّةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ بَیْنَ کُلِّ قَصَبَةٍ اِلیٰ قَصَبَةٍ لُؤْلُؤَةٌ مِنْ یَاقُوتٍ مُشَذَّرَةٍ بِالذَّهَبِ وَجَعَلَ سُقُوفَهَا زَبَرْجَدًا اَخْضَرَ وَجَعَلَ فِیهَا طَاقَاتٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ مُکَلَّلَةٍ بِالْیَاقُوتِ ثُمَّ جَعَلَ غُرَفَهَا لَبِنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةً مِنْ یَاقُوتٍ وَلَبِنَةً مِنْ زَبَرْجَدٍ ثُمَّ جَعَلَ فِیهَا عُیُونًا تَنْبَعُ مِنْ نَوَاحِیهَا وَحُفَّتْ بِالْاَنْهَارِ وَجَعَلَ عَلَی الْاَنْهَارِ قِبَابًا مِنْ دُرٍّ قَدْ شُعِّبَتْ بِسَلَاسِلِ الذَّهَبِ وَحُفَّتْ بِاَنْوَاعِ الشَّجَرِ وَبَنیٰ فِی کُلِّ غُصْنٍ قُبَّةً وَجَعَلَ فِی کُلِّ قُبَّةٍ اَرِیکَةً مِنْ دُرَّةٍ بَیْضَاءَ غِشَاؤُهَا السُّنْدُسُ وَالْاِسْتَبْرَقُ وَفَرَشَ اَرْضَهَا بِالزَّعْفَرَانِ وَفَتَقَ

طاق معروف است جمع آن طاقات و طیقان و آن معرب تاک است و عمارت از جامه ثقال جاوی اعلی و طاقه یکی

التذرو قطعه من الذهب

تشعب تفرق است بجمع و التفرق

بالمسك والعنبر وجعل في كل قبة حوراء والقبة لها مائة باب على كل باب جاريتان
وشجرتان في كل قبة مفرش وكتاب مكتوب وحول القباب آية الكرسي فقلت
يا جبرئيل لمن بنى الله هذه الجنة قال بناها لعلي بن ابيطالب وفاطمة ابنتك سوى
جنانهما تحفة اتحفهما الله لتقر بذلك عينك يا رسول الله میگوید از رسول خدا
شنیدم که میفرمود گاهی که خداوند فرمان داد مرا که فاطمه را با علی کابین بندم پس از
امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرده مروارید که
مفصل قصبات جدران از آن هم پیوسته داشته با قطعات زر بیاقوت سرخ مرصع فرموده
و باز بزبرجد سبز مسقف نموده و بطاقات مروارید که مرصع است بیاقوت مزین آورده غرفه
بنیان نهاده که از آستانه تا آسمانه خشتی از زر سرخ و خشتی از مروارید سفید و خشتی
از یاقوت رمانی و خشتی از زبرجد سبز است و چشمه سارها روان داشته و آن غرفه‌ها
با نهار جاریه محفوف فرموده و بر آن نهار قبه‌ها پدیدار است که منشعب میشود بزنجیرهای
زر و پوشیده میشود بگونه‌گون شجر و بر هر شاخ شجر قبه ایست و در هر قبه تختی است از مروارید
سفید و شادروان آن از سندس و استبرق است و زمین از زعفران و مشک و عنبر فرش
گسترده‌اند و در هر قبه حورائی است و آن قبه را صد باب است و در هر بابی دو جاریه جای
دارد و دو شجر افراخته برپا یست و مفرشی و کتابی نگاشته حاضر است و گرداگرد قباب محرر است
آیة الکرسی گفتم هان ای جبرئیل خداوند این بنا را از برای که نهاد و این بهشت را از برای
کدام کس آفرید گفت از برای علی بن ابیطالب و فاطمه دختر تو بیرون باب بهشت دیگر که
خداوند تحفه فرمود برای علی و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد و دیگر در مناقب ابن شهر
آشوب ابن عبد ربه لیثی مسنداً بمعویة بن ابی سفیان میرساند میگوید حسن علیه السلام بن حد

ارائک بمعنی تخت و سریر است
سندس حریر رقیق و نازک را گویند
استبرق حریر غلیظ را گویند
قباب جمع قبه
مفرش بر وزن منبر نام بافته غلیظ است که در زمین افکنند
آسمانه بمعنی سقف است

خود درآمد و دامنش بر پای مبارک در می‌پیچید و لغزشی می‌فرمود بدین‌گونه بنزد رسول خدا
آمد و بسر نحوی که نیت زنگ روی آنحضرت دیگرگونه شد پس برخاست و بمنزل فاطمه رفت و دست
فاطمه را بگرفت و جنبشی عظیم داد ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ إِيَّاكِ وَغَضَبَ عَلِيٍّ فَإِنَّ اللهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِهِ
وَيَرْضَى لِرِضَاهُ یعنی ای فاطمه بپرهیز از اینکه علی را بغضب آوری همانا خداوند بغضب
می‌آید از غضب علی و راضی میشود از رضای علی آنوقت علی درآمد و رسول خدا دست علی را
بگرفت و جنبشی سبک داد قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِيَّاكَ وَغَضَبَ فَاطِمَةَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ
تَغْضَبُ لِغَضَبِهَا وَتَرْضَى لِرِضَاهَا یعنی ای ابو الحسن بپرهیز از غضب فاطمه زیرا که فرشتگان
بغضب می‌آیند از غضب فاطمه و خوشنود میشوند از خوشنودی فاطمه معویه میگوید
عرض کردم یا رسول الله مَضَيْتَ مَذْعُوراً وَرَجَعْتَ مَسْرُوراً یعنی ترسناک رفتی
و شاد خاطر بازآمدی فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ كَيْفَ لَا أُسَرُّ وَقَدْ أَصْلَحْتُ بَيْنَ اثْنَيْنِ هُمَا أَكْرَمُ
الْخَلْقِ عَلَى اللهِ فرمود ای معویه چگونه شاد خاطر نباشم و حال آنکه صلح افکندم
در میان دو کس که بهترین خلق‌اند در نزد خداوند عبد الله بن حارث و حبیب بن ثابت
و علی بن ابرهیم روایت کرده‌اند که بجای هُمَا أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللهِ فرمود هُمَا أَحَبُّ اثْنَيْنِ
فِي الْأَرْضِ إِلَيَّ یعنی این دو کس بهترین مردم‌اند در روی زمین بنزد من ابن بابویه رضی الله
عنه بیکو اسنادی که فرموده میفرماید اعتماد باین حدیث نتوان داشت لِأَنَّهُمَا
مُنَزَّهَانِ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَا أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَهُمَا رَسُولُ اللهِ از برای اینکه علی و فاطمه منزه‌اند
از اینکه رسول خدا در میان ایشان کار بصلح افکند و دیگر بسند روایت بحضرت باقر و صادق
علیهما السلام منتهی میشود أَنَّهُ كَانَ النَّبِيُّ لَا يَنَامُ حَتَّى يُقَبِّلَ عَرْضَ وَجْنَةِ فَاطِمَةَ وَيَضَعَ
وَجْهَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَاطِمَةَ وَيَدْعُو لَهَا یعنی رسول خدا نخفتی تا بوسه نزدی چهره و گونه فاطمه را

وچهره مبارک را بگذاشتی میان دو پستان فاطمه و دعا کردی از برای او و بروایتی حتّی یقبّل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها یعنی تا ببوسد گونه فاطمه را یا میان دو پستان او را و دیگر ابو بکر محمد بن عبد الله شافعی و ابن شهاب زهری و ابن مسیّب سند با کثیر می پیوندند و خرکوشی در شرف النبی و اشمی در اعتقاد و سمعانی در رساله و ابو صالح مؤذن در اربعین و ابو السعادات در فضایل و بعضی از علمای امامیه از صادق آل محمد حدیث میکنند انّه کان رسول الله یکثر تقبیل فاطمة فانکرت علیه بعض نسائه فقال انّه لمّا عرج بی الی السّماء اخذ بیدی جبرئیل فادخلنی الجنّة فناولنی من رطبها فاکلتها و فی روایة فناولنی منها تفّاحة فاکلتها فتحوّل ذلک نطفة فی صلبی فلمّا هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة حوراء انسیّة فکلّما اشتقت الی رائحة الجنّة شممت رائحة ابنتی و دخل النّبی علی فاطمة فراها منزعجة فقال لها ما لک فقالت الحمیراء افتخرت علی امّی انّها لم تعرف رجلاً قبلک و انّ امّی عرفتها مسنّة فقال انّ بطن امّک کان للامامة وعاء حدیث کرده‌اند که رسول خدا فراوان بوسه میداد فاطمه را این معنی بر بعضی از زوجات پیغمبر گران آمد رسول خدا فرمود گاهی که مرا باسمان عروج دادند جبرئیل دست مرا بگرفت و در بهشت در اورد و از خرمای جنّت مرا داد و بخوردم و بروایتی سیبی داد و بخوردم و آن سیب در صلب من بنطفه تحویل داد و چون از آسمان فرود شدم و با خدیجه همبستر گشتم بفاطمه که حوراء انسیّه است حامل گشت لاجرم گاهی که مشتاق رایحه بهشت میشوم فاطمه را بوسه میدهم و می بویم و در خبر است که پیغمبر بر فاطمه در آمد و او را در قلق و اضطراب دید فرمود هان ای فاطمه چیست تو را عرض کرد که عایشه فخر میکند بر مادر من و میگوید من نشناخته

مرد برا قبل از رسول خدا لکن مادر تورا بیغمبر در دستن کهولت بیافت در باب رسول خدا فرمود بلی مادر تو کهنوز ولادامامت است

ذکر فضائل فاطمه علیها السلام و خبر مهدی خلیفه با شریک قاضی

ابن عبد ربه در کتاب عقد مینویسد که مهدی خلیفه در خواب دید که شریک قاضی روی از وی بر تافت چون از خواب انگیخته شد این صورت را با ربیع مکشوف داشت ربیع عرض رسانید که شریک فاطمی محض است لاجرم با تو بر راه مخالفت میرود مهدی فرمان کرد که شریک قاضی را حاضر کنند چون در آمد گفت بمن رسیده است که تو فاطمی باشی در پاسخ عرض کرد پناه میدهم تورا بحضرت خداوند که تو فاطمی نباشی مگر از این سخن فاطمه را که در انصاف میکنی گفت لا والله قصد نکرده ام مگر فاطمه دختر محمد را شریک گفت یا لعن میکنی فاطمه دختر محمد را گفت معاذ الله هرگز مرتکب چنین امری نشوم شریک گفت در حق کسیکه فاطمه را لعن کند چه گوئی مهدی گفت علیه لعنة الله شریک بعرض رسانید که اکنون لعن کن ربیع را ربیع گفت یا امیر المؤمنین لا والله من هرگز لعن نفرستم فاطمه را قال له شریک یا ماجن فما ذکرك لسیدة نساء العالمین وابنة سید المرسلین فی مجالس الرجال شریک با ربیع گفت ای بی باك نا بروا از چه روی بنا شایست سیده زنان عالمیان و دختر سید پیغمبران در مجالس مردان ذکر میکنی قال المهدی فما وجه المنام قال ان رؤیاك لیست برؤیا یوسف وان الدماء لا تستحل بالاحلام مهدی خلیفه گفت پس وجه خواب من چیست شریک گفت خواب تو خواب یوسف پیغمبر نیست که از اضغاث و اکاذیب منزه باشد و خون مسلمانان بخواب حلال نمیشود در خبر است که مردی حضرت فاطمه علیها السلام را سب و شتم یاد کرد او را بگرفتند و بنزدیک فضل بن ربیع آوردند فضل روی با ابن غانم آورد و گفت چه میگوئی در حق

انهم رقا لم یجب علیه الحد قال له الفضل هی دستک ان حددته فامر بان یضرب
الف سوط ویصلب فی الطریق ابن غانم گفت واجب میشود که بروی حد جاری کرد فضل
گفت این حد که من بروی میرانم بر ذمت تست و بفرمود او را هزار تازیانه زدند و در کنار
از دار بیاویختند در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است ان فاطمة تمنت وکیلا
عند غزاة علی یعنی فاطمه آرزوی وکیلی نمود هنگام جهاد و غزای علی این آیت مبارک
فرود شد رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا و دیگر در صحیح دار قطنی
مسطور است ان رسول الله امر بقطع ید لص فقال اللص یا رسول الله قدمتها
فی الاسلام و تامرها بالقطع فقال لو کانت ابنتی فاطمة یعنی رسول خدا فرمان کرد
که دست دزدی را قطع کنند دزد فریاد بر آورد که یا رسول الله وی این دست را بسیار
ببعث اسلام می نهاده ای و مقدم می داشتی و امروز بقطع ان فرمان میدهی رسول خدا
فرمود اگر همه فاطمه دختر من باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمی گذارم
و حد بروی میرانم چون فاطمه این سخن بشنید محزون گشت تا چرا نام او بر زبان پیغمبر با
دزدی توامان رفته پس جبرئیل از جانب حق فرود شد و این کلمه بیاورد لئن اشرکت
لیحبطن عملک یعنی اگر شرک بیاری عمل تو ضایع و باطل خواهد شد رسول خدای از این
کلمه نیز محزون گشت جبرئیل بیامد و این کلمه بگفت لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
یعنی اگر در میان آسمان و زمین جز خداوند تبارک و تعالی خدایان باشند نظام جهان در هم
میشود و فساد بادید میگردد رسول خدا را شگفتی آمد و جبرئیل فرود شد و قال کانت
فاطمة حزنت من قولک فهذه الایات لموافقتها لترضی گفت یا رسول الله فاطمه از سخن تو
محزون گشت این آیات بموافقت کلام تو آمد تا فاطمه راضی شود یعنی بداند فاطمه که با برادر

حبط باطل شدن ثواب شان

مستمع را در نوع شروط بیان بحال الف بلد مستمع تمر بسد در مسافت بن سه راسوب مسطور است
که از صادق آل محمد پرسش کرده اند معنی حی علی خیر العمل فقال خیر العمل بر فاطمه و ولد
ها مقصود خیر العمل نیکوئی با فاطمه و فرزندان اوست و بر روایتی خیر العمل ولایت اهل بیت است
ابو صالح در کتاب ربعین از ابو حامد اسفرائنی مسند با بو هریره میرساند قال قال
رسول الله اول شخص یدخل الجنة فاطمة و دیگر از رسول خدا حدیث کرده اند قال
لما خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه ثم اخذ ذلک النور فقذفه فاصابنی
ثلث النور و اصاب فاطمة ثلث النور و اصاب علیا و اهل بیته ثلث النور فمن اصابه
من ذلک النور اهتدی الی ولایة آل محمد و من لم یصبه من ذلک النور ضل
عن ولایة آل محمد رسول خدای میفرماید که چون حق سبحانه و تعالی بهشت را ساخت
از انوار جمال خود بر ساخت و آن را بر گرفت یک ثلث از آن نور نصیب من شد
و برآمد و یک ثلث بهره فاطمه گشت و ثلث دیگر علی علیه السلام و اهل بیت او را بود
هر که از آن نور بهره مند گشت هدایت یافت بولایت آل محمد و آنکس را که بهره و خیر
نرسید سر بر تافت از قبول ولایت آل محمد دیگر آنکه و دیگر حسن بن زید بن علی از
صادق آل محمد و جابر جعفی از باقر علیه السلام حدیث میکند قال النبی ان الله
لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و دیگر ابن شریح با سناد خود از صادق
آل محمد و ابو سعد واعظ در شرف النبی از امیر المؤمنین و ابو صالح مؤذن در فضائل
از ابن عباس و ابو عبد الله عکبری در امالی و محمود اسفرائنی در دیانه همگان روایت
کرده اند هذا استاد انه ان النبی قال یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبک
و یرضی لرضاک و دیگر ابو بکر مردویه در کتاب خود بسند با سنادی میرساند

ملک معنی دو معنا نکند

چهره سر بهره و لطیفه

قال النبی حدثنی جبرئیل ان الله لما زوج فاطمة علیا امر رضوان فامر شجرة
طوبی فحملت رقاعا لمحبی آل بیت محمد ثم امطرها ملائکة من نور بعدد تلک
الرقاع فاخذ تلک الملائکة الرقاع فاذا کان یوم القیمة واستوت باهلها
اهبط الله الملائکة بتلک الرقاع فاذا لقی ملک من تلک الملائکة رجلا من
محبی آل بیت محمد دفع الیه رقعة برائة من النار رسول خدای میفرماید
حدیث کرد مرا جبرئیل که خداوند چون فاطمه را با علی کابین بست رضوان را فرمان
داد تا امر کرد درخت طوبی را که از برای دوستان آل بیت محمد رقعها حمل نمود
فرشتگان بران رقاع بشمار آن رقعها نور باریدند و ملایک آن رقعها را مأخوذ
داشتند چون روز قیامت اهل محشر انجمن شوند خداوند فرشتگان را با آن رقعها
فرو فرستد هر ملکی که دیدار کند مردی از دوستان آل بیت محمد را رقعه آزادی او را
از آتش جهنم بدست او دهد و دیگر در تفسیر قوله تعالی لا یرون فیها شمسا و لا
زمهریرا ابو السعادات در فضایل و ثعلبی در کشف روایت کرده اند قال ابن عباس
بینا اهل الجنة فی الجنة بعد ما سکنوها اذا رأوا نورا اضاء الجنان فیقول
اهل الجنة یا رب انک قد قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل لا یرون
فیها شمسا و لا زمهریرا فینادی مناد لیس هذا نور الشمس و لا نور القمر و ان
علیا و فاطمة تعجبا من شیء فضحکا فاشرقت الجنان من نورهما ابن عباس
میگوید چون اهل بهشت در بهشت جای گزیدند نگران نوری شدند که بهشت را
از شعشعه و فروغ متلالی داشت عرض کردند ای پروردگار ما تو در کتاب منزل نبی
مرسل را آگهی دادی که در بهشت شمس و قمر را طلوع و غروب نیست ما را اینکاهان

عجیب
اموزنت آوردند
درداد که این بود

که این نور شمس و قمر نیست همانا علی و فاطمه از دیدار یکدیگر شکفته گشتند و بخندیدند و ابن شعاع و شعشعه از نور ایشان پدید گشت و دیگر ابو علی صولی در اخبار فاطمه و ابو السعادات در فضایل العتره باسناد خود از ابوذر غفاری حدیث میکنند قال بعثنی النبی ادعوا علیًا فاتیت بیته و نادیته فلم یجبنی فاخبرت النبی فقال عد الیه فانه فی البیت فاتیت و دخلت علیه فرایت الرحی تطحن و لا احد عندها فقلت لعلی ان النبی یدعوک فخرج متوشحًا حتی اتی النبی فاخبرت النبی بما رایت فقال یا ابا ذر لا تعجب فان لله ملائکة سیاحین فی الارض موکلین بمعونة آل محمد ابوذر میفرماید مرا رسول خدا فرمان کرد که علی علیه السلام را بحضرت او دعوت کنم بخانه علی آمدم و ندا در دادم کس مرا پاسخ نگفت باز آمدم و خبر باز دادم پیغمبر فرمود علی در خانه خویش است باز شو و او را بسوی من دعوت کن باز شدم و بدرون خانه رفتم آسیا دیدم که بخویشتن میگشت و هیچکس حاضر نبود پس علی را بخواندم و بحضرت رسول خدا بشتافت و من از پس او بیامدم و حضرت وحشت زده نزد پیغمبر آمد و من قصه دستاس را بعرض رسانیدم رسول خدا فرمود ای ابوذر شگفتی مکن چه خداوند را فرشتگانند که در زمین راه می پیمایند و مامورند باعانت آل محمد و دیگر حسن بصری و ابن اسحق از عمار و میمونه حدیث میکنند میگویند دیدیم فاطمه را که در سختوش خواب بود و دستاس آسیا او بخویشتن دور میزد این خبر برسول خدا آوردیم فرمود خداوند دانا بود بر ضعف کنیزک خود لاجرم دستاس را فرمان کرد تا بخویشتن بگردد و دیگر ابو القاسم بستی در مناقب امیر المؤمنین و ابو صالح مؤذن در اربعین از شعبی باسناد خود از میمونه حدیث میکند و از ابن فیاض در شرح اخبار روایت

که بسیاری وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت و نماز یا در ارامش فرزندان
تا از گریستن باز ایستند و همچنان گاهوارهٔ کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت
و دیگر از محمد بن علی بن الحسین بن علی مرویست که رسول خدا سلمان را در تقدیم
امری بخانه فاطمه روان داشت چون بدر خانه امد لختی بر باب بیت بایستاد و سلام
داد قال رَأَیْتُ فاطِمَةَ تَقْرَءُ القُرْانَ مِنْ الجَوِّ وَالرَّحَی تَدُوْرُ مِنَ البَرِّ ما عِنْدَها
اَنِیْسٌ سلمان میفرماید از بیرون سرا فاطمه کلمات انحضرت را اصغا نمودم
قران کریم را در میان بیت قرائت میفرمود و دستاس در بیرون بیت بخویشتن
دور میزد و هیچکس نزدیک ان نبود باز امدم و این خبر بحضرت رسول اوردم
انحضرت تبسمی فرمود وَقالَ یا سَلْمانُ اِنَّ اِبْنَتِی فاطِمَةَ مَلَاَءَ اللهُ قَلْبَها وَجَوارِحَها
اِیْماناً اِلَی مُشاشِها [illegible] لِطاعَةِ اللهِ فَبَعَثَ اللهُ مَلَکاً اِسْمُهُ زُوقابِیْلُ وَفِی
خَبَرٍ اٰخَرَ جَبْرَئِیْلُ فَاَدارَ لَها الرَّحَی وَکَفاها اللهُ مُؤْنَةَ الدُّنْیا مَعَ مُؤْنَةِ
الاٰخِرَةِ رسول خدا فرمود ای سلمان خدا گوشت و پوست دختر مرا تا استخوانهای
او اکنده فرموده است از ایمان و دقیقه از طاعت یزدان خویشتن داری نکند
لاجرم خداوند فرشته را که نامش زوقائیل بود و بروایتی جبرئیل را فرمان داد تا
دستاس او را بگرداند و خداوند کفایت میکند کار او را در دنیا و اخرت و دیگر در کتب
ابن شهراشوب از علی بن معمر مرویست میگوید ام ایمن بعد از وفات فاطمه گفت از این پس در
مدینه سکون نخواهم کرد و سفر مکه را پیش داشت در اراضی جحفه چنان تشنه گشت که بیم هلاکت
میرفت قالَ فَکَسَرَتْ عَیْنَیْها نَحْوَ السَّماءِ ثُمَّ قالَتْ یا رَبِّ تُعَطِّشُنِی وَاَنَا خادِمَةُ بِنْتِ
نَبِیِّکَ قالَ فَنَزَلَ اِلَیْها دَلْوٌ مِنْ ماءِ الجَنَّةِ فَشَرِبَتْ وَلَمْ تَجُعْ وَلَمْ تَطْعَمْ سِنِیْنَ یعنی بلا

سرا یعنی وسط بیت
دار یعنی خارج بیت
...
لکل امری ...
قال الجوهری المشاش رؤس العظام اللینة التی یمکن مضغها)

کسر من طرفه خفض

حدیث ام ایمن

سر بسوی آسمان برداشت و چشمهای خود را فرو خوابانید و عرض کرد ای پروردگار من مرا
تشنه میگذاری و حال آنکه من خدمتکار دختر پیغمبر توام در زمان دلوی پر شد از آبها
بهشت فرود شد و آن را بنوشید و ساکنها داد که بسیر و تشنه گشت و دیگر در مناقب
ابن شهرآشوب از مالک بن دینار روایت میکوید در طریق مکه زنی را دیدم ضعیفه
و بر دابه نحیفه سوار بود و آن راکب و مرکوب را طی طریق محال مینمود جماعتی او را زجر
او را گفتند که از عزیمت این سفر دست بردار و مراجعت فرمای نپذیرفت و همچنان
با همراهان کوچ میداد چون نیمه بیابان را قطع کردیم دابه او از حرکت بازماند مردمان
او را هدف ملامت ساختند و به سرزنش پرداختند فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا اِلَى السَّمَاءِ
فَقَالَتْ لَا فِی بَیْتِی تَرَکْتَنِی وَلَا اِلَى بَیْتِکَ حَمَلْتَنِی فَوَعِزَّتِکَ وَجَلَالِکَ لَوْ فَعَلَ بِی
هٰذَا غَیْرُکَ لَمَا شَکَوْتُهُ اِلَّا اِلَیْکَ آنوقت سر بسوی آسمان برافراشت و عرض کرد
مرا در خانه خود دست باز نداشتی و بسوی خانه خویش رحل مرا بر راحله رهوار نگذاشتی
سوگند بعزت و جلال تو اگر جز تو کس اینکار با من داشت شکایت او را بحضرت تو
آوردم مالک بن دینار میگوید آنوقت مردی را از میان بیابان دیدم که شتاب زده
در رسید و زمام ناقه بدست داشت او را گفت هم اکنون بر نشین آن زن سوار شد
و ناقه او چون برق خاطف و ریح عاصف در طی طریق بجنبش آمد این بود تا گاهی که در
خانه مکه او را دیدار کردم که طواف میدهد بپیش شدم و او را سوگند دادم که کیستی
و از کجائی گفت من شهره بنت مسکة ام و مادر من فضه خادمه فاطمه زهرا علیها
السلام است در خبر است که فاطمه علیها السلام بعضی از جامهای خود را در نزد زن زید
که مردی یهودی بود برهن گذاشت و مبلغی شعیر بوام ماخوذ داشت چون زید بخانه شد

سر شتر بعیر

جفنه بضم جیم ... فرمای ... بمکه

از در و دیوار دار انوار ساطعه بنگریست گفت این جامه از کیست گفتند فاطمه علیها السلام راست
پسر زید و زوجه او و هشتاد تن از جهودان مدینه مسلمانی گرفتند و نیز چنان افتاد که فاطمه
خاتمی از رسول خدای خواست تا در انگشت کند فقال الا اعلمک ما هو خیر من الخاتم
اذا صلیت صلوة اللیل فاطلبی من الله عز و جل خاتما فانک تنالین حاجتک
فرمود تورا چیزی تعلیم میکنم که نیکوتر از خاتم است گاهی که نماز شام را بگذاشتی از خداوند
جل جلاله خاتمی بخواه همانا کام روا خواهی شد فاطمه میفرماید شبانگاه خدایرا در طلب
خاتم بخواندم فاذا بهاتف یهتف یا فاطمة الذی طلبت منی تحت المصلی فرفعت المصلی
فاذا الخاتم یاقوت لا قیمة له یعنی اینوقت هاتفی ندا در داد که ای فاطمه آنچه طلب کردی از ما
در زیر مصلای تست لاجرم فاطمه مصلی را بلند کرد و در زیر آن خاتمی از یاقوت یافت
که قیمت آن بیرون بود از حساب و شمار پس آن خاتم را در انگشت مبارک جای داد و بدان
شاد خاطر گشت چون در آن شب بخفت در خواب چنان دید که در بهشت است و سه قصر
دیدار کرد که همانند آن در بهشت نبود فرمود این قصور کراست گفتند فاطمه دختر محمد را
میفرماید گویا در قصری در رفتم و مشی میکردم تا گاه تختی متمایل دیدم و بر سه قائمه ایستاده گفتم
این تخت را چه رسیده که بر سه قائمه ایستاده گفتند صاحب آن از خدا خاتمی خواست یکی از قوائم
آنرا خاتمی کردند و بدو بردند فاطمه میفرماید بامدادان بحضرت رسول رفتم و این قصه بگفتم
فقال النبی معاشر آل عبد المطلب لیس لکم الدنیا انما لکم الآخرة و میعادکم الجنة
ما تصنعون بالدنیا فانها زائلة غرارة فامرها النبی ان ترد الخاتم تحت المصلی
ثم رأت فی المنام انها دخلت الجنة فدخلت ذلک القصر و رأت السریر علی اربع
قوائم فسألت عن حاله فقالوا ردت الخاتم و رجع السریر الی هیئته پیغمبر فرمود ای

فرزندان عبد المطلب شما را از دنیا بهره نیست یا که نصیب شما از آخرت است و نشیمن شما
در بهشت چکیده دنیا را که ما یافته و به پوسیده است و فرمان کرد فاطمه را که این خاتم را
در تحت مصلی بجای گذارد پس فاطمه آن خاتم را در جائی گذاشت و در مصلی بخفت در خواب
دیدار کرد که داخل بهشت شد و بدان قصر درآمد و آن تخت را یکی بیت کرد چهار قائمه را
پرسش فرمود که از کجا و با صلاح خبر کن قوائم این سریر منشی گشت گفتند این خاتم متردد
شد و قائمه سربرگشت و دیگر ابو جعفر طوسی در اختیار الرجال سند بسلمان فارسی
پیوسته میدارد میفرماید گاهی که علی علیه السلام را از برای بیعت با ابو بکر بجد
کشانیدند فاطمه از قفای آنحضرت بیرون شد و زنان بنی هاشم در خدمت او روان
شدند چون نزدیک قبر رسول خدای آمد فقالت خلّوا عن ابن عمّی فوالّذی
بعث محمّداً بالحقّ لئن لم تخلّوا عنه لانشرنّ شعری ولاضعنّ قمیص رسول الله علی
رأسی ولاصرخنّ الی الله تبارک وتعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله من ولدی
فرمود دست باز دارید پسر عم مرا و اگر نه سوگند بخدا آنکه محمد را براستی فرستاده
سر را پریشان و پیراهن پیغمبر را بر سر گذارم و در حضرت یزدان بنالم ناقه صالح در حضرت
یزدان عزیزتر از من نیست و بچه ناقه گرامی تر از حسن و حسین نباشد قال سلمان فرأیت
والله اساس حیطان المسجد تقلّعت من اسفلها حتّی لو اراد رجل ان ینفذ
من تحتها لنفذ فدنوت منها وقلت یا سیّدتی ومولاتی انّ الله تبارک وتعالی
بعث اباک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت الحیطان حتّی سطعت الغبرة من اسفلها
فدخلت فی خیاشیمنا سلمان میفرماید سوگند بخدای اساس دیوارهای مسجد را
دیدم که از زمین برخاست چنانکه اگر مردی خواستی از زیر ستونها عبور دهد توانست چون

امتی ولا الفصیل باکرم علی الله

خیاشیم معنی بینی

این بدیدم نزدیک فاطمه رفتم و گفتم ای سیده من خداوند تبارک و تعالی پدر تو را اندر
رحمت فرستاد تو از در نعمت سپاس بر هنگام دیوارها بجای خود آمد و ستونها چون
بجای خود فرود شد غباری برخواست که بخیاشیم ما اندر رفت و در کتاب فضایل در کتاب
روضه مسطور است که رسول خدا بخانه علی علیه السلام درآمد و نگریست که آنحضرت
باتفاق فاطمه بدست آس طحن جاورس مینمایند فرمود کدام یک از زحمت طحن مانده
شده اید علی عرض کرد که فاطمه یا رسول الله فَقَالَ لَهَا قُومِي يَا بُنَيَّةُ فَقَامَتْ وَجَلَسَ
النَّبِيُّ مَوْضِعَهَا مَعَ عَلِيٍّ فَوَاسَاهُ فِي طَحْنِ الْحَبِّ رسول خدا با فاطمه فرمود ای
دختر من برخیز لاجرم فاطمه برخواست و رسول خدا بجای او بنشست و با علی
بمواساة جاورس را طحن کردند و دیگر در کشف الغمه از کتاب معالم العترة نگاشته
که عبد العزیز بن اخضر سند با انس بن مالک میرساند قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ وَخَيْرُ نِسَائِهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ و نیز سند با احمد بن حنبل
می پیوندد و مرفوعا الی انس بن مالک قَالَ النَّبِيُّ حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَآسِيَةُ بِنْتُ
مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ و نیز عایشه دختر ابوبکر حدیث میکند قَالَتْ عَائِشَةُ
لِفَاطِمَةَ أَلَا أُبَشِّرُكِ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ سَيِّدَاتُ نِسَاءِ أَهْلِ
الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ
وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ و نیز از عایشه مرویست چنانکه در مسند احمد
مسطور است قَالَتْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي كَأَنَّ مِشْيَتَهَا مِشْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ
فَقَالَ مَرْحَبًا بِابْنَتِي ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثًا

فبکت قلت استخصّک رسول الله بحدیثه ثم تبکین ثم اسرّ الیها حدیثا
فضحکت فقلت ما رأیت کالیوم فرحا اقرب من حزن فسألتها عمّا قال
فقالت ما کنت لافشی سرّ رسول الله حتّی قبض رسول الله سألتها
فقالت اسرّ الیّ فقال انّ جبرئیل کان یعارضنی فی القرآن فی کلّ عام
مرّة فانّه عارضنی به العام مرّتین ولا اراه الّا قد حضر اجلی وانّک اوّل
اهل بیتی لحاقا بی ونعم السلف انا لک فبکیت لذلک فقال الا
ترضین ان تکونی سیّدة نساء هذه الامّة ونساء المؤمنین قالت
فضحکت لذلک عائشه میگوید فاطمه در رسید و چنان مینمود که مشی او
رفتن رسول خدا است پیغمبر چون او را دیدار کرد ترحیب نمود در کنار خود
از طرف راست اگر نه از طرف چپ نشستن فرمود و با او پوشیده از دیگر
کسان کلمه گفت و فاطمه بگریست گفتم مخصوص داشت رسول خدا ترا بحدیثی
که بگریستی پس دیگر باره با فاطمه بسر حدیثی فرمود و آنحضرت بخندید با خود گفتم
هیچگاه ندیدم حزنی را که بدین سرعت بدل گردد با فرح از فاطمه پرسش کردم
که این چه حدیث بود فرمود من آنکس نیستم که سر رسول خدای را فاش کنم این
ببود تا مصطفی از این سرای درگذشت آنگاه از فاطمه خواستار شدم که از این
سر مستور پرده برگیر فرمود نخست رسول خدا مرا آگهی داد که جبرئیل در هر سال
یک کرت قرآن را بر من عرض میداد و امسال دو کرت بسوی من عارض آمده از این در
بدانستم که اجل من فراز آمده و تو اوّل کس باشی از اهل بیت من که با من ملحق میشوی
و نیکوتر آنکه منم از برای تو از این خبر من بگریستم آنگاه فرمود آیا رضا نمیدهی

کرسیدهٔ زنان این امت وسیلهٔ زنان مؤمنین باشی شرح بدیلم دیگر ابن
خالویه در کتاب الآل سند باب محمد عسکری علیه السلام میرساند که اذا بانی خود
روایت میفرماید قال قال رسول الله لما خلق الله آدم وحوا تبختر افی الجنة
فقال آدم لحوا ما خلق الله خلقا هو احسن منا فاوحی الله الی جبرئیل ائت
بعبدی الفردوس الاعلی فلما دخلا الفردوس نظر الی جاریة علی درنوک
من درانیک الجنة وعلی راسها تاج من نور وفی اذنیها قرطان من نور
قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبیبی جبرئیل من هذه الجاریة
التی قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد نبی
من ولدک یکون فی آخر الزمان قال فما هذا التاج علی راسها قال بعلها
علی بن ابیطالب قال فما القرطان اللذان فی اذنیها قال ولداها الحسن
والحسین قال آدم حبیبی جبرئیل اخلقوا قبلی قال هم موجودون فی
غامض علم الله قبل ان تخلق باربعة الاف سنة میفرماید رسول خدا فرمود
کاهی که خداوند آدم وحوا را بیافرید ودر بهشت جای داد آغاز تبختر نمودند وآدم
وحوا را گفت نیافریده است خداوند کسی را نیکوتر از ما لاجرم خداوند جبرئیل را
فرمان کرد تا ایشان را در بهشت فردوس در آورد چون داخل شدند دختری نظاره
کردند که در بساطی از بساطهای بهشت جای دارد و را تاجی از نور بر سر است
و دو گوشواره نور در گوش وازبهای جمالش بهشت را مشارق انوار است آدم گفت
ای دوست من جبرئیل این جاریه کیست که از نور جمالش روضهٔ جنان نورانیست گفت
این فاطمه دختر محمد پیغمبر خدای از فرزندان تو که در آخر زمان مبعوث خواهد شد

گفت این تاج نور بر سر او چیست عرض کرد فرزندان او حسن و حسین است بنوقت آدم گفت
ای جبرئیل آیا پیش از من آفریده شدند گفت چهار هزار سال از آن پیش که خداوند تو را خلق
کند ایشان در علم خداوند موجود بودند و نیز ابن خالویه در کتاب الآل سند بعلی بن موسی
الرضا میرساند و اخصر از علی علیه السلام روایت میکند قال قال رسول الله اذا کان یوم
القیمة نادی منادٍ من بطنان العرش یا معشر الخلائق غضّوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت
محمد و ابن عمر در رجال خود چیزی بر این حدیث برافزوده و سند بابو ایوب انصاری میرساند
قال قال رسول الله اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ من بطنان العرش یا اهل
الجمع نکّسوا رؤسکم و غضّوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة علی الصراط فتمرّ و معها سبعون
الف جاریة من الحور العین یعنی رسول خدا فرمود در روز قیامت منادی ندا در میدهد
از بطنان عرش که ای مردمان سرها بزیر افکنید و دیدگان را بپوشید تا فاطمه از صراط عبور
دهد و اخصر در میکند روز هفتاد هزار تن از حوراء بهشت در ملازمت خدمت او در
میکند و دیگر از نافع بن ابی الحمراء مرویست میگوید هشت ماه در خدمت رسول خدا
حاضر بودم هر بامداد که از برای نماز صبح بیرون میشد بر در سرای فاطمه عبور میداد و میفرمود
السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس و یطهرکم تطهیرا و دیگر حسین بن علی از زید خود سند برسول خدا میرساند
انه قال یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک و در کتاب ابو اسحق الثعلبی
جمیع بن عمیر از عمه خود حدیث میکند قالت سألت عائشة من کان احب الی رسول الله
فقالت فاطمة قلت انما اسألک من الرجال قالت زوجها میگوید سؤال کردم از عائشه
دختر ابوبکر کیست محبوب تر در نزد رسول خدا گفت فاطمه گفتم من از مردان پرسش کردم

عرض کرد که این نور او علی بن ابیطالب است گفت آن دو گوشواره نور حسین است

کفت شوهر او علی بن ابیطالب و نیز عایشه در فضیلت فاطمه گوید ما رأیت اصدق منها
الّا اباها و در کتاب مولد فاطمه از ابن بابویه مرویست رُوِیَ اَنَّ النَّبِیَّ قالَ اِشتاقَتِ الجَنَّةُ
اِلَی اَربَعٍ مِنَ النِّساءِ مَریَمَ بِنتِ عِمرانَ وَ آسِیَةَ بِنتِ مُزاحِمٍ زَوجَةِ فِرعَونَ وَ خَدیجَةَ
بِنتِ خُوَیلِدٍ زَوجَةِ النَّبِیِّ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ فاطِمَةَ بِنتِ مُحَمَّدٍ یعنی رسول خدا فرمود
بهشت مشتاقست چهار زن را یکی مریم دختر عمران و دیگر آسیه دختر مزاحم زوجه فرعون
و دیگر خدیجه دختر خویلد زوجه پیغمبر در دنیا و آخرت و دیگر فاطمه دختر محمد و دیگر از
علی علیه السلام مرویست میفرماید در خدمت رسول خدا نشسته بودیم فَقالَ اَخبِرونی
اَیُّ شَیءٍ خَیرٌ لِلنِّساءِ یعنی خبر میدهید مرا چه چیز نیکوترست از برای زنان همگان
خاموش شدیم و جوابی ندانستیم چون مجلس پراکنده شد و من باز سرای شدم فاطمه را
از سؤال رسول خدا و عجز همگنان را از جواب آگهی دادم فَقالَت وَ لکِنّی اَعرِفُ خَیرٌ لِلنِّساءِ
اَن لا یَرَینَ الرِّجالَ وَ لا یَرَهُنَّ الرِّجالُ فرمود من میدانم نیکوترچیز از برای زنان آنست که
نبینند مردان را و مردان نبینند ایشانرا امیر المؤمنین میفرماید چون مراجعت نمودم
بحضرت رسول فَقُلتُ یا رَسولَ اللهِ سَئَلتَنا اَیُّ شَیءٍ خَیرٌ لِلنِّساءِ خَیرٌ لَهُنَّ اَن لا یَرَینَ
الرِّجالَ وَ لا یَرَهُنَّ الرِّجالُ عرض کردم یا رسول الله پرسش فرمودی که نیکوترچیز از برای
زنان چیست همانا نیکوترچیز آنست که دیدار نکنند مردانرا و مردان نظاره نکنند ایشانرا
فرمود کدام کس ترا آگهی داد زیرا که تو در نزد من بودی و پاسخ ندادی گفتم فاطمه رسول خدای
شگفتی گرفت و قالَ اِنَّ فاطِمَةَ بَضعَةٌ مِنّی فرمود فاطمه لختی از تن منست و دیگر از مجاهد
مرویست میگوید رسول خدا بیرون آمد و دست فاطمه را در دست داشت فَقالَ مَن عَرَفَ
هذِهِ فَقَد عَرَفَها وَ مَن لَم یَعرِفها فَهِیَ فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ وَ هِیَ بَضعَةٌ مِنّی وَ هِیَ قَلبی وَ روحی

التی

النبی بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فرمود هرکه بشناسد
او را شناخته را حاجت تعریف نیست و آنکس که نمیشناسد اینک فاطمه دختر محمد است
و پاره از گوشت من است و قلب من است و جان من است در میان جنبین من پس کسی که بیازارد
او را مرا آزرده است و آنکس که مرا آزرده باشد خدا را آزرده است صلی الله علیها و علی
بعلها و بنیها و در کتاب ابی اسحق نیز از مجاهد این حدیث بدین شرح مرویست و هم
مجاهد گوید قال قال رسول الله اِنَّ فاطمةَ بضعةٌ منی یُسخطنی ما اسخطها و
یُرضینی ما ارضاها یعنی رسول خدا فرمود فاطمه پاره از تن من است بغضب می‌آورد
مرا چیزی که او را بغضب آورد و خوشنود میسازد مرا چیزی که او را خوشنود سازد
و دیگر از جابر بن عبدالله مرویست قال قال رسول الله اِنَّ فاطمةَ شعرةٌ منی فمن
اذی شعرةً منی فقد اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله لعنه الله ملاء السموات

۲ ومن اذانی م

والارض یعنی رسول خدا فرمود فاطمه شعره من است و هرکه او را بیازارد مرا آزرده است
و هرکه مرا آزرده سازد خدا را آزرده باشد و هرکه خدا را بیازارد خداوند او را لعن
میکند باندازه آنکه آسمان و زمین و دیگر از جابر مرویست قال ما رایت
فاطمة تمشی الا ذکرت رسول الله تمیل علی جانبها الایمن مرةً وعلی جانبها
الایسر مرةً میگوید هرگز فاطمه را ندیدم که مشی فرماید الا آنکه بیاد آوردم رسول خدا را
که گاهی بجانب راست متمایل بود و گاهی بجانب چپ و از حذیفه مرویست قال کان رسول الله
لاینام حتی یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها میگوید هرگز رسول خدای
نخفت تا بوسه نزد گونه مبارک فاطمه را و اگر نه میان هر دو پستان او را و نیز صادق
آل محمد علیه السلام میفرماید کان النبی لاینام لیلةً حتی یضع وجهه بین ثدیی

فاطمه و دیگر روایت کرده اند که محمد بن ابی بکر لفظ ولا محدّثه را بر این آیه مبارکه برافزود
و اینگونه قراءت کرد وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبیّ ولا محدّثة الّا اذا
تمنّی القی الشیطان فی امنیّته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته
والله علیم حکیم میفرماید ما نفرستادیم قبل از تو هیچ رسول و هیچ نبی را الّا آنکه
شیطان در آرزوی او القای فتنه انگیخت و خداوند القای او را نسخ کرد و دفع
داد چه خداوند علیم و حکیم است راوی گفت هان ای محمد فرشتگان خدای جز بر انبیا
حدیث نمیکنند این محدّثه کیست که بود در قرآن منحول او ورده قال مریم لم تکن
نبیّة وسارة امرأة ابرهیم قد عاینت الملائکة وبشّروها باسحق ومن وراء
اسحق یعقوب ولم تکن نبیّة وفاطمة بنت محمد رسول الله کانت محدّثة
ولم تکن نبیّة گفت مریم پیغمبر نبود و فرشتگان خدا را دیدار کرد و ساره زن ابرهیم
پیغمبر نبود و ملائکه خداوند بروی آشکار شدند و او را باسحق و یعقوب بشارت
دادند و فاطمه دختر محمد رسول خدا محدّثه بود و حال آنکه پیغمبر نبود و دیگر از امّ
سلمه مرویست قالت کانت فاطمة بنت رسول الله اشبه الناس وجهاً وشبهاً
برسول الله و امیرالمؤمنین علی از فاطمه علیهما السلام روایت میکند
قالت قال لی رسول الله یا فاطمة من صلّی علیک غفر الله له والحقه
بی حیث کنت من الجنة فرمود ای فاطمه هر کس درود بر تو فرستد خداوند او را
می آمرزد و با من ملحق میسازد در هر جا بهشت باشم و دیگر زهری از علی بن الحسین
روایت میکند قال قال علی بن ابیطالب لفاطمة سائلت اباک فیما سألت
این تلقینه یوم القیمة قالت نعم قال لی اطلبینی عند الحوض قلت ان لم

احد منهما فان محمدا اذا مستظل بعرش ربی ولم یستظل به غیری میگوید
علی علیه السلام فاطمه را فرمود از رسول خدا سؤال کردی که روز قیامت در کجا اورا
ملاقات خواهی کرد عرض کرد پرسش نمودم در جواب فرمود مرا در کنار حوض طلب کن
عرض کردم اگر در آنجا نیابم فرمود در مطلع عرش رحمن خواهی یافت و جز من در سایه
عرش کس نخواهی دید قالت فاطمة فقلت یا ابه اهل الدنیا یوم القیمة عراة فقال
نعم یا بنیة فقلت وانا عریانة قال نعم وانت عریانة وانه لا یلتفت فیه احد
الی احد قالت فاطمة فقلت له واسوأتاه یومئذ من الله عز وجل فاطمه فرمود
عرض کردم ای پدر اهل دنیا در قیامت برهنه خواهند بود فرمود ای دختر من
برهنه باشند عرض کردم من نیز عریان خواهم بود فرمود عریان خواهی بود لکن هیچکس
ملتفت حال دیگری نیست عرض کردم واسوأتاه از خدای عز وجل فما خرجت حتی
قال لی هبط علی جبرئیل الروح الامین فقال لی یا محمد اقرء فاطمة السلام
واعلمها انها استحیت من الله تبارک وتعالی فاستحیی الله منها فقد وعدها
ان یکسوها یوم القیمة حلتین من نور قال علی علیه السلام فقلت لها
فهلا سألتیه عن ابن عمک فقالت قد فعلت فقال ان علیا اکرم علی الله
تعالی من ان یعریه یوم القیمة فاطمه میفرماید از آن پیشتر که من بیرون شوم
پیغمبر را او فرمود روح الامین بر من فرود شد و گفت یا محمد فاطمه را سلام برسان
و اورا آگهی ده بر آنکه حیا کرد از خدای تبارک وتعالی لاجرم خداوند از وی حیا
کرد پس وعده نهاد که در قیامت او را دو حله نور بپوشاند تا برهنه نماند
علی علیه السلام فاطمه را فرمود چرا از برای پسر عم خود سؤال نکردی گفت چنان کردم

رسول خدا فرمود علی در نزد خداوند از آن بزرگتر است که او را بگذارد و او را در روز قیامت
عریان بگذارد و دیگر شیخ صدوق باسناد خود مسنداً بحضرت رضا علیه السلام پیوسته میدارد
قال انه فی حدیث طویل کانت فاطمة اذا طلع هلال شهر رمضان یغلب نورها الهلال
ویخفی فاذا غابت عنه ظهر یعنی وقتی طالع میگشت هلال شهر رمضان نور جمال فاطمه
غالب میشد بر نور هلال چندانکه فاطمه حاضر بود مخفی میشد و چون غایب میشد ظاهر میگشت

ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و عطا المخصب با مرد اعرابی

در کتاب بشارة المصطفی باسنادی معتبر مسنداً بجابر بن عبد الله انصاری پیوسته میشود
میگوید رسول خدا نماز عصر را با ما بگذاشت و بعد از فراغ از نماز بر جهت قبله نشست
و اصحاب پیرامون آنحضرت جای گرفتند این هنگام شیخی از عرب که از شدت فقر و فاقت
از مرابع و مراتع خود هجرت کرده بود با جامهای خلق و سمل از راه در رسید و بر رسول خدا
در آمد پیری ضعیف بود و ناتوان که از کبر سن تمالک خویش نتوانست کرد رسول خدا روی
بدو آورد و از حال او پرسش فرمود فقال الشیخ یا نبی الله انا جائع الکبد فاطعمنی و
عاری الجسد فاکسنی وفقیر فارشنی گفت ای پیغمبر خدا مرا سیر کن که گرسنه ام و بپوشان
که برهنه ام مستغنی کن که مسکینم فقال ما اجد لک شیئاً ولکن الدال علی الخیر
کفاعله انطلق الی منزل من یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله یؤثر الله علی
نفسه رسول خدای فرمود چیزی بدست نیست لکن ترا دلالت میکنم بر خیر زیرا که دلالت
کننده بر خیر همانند فاعل خیر است اکنون ترا بمنزل کسی روان میدارم که دوست میدارد
خدا و رسول را و خدا و رسولش دوست میدارند و بلال را فرمان داد تا آن شیخ را بسرای
فاطمه دلالت کرد چون بباب سرای رسید باعلی صوت ندا در داد السلام علیکم یا اهل

قصه اعرابی
مربع خانه را گویند ج مرابع
سمل بالکسر جامه کهنه
خلق جامه مندرس
قوله ارشنی قال الجزری یقع الریاش علی الخصب والمعاش والمال المستفاد

بیت النبوة ومختلف الملائکة ومهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من عند رب
العالمین فاطمه علیها السلام بدو پاسخ فرمود وعلیک السلام فمن انت یا هذا فاطمه
سلام باز داد وفرمود تو چه کسی واز کجا میرسی قال شیخ من العرب اقبلت علی ابیک سید
البشر مهاجرا من شقة وانا یا بنت محمد عاری الجسد جائع الکبد فواسینی یرحمک
الله گفت من شیخی از عربم از سختی روزگار وتنگی معاش از وطن مالوف مهاجرت کردم
وشکایت بسید بشر آوردم مرا بدین حضرت دلالت کرد ومن ای دختر محمد برهنه وگرسنه ام
رحم کن بر من که خدایت رحم کند واینوقت رسول خدا وعلی وفاطمه سه روز میرفت که ناهار
نشکسته بودند ورسول خدا آگهی داشت از حال ایشان بالجمله فاطمه را چون چیزی بدست
نبود پوست کبشی را که دباغت کرده بودند وحسن وحسین بر آن میخفتند برگرفت واعرابی را
باد فقالت عسی الله ان یرتاح لک ما هو خیر منه وفرمود امید میرود که خداوند
رحم کند بر تو وبهتر از این چیزی تورا عطا فرماید اعرابی گفت ای دختر محمد من از گرسنگی
شکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفندی را چکنم وچگونه بدان جوع را فرو نشانم فاطمه
چون این سخن بشنید مرسله که در گردن داشت که فاطمه دختر حمزة بن عبد المطلب بدو
اوهدیه کرده بود دست برد وعقد مرسله را بگسیخت واز برای اعرابی افکند فقالت
خذه وبعه عسی الله ان یعوضک ما هو خیر منه فرمود بگیر وبفروش وامید هست
که خداوند بهتر از این دهد اعرابی بگرفت وبمسجد رسول خدا آمد وآنحضرت را
درمیان اصحاب نشسته دید فقال یا رسول الله اعطتنی فاطمة بنت محمد هذا
العقد فقال النبی بعه عسی الله ان یصنع لک فبکی النبی وقال وکیف لا یصنع الله
لک وقد اعطتکه فاطمة بنت محمد سیدة بنات آدم گفت یا رسول الله فاطمه دختر تو

این عقد را با من عطا کرد و فرمود بفروش ای سعد میرود که خداوند از برای تو بسازد رسول خدا بگریست و فرمود چگونه از برای تو نمیسازد و حال آنکه تو را عطا کرده فاطمه دختر محمد که سیده دختران آدم است اینوقت عمار یاسر برخاست و عرض کرد یا رسول الله مرا مأذون میداری که این مرسله را خریدار باشم قالَ اشْتَرِهِ یا عَمّارُ فَلَوِ اشْتَرَکَ فیهِ الثَّقَلانِ ما عَذَّبَهُمُ اللّهُ بِالنّارِ فرمود ابتیاع کن آنرا ای عمار اگر جن و انس درین بیع و شری با تو شریک شوند خداوند ایشانرا با آتش دوزخ عذاب نکند لاجرم عمار روی با اعرابی کرد و گفت بهای این عقد چند است گفت بسیر شدن نان و گوشتی و یک برد یمانی که خویشتن را بپوشانم و خدایرا نماز گذارم و یکدینار زر که بدین راه کنم و خویش را بعیال خود برسانم عمار را از آن فیئی که رسول خدا در فتح خیبر او را داده بود چیزی اندک بجای باشت گفت ای اعرابی تو را بیست دینار زر سرخ و دویست درهم هجریه میدهم و برد یمانی میپوشانم و اشتر خویش تو را با اهل و عیال میرسانم و از نان گندم و گوشت سیر میکنم فَقالَ الْاَعْرابِیُّ ما اَسْخاکَ بِالْمالِ اَیُّهَا الرَّجُلُ اعرابی گفت ای مرد تو سخی تر بمال کسی ندیده ام پس عمار او را با خود برد و بدانچه گفته بود وفا کرد اعرابی دیگر باره بحضرت رسول آمد فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ اَشْبِعْتَ وَ اکْتَسَیْتَ قالَ الْاَعْرابِیُّ نَعَمْ وَ اسْتَغْنَیْتُ بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی رسول خدا او را فرمود سیر گشتی و پوشیده شدی گفت پدر و مادرم فدای تو باد نیز غنی شدم قالَ فَاجْزِ فاطِمَةَ بِصَنیعِها فَقالَ الْاَعْرابِیُّ اَللّهُمَّ اِنَّکَ اِلهٌ مَا اسْتَحْدَثْناکَ وَ لا اِلهَ لَنا نَعْبُدُهُ سِواکَ وَ اَنْتَ رازِقُنا عَلی کُلِّ الْجِهاتِ اَللّهُمَّ اَعْطِ فاطِمَةَ ما لا عَیْنٌ رَاَتْ وَ لا اُذُنٌ سَمِعَتْ فرمود اکنون فاطمه بجای این نیکوئی که با تو کرد پاداش کن اعرابی دست برداشت و گفت ای پروردگار

هجریه بالتحریک منسوبه الی الهجر

پاداش نیکو مزد کرداری گویند

من تو خداوند ازل وابدی و جز تو خدائی نیست که او را عبادت کنیم تو ئی رازق ما
از هر دو عطا کن فاطمه را چیزی که چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد رسول خدا
دعای او را آمین گفت و روی باصحاب آورد فقال ان الله قد اعطی فاطمة فی
الدنیا ذلک و انا ابوها و ما احد من العالمین مثلی و علی بعلها و لولا
علی ما کان لفاطمة کفو ابدا و اعطاها الحسن و الحسین و ما للعالمین مثلهما
سیدا شباب اسباط الانبیاء و سیدا شباب اهل الجنة فرمود خداوند
عطا کرده است این نعمت را بفاطمه همانا من پدر او یم و نیست مانند من در عالمین
و علی شوهر اوست و اگر علی نبود ابدا کفوی و شوهری از برای فاطمه نبود و خدا حسن
و حسین را باو عطا فرمود و مانند حسن و حسین در عالمین یافت نشود چه ایشان
سید فرزندان پیغمبرانند و سید جوانان از اهل بهشت اند این وقت مقداد
و عمار و سلمان حاضر مجلس بودند رسول خدا روی بدایشان آورد فقال و
ازیدکم قالوا نعم یا رسول الله و فرمود بزیادت از این بگویم گفتند بگوی یا رسول
الله قال اتانی الروح یعنی جبرئیل انها اذا هی قبضت و دفنت یسألها
الملکان فی قبرها من ربک فتقول الله ربی فیقولان فمن نبیک
فتقول ابی فیقولان فمن ولیک فتقول هذا القائم علی شفیر قبری فرمود
جبرئیل مرا آگهی آورد که چون فاطمه این سرای را بدرود میکند و مدفون میگردد
فرشتگان نکیر و منکر بروی در می آیند و سؤال میکنند که پروردگار تو کیست
میگوید الله ربی خداوند پروردگار من است میگویند پیغمبر تو کیست میگوید
پدرم میگویند ولی تو کیست میگوید این مرد که بر کنار قبر من ایستاده است و ایشان

علی بن ابیطالب یکباره پیغمبر فرمود نیز بزیارت زنان تمارا از فضل فاطمه الهی
سبدیم اِنَّ اللّهَ قَدْ وَکَّلَ بِهَا رَعِیلاً مِنَ المَلَائِکَةِ یَحْفَظُونَهَا مِنْ بَیْنِ یَدَیْهَا
وَمِنْ خَلْفِهَا وَعَنْ یَمِینِهَا وَعَنْ شِمَالِهَا وَهُمْ مَعَهَا فِی حَیٰوتِهَا عِنْدَ قَبْرِهَا وَ
عِنْدَ مَوْتِهَا یُکْثِرُونَ الصَّلٰوةَ عَلَیْهَا وَعَلیٰ اَبِیهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِیهَا فَمَنْ زَارَنِی
بَعْدَ وَفَاتِی فَکَاَنَّمَا زَارَنِی فِی حَیٰوتِی وَمَنْ زَارَ فَاطِمَةَ فَکَاَنَّمَا زَارَنِی
وَمَنْ زَارَ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ فَکَاَنَّمَا زَارَ فَاطِمَةَ وَمَنْ زَارَ الحَسَنَ وَالحُسَیْنَ
فَکَاَنَّمَا زَارَ عَلِیّاً وَمَنْ زَارَ ذُرِّیَّتَهُمَا فَکَاَنَّمَا زَارَهُمَا میفرماید خداوند
موکل فرمود جماعتی از فرشتگان را که محفوظ بدارند فاطمه را از پیش روی
و از قفای سر و از جانب راست و طرف چپ و ایشان ملازم خدمت فاطمه اند
در حیات و در قبر او هنگام وفات و صلوات بر او میفرستند و بر پدر او و بر شوهر
او و بر فرزندان او پس کسی که زیارت کند مرا بعد وفات چنانست که زیارت کرده
باشد در حیات و کسی که فاطمه را زیارت کند مرا زیارت کرده است و کسی که علی را زیارت
کند فاطمه را زیارت کرده است کسی که حسن و حسین را زیارت کند علی را زیارت کرده است و کسیکه
فرزندان حسن و حسین را زیارت کرده باشد بالجمله عمّار یاسر آن عقد را که از اعرابی خریده
بود با مشک مطیّب نمود و در برد یمانی ملفوف فرمود و او را غلامی بود که نیز از فیئ خیبر
خریده داشت مسمّی بسهم بود او را بخواست و عقد را بدو سپرد و گفت بحضرت مصطفی تسلیم
کن تو را و این عقد را هدیه وی ساختم سهم بحضرت مصطفی آمد و صورت حال را مکشوف
داشت پیغمبر فرمود عقد را بحضرت فاطمه برسان تو نیز مملوک وی سهم نزد فاطمه آمد آن حضرت
عقد را بگرفت و سهم را آزاد ساخت سهم بخندید فاطمه فرمود از خنده چیست عرض کرد

یقال للظعن العرب ... ربعهما الخیل رعیل

که حسن و حسین را

برکت این عطا مرا بخشنده اورد که سنه را سیر کرد برهنه را پوشانید و فقیر را غنی ساخت و بنده ازاد کرد و دیگر در تفسیر علی بن ابرهیم عبید بن کثیر مسند با بو سعید الخدری میرساند میگوید علی علیه السلام شبی را که سنه بروز اورد فقال یا فاطمة هل عندک شئ تغذینیه قالت لا والذی اکرم ابی بالنبوة واکرمک بالوصیة ما اصبح الغداة عندی شئ وما کان شئ اطعمنا مذ یومین الا شئ کنت اوثرک به علی نفسی وعلی ابنی هذین الحسن والحسین فرمود یا فاطمه ایا هیچ چیزی دست داری که مرا غذا بخورانی گفت قسم بانکس که پدر مرا به پیغمبری برداشت و ترا بوصایت برگماشت چیزی بدست ندارم و دو روز است که چیزی بدست نشد که بدان ناهار بشکنیم الا چیزی اندک از ان نیز دست باز داشتم و ترا بر خویشتن و دو فرزندم حسن و حسین برگزیدم این سخن بر علی علیه السلام گران افتاد فقال علی یا فاطمة الا کنت اعلمتنی فابغیکم شیئا فرمود ای فاطمه چرا اگهی ندادی مرا تا از برای شما چیزی بدست کنم فقالت یا ابا الحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر علیه گفت شرم امد مرا از خدای که ترا تکلیف کنم بچیزی که بران قدرت نداری اینوقت علی واثقا بالله از خانه بیرون شد و از مردی یکدینار قرض بوام ماخوذ داشت و خواست تا اصلاح امر عیال خود را چیزی بتیاع کند ناگاه مقداد بن الاسود را نگریست که در گرمگاه روز از خانه بیرون تاخته و افتاب از شدت حرارت گونه اش را دیگرگونه ساخته دیدار او بر علی ناگوار افتاد فقال یا مقداد ما ازعجک هذه الساعة من رحلک فرمود ای مقداد چه چیز درچنین وقت ترا از خانه بیرون اورد عرض کرد یا ابا الحسن مرا بگذار تا براه خود میروم و از من مپرس که چونی و بکجا میشوی فقال یا اخی انه لا یسعنی ان تجاوزنی حتی اعلم علمک گفت ای برادر من نشاید مرا

ازعاج از جای برکندن

آنگاه که تو از من درگذری و من از اندیشهٔ تو بیخبر باشم عرض کرد یا ابا الحسن رغبتی الی الله و
الیک مرا دست باز دار و از حال من پرسش مفرمای علی فرمود ای برادر سخت است بر من که تو
از من درگذری و مرا از حال خود آگهی ندهی مقداد عرض کرد اکنون که از اجابت مسئلت
ابا داری فو الذی اکرم محمّداً بالنبوّة و اکرمک بالوصیّة ما ازعجنی من رحلی الّا
الجهد و قد ترکت عیالی یتضاغون جوعاً فلمّا سمعت بکاء العیال لم تحملنی الارض
فخرجت مهموماً راکباً رأسی هذه حالی و قصّتی یعنی قسم بدان خدای که محمّد را بنبوّت
و تو را بوصیّت برگزید مرا از خانه بیرون نیاورد مگر طلب اصلاح امر معاش و عیال خود را
بجای گذاشتم در حالتی که از گرسنگی فریاد میکردند و میگریستند چون این بدیدم دیگر مجال
درنگ نیافتم و بیرون شتافتم این است حال من و قصّهٔ من امیر المؤمنین آب در چشم
بگردانید و آب چشمش بر گونهٔ مبارک بدوید فقال له احلف بالذی حلفت
ما ازعجنی الّا الذی ازعجک عن رحلک فقد استقرضت دیناراً فقد آثرتک علی
نفسی فرمود سوگند یاد میکنم بدانچه تو سوگند یاد کردی مرا از خانه بیرون نیاورد مگر
آنچه تو را از جای برکند اکنون یک دینار بوام گرفتم و تو را بر خویشتن اختیار میکنم و آن
دینار را بمقداد عطا کرد و بمسجد رسول خدا آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را با پیغمبر
گذاشت و بعد از نماز مغرب رسول خدا برخاست و هنگام عبور در صف اوّل با پای مبارک
غمزی کرد با علی آنحضرت نیز برخاست و روان شد در باب مسجد پیغمبر را دریافت و سلام
داد و جواب بشنید فقال یا ابا الحسن هل عندک شیء نتعشّاه فنمیل معک گفت
ای ابو الحسن آیا در نزد تو چیزی بدست میشود که بدان تعشّی کنیم و در سرای تو باشیم امیر
المؤمنین سر بزیر افکند و از حیا پاسخ نفرمود امّا رسول خدا آگاه بود که در خانه

فاطمه از خوردنی چیزی یافت نشود و علی آن دینار که بوام گرفت مقداد را داد و از اینسوی خداوند
او را وحی فرستاد که امشب در نزد علی تعشی میفرمای و چون نگریست که علی او را بخانه خویش دعوت
نمیکند فقال یا ابا الحسن ما لک لا تقول لا فانصرف او تقول نعم فامضی معک فقال
حیاءً و تکرماً اذهب بنا رسول خدا فرمود یا ابا الحسن این سکوت چیست یا بگوی نی
تا باز شوم یا بگو آری تا با تو بیایم امیر المؤمنین شرم آگین بعرض رسانید که ما را تشریف کن
پس پیغمبر دست علی را بگرفت و هر دوان بسرای فاطمه در آمدند و فاطمه در محراب نماز بود چون
از نماز فراغت جست در قفای خود دیگی چون راه رغلیان دید و بانگ رسول خدا را در بیت خود
شنید لاجرم از مصلای خویش بیرون شد و رسول خدا را سلام داد و جواب بشنید و او اعز
ناس بود در نزد رسول خدا پس پیغمبر بدست مبارک مسح فرمود سر او را و قال لها یا بنتاه
کیف امسیت رحمک الله عشینا غفر الله لک فرمود ای دختر چگونه شب کردی رحم کناد
خدای تو را ما را غذای شب حاضر کن خداوند مغفور دارد تو را فاطمه برفت و آن قدح را
بیاورد و در پیش روی مصطفی و مرتضی نهاد علی علیه السلام چون بدان طعام نگریست نظر
بجانب فاطمه روان داشت نظری بالغ و ثابت قالت له فاطمة سبحان الله ما اشح نظرک و
اشده هل اذنبت فیما بینی و بینک ذنباً استوجبت بها السخطة قال و ای ذنب
اعظم من ذنب اصبته الیس عهدی الیک الیوم الماضی و انت تحلفین بالله مجتهدةً
ما طعمت طعاماً منذ یومین فاطمه گفت سبحان الله تجدید بصر در من نظاره میفرمائی
آیا در میان من و تو جرم و جریرتی رفته که مستوجب سخط شده ام علی فرمود کدام گناه بزرگتر
از آن گناه است که اصابت کرده تو را آیا روز گذشته سوگند یاد نکردی که دو روز است طعام
نخورده ام فنظرت الی السماء فقالت الهی یعلم فی سمائه و یعلم فی ارضه انی لم اقل

اِذا حَقّاً فَقالَ لَها یا فاطِمَةُ اَنّی لَکِ هذا الطَّعامُ الَّذی لَم اَنظُر اِلی مِثلِ لَونِهِ قَطُّ وَلَم
اَشَمَّ مِثلَ ریحِهِ قَطُّ وَلَم آکُل اَطیَبَ مِنهُ فاطمه نظری بجانب آسمان کرد و گفت ای پروردگار من
تو میدانی در آسمان و زمین خود که من جز براستی سخن نکردم علی فرمود ای فاطمه این طعام را از کجا
بدست کردی که ندیده ام هرگز مانند لون آن را و استشمام ننموده ام هرگز بوی آن را
و نخورده ام هرگز اطیب نیکوتر از آن را آنوقت رسول خدا دست مبارک را در میان هر دو
کتف علی گذاشت و اندک فشار داد ثُمَّ قالَ یا عَلِیُّ هذا بَدَلُ دینارِکَ وَهذا جَزاءُ دینارِکَ
مِن عِندِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ فرمود این بدل از آن دینار است
که با مقداد بذل کردی آنوقت پیغمبر آب در چشم مبارک بگردانید ثُمَّ قالَ اَلحَمدُ لِلّهِ
الَّذی هُوَ اَبی لَکُم اَن تَخرُجا مِنَ الدُّنیا حَتّی یَجزِیَکُما وَیُجرِیَکَ یا عَلِیُّ مَجری
زَکَرِیّا وَیُجری فاطِمَةَ مَجری مَریَمَ بِنتِ عِمرانَ کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیّا المِحرابَ وَجَدَ
عِندَها رِزقاً فرمود سپاس خاص خداوند است که روا نداشت شما از دنیا بیرون شوید
تا اینکه جاری کند در حق تو ای علی آنچه در حق زکریا جاری فرمود و روان سازد در حق فاطمه
آنچه روان داشت در حق مریم چه هرگاه زکریا در آمد بمحراب عبادت مریم رزقی و را در نزد
او یافت و در کشف الغمه مانند این حدیث وارد است و در امالی شیخ ابوالفضل نیز از ابوسعید
بدینگونه حدیث میکند و دیگر در کتاب کافی سند با بی عبدالله علیه السلام منتهی میشود
قالَ جاءَت فاطِمَةُ تَشکُو اِلی رَسُولِ اللهِ بَعضَ اَمرِها فَاَعطاها رَسُولُ اللهِ کَرَبَةً فَقالَ
تَعَلَّمی ما فیها فَاِذا فیها مَن کانَ یُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ فَلا یُؤذی جارَهُ وَمَن کانَ
یُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ فَلیُکرِم ضَیفَهُ وَمَن کانَ یُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ
فَلیَقُل خَیراً اَو لِیَسکُت میفرماید فاطمه علیها السلام در حضرت رسول از بعض امور خویش

کربه نخل اصول السعف

معفر بالتراب شاخ نخل سعف جمع ( )

شکایت آورد آنحضرت از بیخ شاخ خرما چوبی پهن مانند شانه بدو داد و فرمود آموخته باش
آنچه در آن بینی و آنچه در آن نگری بنویس که هر که باخدای و روز آخر ایمان می آورد نباید همسایه
خود را بیازارد خود را از زیان برساند و هر که باخدای و روز آخر ایمان میاورد واجب
میکند که مهمان خود را مکرم بدارد و هر که باخدای و روز آخر ایمان می آورد باید
همه بنیکوئی و خیر سخن کند و اگر نه خاموش نشیند و دیگر محمد باقر علیه السلام
از جابر بن عبد الله حدیث میکند میگوید رسول خدا آهنگ سرای فاطمه نمود
و من در ملازمت او بودم چون بدر خانه فاطمه رسیدیم آنحضرت با دست در خانه را
باز کرد ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْكَ السَّلَامُ یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ
اَدْخُلُ قَالَتْ اُدْخُلْ یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ وَمَنْ مَعِی فَقَالَتْ یَا رَسُولَ
اللهِ لَیْسَ عَلَیَّ قِنَاعٌ فَقَالَ یَا فَاطِمَةُ خُذِی فَضْلَ مِلْحَفَتِكِ فَتَقَنَّعِی بِهِ رَأْسَكِ
فَفَعَلَتْ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ فَقَالَتْ وَعَلَیْكَ السَّلَامُ یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ
قَالَتْ نَعَمْ اُدْخُلْ یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَنَا وَمَنْ مَعِی قَالَتْ وَمَنْ مَعَكَ انگاه رسول
خدا سلام فرستاد و فاطمه پاسخ باز داد فرمود داخل شوم بخانه عرض کرد داخل
شو یا رسول الله فرمود داخل شوم با آنکس که همراه من است عرض کرد مقنعه بر
سر ندارم فرمود از فاضل ملحفه سر خود را بپوشان فاطمه امتثال فرمان کرد
آنوقت دیگر باره رسول خدا سلام داد و جواب بشنید و دیگر باره فرمود داخل
شوم فاطمه عرض کرد داخل شو یا رسول الله فرمود من و آنکس که با من است عرض
کرد با آنکس که با شماست آنوقت فاطمه عرض کرد یا رسول الله کیست با تو فرمود جابر
و بسرای فاطمه در آمد جابر میگوید من نیز داخل شدم و چهره فاطمه در چشم رسول خدا

زرد گونه آمد مانند شکم جراد فقال رسول الله مالی اری وجهک اصفر قالت
یا رسول الله الجوع یعنی رسول خدا فرمود ای فاطمه چه پیش آمد که روی ترا زرد
مینگرم عرض کرد گرسنگی را بدین صورت بر آورده رسول خدا خدای را بخواند فقال اللهم
مشبع الجوعة ودافع الضیعة اشبع فاطمة بنت محمد یعنی ای پروردگار من ای مشبع
جوعت ودافع هلاکت سیر کن فاطمه دختر محمد را جابر میگوید سوگند با خدای
که در زمان چهره فاطمه گلگون گشت و از آن پس هرگز زحمت جوع ندید و دیگر در
تفسیر فرات بن ابرهیم مرقوم است راوی میگوید قال رسول الله اذا کان یوم
القیمة نادی منادٍ من بطنان العرش یا معشر الخلائق غضوا ابصارکم حتی
تمر بنت حبیب الله الی قصرها فاطمة ابنتی علیها ریطتان خضراوان حولها
سبعون الف حوراء واذا بلغت الی باب قصرها وجدت الحسن قائما فتقرأ الی
قصرها والحسین نائما مقطوع الراس فتقول للحسن من هذا فیقول هذا اخی
ان امة ابیک قتلوه وقطعوا راسه فیاتیها النداء من عند الله یا بنت حبیب الله
انی انما اریتک ما فعلت به امة ابیک لانی ادخرت لک عندی تعزیة
بمصیبتک فیه انی جعلت تعزیتک الیوم انی لا انظر فی محاسبة العباد حتی تدخلی
الجنة انت وذریتک وشیعتک ومن اولاکم معروفا ممن لیس من شیعتک فهو
قول الله عز وجل لا یحزنهم الفزع الاکبر قال هول یوم القیمة وهم فیما اشتهت
انفسهم خالدون هی والله فاطمة وذریتها وشیعتها ومن اولاهم معروفا ممن
لیس هو من شیعتها یعنی رسول خدا فرمود منادی از درون عرش ندا در میدهد که
ای خلائق چشمها بپوشانید تا عبور میدهد دختر حبیب خدا بجانب قصر خود و فاطمه با دو

ریطه بکسر
چادر را گویند که
بزنان بر اندازند

نقه نیج سبز بر سر افکنده میکنند و هفتاد هزار فرشته در پیرامون او بنهند چون با
قصر خویش میرسد حسن را ایستاده مینگرد و چون بدرون میرود حسین را خفته و سر بریده
در بدار میکند میگوید ای حسن این چه کس است میفرماید این برادر من است که امت پدر تو
کشتند و سر برداشتند اینوقت از نزد خداوند ندا در میرسد که ای دختر حبیب خدا الحسین را
سر بریده با تو نمودم تا نظاره کنی که دارا امت پدر خود را با وی در نزد خود ذخیره نهادم
تعزیت مصیبت تو را و تسلیه تو را خاص امروز گذاشتم همانا در کتاب حساب بندگان
نگران نشوم تا گاهی که تو و ذریت تو و شیعیان تو و آنان که در نزد شما معروف بکار برده
داخل بهشت شوند اگر چند از شیعیان نباشند خدای میفرماید ایشان را هول قیامت
و فزع اکبر محزون و غمنده نمیکند و چند که خواهند در بهشت جا و بدان جا و دانه بباشند
و رسول خدای میفرماید سوگند با خدای که اینجماعت بیرون فاطمه و فرزندان او و شیعیان او
و آنان که اندک نیکوئی با این جماعت کرده باشند نیستند اگر چه شیعه نباشند و دیگر
در کتاب کافی سند با بوجعفر علیه السلام منتهی میشود قَالَ قَالَ النَّبِيُّ لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ
قُومِي فَأَخْرِجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَعُرَاقٌ يَفُورُ فَأَكَلَ
النَّبِيُّ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْماً میگوید رسول خدا فاطمه را فرمود
برخیز و آن قدح را بیرون بیار فاطمه برخواست و قدح را بیرون گذاشت و آکنده بود از ثرید
کرم پس پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین سیزده روز از آن بخوردند یکروز ام ایمن حسین علیه
السلام را دید که چیزی با اوست عرض کرد این چیست و از کجا بدست کردی فرمود روزی چند است
که از آن غذا کرده ایم ام ایمن بنزد فاطمه آمد و عرض کرد اگر بنزد من چیزی بدست شود
خاص از بهر فاطمه و فرزندان اوست و اگر چیزی فاطمه را باشد ام ایمن را بهره نخواهد داد

(صحفه بر وزن کاسه جفنه است و بعد از آن قصعه و بعد از آن صحفه بعد از آن میکله و بعد از آن صحیفه بر وزن جهینه است یعنی کاسه کوچک)

(عرق استخوانی که گوشت آن را گرفته باشند جمع عراق بر وزن غراب)

(فار از باب نصر مصدر آن فور و فوران بر وزن ضربان یعنی جوشید چشمه و دیگ و جز آن)

فاطمه صحفه را برآورد و ام ایمن نیز بخورد و آن ثرید از صحفه برداشته شد فقال لها النبی اما
لولا انک اطعمتها لاکلت منها انت و ذریتک الی ان تقوم الساعة قال ابوجعفر و الصحفة
عندنا یخرج بها قائمنا رسول خدا فرمود اگر ام ایمن را ازین صحفه غذا ندادی تو و ذریت تو
تا روز قیامت ازین صحفه غذا خوردید چون ابوجعفر این حدیث را بپای آورد فرمود آن صحفه
نزد ماست و آن را قائم ما بیرون می‌آورد و دیگر در کتاب کافی محمد بن یحیی سند با بوجعفر علیه
السلام میرساند قال ما عبد الله بشیء من التحمید افضل من تسبیح فاطمة و لو کان
شیء افضل منه لنحله رسول الله فاطمة پیغمبر میفرماید خداوند عبادت نشده است از در
تحمید بچیزی فاضلتر از تسبیح فاطمه چه اگر چیزی فاضلتر ازان بود خداوند فاطمه را بآن [illegible]
و تسبیح فاطمه قرائت سی و چهار کرت سبحان الله و سی و دو کرت الحمد لله و سی و چهار کرت الله اکبر است
که تمام ذکر یک دوره سبحه صد دانه است و دیگر فاضل مجلسی از تفسیر فرات بن ابرهیم میتوید که
صادق آل محمد حدیث میکند که جابر در حضرت ابوجعفر علیه السلام عرض کرد که یا ابن رسول الله
مرا در فضیلت جده ات فاطمه حدیثی بیاموز که چون در انجمن شیعیان عرضه دارم همگان قرین
فرحت و سرور آیند قال ابوجعفر حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله قال اذا کان یوم
القیمة نصب للانبیاء و الرسل منابر من نور فیکون منبری اعلی منابرهم یوم
القیمة ثم یقول الله یا محمد اخطب فاخطب بخطبة لم یسمع احد من الانبیاء و الرسل
بمثلها ثم ینصب للاوصیاء منابر من نور فیکون منبره اعلی منابرهم ثم یقول الله
یا علی اخطب فیخطب بخطبة لم یسمع احد من الاوصیاء بمثلها ثم ینصب لاولاد الانبیاء
و المرسلین منابر من نور فیکون لابنی و سبطی و ریحانتی ایام حیوتی منبر من نور
ثم یقال لهما اخطبا فیخطبان بخطبتین لم یسمع احد من اولاد الانبیاء و المرسلین بمثلها

ثم

ثم ينادي المنادي وهو جبرئيل اين فاطمة بنت محمد اين خديجة بنت خويلد اين مريم
بنت عمران اين آسية بنت مزاحم اين ام يحيى بن زكريا فيقمن فيقول الله تبارك وتعالى
يا اهل الجمع لمن الكرم اليوم فيقول محمد وعلي والحسن والحسين لله الواحد القهار
فيقول الله تعالى يا اهل الجمع اني قد جعلت الكرم لمحمد وعلي والحسن والحسين وفاطمة
يا اهل الجمع طأطئوا الرؤس وغضوا الابصار فان هذه فاطمة تسير الى الجنة محمد
باقر علیه السلام میفرماید حدیث کرد پدرم از جدم رسول خدای که فرمود در روز قیامت
منبرهای نور از برای انبیا و رسل نصب میکنند و منبر من فراختر از منبر ایشانست
آنگاه خدا میفرماید ای محمد خطبه قرائت کن و من خطبه انشا میکنم که هیچیک از انبیا
و رسل نشنیده باشند از آن پس از برای اوصیا منابر نور نصب میکنند و منبر وصی من
علی بن ابیطالب در وسط آن منابر از همگان فراختر است آنگاه خدا فرمان میدهد
که خطبه کند لاجرم خطبه قرائت میفرماید که هرگز اوصیا نشنیده باشند از پس آن
از برای اولاد انبیا و مرسلین منابر نور برپای مینمایند و از برای دو پسر من و دو
سبط من و دو ریحانه من در ایام حیوة من منبری از نور میگذارند و فرمان میرود که
هریک قرائت خطبه میفرمایند و ایشان هریک خطبه میسرایند که هیچگاه اولاد انبیا
و مرسلین اصغا نکرده اند این هنگام جبرئیل ندا در میدهد که فاطمه دختر محمد در کجاست
و خدیجه دختر خویلد کجاست و مریم دختر عمران کجاست و آسیه دختر مزاحم کجاست و مادر
یحیی کجاست ایشان برپای میشوند آنوقت خداوند میفرماید امروز بزرگواری کراست
محمد و علی و حسن و حسین عرض میکنند لله الواحد القهار یعنی خاص خداوند قهار است
پس خدای میفرماید من امروز محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم همانا ای اهل

جمع سرها بگریبان درکشید و ذیلها بر پوشیدها تا فاطمه بجانب جنت عبور دهند

ثیابها جبرئیل بناقة من نوق الجنة مدبجة الجنبین خطامها من اللؤلؤ المحقق

الرطب علیها رحل من المرجان فتناخ بین یدیها فترکبها فیبعث الیها مائة الف

ملک فیصیرون علی یسارها فیبعث الیها مائة الف ملک یحملونها علی اجنحتهم

حتی یصیروها علی باب الجنة فاذا صارت عند باب الجنة تلتفت فیقول الله

یا بنت حبیبی ما التفاتک وقد امرت بک الی جنتی فتقول یا رب احببت

ان یعرف قدری فی مثل هذا الیوم فیقول الله یا بنت حبیبی ارجعی فانظری

من کان فی قلبه حب لک او لاحد من ذریتک خذی بیده فادخلیه الجنة

یعنی جبرئیل ناقه از شترهای بهشت را که جلیل از دیباج دارد و مهار از رشته مروارید

درخشنده و پالان از مرجان می‌آورد و در پیش روی فاطمه میخواباند آنحضرت برمی‌نشیند

و صد هزار فرشته از جانب راست و صد هزار از طرف چپ در ملازمت خدمتش

روان میشوند و صد هزار فرشته بر بالهای خویش حضرتش را حمل میدهند و بر در

بهشت فرود می‌آورند و فاطمه روی نگران میکند و در بهشت نگران میشود

خداوند میفرماید ای دختر حبیب من چیست این التفات تو و حال آنکه تو را

فرمان بهشت داده‌ام عرض میکند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر من معروف

و منزلت من معلوم گردد خداوند میفرماید در محشر نظاره میکن در قلب هر کس

چیزی از حب خود یا از حب ذریت خود دیدار کردی دستش را فراگیر و در بهشت

جاویدان جای ده قال ابو جعفر والله یا جابر انها ذلک الیوم لتلتقط

شیعتها و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الجید من الحب الردی فاذا صارت

مدبجه یعنی مزین یا مطرز بدیباج

خطام بمعنی مهار است

محقق معنی درخشنده است

رحل بمعنی پالان است

التفات کردن گوشه از پس نگریستن

شيعتها معها عند باب الجنة يلقي الله في قلوبهم ان يلتفتوا فاذا التفتوا
يقول الله يا احبائي ما التفاتكم وقد شفعت فيكم فاطمة بنت حبيبي فيقولون
يا رب احببنا ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله يا احبائي ارجعوا و
انظروا من احبكم لحب فاطمة انظروا من اطعمكم لحب فاطمة انظروا من كساكم
لحب فاطمة انظروا من سقاكم شربة في حب فاطمة انظروا من ردّ عنكم غيبة
في حب فاطمة فخذوا بيده وادخلوه الجنة. ابو جعفر علیه السلام فرمود سوگند
باخدای ای جابر در آن روز شیعیان فاطمه و دوستان او را از میان مردم جدا برمی‌چینند
که مرغ دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد برمی‌چیند وانگاه که فاطمه با شیعیان خود در با
بهشت حاضر میشود خداوند در قلب ایشان می‌افکند تا بجانب نظر میکنند و بنظاره
ازین نظاره می‌افکند خداوند میفرماید حبیبان من التفات شما چیست با آنکه فاطمه دختر
حبیب من تقدیم شفاعت شما فرمود عرض میکنند ای پروردگار ما دوست میداریم
که قدر ما در مثل امروز شناخته شود خداوند میفرماید ای دوستان من بگردید و بنگرید
در میان این جماعت کیست دوستدار شما در محبت فاطمه کیست که اطعام کرد شما را در محبت
فاطمه کیست که جامه داد شما را از برای محبت فاطمه کیست که شربتی شما را در محبت فاطمه سقا
کرد کیست که دفع داد غیبتی را از شما در محبت فاطمه بگیرید دست او را و داخل کنید او را در
بهشت قال ابو جعفر والله لا يبقى في الناس الا شاك او كافر او منافق فاذا صاروا
بين الطبقات نادوا كما قال الله تعالى فما لنا من شافعين ولا صديق حميم فيقولون
فلو ان لنا كرة فنكون من المؤمنين قال ابو جعفر هيهات هيهات منعوا ما
طلبوا ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون ابو جعفر فرمود سوگند

با خدای در میان مردم باقی نمانده‌اند مگر مشرک و کافر و منافق و ایشان در میان طبقات
خلق ندا در میدهند چنانکه خدای فرماید ما را شفیع و صدیق و حامی نیست و میگویند
اگر ما دیگر باره بدنیا در آئیم از مؤمنان خواهیم بود ابوجعفر میفرماید هیهات هیهات
ممنوع اند از آنچه میطلبند و اگر باز گردند بدنیا عود میکنند بهمان کار که بدست
داشتند و منهی بودند ایشان دروغ گویانند و دیگر در تفسیر فرات بن ابرهیم سند
با بوعبدالله منتهی میشود قال اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدرِ اللَّیلَةُ فاطِمَةُ وَالقَدرُ
اللهُ فَمَن عَرَفَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعرِفَتِها فَقَد اَدرَکَ لَیلَةَ القَدرِ وَ اِنَّما سُمِّیَت فاطِمَةَ
لِاَنَّ الخَلقَ فُطِمُوا عَن مَعرِفَتِها در جمله در معنی لیلة القدر میفرماید لیله فاطمه است
و قدر الله پس کسی که بشناسد حق معرفت فاطمه را ادراک لیلة القدر خواهد کرد و آنحضرت را
فاطمه نام نهادند از بهر آنست که مردمان باز داشته شده‌اند از معرفت او و حق معرفت او را
نتوانند دریافت و دیگر در کتاب مهج الدعوات باسناد معتبره سلمان فارسی حدیث
میکند که روز بعد از وفات رسول خدا از خانه بیرون شدم و علی علیه السلام مرا
ملاقات فرمود فقال لی یا سَلمانُ جَفَوتَنا بَعدَ رَسُولِ اللهِ یعنی قطع مهربانی کردی
بعد از رسول خدا و ترک ما گفتی عرض کردم یا اباالحسن چگونه من ترک شما توانم گفت
جز این نیست که حزن و اندوه من بر رسول خدا باز داشته مرا از زیارت شما فقال یا
سَلمانُ اِیتِ مَنزِلَ فاطِمَةَ بِنتِ رَسُولِ اللهِ فَاِنَّها اِلَیکَ مُشتاقَةٌ تُرِیدُ اَن تُتحِفَکَ
بِتُحفَةٍ قَد اُتحِفَت بِها مِنَ الجَنَّةِ فرمود ای سلمان بمنزل فاطمه شو که مشتاق دیدار
تراوهمی خواهد که ترا هدیه و تحفه دهد از آنچه از بهشت او را هدیه شده سلمان عرض
کرد بعد از وفات پیغمبر فاطمه را از بهشت تحفه میرسد فرمود آری دی او را هدیه رسید

حدیث سلمان در رفتن بخانه فاطمه بعد از رحلت پیغمبر

اتحاف بمعنی تحفه دادن و تحفه بمعنی هدیه است

سلمان

سلمان میگوید بعمل آوردم و خود را بسرای فاطمه رسانیدم و آنحضرت را نشسته دیدم
با عبائی که اگر سر را بدان میپوشانید ساق پای مکشوف میافتاد و اگر ساقرا میپوشید سر مکشوف
گشتی چون مرا دید معجری بر سر افکند ثم قالت یا سلمان جفوتنی بعد وفاة ابی
فرمود بعد از پدرم مرا دست بازداشتی عرض کردم آیا من با شما جفا میکنم و از شما دست
بازمیدارم قالت فمه اجلس واعقل ما اقول لک انی کنت جالسة بالامس فی
هذا المجلس وباب الدار مغلق وانا اتفکر فی انقطاع الوحی عنا وانصراف الملائکة
من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیر ان یفتحه احد فدخل علی ثلث جوار لم یر الراؤون
بحسنهن ولا کهیئتهن ولا نضارة وجوههن ولا ازکی من ریحهن فلما رایتهن قمت
الیهن متنکرة لهن فقلت بابی انتن من اهل مکة ام من اهل المدینة فاطمه فرمود
ای سلمان بنشین و تعقل کن آنچه میگویم دیروز در این مجلس نشسته و خانه را در بسته بودم
و می اندیشیدم که وحی از ما منقطع شود و آمد و شد ملائکه قطع گردید و از منزل ما ناگاه
باب دار بی آنکه کسی بگشاید گشوده شد و سه تن دختر دوشیزه درآمدند که بحسن ایشان و هیأت
ایشان و طراوت دیدار ایشان و بوی انفس ایشان هیچ دیده ندیده چون ایشانرا دیدم
متنکره برخاستم و بسوی ایشان رفتم و ترحیب گفتم و پرسش نمودم که از مردم مکه اید
یا اهل مدینه فقلن یا بنت محمد لسنا من اهل مکة ولا من اهل المدینة ولا من اهل
الارض جمیعا غیر اننا جوار من الحور العین من دار السلام ارسلنا رب العزة الیک
یا بنت محمد انا الیک مشتاقات فقلت للتی اظن انها اکبر سنا ما اسمک قالت
اسمی مقدودة قلت ولم سمیت مقدودة قالت خلقت للمقداد بن الاسود الکندی صاحب
رسول الله فقلت للثانیة ما اسمک قالت ذرة فقلت ولم سمیت ذرة وانت فی

قوله فمه ... ترکت زیارتنا

عینی نبیلة قالت خلقت لابی ذر الغفاری صاحب رسول الله فقلت للثالثة
ما اسمک قالت سلمی قلت ولم سمیت سلمی قالت انا لسلمان الفارسی مولی ابیک
رسول الله یعنی اینوقت آن دوشیزکان گفتند ای دختر محمد ما از اهل مکه و مدینه نیستیم
و از مردم روی زمین نباشیم همانا دخترکانیم از حور العین خداوند تبارک و تعالی ما را بسوی تو
فرستاد ای دختر محمد و ما مشتاق دیدار تو بودیم فاطمه میفرماید آن یک را که از تمن بزرکتر
کمان داشتم پرسش نمودم که چه نام داری گفت مقدوده گفتم این نام را از چه بود گفت
من از برای مقداد بن اسود آفریده شدم آن دیکر را گفتم نام تو چیست گفت ذره گفتم تو
در چشم من نیک بزرک و عجیب مینمائی از چه روی مسمی بذره گفت من از بهر ابوذر غفاری
خلق شدم ثالث را گفتم چه نامی گفت سلمی گفتم از چه روی گفت من خاص سلمان فارسی مولای پدر توام
قالت فاطمة ثم اخرجن لی رطبا ازرق کامثال الخشکنانج الکبار ابیض من الثلج و
ازکی ریحا من المسک الاذفر فقالت لی یا سلمان افطر علیه عشیتک فاذا کان غدا
فجئنی بنواه او قالت بعجمه قال سلمان فاخذت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و آله الا قالوا یا سلمان امعک مسک قلت نعم فلما کان وقت
الافطار افطرت علیه فلم اجد له عجما و لا نوی فاطمه میفرماید آن دوشیزکان
بیرون کردند از برای من رطبی ازرق مانند خشکناج بزرک سفیدتر از برف و خوشبوی
تر از مشک بویا آنگاه فرمود ای سلمان نیک نظاره کن و ناهار را شامگاه بدو بشکن
و فردا نواة آنرا و بروایتی عجمه آنرا بنزد من آر سلمان میکوید آن رطب را ماخوذ داشتم و چون
بر اصحاب رسول کذشتم گفتند ای سلمان مکر مشک با خود حمل میدهی و چون روز بسر
شد بدان افطار کردم و هیچ هسته و خستو در آن نیافتم و دیکر روز بحضرت فاطمه شتافتم

نبیلة بمعنی شریف و نجیب است

خشکناج تواند بود که معرب از خشکنانه است و در بعضی نسخ خشکنانج ضبط شده

اذفر یعنی خوشبو است

ناهار یعنی کرسنه و غذا نخورده

نواة یعنی خستو و جمع آن نوی آید

عجمه نیز بمعنی خستو و هسته است

عشیت بمعنی شامگاه است

وعرض کردم دوش بدان تحفه که عطا فرمودی روزه بشکستم و در آن هسته و تخمی نبود

قَالَتْ یَا سَلْمَانُ وَلَنْ یَکُونَ لَهُ عَجَمٌ وَلَا نَوًی وَاِنَّمَا هُوَ نَخْلٌ غَرَسَهُ اللّٰهُ فِی دَارِ السَّلَامِ

بِکَلَامٍ عَلَّمَنِیهِ اَبِی مُحَمَّدٌ کُنْتُ اَقُولُهُ غُدْوَةً وَعَشِیَّةً فرمود ای سلمان نمی باشد

از آن خستوئی و هسته همانا نخلی است که خداوند غرس کرده است در دار السلام بکلامی که

آموخت مرا پدرم محمد و بودم که قرائت میکردم آن را هر صبح و شام سلمان عرض کرد ای سیده

من آن کلمات را بامن بیاموز فقالت اِنْ سَرَّکَ اَنْ لَا یَمَسَّکَ اَذَی الْحُمّٰی مَا عِشْتَ فِی

دَارِ الدُّنْیَا فَوَاظِبْ عَلَیْهِ فرمود که مسرور میدارد تو را که زیان تب تو را مس نکند چند

که در دنیا زنده باشی مواظب باش از اسلمان میگوید آنگاه فاطمه این حرز مبارک را

بامن بیاموخت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ النُّوْرِ بِسْمِ اللّٰهِ النُّوْرِ النُّوْرِ

بِسْمِ اللّٰهِ نُوْرٍ عَلٰی نُوْرٍ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ هُوَ مُدَبِّرُ الْاُمُوْرِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ النُّوْرَ

مِنَ النُّوْرِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ النُّوْرَ مِنَ النُّوْرِ وَاَنْزَلَ النُّوْرَ عَلَی الطُّوْرِ فِیْ کِتَابٍ

مَسْطُوْرٍ فِیْ رَقٍّ مَنْشُوْرٍ بِقَدَرٍ مَقْدُوْرٍ عَلٰی نَبِیٍّ مَحْبُوْرٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هُوَ بِالْعِزِّ

مَذْکُوْرٌ وَبِالْفَخْرِ مَشْهُوْرٌ وَعَلَی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ مَشْکُوْرٌ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ

وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ سلمان میگوید چون فاطمه این حرز مبارک را بامن بیاموخت هزار کس

افزون از مردم مکه و مدینه را بیاموختم آنان را که از مواظبت تب بزحمت بودند همگان

طریق سلامت سپردند و دیگر در بعضی از کتب مناقب باسناد معتبره از اسامة بن زید روایت

میکوید در مسجد رسول خدا بعلی و عباس عبور دادم چون ایشان مرا نگریستند گفتند

از رسول خدای رخصت حاصل کن تا ادراک خدمت کنیم چون مسئلت ایشان را بعرض رسانیدم

فرمود هیچ میدانی که چه حاجت دارند گفتم ندانم فرمود من میدانم بگوی تا در آیند چون در آمدند

در بعضی از نسخه ها اسامة بن سلمان

رق بفتح اول پوست نازکی است که نوشته میشود در او و نیز بمعنی صحیفه و ورق کاغذ سفید که نوشته شده

وبنشستند فقال لا یا رسول الله ای اهلک احب الیک قال فاطمه گفتند
یا رسول الله کدام یک از اهل تو محبوب تراست در نزد تو فرمود فاطمه و دیگر
عبدالله بن زبیر بن العوام از پدرش و زبیر از عائشه روایت میکند که عائشه میگوید
چون نام فاطمه دختر پیغمبر مذکور میشد قالت ما رأیت احداً کان اصدق
لهجة منها الا ان یکون الذی ولدها یعنی عائشه میگفت احدی را راستگوی
تر از فاطمه ندیدم مگر آنکس که فاطمه فرزند اوست یعنی رسول خدا و هم چنان
باسناد معتبره احمد بن محمد الثعلبی بسند بجابر بن عبدالله بپیوسته میدارد میگوید
رسول خدا روزی چند هیچ طعامی دست فرا نبرد تا شدت جوع بروی سخت افتاد در
منازل زوجات مطهرات طوف فرمود و هیچ چیز دست نیافت لاجرم بسرای فاطمه
آمد فقال یا بنیة هل عندک شیء آکله فانی جائع فقالت لا والله
بابی انت و امی فرمود ای دختر من آیا در نزد تو چیزی بدست میشود که من ناهار
بشکنم زیرا که گرسنه ام عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد سوگند با خدای اگر با هیچ چیز
دست ندارم چون رسول خدا از وی بازگشت یکتن از همسایگان آنحضرت دو گرده
نان و پارهٔ از گوشت بنزد او هدیه فرستاد فاطمه آن جمله را ماخوذ داشت و در دیگ
بگذاشت و زیر پوششی بر آن افکند و قالت لاوثرن بها رسول الله علی نفسی
ومن عندی فرمود رسول خدا را برگزیدم بر خویشتن و آنکس که در نزد من است یعنی
علی و فرزندان او و حال آنکه همگان گرسنه بودند و حسن و حسین را بنزد رسول
الله فرستاد و چون حضرت رسول مراجعت نمود فاطمه بسخن آمد فقالت بابی انت
وامی قد اتانا الله بشیء فخبأته قال هلمی فاتته فکشفت عن الجفنة فاذا هی

جفنه بزرگترینی کاسه را گویند

مملوّة خبزاً و لحماً فلمّا نظرت الیه بهتت فعرفت انّها کرامة من الله عزّ و جلّ
فحمدت الله و صلّت علی نبیّه فاطمه روی با رسول خدا کرد و گفت پدر و مادرم فدای
تو باد خداوند ما را اعطا کرده است چیزی و من پوشانیده ام از او فرمود بیاور
او را چون فاطمه سر جفنه را باز کرد آن قدح را آکنده یافت از نان و گوشت پاک
حیرت زده و مبهوت گشت و دانست این کرامتی است از خدای عزّ و جلّ پس خدای را
سپاس گذاشت و بپیغمبر درود فرستاد پس در این هنگام رسول خدا فرمود انّی
لکِ هذا یا بنیّة فقالت هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء
بغیر حساب فحمد الله عزّ و جلّ و قال الحمد لله الّذی جعلک شبیهة بسیّدة
نساء العالمین فی نساء بنی اسرائیل فی وقتهم فانّها کانت اذا رزقها
الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء
بغیر حساب رسول خدا فرمود ای دختر من این طعام را از کجا بدست کردی
عرض کرد از نزد خدای رسیده و خداوند روزی میدهد هر کرا میخواهد بیرون
حساب پس خدای را سپاس گذاشت و گفت حمد خاص خداوند است که ترا مانند ساخت
با مریم که سیّده نساء عالمین بود در زنان بنی اسرائیل در زمان ایشان چه گاهی
که خداوند روزی مینمود او را و از وی پرسش مینمودند که از کجاست پاسخ میداد که
از نزد خداست و خداوند روزی میدهد بیرون حساب آنرا که میخواهد آنوقت
رسول خدا علی را حاضر ساخت و از آن طعام بخورد و علی و فاطمه و حسن و حسین
بخوردند و ازواج پیغمبر و اهل بیت آنحضرت بخوردند و هنوز مبلغی در جفنه بجای بود
فاطمه علیها السلام بر همسایگان بخشش کرد و خدای آن طعام را بر فاطمه چنانکه بر مریم

برکت داد

در ذکر فضائل فاطمه علیها السلام و قصهٔ اعرابی

قصهٔ اعرابی

در کتاب مناقب از ثقات روات سند با بن عباس پیوسته میشود میفرماید
مردی اعرابی از جماعت بنی سلیم در بیابان سوسماری را دیدار کرد از قفای آن بدوید
چندانکه او را بگرفت و در آستین خود در پیچید و آهنگ رسول خدای نمود چون
راه را بپای آورد در برابر رسول خدای بایستاد ندا در داد و دو کرت گفت یا
محمد یا محمد و خوی پیغمبر این بود که هر که او را ندا میکرد یا محمد میگفت در پاسخ میفرمود یا
محمد و اگر یا احمد میگفت میفرمود یا احمد و اگر یا ابا القاسم میگفت میفرمود یا ابا
القاسم و اگر یا رسول الله میگفت در پاسخ میفرمود لبیک و سعدیک و در روی
مبارکش گلگون میگشت لاجرم چون اعرابی ندا در داد یا محمد یا محمد در پاسخ فرمود
یا محمد یا محمد اعرابی آغاز سخن کرد فقال له اَنْتَ السّاحِرُ الکَذّابُ الَّذی ما
اَظَلَّتِ الخَضْراءُ وَلا اَقَلَّتِ الغَبْراءُ مِنْ ذی لَهْجَةٍ هُوَ اَکْذَبُ مِنْکَ اَنْتَ الَّذی
تَزْعَمُ اَنَّ لَکَ فی هذِهِ الخَضْراءِ اِلهاً بَعَثَکَ اِلَی الاَسْوَدِ وَالاَبْیَضِ وَاللّاتِ
وَالعُزّی لَوْلا اَنّی اَخافُ اَنَّ قَوْمی یُسَمُّونِی العَجُولَ لَضَرَبْتُکَ بِسَیْفی هذا
ضَرْبَةً اَقْتُلُکَ بِها فَاَسُودُ بِکَ الاَوَّلینَ وَالآخِرینَ خطاب کرد با رسول خدای
که تو آن ساحر دروغ زنی که سایه نیفکنده آسمان و حمل نداده است زمین
هیچ گوینده را دروغگوی تر از تو گمان میکنی که از برای تو در آسمان خدائیست که
ترا مبعوث کرده است بر سیاه و سفید سوگند بلات و عزی اگر بیمناک نبودم
که قوم من مرا عجول بخوانند ترا با این تیغ ضربتی میزدم و مقتول میساختم و بزرگ

خضراء یعنی آسمان
غبراء یعنی زمین
اقلت یعنی برگرفت

میشدم

میشدم از بن روی براو لعن و اخر بن عمر بن الخطاب چون این جسارت را از اعرابی بدید پیش
شد تا او را بطش بکار کند و حمله افکند قال النبی اجلس یا اباحفص فقد کاد الحلیم ان
یکون نبیا فرمود ای ابوحفص بجای باش و بحلم میکوش زیرا که حلیم نزدیک است که
پیغمبری باشد انگاه روی با اعرابی آورد فقال له یا اخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب
یتهجمون علینا فی مجالسنا یجبهوننا بالکلام الغلیظ یا اعرابی والذی بعثنی بالحق
نبیا ان من ضربنی فی دار الدنیا هو غدا فی النار تتلظی یا اعرابی والذی بعثنی بالحق
نبیا ان اهل السماء السابعة یسموننی احمد الصادق یا اعرابی اسلم تسلم من النار
یکون لک ما لنا و علیک ما علینا و تکون اخانا فی الاسلام رسول خدا فرمود ای
برادر بنی سلیم این است کار و کردار عرب از در تهجم میتازند بر ما در مجالس ما و بر پیشانی ما
میکوبند سخنان غلیظ و خشن را ای اعرابی سوگند بدانکس که مرا بحق مبعوث بنبوت فرمود
کسی که با من در دنیا زیان کار باشد در آخرت معذب بنار گردد ای اعرابی سوگند
بدانکس که مرا به پیغمبری برگزید ساکنان آسمان هفتم مرا احمد صادق میخوانند ای اعرابی
مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ تا باشد از برای تو چیزی که از برای ما است و باشد
بر تو چیزی که از برای ماست و برادر ما باشی در اسلام این سخنان بر اعرابی (گران آمد) در غضب شد
وقال واللات والعزی لا اومن بک یا محمد او یؤمن بک هذا الضب ثم رمی
بالضب عن کمه فلما وقع الضب علی الارض ولی هاربا فناداه النبی ایها
الضب من انا فاذا هو ینطق بلسان فصیح ذرب غیر قطع فقال انت محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبی من تعبد
اعبد الله عز و جل الذی فلق الحبة و برء النسمة واتخذ ابرهیم خلیلا واصطفاک

جبهه بمعنی پیشانی (ازد)
لظی بمعنی زبانه زدن آتش است
کم بمعنی آستین است
ذرب بمعنی تیز زبان
قطع کفرح و کرم لم یقدر علی الکلام
٢ اقبل الی ان اقبل الضب و ینظر الی النبی فقال فقال له النبی یا ایها الضب صح

یا محمد حبیبا للعربی گفت قسم بلات و عزی ایمان نمی آورم با تو ای محمد مگر گاهی که ایمان
می آورد با تو این سوسمار و او را از آستین بیرون کرد و بر زمین افکند و سوسمار طریق
فرار پیش داشت پیغمبر ندا در داد که ای سوسمار بسوی من بیوی در زمان روی برتافت
و بجانب پیغمبر شتافت و در روی آنحضرت نگران ایستاد رسول خدا فرمود ای سوسمار من
کیستم بتمام فصاحت و کمال بلاغت گفت توئی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف رسول خدا فرمود که را عبادت میکنی گفت عبادت میکنم خدائی را که حبه را
بشکافت و مخلوقات را بیافرید و ابرهیم را خلیل گرفت و ترا ای محمد برگزید و حبیب فرمود
آنگاه این شعر انشاد کرد

اَلا یا رَسُولَ اللهِ اِنَّكَ صادِقٌ	فَبُورِكْتَ مَهْدِیّاً وَبُورِكْتَ هادِیا
شَرَعْتَ لَنا دِینَ الْحَنِیفَةِ بَعْدَ ما	عَبَدْنا كَاَمْثالِ الْحَمِیرِ الطَّواغِیا
فَیا خَیْرَ مَدْعُوٍّ وَیا خَیْرَ مُرْسَلٍ	اِلَی الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَبَّیْكَ داعِیا
وَنَحْنُ اُناسٌ مِنْ سُلَیْمٍ وَاِنَّنا	اَتَیْناكَ نَرْجُو اَنْ نَنالَ الْعَوالِیا
اَتَیْتَ بِبُرْهانٍ مِنَ اللهِ واضِحٍ	فَاَصْبَحْتَ فِینا صادِقَ الْقَوْلِ زاكِیا
فَبُورِكْتَ فِی الْاَحْوالِ حَیّاً وَمَیِّتاً	وَبُورِكْتَ مَوْلُوداً وَبُورِكْتَ ناشِیا

حنیفه دین مستقیم
حمیر یعنی خرها
طواغی جمع طاغیه یعنی سرکشان و نافرمانی کنندها
تنال یعنی برسیم
بعوالی که بلندیهای مراتب است

از پس انشاد این اشعار سوسمار دم در بست اعرابی چون این بدید گفت وا عجبا سوسماری را که من
در بیابان صید کنم و در آستین خود در پیچم نه او را فقاهت علم است نه حصافت عقل
بدینگونه با محمد سخن کند و بنبوت او شهادت دهد من چه کس باشم که از دیدار نکرده
تمام و شهادت ندهم یا رسول الله دست فرا مزده تا با تو بیعت کنم فانا اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون اعرابی مسلمانی گرفت رسول خدا

با اصحاب فرمود او را سوره چند از قرآن بیاموزید چون آموخته گشت رسول خدا او را
فرمود از مال چه بهره داری عرض کرد سوگند بآنکس که تو را براستی از در پیغمبری فرستادی
ما چهار هزار تن مردانیم از قبیله بنی سلیم در میان ایشان فقیرتر از من کس نیست پیغمبر روی
با اصحاب آورد و فرمود کیست که اعرابی را بر ناقه سوار کند و من ضامنم که خداوند
شتری از شتران بهشت او را عطا فرماید سعد بن عباده برجست و گفت پدر و مادرم
فدای تو باد مرا ناقه حمراء است که هشت ماهه آبستن است آنرا با اعرابی گذاشتم رسول خدا
فرمود یا سعد من اکنون وصف میکنم ناقه را که خداوند بدل ناقه اعرابی با تو عطا میفرماید
همانا شتریست از زند سرخ و قوائم آن از عنبر است و پشم آن از زعفرانست و چشمهای آن از
یاقوت سرخ است و گردن آن از زبرجد سبز است و کوهان آن از کافور سفید است و
دم آن از ورق است و مهار آن از مروارید تر است و قبه بر پشت دارد از مروارید سفید که
از درونش بیرون و از بیرونش درون پیدا است و آن شتر در بهشت طیران میکند
آنگاه دیگرباره رسول خدا اصحاب را نگران شد و فرمود کیست که اعرابی را تاجی دهد
و من ضامنم که خداوند او را تاج تقوی عنایت فرماید علی علیه السلام فرمود ای نبی
و امی کدام است تاج تقوی پیغمبر صفت کرد پس علی عمامه از سر برداشت و بر سر اعرابی
گذاشت دیگرباره پیغمبر فرمود کیست که اعرابی را زاد دهد و من ضامنم که خداوند
در پاداش او را زاد تقوی عطا کند سلمان برخاست و گفت پدر و مادرم فدای
تو باد کدام است زاد تقوی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن از دنیا خداوند تو را
تلقین میکند بشهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اگر اینکلمات را گفتی
ملاقات میکنی مرا و ملاقات میکنم تو را و اگر نگفتی ابدا ملاقات نکنی مرا و دیدار نکنم

تو را سلمان تربیت از بیوت رسول خدا برا طواف دادند نزد زوجات مطهرات چیزی
نیافت چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجره فاطمه افتاد گفت اگر خیری هست در منزل
فاطمه است و قرع الباب کرد فاطمه ندا در داد که چه کس باشی عرض کرد اینک منم سلمان
فارسی فرمود چه میخواهی سلمان قصه اعرابی و سوسمار و طلب کردن زاد را شرح کرد فرمود
سوگند بدانکس که محمد را بحق فرستاده سه روز است ما ناهار نشکسته ایم و حسن و حسین از
شدت جوع مضطرب شدند و با شکم گرسنه بخفتند مانند دو جوجه پرکنده لکن
رد نمیکنم خیر را خاصه وقتی که بر در سرای من فرود شده هان ای سلمان اینک پیرهن مرا
که در نزد شمعون جهود برهینه بگذار و بگو فاطمه دختر محمد میگوید یک صاع تمر و یک صاع شعیر
ما را وام ده انشاء الله می پذیرد سلمان آن درع را ببستد و بنزد شمعون آمد و صورت
حال را تقریر داد شمعون آن درع را بگرفت و در دست بگردانید و اشک از دیدگانش
بدوید و گفت ای سلمان اینست زهادت در دنیا این است آنچه خبر داد ما را موسی بن
عمران در توریة انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمانی
گرفت و سلمان را صاعی از تمر و صاعی از شعیر بداد و سلمان آنچه را بنزد فاطمه آورد و آنحضرت
بدست خود طحن کرد و نان بپخت و سلمان را داد و فرمان کرد که حاضر حضرت رسول
الله کن سلمان عرض کرد یا فاطمه از برای حسن و حسین کرده از این نان فرا گیر فرمود این
اشیا را در راه خدا امضا داشتم نپسندیم ما که از این جمله چیزی باز گیریم لاجرم سلمان
آن نان و تمر را بحضرت رسول آورد فرمود هان ای سلمان از کجا بدست کردی عرض کرد
از منزل فاطمه چون رسول خدا سه روز میگذشت که دست بطعامی نبرده بود برخاست
و برد و سرای فاطمه آمد و دق الباب کرد چون عادت بود هر گاه پیغمبر قرع باب نماید

بیرون فاطمه کس فتح باب نفرماید لاجرم فاطمه بعجلت کرد و بنجویتش در بگشود چشم پیغمبر
بر فاطمه افتاد چهره گان مبارکش را زرد و حدقهای او را در چشم خانه متغیر یافت فرمود که ای دختر
من این چیست که از صفرة وجه و تغیر حدقه در تو مینگرم عرض کرد که ای پدر سه روزاست
که ما دست بطعام نبرده ایم و حسن و حسین بعد از اضطراب از شدت جوع چون جوجکان
پر کنده گرسنه بخفتند رسول خدا حسنین را از خواب برانگیخت و یکی را بر ران راست
وان دیگر را بر ران چپ بنشاند و فاطمه را در پیش روی جای داد و دو دست در گردن او افکند
اینوقت علی علیه السلام درآمد و دست در گردن پیغمبر حمایل کرد پس رسول خدا بسوی
آسمان نگران شد فَقَالَ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِی اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ
عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیرًا عرض کرد ای خدای من ای سید و مولای من اینجماعت اهل
بیت منند بیرون کن از ایشان هر ناشایستی را و ایشان را پاک و پاکیزه بدار اینوقت
فاطمه بخلوتگاه خویش رفت و هر دو پای مبارک را بر صف بداشت و دو رکعت نماز بگذاشت
پس دست بسوی آسمان برافراشت وَ قَالَتْ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی هٰذَا مُحَمَّدٌ نَبِیُّکَ وَ هٰذَا
عَلِیٌّ ابْنُ عَمِّ نَبِیِّکَ وَ هٰذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سِبْطَا نَبِیِّکَ اِلٰهِی اَنْزِلْ عَلَیْنَا
مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ کَمَا اَنْزَلْتَهَا عَلٰی بَنِی اِسْرَائِیلَ اَکَلُوا مِنْهَا وَ کَفَرُوا بِهَا اَللّٰهُمَّ
اَنْزِلْهَا عَلَیْنَا فَاِنَّا بِهَا مُؤْمِنُونَ عرض کرد ای خدای من ای سید من این پیغمبر تو محمد است
و این علی پسر عم پیغمبر تست و حسن و حسین فرزندان پیغمبر تواند ای خدای من مائده
از آسمان بر ایشان فرست چنانکه بر بنی اسرائیل فرستادی ایشان خوردند و کفران
نعمت کردند ای پروردگار من بر ما فرست که ما مؤمنانیم ابن عباس میگوید سوگند
با خدای هنوز سخن بپای نیاورده بود که قدحی بزرگ از قفای او همی جوشید بوی آن

قوی تر و نیکوتر از مشک اذفر بود پس فاطمه علیها السلام آن صحفه را برگرفت و بیاورد
و در پیش روی رسول خدا و حسن و حسین نهاد چون امیرالمؤمنین بدان نگریست فرمود
ای فاطمه این مائده از کجاست و حال آنکه در نزد ما معهود نبود پیغمبر فرمود کل یا ابا
الحسن و لا تسئل الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رزقنی ولدا مثلها مثل مریم
بنت عمران کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم
انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
رسول خدا فرمود بخور و سؤال مکن یا ابا الحسن سپاس میگذارم خدای را از آن
پیش که از این سرای بیرون شوم عطا فرمود مرا فرزندی که همانند مریم دختر عمران که
هرگاه زکریا بروی درمی آمد در محراب عبادت او در نزد او طعامی مینگریست میفرمود
ای مریم این روزی از کجاست مریم او را پاسخ میگفت از نزد خداوند چه او روزی
میدهد بیرون حساب هر که را میخواهد پس پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن
طعام بخوردند و رسول خدا بیرون شد و اعرابی را زاد بداد و بر شتری برنشاند
و روان داشت چون اعرابی بقبیله بنی سلیم آمد با علی صوت ندا درداد که قولوا
لا اله الا الله محمد رسول الله رجال قوم چون این ندا بشنیدند با شمشیرهای
کشیده بسوی او سرعت کردند و گفتند از دین بیرون شدی و در دین محمد ساحر کذاب
بدین رفتی گفت محمد نه کذابست نه ساحر قال یا معاشر بنی سلیم ان اله محمد خیر
الاله و ان محمدا خیر نبی اتیته جائعا فاطعمنی و عاریا فکسانی و راجلا
فحملنی گفت ای مردم بنی سلیم همانا خدای محمد بهترین خدایست و محمد نیکوترین پیغمبران است
بنزد او شتافتم در حالیکه گرسنه بودم مرا سیر کرد و برهنه بودم مرا بپوشانید و پیاده

بودم سوار کرد انگاه قصه صحبت و سخن کردن او را با پیغمبر شرح کرد و ان اشعار را که بود سیار
بعرض رسول خدا رسانید بر انجا عن قراءت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار
یعنی مسلمانی کنید و خویش را از اتش دوزخ برهانید دران روز چهار هزار تن از مردم
بنی سلیم مسلمانی کردند و ایشان در پیرامون رسول خدا اصحاب ابات سبزند فاضل
مجلسی مفرماید این حدیث را در کتاب قدیم از مؤلفات علمای عامه دیدم و نیز این
حدیث بطریق دیگر از ابوبکر احمد بن علی الطرثیثی با بن عباس منتهی میشود و دیگر
فاضل مجلسی از کتاب مراسیل منقولست که حسن و حسین را جامه کهنه و فرسوده در بر
بود چون عید نزدیک شد در حضرت فاطمه مکشوف داشتند که دیگر مردم از برای
فرزندان جامهای نیکو دوخته اند یا ای مادر از برای ما جامه در خور عید نخواهی
دوخت فقالت یُخاطُ لَکُما اِنْشاءَ الله فرمود دوخته میشود انشاء الله چون
عید فرا رسید جبرئیل و پیراهن از حلل بهشت بنزد رسول خدا اورد انحضرت
فرمود ای برادر من جبرئیل این چیست عرض کرد حسن و حسین از فاطمه جامه عید
خواستند و او در پاسخ فرمود یُخاطُ لَکُما اِنْشاءَ الله خدا وند نخواست الا انکه
کذب در سخنان فاطمه راه کند و دیگر ابو سعید الخفاظ دیلمی سند با نس میرساند
قال قال رسول الله بَیْنَما اَهْلُ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ یَتَنَعَّمُونَ وَاَهْلُ النّارِ
فِی النّارِ یُعَذَّبُونَ اِذا لِاَهْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ ساطِعٌ (۱) فَیَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
ما هٰذَا النُّورُ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ اطَّلَعَ فَنَظَرَ اِلَیْنا فَیَقُولُ لَهُمْ رِضْوانُ لا
وَلٰکِنْ عَلِیٌّ مازَحَ فاطِمَةَ فَتَبَسَّمَتْ فَاَضاءَ ذٰلِکَ النُّورُ مِنْ ثَنایاهُما میگوید
رسول خدا فرمود گاهی که بهشتیان اند در بهشت متنعم و دوزخیان اند در دوزخ

طریقیت دیگر
ترتیب
از مجالت کبری
۲

معذب نداند برای اهل جنت نوری ساطع میشود بعضی با بعضی میگویند چیست این نور
تواند بود که خداوند تبارک و تعالی بر ما مشرف و مطلع شد و بجانب ما نظری افکند رضوان
جنت گفت این نیست لکن علی علیه السلام با فاطمه مزاحی کرد و آنحضرت تبسمی فرمود
از فروغ لمعان دندانهای مبارکش این نور ساطع و لامع گشت و نیز ابن عباس از
از رسول خدا روایت میکند قال قال النبی لما اسری بی و دخلت الجنة بلغت
الی قصر فاطمة فرأیت سبعین قصرا من مرجانة حمراء مکللة باللؤلؤ ابوابها
وحیطانها و اسرتها من عرق واحد رسول خدا فرمود آنشب که مرا سیر دادند
و بجنت در آوردند بقصر فاطمه رسیدم هفتاد قصر دیدم از مرجان سرخ مکلل بمروارید
درهای آن و دیوارهای آن و سریرهای آن از اصل واحد و عرق واحد بود قال الحسن
علیه السلام ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمة کانت تقوم حتی تتورم قدماها
امام حسن میفرماید نبود در دنیا از فاطمه ستوده تر و فزون کارتر در عبادت خدا
در حضرت اله بر پای می ایستاد که قدمهای مبارکش متورم میگشت در خبر است که
رسول خدا از برای نماز با جماعت اصحاب حاضر مسجد بود و انتظار میداشت که بلال
در رسد و اذان بگوید و او دیر درآمد فقال له النبی ما حبسک یا بلال پیغمبر فرمود
ای بلال ترا که محبوس داشت که دیر می آئی فقال انی اجتزت بفاطمة و هی تطحن
واضعة ابنها الحسن عند الرحی و هو یبکی فقلت لها ایما احب الیک ان
شئت کفیتک الرحی فقالت انا ارفق بابنی فاخذت الرحی فطحنت فذاک
الذی حبسنی عرض کرد بحضرت فاطمه شتافتم و او مشغول بطحن حبات بود و حسن در
کنار دستاس بود و میگریست عرض کردم کدام یک را پسندیده میداری اگر خواهی فرزندت

عرق بکسر عین بمعنی ریشه است

اجتزت یعنی گذشتم

حسن را نگاه بخاکنم و اگر نه بطحن پردازم فرمود بکار فرزند خود اولی وارفقم لاجرم من دست
آسیا را ماخوذ ساختم و بطحن پرداختم اینخدمت مرا محبوس داشت فقال النبی رحمها رحمک
الله پیغمبر فرمود رحم کردی فاطمه را خداوندت رحم کناد فاضل مجلسی میفرماید ابن شیرویه
در کتاب فردوس بسند بابی سعید میرساند قال قال النبی فاطمة سیدة نساء العالمین
ما خلا مریم بنت عمران مکشوف باد که ما باحادیث کثیره دانسته ایم که فضیلت فاطمه
زیادتست از مریم لاجرم در اینحدیث نخواهیم گفت پیغمبر مریم را مستثنی داشت از نساء
عالمین بلکه میگوئیم لفظ ما خلا مریم منسوب براویست پس معنی چنین خواهد بود یعنی راوی
گفت پیغمبر فرمود فاطمه سیده زنان عالمین است تا اینجا سخن پیغمبر است آنگاه راوی
خبر میدهد که ما خلا مریم یعنی مریم را هم مستثنی نداشت پس فاطمه از مریم هم فاضلتر است
مسور بن مخرمه بسند برسول خدا میرساند قال النبی فاطمة بضعة منی فمن اغضبها
اغضبنی او آذاها فقد آذانی یعنی پیغمبر فرمود فاطمه پاره از تن منست هر کرا او را بغضب
می آورد مرا بغضب آورده است یا او را بیازارد مرا آزرده است و از عمر بن الخطاب
مرویست که رسول خدا فرمود فاطمه و علی و حسن و حسین در حظیره قدس در قبه بیضا
جای دارند و سقف آن عرش خدای رحمن است جل جلاله و دیگر فاضل مجلسی میفرماید
سید بن طاوس در کتاب سعد السعود مرقوم داشته که در تالیف محمد بن العباس بن علی
بن مروان که آیات مبارکه قرآن کریم را چند که در حق پیغمبر و اهل بیت نازل شده اختیار
نموده اینحدیث مبارکه را که اسنادش بابو سعید خدری میپیوندد یافتم میگوید
ملک حبشه قطیفه که بزر تاب بافته بودند بحضرت رسول هدیه فرستاد فقال رسول
الله لاعطینها رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله رسول خدا فرمود

حظیره قطعه زمینی که دور آنرا دیوار کشیده

تاب بمعنی تافتن است

عطا میکنم این قطیفه را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسولش دوست
میدارند اصحاب رسول خدا گردن کشیدند و نگران شدند که در خور این تشریف کدام
کس خواهد بود اینوقت پیغمبر فرمود علی کجاست چون عمار یاسر این بشنید شتابزده
بنزد علی شتافت و او را آگهی داد پس علی بیامد و رسول خدا آن قطیفه را باوی عطا کرد
و فرمود تو را امثال اینها باد فَخَرَجَ عَلِیٌّ اِلی سُوقِ اللَّیْلِ فَنَقَضَها سِلْکاً فَقَسَّمَها فِی المُهاجِرِینَ
وَالاَنْصارِ ثُمَّ رَجَعَ اِلی مَنْزِلِهِ وَما مَعَهُ مِنْها دِینارٌ علی علیه السلام قطیفه را
ماخوذ داشت و بی توانی ببازار آمد و آنرا بگشود و پاره پاره ساخت و بر مهاجرین و
انصار بخش کرد آنگاه باز منزل شد و دیناری با او نبود روز دیگر رسول خدا او را
دیدار کرد فَقالَ یا اَبَا الحَسَنِ اَخَذْتَ اَمْسِ ثَلثَةَ اَلافِ مِثْقالٍ مِنْ ذَهَبٍ فَاَنَا وَ
الْمُهاجِرُونَ وَالاَنْصارُ نَتَغَدّی عِنْدَکَ غَداً فَقالَ عَلِیٌّ نَعَمْ یا رَسُولَ اللّهِ رسول
خدا فرمود یا ابا الحسن دی سه هزار مثقال زر خالص ماخوذ داشتی فردا من و مهاجرین
و انصار در نزد تو نان خواهیم شکست علی عرض کرد روا باشد یا رسول الله دیگر
روز رسول خدا با مهاجرین و انصار آهنگ سرای علی کردند و در بکوفتند علی
بیرون شد و از حیا چهرهٔ مبارکش خوی آلود بود زیرا که در منزل او از قلیل و کثیر
چیزی بدست نمیشد بالجمله رسول خدا در آمد و مهاجرین و انصار در آمدند و
مجلس کردند اینوقت چون علی بنزد فاطمه آمد جفنهٔ آکنده از ثرید دید که مهیّا شد و بوی
مشک میپراکند علی دست فرا برد که آنرا حمل کند چندانکه گران بود که فاطمه او را دستیاری
فرمود پس امیرالمؤمنین آن جفنه را برداشت و در پیش روی رسول خدا گذاشت این
هنگام پیغمبر بنزدیک فاطمه آمد فَقالَ اَیْ بُنَیَّةُ اَنّی لَکِ هذا قالَتْ یا اَبَتِ هُوَ مِنْ

نزول مائده از بهشت فضیلت فاطمه بتول

عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ فرمود ای دختر این از کجا این طعام فراکرفتی
عرض کرد از نزد خدا او هر که را خواهد روزی دهد و نکران حساب نبود فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یُخْرِجْنِیْ مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی رَاَیْتُ فِیْ اِبْنَتِیْ مَا رَاٰی زَکَرِیَّا فِیْ مَرْیَمَ بِنْتِ
عِمْرَانَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ یَا اَبَهْ اَنَا خَیْرٌ اَمْ مَرْیَمُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَنْتِ فِیْ قَوْمِكِ وَمَرْیَمُ
فِیْ قَوْمِهَا رسول خدا فرمود سپاس میکذارم خدایرا که بیرون نبرد مرا از دنیا چندکه دیدم
در دختر خود انچه دید زکریا در مریم فاطمه عرض کرد ای پدر من نیکوترم یا مریم فرمود تو در
قوم خود و مریم در قوم خود از این سخن مکشوف می افتد چندکه امت محمد در فضیلت
بر یاد تست از امت عیسی فاطمه فاضلتر است از مریم و دیکر در مصباح الانوار از ابو جعفر
علیه السلام مرویست که فاطمه بر رسول خدا در آمد و پیغمبر در چهره مبارکش آثار جوع
نکریست و او را بر زانوی راست خویش بنشاند فاطمه عرض کرد ای پدر کرسنه ام پیغمبر
دست بسوی آسمان برداشت فَقَالَ اَللّٰهُمَّ رَافِعَ الْوَضْعَةِ وَمُشْبِعَ الْجَاعَةِ اَشْبِعْ
فَاطِمَةَ بِنْتَ نَبِیِّكَ رسول خدا فرمود ای فرازنده فرودینای سیر کننده جائعین
سیر کن فاطمه دختر پیغمبر خود را ابو جعفر علیه السلام میفرماید سوکند باخدای از پس آن
روز چندکه فاطمه در این جهان بود کرسنه نکشت و دیکر علی علیه السلام میفرماید
فاطمه مریض کشت و رسول خدا او را عیادت فرمود و در نزد او بنشست و از حال او
پرسش فرمود فَقَالَتْ اِنِّیْ اَشْتَهِیْ طَعَامًا طَیِّبًا فَقَامَ النَّبِیُّ اِلٰی طَاقٍ فِی الْبَیْتِ
فَجَاءَ بِطَبَقٍ فِیْهِ زَبِیْبٌ وَکَعْكٌ وَاَقِطٌ وَقِطْفُ عِنَبٍ فَوَضَعَهُ بَیْنَ یَدَیْهَا
فاطمه عرض کرد طعامی نیکو همی خواهم رسول خدا بی توانی برخاست و از طاق بیت
طبقی فرا کرفت و در پیش روی فاطمه بکذاشت و آن طبق اکنده از زبیب بود که آنرا بعجمان مویز

زبیب بمعنی انگور خشک است که مویز کویند
کعک نان خشک است
اقط بحرکات ثلث
در اول بفتح یک
واقط بروزن کتف
واقط بروزن جبل
واقط بروزن ابل
بمعنی کشک و پنیر است
قطف بکسر اول بمعنی خوشه انگور است

گویند و کعک که از عجین کالد و نان خشک گویند و کشک و خوشهٔ انگور پس پیغمبر
بر طبق نهاد و خدا را یاد کرد و قال کُلُوا بِسْمِ اللّٰهِ بخورید بنام خدا پس فاطمه و رسول
خدا و علی و حسن و حسین بخوردند پس سائلی در آنوقت ندا در داد و گفت اَلسَّلامُ
عَلَیْکُم مرا طعام دهید از آنچه خدای شما را روزی داد فَقالَ النَّبِیُّ اِخْسَأْ فَقالَتْ
فاطِمَةُ یا رَسُولَ اللّٰهِ ما هٰکَذا نَقُولُ لِلْمِسْکِینِ فَقالَ النَّبِیُّ اِنَّهُ الشَّیْطانُ
وَاِنَّ جَبْرَئِیلَ جائَکُمْ بِهٰذَا الطَّعامِ مِنَ الْجَنَّةِ فَاَرادَ الشَّیْطانُ اَنْ یُصِیبَ مِنْهُ
وَما کانَ ذٰلِکَ یَنْبَغِی لَهُ یعنی پیغمبر در پاسخ سائل فرمود دور شو ای سگ
فاطمه عرض کرد یا رسول الله مسکین را چنین فرمائید پیغمبر فرمود او شیطان
بود چون جبرئیل این طعام را از برای شما از بهشت آورد خواست از آن بهره و نصیبه
بدست کند و نیست سزاوار او چه بغیر میگوید رسول خدا نمیخوابید تا بوسه نزد گونه
فاطمه را یا میان دو پستان فاطمه را و صادق آل محمد میفرماید رسول خدا نخوابید
تا روی مبارک را میان دو پستان فاطمه نگذاشت و دیگر در علل الشرایع بسند با بو
عبدالله پیوسته میشود قالَ اِنَّما سُمِّیَتْ فاطِمَةُ مُحَدَّثَةً لِاَنَّ الْمَلائِکَةَ کانَتْ
تَهْبِطُ مِنَ السَّماءِ فَتُنادِیها کَما تُنادِی مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرانَ فَتَقُولُ یا فاطِمَةُ اِنَّ
اللّٰهَ اصْطَفٰیکِ وَطَهَّرَکِ عَلٰی نِساءِ الْعالَمِینَ یا فاطِمَةُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی
وَارْکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ فَتُحَدِّثُهُمْ وَیُحَدِّثُونَها فَقالَتْ لَهُمْ ذاتَ لَیْلَةٍ اَلَیْسَتِ
الْمُفَضَّلَةُ عَلٰی نِساءِ الْعالَمِینَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ فَقالُوا اِنَّ مَرْیَمَ کانَتْ
سَیِّدَةَ نِساءِ عالَمِها وَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَکِ سَیِّدَةَ نِساءِ عالَمِکِ
وَعالَمِها وَسَیِّدَةَ نِساءِ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ فرمودها نا فاطمه را محدثه نامید

خبر محدثه بودن فاطمه

(اقنتی بمعنی عبدی او المعروف للقنوت)

از نور

از نیز روی که فرشتگان از آسمان فرود می‌شدند و او را ندا در می‌دادند چنانکه
مریم دختر عمران را که ای فاطمه خداوند تو را اختیار کرد و برگزید بر زنان عالمیان
ای فاطمه عبادت کن خدا را و سجده کن در حضرت او و راکع باش با راکعین و
حدیث می‌کند فاطمه با ایشان و ایشان با فاطمه یک شب فاطمه با ایشان گفت آیا بهترین
زنان عالمیان بیرون مریم دختر عمران است عرض کردند مریم سیده زنان عالم خویش
و خدا تو را سیده زنان عالم تو و عالم او فرموده و تو سیده زنان اولین و آخرین
باشی و نیز در کتاب دلائل الامامه صدوق این حدیث را بدینگونه آورده و هم در
علل الشرایع باسناد معتبره مرقوم است قال محمد بن ابی بکر لما قرء وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث قلت وهل يحدث الملائكة الا الانبياء قال
ان مريم لم تكن نبية وكانت محدثة وام موسى بن عمران كانت محدثة ولم تكن
نبية وسارة امرأة ابرهيم قد عاينت الملائكة فبشروها باسحق ومن وراء اسحق
يعقوب ولم تكن نبية وفاطمة بنت رسول الله كانت محدثة ولم تكن نبية قال
الصدوق قد اخبر الله عز وجل في كتابه بانه ما ارسل من النساء احدا الى الناس في
قوله تبارك وتعالى وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحي اليهم ولم يقل نساء والمحدثون
ليسوا برسل ولا انبياء راوی میگوید که محمد بن ابی بکر این آیه مبارکه را بدینگونه
قرائت کرد وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث یعنی ما نفرستادیم
قبل از تو رسولی و پیغامبری و کسیکه ملائکه با او حدیث کند گفتم آیا حدیث ملائکه جز با انبیاست
گفت مریم نبی بود و ملائکه با او حدیث میکرد و مادر موسی نبی نبود و محدثه بود و ساره
زوجه ابرهیم علیه السلام نبوت نداشت و فرشتگان را دیدار نمود و ایشان او را

بیرون مریم یعنی غیر از مریم

بشارت دادند بولادت اسحق و از پس او بولادت یعقوب فاطمه دختر محمد نبوت نداشت
و فرشته با او سخن میکرد صدیقه رضی الله عنها میکوید خداوند خبر داده است ما را در
قران کریم که ما هیچکدام از زنان را برسالت بسوی خلق نفرستادیم انجا که میفرماید وَمَا
اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِی اِلَیْهِمْ یعنی پیش از تو برسالت اختیار نکردیم جز مردان را
و بسوی ایشان وحی فرستادیم و نفرمود زنان را همانا محدثون برسالت و نبوت مبعوث
نگشته اند در کتاب بصائر الدرجات باسناد بابی عبد الله پیوسته میشود جماعتی از اصحاب
از انحضرت سؤال از جفر کردند فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوٌّ عِلْمًا فرمود جلد گاوی است
اکنده از علم عرض کردند جامعه کدام است قَالَ تِلْكَ صَحِیفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا
فِی عَرْضِ الْاَدِیمِ مِثْلَ فَخِذِ الْفَالِجِ فِیهَا كُلُّ مَا یَحْتَاجُ النَّاسُ اِلَیْهِ وَلَیْسَ مِنْ قَضِیَّةٍ
اِلَّا وَفِیهَا حَتَّی اَرْشِ الْخَدْشِ فرمود صحیفه ایست که طول ان هفتاد ذراع است و عرض
ان باندازه پوست ران شتر دو کوهان است و ان چیزها که مردم محتاج میشوند بدان
دران صحیفه نگاشته است هیچ حکمی و حدیثی نیست الا انکه دران صحیفه ثبت است
حتی خراشیدن چیزی راوی عرض کرد این است صحیفه فاطمه انحضرت زمانی دراز ساکت
نشست ثُمَّ قَالَ اِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِیدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِیدُونَ اِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ
بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ خَمْسَةً وَسَبْعِینَ یَوْمًا وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِیدٌ عَلَی
اَبِیهَا وَكَانَ جَبْرَئِیلُ یَاْتِیهَا وَیُحْسِنُ عَزَاهَا عَلَی اَبِیهَا وَیُطَیِّبُ نَفْسَهَا وَیُخْبِرُهَا
عَنْ اَبِیهَا وَمَكَانِهِ وَیُخْبِرُهَا بِمَا یَكُونُ بَعْدَهَا فِی ذُرِّیَّتِهَا وَكَانَ عَلِیٌّ یَكْتُبُ ذٰلِكَ
فَهٰذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ انگاه فرمود شما سخن میکنید از چیزی که اراده میکنید و از انچه
اراده نمیکنید همانا فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی داشت و از

(جفر
فالج شتر دو کوهان
تا رسیدن) ارش
خدش بفتح اول
است اسم از
که بعد از خراشیدن
میماند)

حرمان پدر گرفتار حزنی واندوهی عظیم بود جبرئیل بروی فرود امد واورا در تعزیت وتسلیت سوکواری رامش داد وازمکان ومقام پدر اگاه ساخت و همچنان اکهی داد از انچه بعد ازوی خواهد بود در ذریتشا و علی علیه السلام ان جمله را در قلم می اورد اینست مصحف فاطمه ودیکر در بصایر الدرجات بسند با بوعبد الله میرسند مبنود حماد بن عثمان میکوید شنیدم که انحضرت فرمود که زنادقه در سال یکصد و بیست وهشت هجری ظهور میکنند وَذٰلِكَ لِاَنِّیْ نَظَرْتُ فِیْ مُصْحَفِ فَاطِمَة یعنی من در مصحف فاطمه نکران شدم وظهور زنادقه را دران سال نکاشته یافتم راوی عرض کرد مصحف فاطمه کدام است فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی لَمَّا قَبَضَ نَبِیَّهُ دَخَلَ عَلٰی فَاطِمَةَ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا یَعْلَمُهُ اِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاَرْسَلَ اِلَیْهَا مَلَكًا یُسَلِّیْ غَمَّهَا وَیُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذٰلِكَ اِلٰی اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ فَقَالَ لَهَا اِذَا اَحْسَسْتِ بِذٰلِكِ وَسَمِعْتِ الصَّوْتَ قُوْلِیْ لِیْ فَاَعْلَمَتْهُ فَجَعَلَ یَكْتُبُ كُلَّمَا سَمِعَ حَتّٰی اَثْبَتَ مِنْ ذٰلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ اَمَا اِنَّهُ لَیْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلٰكِنْ فِیْهِ عِلْمُ مَا یَكُوْنُ فرمود کاهی که رسول خدای بدیکر سرا تحویل دادی اندوه وحزن فاطمه را فرا کرفت که هنکام انراجز خدای نداند لاجرم خداوند عز وجل فرشته بدو فرستاد تا انحضرت را در سوکواری پدر تعزیت وتسلیت کفت وبا او فراوان حدیث کرد فاطمه خبر فرشته وشکوای سوکواری با میر المؤمنین علیهما السلام اورد علی فرمود از این پس چون احساس اینمعنی فرمودی واصغای صوت نمودی مرا اکهی ده لاجرم فاطمه هنکام اصغای صوت علی را اکاه ساخت وانحضرت انچه فاطمه اصغا مینمود مکتوب میفرمود چندانکه مصحفی شد از پس انحدیث صادق ال محمد فرمود این مصحف نمودار

حلال و حرام نیست بلکه محمود از علم ما یکون است و در کتاب کافی والعدة نیز این حدیث بدینگونه روایت شده و دیگر حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از تفسیر ثعلبی سند بمجاهد میرساند قال خرج رسول الله وقد اخذ بید فاطمة فقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد وهی بضعة منی وهی قلبی الذی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله میگوید رسول خدا بیرون آمد و دست فاطمه را بدست داشت فرمود هر کرا او را میشناسد و اجب نمیکند بشناسانیدن و سخن کردن و آنکس که نمیشناسد او را بداند کرا و فاطمه دختر محمد است و او پاره از تن منست و او قلب منست در میان جنبین من همانا کسی که بیازارد او را مرا آزرده است و آنکس که مرا بیازارد خدا را آزرده باشد و در کتاب دلائل از طبری سند بحسین بن علی علیهما السلام منتهی میشود قال حدثتنی فاطمة بنت رسول الله قالت قال لی رسول الله الا ابشرک اذا اراد الله ان یتحف زوجة ولیه فی الجنة بعث الیک تبعثین الیها من حلیتک میفرماید حدیث کرد مرا فاطمه دختر رسول خدا گفت رسول خدا مرا فرمود بشارت میدهم ترا هرگاه اراده بکند خداوند که زوجه ولی خود را تحفه عطا کند در بهشت ترا ای فاطمه فرمان میدهد که از حلی خود چیزی بسوی او انفاذ داری

ذکر سیر فاطمه و مکارم اخلاق او بمختصر و سیر بعضی از خدام او سلام الله علیها

در کتاب قرب الاسناد سند بصادق آل محمد منتهی میشود قال تقاضا علی و فاطمة الی رسول الله فی الخدمة فقضی علی فاطمة بخدمة مادون الباب وقضی علی علی بما خلفه قال فقالت فاطمة فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفا

اکر رسول خدا ام

مکارم اخلاق فاطمه

رسول الله تحمل رقاب الرجال میفرمایند علی و فاطمه علیهما السلام بحضرت
رسول خدا آمدند و خواستار شدند که در خدمات خانه هر یک را تقریر قسمتی
فرماید رسول خدا فاطمه را بخدمات درون خانه گماشت و بیرون باب را با علی
گذاشت فاطمه فرمود اندازه سرور و فرحت مرا جز خدای نداند از اینکه رسول خدا
مرا مأمور با موری نساخت که حمل آنها جز مردان نتوانند بر گردن کشید کنایت
از آنکه زنان را توانائی حمل کاران و خدمات شایگان نیست و در کتاب عیون
اخبار بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود قال حدثتنی اسماء
بنت عمیس قالت کنت عند فاطمة اذ دخل علیها رسول الله وفی عنقها
قلادة من ذهب کان اشتراها لها علی بن ابیطالب من فیء فقال لها رسول
الله یا فاطمة لا یقول الناس ان فاطمة بنت محمد تلبس لباس الجبابرة فقطعتها
وباعتها واشترت بها رقبة فاعتقتها فسر بذلک رسول الله میفرماید
اسماء بنت عمیس مرا حدیث کرد گفت در خدمت فاطمه بودم ناگاه رسول خدا درآمد
و در گردن فاطمه رسله از زر دید و آنرا علی علیه السلام از سهم فیء غنیمتش خریده
بود رسول خدا فرمود ای فاطمه مردم نخواهند گفت دختر محمد لباس جبابره در بر
کرده است فاطمه آن گردن بند را بگسیخت و بفروخت و عبدی بخرید و آزاد کرد
رسول خدا شاد خاطر گشت و دیگر در کتاب علل الشرایع بسند[٢] علی علیهما
السلام بپیوسته میشود قال رأیت امی فاطمة قامت فی محرابها لیلة جمعتها
فلم تزل راکعة ساجدة حتی اتضح عمود الصبح وسمعتها تدعو للمؤمنین
والمؤمنات وتسمیهم وتکثر الدعاء لهم ولا تدعو لنفسها بشیء فقلت لها

[٢] محسن بن م

یا اُمّاه لِمَ لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک فقالت یا بُنیّ الجار ثمّ الدار یعنی فرمود
در شب جمعه مادر خود فاطمه را در محراب عبادت دیدم تا گاهی که سفیده صبح بردمید راکع و
ساجد بود آنگاه دست بدعا برداشت و مؤمنین و مؤمنات را بدعای خیر یاد
کرد و از خود بزبان چیزی نیاورد و گفتم ایمادر چرا خویشتن را چنانکه دیگران را
بدعا یاد نفرمودی گفت نخست کار همسایگان را بباید کرد آنگاه بخانه پرداخت
و نیز در علل الشّرائع باسناد معتبره موسی بن جعفر علیهما السّلام از پدران خویش
حدیث میکند قال کانت فاطمة اذا دعت تدعو للمؤمنین والمؤمنات
ولا تدعو لنفسها فقیل لها یا بنت رسول الله انّک تدعین للناس
ولا تدعین لنفسک فقالت الجار ثمّ الدار میفرماید گاهی که فاطمه زنان
و مردمسلمانان را دعا میکرد بخویشتن نمی پرداخت گفتند ای دختر رسول خدا
تو مردم را بدعا یاد میکنی و خویشتن را فراموش میفرمائی فرمود نخست نگران همسایه
و بنا هنده باید بود آنگاه نگران خویش شد و دیگر در علل الشّرائع سند
بامیرالمؤمنین علیه السّلام میوسته میشود قال لرجل من بنی سعد یعنی مردی از
قبیله بنی سعد را فرمود الا احدّثک انّی وعن فاطمة انّها کانت عندی
وکانت من احبّ اهله الیه وانّها استقت بالقربة حتّی اثّر فی صدرها
وطحنت بالرّحی حتّی مجلت یداها وکسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها و
اوقدت النّار تحت القدر حتّی دکنت ثیابها فاصابها من ذلک ضرر شدید
در جمله میفرماید آگهی میدهم ترا از خود و از فاطمه که در نزد من است همانا فاطمه
محبوب ترین اهل پیغمبر در نزد پیغمبر بود و چندان در حمل خیک آب زحمت دید که

ذکر تسبیح فاطمه

نشان حمل در سینه مبارکش آشکار گشت وچندان در طحن حبات دستاس بکردند
که پوست دستهای مبارکش خشن گشت وچندان خانه را جاروب زد که جامه اش از
غبار دیگرگون شد وچندان در زیر دیگ آتش افروخت که از دخان وبخار جامهاش
سیاه فام آمد واز این واردات مصاعب افتاد فقلت لها لو اتیت اباک
فسألته خادما یکفیک حرّ ما انت فیه من هذا العمل فاتت النبی
صلی الله علیه واله فوجدت عنده حدّاثا فاستحیت فانصرفت میفرماید
من گفتم فاطمه را کاش نزد پدر میشد وخواستار میگشتی تا تورا کنیزکی عطا فرماید
واز این زحمت برهاند لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد وجماعتی را نگریست که با
آنحضرت سخن میکنند او را حیا از شرح حال دفع داد ناچار اظهار حاجت ناکرده
مراجعت نمود لکن رسول خدا بدانست که فاطمه را حاجتی انگیزش داده وبی اظهار حاجت
مراجعت کرد فالفعل النبی انها جائت لحاجة قال فغدا علینا ونحن فی لفاعنا
فقال السلام علیکم فسکتنا واستحیینا لمکاننا ثم قال السلام علیکم فسکتنا
ثم قال السلام علیکم فخشینا ان لم نرد علیه ان ینصرف وقد کان یفعل
ذلک یسلّم ثلاثا فان اذن له والا انصرف فقلت وعلیک السلام یا
رسول الله ادخل فلم یعد ان جلس عند رؤسنا فقال یا فاطمة ما کانت
حاجتک امس عند محمد امیر المؤمنین فرمود روز دیگر رسول خدا بر ما درآمد
وما در زیر پوشش خواب بودیم وجامه بیرون شدن در بر نداشتیم پیغمبر سلام
داد ما از حیا پاسخ نگفتیم دیگر باره سلام داد هم خاموش بودیم چون در کرت
سیم سلام داد بترسیدیم که اگر جواب باز ندهیم مراجعت میفرماید چه بر عادت بود

یفعل بر وزن ... لفعه و چادر و ... که بر دوش اندازند میشود و چیزی که ... سراپای خود را ...

که چون سه کرّت سلام دهد و جواب باز نشنوند مراجعت کند لاجرم من سر از جامهٔ
خواب بیرون کردم و گفتم علیک السلام یا رسول الله در آئید پس آنحضرت در آمد و بر
فراز بالین ما بنشست و فرمود ای فاطمه دی با من چه حاجت داشتی که ناگفته روی
برکاشتی قال فخشیت ان لم نجبه ان یقوم قال فاخرجت راسی فقلت انا والله
اخبرک یا رسول الله انها استقت بالقربة حتی اثّر فی صدرها وجرت
بالرحی حتی مجلت یداها وکسحت البیت حتی اغبرّت ثیابها فقلت لها
لو اتیت اباک فسألته خادماً یکفیک حرّ ما انت فیه من هذا العمل قال
افلا اعلّمکما ما هو خیر لکما من الخادم اذا اخذتما منامکما فسبّحا ثلثاً وثلثین
واحمدا ثلثاً وثلثین وکبّرا اربعاً وثلثین قال فاخرجت راسها فقالت
رضیت عن الله ورسوله ثلث مرّات امیرالمؤمنین میفرماید چون سخن
بدینجا رسید بیم کردم که اگر پاسخ نگویم رسول خدا آهنگ مراجعت برپای شود ناچار
سر برآوردم و عرض کردم یا رسول الله سوگند با خدا من آگهی میدهم ترا فاطمه چند حمل
مشک آب را بگردن نهاد که نشان حمل در سینهٔ مبارکش پدید شد و چندان در طحن حبات دستاس
بگردانید که جلد دستهایش خشن گشت و چندان فراز و فرود خانه را جاروب زد که جامه اندر
تنش غبار آگین شد او را گفتم کاش نزدیک پدر میرفتی و خواستار میگشتی تا خادمی را که تقدیم
اینخدمت کند و ترا از این زحمت برهاند با تو عطا کند رسول خدا فرمود تعلیم میکنم
شما را بچیزی که نیکوتر است از خادم سی و سه کرّت سبحان الله گوئید و سی و سه کرّت
الحمد لله و سی و چهار کرّت الله اکبر فاطمه چون این بشنید سر برآورد و سه کرّت فرمود
راضی شدم از خدا و رسول و دیگر در کتاب کافی زراره از ابوجعفر علیه السلام حدیث

جرت بالرحی یعنی آسیا را بگردانید

میکند

میکند میگویند آنحضرت فرمود کاهی که رسول خدا آهنگ سفر میکرد با هر یک از اهل
خویش وداع میفرمود و آخر کس فاطمه علیها السلام بود که با او وداع میکرد و از سرای او
طریق سفر میسپرد و چون از سفر باز میشد نخستین فاطمه را دیدار میکرد وقتی چنان
افتاد که پیغمبر راه نورد سفر گشت و علی علیه السلام در سهم خویش چیزی از فیئ
بدست کرد و آنرا بفاطمه تسلیم ساخت و از قفای پیغمبر تاختن کرد پس او فاطمه دو دست
اورنجن از سیم بساخت و پرده در خور باب برداخت این بود تا رسول خدا باز مدینه
شد و از مسجد چنانکه بعادت بود بسرای فاطمه آمد فاطمه بی توانی برخاست و
شادمانه بنزد پدر بشتافت رسول خدا از آنجا که نگران آن دو دست بند شد
و آن پرده را بر باب نگریست از پای ننشست و باز شد فاطمه چون این بدید بگریست
و با خود اندیشید که پیش از ترتیب این اشیا صنعت رسول خدا با من چنین نبود
در زمان پرده را از باب فرود آورد و هر دو سوار را از ساعد برون کرد و حسن و
حسین را پیش خواند پس دست اورنجن را بیکی و پرده را بآن دیگر داد و فرمود بنزد
رسول خدا حمل دهید و سلام برسانید و عرض کنید که بعد از تو جز این اشیا چیزی
بدست نکرده ام اکنون فرمان تو راست چون ایشان برسیدند و پیغام مادر
بگذاشتند رسول خدا ایشان را ببوسید و بر زانوی مبارک بنشانید و فرمان
کرد تا آن دو دست اورنجن سیم را خورد در هم شکستند آنگاه اهل صفه را که جماعتی
از مهاجرین بودند طلب فرمودند و ایشان را از منزل و مال هیچ بهره و نصیبه
نبود پس آن پاره‌ها سیم را بر ایشان بخش فرمود آنگاه مردی را از آنجماعت که عریان
و برهنه بود و هیچ ستر و ساتری نداشت پیش خواست و از پرده باب ازاری بدو داد

سوار بمعنی دست اورنجن (بعضی بر آن رفته‌اند) اهل صفه اصحاب رسول اسلام را گرفتند ایشان مساکین بودند و در صفه مسجد رسول خدا مقام داشتند و صفه موضعی مسقف در کنار مسجد بود

و بافتهای این پرده در لعرض باندک و طولی فراوان بود بفرمود انرا باندازه که یک یک قطعه
قطعه کردند و هر مردی را قطعهٔ از بهر ازار داد انگاه فرمان کرد زنان از بهر رکوع و
سجود سر برندارند تا مردان سر فراز نکنند چه آن ازارها نارسا بود اگر زنان قبل
از مردان سر برداشتند بر عورت مردان نگران شدند و از آن پس در شریعت
سنت گشت که زنان قبل از مردان سر از رکوع و سجود بر ندارند ثُمَّ قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ فَاطِمَةَ لَيَكْسُوَنَّهَا اللّٰهُ بِهٰذَا السِّتْرِ مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةِ وَلَيُحَلِّيَنَّهَا
بِهٰذِهِ السِّوَارَيْنِ مِنْ حِلْيَةِ الْجَنَّةِ انگاه رسول خدا فرمود خداوند رحم کناد
فاطمه را همانا بسبب بذل این پرده میپوشاند او را از کسوت بهشت و در ازای
این دو دستبند او را از حلیه جنت عطا میفرماید و دیگر حضرت کاظم علیه
السلام خبر میدهد قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ دَخَلَ عَلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَفِي عُنُقِهَا
قِلَادَةٌ فَاَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَتْهَا وَرَمَتْ بِهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ اَنْتِ مِنِّي
يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاوَلَتْهُ الْقِلَادَةَ یعنی رسول خدای بر دختر خویش
فاطمه در آمد و در گردن آنحضرت قلاده نگریست لیکن روی بگردانید فاطمه چون
این بدید قلاده را از گردن باز کرد و بیفکند رسول خدا فرمود ای فاطمه از من
ای این هنگام سائلی در رسید و فاطمه بی توانی آن قلاده را با او عنایت
کرد و دیگر در مناقب ابن شهراشوب از حلیه ابی نعیم و مسند ابی یعلی
از عائشه مرویست قَالَتْ عَائِشَةُ مَا رَاَيْتُ اَحَدًا قَطُّ اَصْدَقَ مِنْ فَاطِمَةَ
غَيْرَ اَبِيهَا گفت عائشه هرگز ندیدم راستگفتار تر از فاطمه بیرون رسول خدای
و نیز ابو نعیم و ابو یعلی حدیث میکنند که در میان فاطمه و عائشه کلال مصافاتی را

کدورت و مبارات باد بلکشت عائشه عرض کرد یا رسول الله از فاطمه پژوهش کن و
پرسش فرما که او هرگز دروغ زن نیست واین در حدیث را عطا و عمرو بن دینار نیز روایت
کرده اند و نیز از حسن بصری مرویست قَالَ مَا كَانَ فِي هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَعْبَدُ مِنْ فَاطِمَةَ
كَانَتْ تَقُومُ حَتّٰى تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا یعنی عبادت کارتر از فاطمه در امت پیغمبر نبود چندان
در محراب عبادت ایستاده میبود که قدمهای مبارکش متورم میگشت وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلْمَرْأَةِ قَالَتْ أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا وَلَا يَرَاهَا رَجُلٌ
فَضَمَّهَا إِلَيْهِ وَقَالَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ یعنی رسول خدا فاطمه را فرمود کدام
چیز از برای زن نیکوتر است عرض کرد آنکه زن مرد را و مرد زن را نبیند او را مرد
پیغمبر فاطمه را در بر کشید و فرمود ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ در حلیة و ذای از
زهری مرویست قَالَ لَقَدْ طَحَنَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ حَتّٰى مَجَلَتْ يَدَاهَا
وَطَبَّ الرَّحَى فِي يَدِهَا یعنی چندان دستاس بگردانید که دستهای مبارکش آبله ورد
و چندانکه نتوانست دستاس را بگرداند و دیگر در صحیحین مرقوم است اِنَّ عَلِيًّا
قَالَ اشْتَكَى ثُمَّ أَنَّكَ بِالْقُرْبِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ وَاللهِ إِنِّي أَشْتَكِي يَدَيَّ مِمَّا أَطْحَنُ
بِالرَّحَى یعنی علی علیه السلام شکایت کرد که چندان حمل مشک نموده ام که بدن مرا
بیازرده و پوست را پراکنده است و فاطمه نیز شکایت فرمود که دستهای من از
زحمت گردانیدن آسیا از کار شده است چون در اینوقت در حضرت رسول خدا
گروهی از اسیران حاضر بودند امیر المؤمنین فاطمه را فرمود بنزد پدر شو
و خدمتکاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد جواب بشنید و بی آنکه
اظهار حاجت کند مراجعت فرمود امیر المؤمنین گفت بگوی تا چه داری فَقَالَتْ وَاللهِ

پژوهش کردن بمعنی تفحص کردن است

مجلت یداها ای ارباب لغت روح یعنی آبله زد دست از کثرت کار و مصدر آن مجل است

طبب

لغوی و کسب تجربه است طلب ...تدقیق الامور

ما استطعت ان اکلّم رسول الله من هیبته عرض کرد سوگند با خدا از هیبت رسول
خدا نیروی سخن کردن نیافتم آنوقت علی علیه السّلام فاطمه را برداشت و بحضرت رسول
آمد پیغمبر فرمود همانا حاجتی شما را بدینجانب جنبش داد امیر المؤمنین صورت حال را
شرح کرد فقال لا ولکنّی ابیعهم وانفق اثمانهم علی اهل الصّفّة وعلّمها
تسبیح الزّهراء پیغمبر فرمود جماعت اسیران فاطمه را خدمتکاری ندهم و اینان را
بفروشم و بهای ایشان را باصحاب صفّه بذل میفرمایم و درازای آن فاطمه را تسبیح
زهرا بیاموخت و بروایتی در کتاب شیرازی مسطور است وقتیکه فاطمه شرح حال
خویش را در حضرت رسول خدا بعرض رسانید و جاریه طلب نمود آنحضرت بگریست فقال
یا فاطمة والّذی بعثنی بالحقّ انّ فی المسجد اربعمائة رجل ما لهم طعام ولا ثیاب
ولولا خشیتی خصلة لاعطیتک ما سألت یا فاطمة انّی لا ارید ان
ینفکّ عنک اجرک الی جاریة وانّی اخاف ان یخصمک علیّ بن ابیطالب
یوم القیمة بین یدی الله عزّ وجلّ اذا طلب حقّه عنک ثمّ علّمها صلوة
التّسبیح رسول خدا فرمود ای فاطمه سوگند بآنکس که مرا براستی مبعوث فرمود
در مسجد از اهل صفّه چهارصد تن حاضر است و ایشان را طعامی نیست مهنّا و نه جامهٔ
مهیّا اگر بیمناک نبودم که از تو فضیلتی فوت شود ترا جاریه عطا میکردم همانا
ای فاطمه نمیخواهم اجری که خاص تست بر جاریه فرود آید و بیم دارم که فردای قیامت
در حضرت خداوند علی با تو از در مخاصمت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند
آنگاه تسبیح فاطمه را در ازای کنیز با او عطا فرمود چون فاطمه مراجعت نمود فقال
امیر المؤمنین مضیت تریدین من رسول الله الدّنیا فاعطانا الله ثواب

الآخرة.

الاجر و امیر المؤمنین فاطمه را فرمود تو در حضرت رسول بطلب دنیا شتافتی و بهره آخرت
یافتی ابو هریره میگوید وقتی بیرون شد فاطمه زهرا از نزد رسول خدا این آیه
مبارکه بروی نزول آمد وَ اِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ فَقُلْ لَهُمْ
قَوْلًا مَيْسُورًا یعنی ای محمد در طلب رزق و رحمت خدا از قرابت و فرزندی فاطمه اعراض
میفرمائی پس با ایشان سخن نیکو میفرما بالجمله بعد از نزول این آیت مبارکه
رسول خدا کنیزکی که فضه نام داشت بنزد فاطمه فرستاد و دیگر در تفسیر ثعلبی از
صادق آل محمد و در تفسیر قشیری از جابر انصاری مرقوم است که گاهی رسول خدا
فاطمه را دید که جامه از پوشش شتر در بر داشت و با دست مبارک
دستاس میگرداند و با پستان مبارک فرزند خود را شیر میخوراند
آب از چشم مبارکش روان گشت وَ قَالَ يَا بُنْتَاهُ تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ
فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى نَعْمَائِهِ وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ عَلَى آلَائِهِ رسول خدا فرمود
ای دختر تعجیل کن در چشیدن تلخی دنیا از برای شیرینی آخرت فاطمه بر نعمتهای خداوند
سپاس گذاشت و شکر فرستاد پس این آیه مبارکه فرود آمد وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَى و دیگر ابن شاهین در مناقب فاطمه و احمد در مسند باسناد خویشتن از
ابو هریره و ثوبان روایت میکنند گویند رسول خدا چون از سفری باز میشد
اول کس فاطمه را دیدار میکرد و چون آهنگ سفر میفرمود آخر کس فاطمه را وداع
میگفت وقتی چنان افتاد که فاطمه از برای ورود رسول خدا و علی مرتضی از
فتح خیبر پرده از دیبا بیاویخت چون رسول خدا درآمد و این بدید در
گذشت و آثار خشم از چهره مبارکش شناخته میگشت همچنان برفت و در مسجد

مَا اسْتَطَعْتُ اَنْ اُكَلِّمَ رَسُولَ اللهِ مِنْ هَيْبَتِهِ عرض کرد سوگند با خدا از هیبت رسول
خدا نیروی سخن کردن نیافتم آنوقت علی علیه السلام فاطمه را برداشت و بحضرت رسول
آمد پیغمبر فرمود همانا حاجتی شما را بدینجانب جنبش داد امیرالمؤمنین صورت حال را
شرح کرد فقال لَا وَلٰكِنِّي اَبِيعُهُمْ وَاُنْفِقُ اَثْمَانَهُمْ عَلٰى اَهْلِ الصُّفَّةِ وَعَلَّمَهَا
تَسْبِيحَ الزَّهْرَاءِ پیغمبر فرمود از جماعت اسیران فاطمه را خدمتکاری نمیدهم و ایشان را
میفروشم و بهای ایشان را با صحاب صفه بذل میفرمایم و در ازای آن فاطمه را تسبیح
زهرا بیاموخت و بروایتی در کتاب شیرازی مسطور است وقتیکه فاطمه شرح حال
خویش را در حضرت رسول خدا بعرض رسانید و جاریه طلب نمود آنحضرت بگریست فقال
يَا فَاطِمَةُ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ اِنَّ فِي الْمَسْجِدِ اَرْبَعَمِائَةِ رَجُلٍ مَا لَهُمْ طَعَامٌ وَلَا ثِيَابٌ
وَلَوْلَا خَشْيَتِي خَصْلَةً لَاَعْطَيْتُكِ مَا سَاَلْتِ يَا فَاطِمَةُ اِنِّي لَا اُرِيدُ اَنْ
يَنْفَكَّ عَنْكِ اَجْرُكِ اِلَى الْجَارِيَةِ وَاِنِّي اَخَافُ اَنْ يَخْصِمَكِ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا طَلَبَ حَقَّهُ عَنْكِ ثُمَّ عَلَّمَهَا صَلٰوةَ
التَّسْبِيحِ رسول خدا فرمود ای فاطمه سوگند بدانکس که مرا براستی مبعوث فرموده است
در مسجد از اهل صفه چهارصد تن حاضر است و ایشان را طعامی نیست و هم جامه
مهیا نیست اگر بیمناک نبودم که از تو فضیلتی فوت شود تو را جاریه عطا میکردم همانا
ای فاطمه نمیخواهم اجری که خاص تست بر جاریه فرود آید و بیم دارم که فردای قیامت
در حضرت خداوند علی با تو از در مخاصمت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند
آنگاه تسبیح فاطمه را در ازای کنیز با او عطا فرمود چون فاطمه مراجعت نمود فقال
اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَضَيْتِ تُرِيدِينَ مِنْ رَسُولِ اللهِ الدُّنْيَا فَاَعْطَانَا اللهُ ثَوَابَ

الآخرة امیرالمؤمنین فاطمه را فرمود تو در حضور رسول بطلب دنیا شتافتی و بهره آخرت
یافتی ابوهریره میگوید وقتی برون شد فاطمه زهرا از نزد رسول خدا این آیه
مبارکه بروی فرود آمد وَاِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ
قَوْلاً مَیْسُوراً یعنی ای محمد در طلب رزق و رحمت خدا از قرابت و فرزندی فاطمه اعراض
میفرمائی پس با ایشان سخن نیکو میفرمای بالجمله بعد از نزول این آیت مبارکه
رسول خدا کنیزکی که فضه نام داشت بنزد فاطمه فرستاد و دیگر در تفسیر ثعلبی از
صادق آل محمد و در تفسیر قشیری از جابر انصاری مرقوم است که گاهی رسول خدا
فاطمه را دیدار کرد که جامه از پوشش شتر در بر داشت و با دست مبارک
دستاس میگردانید و با پستان مبارک فرزند خود را شیر میخورانید
آب از چشم مبارکش روان گشت فقال یا بنتاه تعجلی مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة
فقالت یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه والشکر لله علی آلائه رسول خدا فرمود
ای دختر تعجیل کن در چشیدن تلخی دنیا از برای شیرینی آخرت فاطمه بر نعمتهای خداوند
سپاس گذاشت و شکر فرستاد پس این آیه مبارکه فرود آمد وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ
فَتَرْضیٰ و دیگر ابن شاهین در مناقب فاطمه و احمد در مسند باسناد خویش از
ابوهریره و ثوبان روایت میکنند گویند رسول خدا چون از سفری باز میشد
اول کس فاطمه را دیدار میکرد و چون آهنگ سفر میفرمود آخر کس فاطمه را وداع
میگفت وقتی چنان افتاد که فاطمه از برای ورود رسول خدا و علی مرتضی از
نسیج خیبریه پرده از در بیاویخت چون رسول خدا در آمد و این بدید در
گذشت و آثار خشم از چهره مبارکش شناخته میگشت همچنان برفت و در مسجد

بمنبر صعود داد فاطمه بی توانی کشا خیبر تیهرا از در فرود آورد و گردن بند از گردن
بیرون کرد و گوشوارها را از گوش برگرفت و دستا و رنجن از دست برآورد و آن
جمله را بحضرت رسول خدا فرستاد و عرض کرد که در راه خدا بذل فرما قال رسول
الله قد فعلت فداها ابوها ثلث مرات ما لآل محمد و للدنیا فانهم
خلقوا للآخرة وخلقت الدنیا لهم رسول خدا فرمود فاطمه کرد آنچه سزاوار
بود و سه کرّت فرمود فدای او شود پدر او آل محمد را با دنیا چکار است ایشان
از برای آخرت خلق شده اند و دنیا از برای ایشان خلق شده احمد در مسند
خویش از پیغمبر بدینگونه روایت میکند که آنحضرت فرمود فانّ هؤلاء اهل بیتی
ولا احبّ ان یاکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا یعنی ایشان اهل بیت من
اند دوست نمیدارم که در زندگانی خود از چیزهای نیکوی دنیا بخورند و دیگر
ابو صالح المؤذن در کتاب خود باسناد خویش از علی علیه السلام روایت میکند
قال علیه السلام ان النبیّ دخل علی ابنته فاطمة فاذا فی عنقها قلادة
فاعرض عنها فقطعتها فرمت بها فقال رسول الله انت منّی یا فاطمة
ثم جاءها سائل فناولته القلادة میفرماید پیغمبر بر فاطمه در آمد و در
گردن آنحضرت گردن بندی نگریست روی بگردانید فاطمه در زمان آن قلاده را
بگسیخت و بیفکند و پیغمبر فرمود تو از منی ای فاطمه این وقت سائلی برسید
فاطمه قلاده را بدو بخشید

ذکر زهد و قناعت فاطمه علیها السلام و بعضی از صفات فاضله آنحضرت

بعضی صفات فاضله حضرت فاطمه

ابو القاسم القشیری در کتاب خود رقم کرده میگوید زنی را در بادیه دیدار کردم

که از قافله باز مانده بود گفتم کیستی و از کجائی فقالت وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
این آیه مبارکه را قرائت کرد کنایت از آنکه نخست بمن سلام کن آنگاه سخن بگوی و
سلام کردم و جواب بستدم و گفتم چه میکنی در اینجا قالت مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلَا
مُضِلَّ لَهُ کنایت از آنکه کسی را که خداوند هدایت میکند بر طریق ضلالت نمیرود
گفتم از جماعت جن باشی یا از مردم انس قالت يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ یعنی بیرون
فرزندان آدم نیستم گفتم از کجائی آئی قالت يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ بنمود که
از راه دور میرسم گفتم بکجا میروی قالت وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ نمودار
کرد که آهنگ مکه دارم گفتم چند روز است که بیرون شده قالت وَلَقَدْ
خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ یعنی شش روز است که بیرون شده ام
گفتم آیا خواستار طعام واکل و شرب باشی فقالت وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا
لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ معلوم کرد که باکل طعام رغبتی دارد لاجرم از طعام
خوراندم آنگاه گفتم اکنون عجلت کن در رفتن تا قافله را دریابیم قالت لَا يُكَلِّفُ
اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا گفتم اگر نتوانی سرعت کرد با من ردیف شو فقالت لَوْ
كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا کنایت از آنکه چون زن و مرد بر یک بارگی
سوار شوند مورد فساد است ناچار من فرود آمدم و او را سوار کردم فقالت
سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا چون قافله را ادراک کردیم و در رسیدیم گفتم او را
تو درین قافله یار و یاوری بدست میشود قالت يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً
فِي الْأَرْضِ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللّٰهُ
از این آیات مبارکه نمود که مرا چهار کس در این قافله است نخستین داود نام

بارگی نام اسب است

داردو دوم محمد و سیم دیگر یحیی و چهارم موسی و این هنگام هر چهار تن بسوی ما پدید
شدند گفتم اینان چگونه مانند فالمال و البنون زینة الحیوة الدنیا مکشوف
افتاد که پسرهای او بند چون برسیدند قالت یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت
القوی الامین ایشان را بنمود که مرا پاداش کنند در ازای این نیکی که با وی
کرده ام لاجرم مرا از بعضی اشیا عطائی کردند فقال والله یضاعف لمن
یشاء گفتا بت از آنکه عطای مرا دو چندان کنند و چنان کردم پس بپرسیدم
که کیست این زن گفتند فضه کنیز فاطمه علیها السلام اکنون بیست سال است
که بیرون قرآن سخن نکرده است و دیگر در کتاب زهد النبی ابو جعفر احمد القمی
میگوید وقتی این آیه مبارکه بر رسول خدا فرود آمد و ان جهنم لموعدهم اجمعین
لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم رسول خدا بشدت بگریست
و اصحاب از گریه آنحضرت سخت بگریستند و ندانستند که جبرئیل را وحی چه
بوده است و حشمت پیغمبر ایشان را از پرسش اینمعنی دفع میداد و مقرر بود که رسول
خدا چون فاطمه را دیدار میکرد قرین مسرت و فرحت میگشت لاجرم بعضی از
اصحاب بحضرت فاطمه آمدند و آنحضرت مقداری شعیر با دستاس حاضر کرده مشغول
طحن بود و میفرمود وما عند الله خیر و ابقی یعنی در نزد خدا همه نیکوئی و
خیر است صحابه سلام دادند و جواب بشنیدند و قصه رسول خدا و بکای او را
بعرض رسانیدند فاطمه بی توانی برخواست و تن مبارک را بشمله محفوف داشت
و آن شمله مندرس بود و دوازده جا از لیف خرما رقعه زده بود چون بیرون
شد و سلمان نگران شمله مرقع گشت بگریست و لبی دریغ خورده که قیصر و کسری

پاداشن و پاداش
بمعنی جزا و خیرات

سعف برگ درخت
خرما یا شاخ برگ
درخت خرما

جامه

جامه از سندس و حریر کنند و دختر محمد خود را در گلیم مرقع پوشیده دارد بالجمله چون فاطمه بر رسول خدا در آمد قالت یا رسول الله انّ سلمان تعجب من لباسی فوالذی بعثک بالحق ما لی ولعلی منذ خمس سنین الّا مسک کبش تعلف علیها بالنهار بعیرنا فاذا کان اللیل افترشناه وانّ مرفقتنا لمن ادم حشوها اللیف عرض کرد ای رسول خدا همانا سلمان را شگفت آمد از جامه من سوگند بدانکس که ترا بحق فرستاد نیست از برای من و علی در مدت پنج سال جز یک پوست گوسفندی که روز بر فراز آن شتر ما علف میخورد و شب فراش ماست و بالش ما چرمیست که با پوست درخت خرما انباشته فقال النبی یا سلمان انّ ابنتی لفی الخیل السوابق پیغمبر فرمود یا سلمان همانا دختر من در خیل سبقت جویان و پیشروند کانست آنگاه فاطمه بنزد آمد قالت یا ابت فدیناک ما الذی ابکاک فذکر لها ما نزل به جبرئیل عرض کرد ای پدر فدای تو شوم این چیست که ترا میگریاند رسول خدا بازنمود آن دو آیت را که جبرئیل فرود آورده فاطمه از اصغای آن کلمات بروی درافتاد و همی گفت الویل ثم الویل لمن دخل النار سلمان چون این بشنید فقال یا لیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی ومزّقوا جلدی ولم اسمع بذکر النار گفت کاش گوسفندی بودم از برای اهل خود مرا ذبح میکردند و گوشت مرا میخوردند و پوست مرا پاره میکردند و حدیث دوزخ را نمی شنیدم وقال ابوذر یا لیت امّی کانت عاقرا ولم تلدنی ولم اسمع بذکر النار ابوذر گفت کاش مادر من عقیم بود و مرا نمیزاد و قصه دوزخ گوش زد من نمیشد وقال مقداد یا لیتنی کنت طائرا فی القفار ولم یکن علیّ حساب ولا عقاب ولم اسمع بذکر النار مقداد گفت کاش مرغی بودم در بیابانها و حساب و عقاب بر من نبود و اصغای خبر جهنم نمیکردم وقال علیّ

المسک الجلد

لیف پوست درخت خرما

یا لیت السباع مزقت لحمی و لیت امی لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار ثم وضع علی یده
علی راسه و جعل یبکی و یقول وا بعد سفراه وا قلة زاداه فی سفر القیمة یذهبون
فی النار و یتخطفون مرضی لا یعاد سقیمهم و جرحی لا یداوی جریحهم و اسری لا یفک
اسرهم من النار یاکلون منها یشربون و بین اطباقها یتقلبون و بعد لبس القطن
مقطعات النار یلبسون و بعد معانقة الازواج مع الشیاطین مقرنون علی علیه
السلام فرمود کاش درندگان گوشت مرا پاره پاره میکردند و مادر مرا نمیزاد تا بشنوم خبر
نار را انگاه دست مبارک بر سر گذاشت و بگریست و همی گفت وای از دوری راه و قلت زاد در
سفر قیامت اهل محشر بهره نار میکردند و جهنم ایشان را در میربایند مریض ایشان را کسی عیادت
نمیکند و جریح ایشان را کسی مرهم نمیگذارد و اسیر ایشان از دوزخ رهائی ندارد اکل و شرب
ایشان بیرون آتش نیست در طبقات جهنم زیر و زبر میشوند و از آتش شعار و دثار مینمایند
و با زوجات شیاطین معانقه میفرمایند و دیگر در کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل
مسطور است بروایت ثوبان مولی رسول الله میگوید هنگام مسافرت رسول خدا را آخرین
عهد با فاطمه علیها السلام بود و چون مراجعت میفرمود اول کس فاطمه بر وی در می آمد میگوید
پیغمبر از غزوه مراجعت نمود و بر باب خانه فاطمه پرده نگریست حسن و حسین را نگران شد
که در ساعد از سیم خام دو دستاورنجن دارند لاجرم بخانه در نیامد و باز شتافت فاطمه
چون این بدید پرده باب را بدرید و از دست حسنین دستبند برآورد و در میان ایشان
بخش کرد تا بحضرت رسول برند هر دو تن با دیده گریان بحضرت پیغمبر آمدند رسول
خدا دستبند را ماخوذ داشت فقال یا ثوبان اذهب بهذا الی بنی فلان اهل
بیت بالمدینة و اشتر لفاطمة قلادة من عصب و سوارین من عاج فان هؤلاء اهل

دستاورنجن مغرب پیغمبر است

بلبنی ولا احبّ ان یاکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا فرمود ای ثوبان این اشیا را نزد فلان نبیله حمل بکن و از برای فاطمه دو دست او و نجن و بلك کردن بند از عاج ابتیاع بنما ای ثوبان ما اهل بیت من نمیخواهم که طیبات خود را در زندگانی دنیا از طیبات دنیا بهره مند شوند و دیگر در کافی بسند بابی عبد الله علیه السلام منتهی میشود قال بقلة رسول الله الهندبا و بقلة امیر المؤمنین الباذروج و بقلة فاطمة الفرفخ میفرماید تره و سبزی رسول خدا کاسنی بود و سبزی امیر المؤمنین علیه السلام ریحان بود و سبزی فاطمه خرفه بود و دیگر در کتاب تهذیب بسند بابی عبد الله بو سند منتهی میشود قال ان فاطمة کانت تأتی قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتأتی قبر حمزة و تترحم علیه و تستغفر له میفرماید فاطمه علیها السلام بزیارت قبر شهدا حاضر میگشت در هر بامداد شنبه و در کنار قبر حمزه ایستاده میشد و بر آنحضرت رحمت میفرستاد و استغفار میفرمود و دیگر در تفسیر علی بن ابرهیم در سبب نزول این آیه مبارکه انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون سند بصادق آل محمد بو سند منتهی میشود قال کان سبب نزول هذه الآیة ان فاطمة رأت فی منامها ان رسول الله هم ان یخرج هو و فاطمة و علی و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم من المدینة فخرجوا حتی جاوزوا من حیطان المدینة فتعرض لهم طریقان فاخذ رسول الله ذات الیمین حتی انتهی بهم الی موضع فیه نخل و ماء فاشتری رسول الله شاة کبراء و هی التی فی احدی اذنیها نقط بیض فامر بذبحها فلما اکلوا ماتوا فی مکانهم میفرماید سبب نزول این آیه مبارکه آنست که فاطمه علیها السلام را در خواب نمودار شد که رسول خدا با فاطمه و علی و حسن و حسین از مدینه بیرون شدند و حیطان مدینه را

هندبا کبر داسعد کاسنی است
باذروج بفتح ذال معجمه ریحان است
فرفخ خرفه را گویند و آن عربست فارسی آن پرپهن بر وزن کرکمن است

در نوشتن این هنگام در راه پدیدار گشت رسول خدا از جانب راست عبور داد و طی طریق
فرمود تا بموضعی رسید که در آنجا نخل و آبی بود پس پیغمبر در آنجا میشی کبری بخرید یعنی میشی
که در دو گوش او خالها سفید بود بفرمود تا آنرا بکشتند و کباب کردند و بخوردند و همگان
در جا بمردند. فَانْتَبَهَتْ فَاطِمَةُ بَاكِيَةً ذَعِرَةً فَلَمْ تُخْبِرْ رَسُولَ اللّٰهِ بِذٰلِكَ اینوقت
فاطمه علیها السلام ترسان و گریان از خواب انگیخته شد و رسول خدا را آگهی نفرستاد
فَلَمَّا اَصْبَحَتْ جَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ بِحِمَارٍ فَاَرْكَبَ عَلَيْهِ فَاطِمَةَ وَاَمَرَ اَنْ يَخْرُجَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدِينَةِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ حَتّٰى انْتَهَوْا اِلٰى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَمَاءٌ
فَاشْتَرٰى رَسُولُ اللّٰهِ شَاةً كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ فَاَمَرَ بِذَبْحِهَا فَذُبِحَتْ وَشُوِيَتْ فَلَمَّا اَرَادُوا
اَكْلَهَا قَامَتْ فَاطِمَةُ وَتَنَحَّتْ نَاحِيَةً مِنْهُمْ تَبْكِي مَخَافَةَ اَنْ يَمُوتُوا فَطَلَبَهَا رَسُولُ
اللّٰهِ حَتّٰى وَقَعَ عَلَيْهَا وَهِيَ تَبْكِي فَقَالَ مَا شَاْنُكِ يَا بُنَيَّةُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
اِنِّي رَاَيْتُ كَذَا وَكَذَا فِي نَوْمِي وَقَدْ فَعَلْتَ اَنْتَ كَمَا رَاَيْتُهُ فَتَنَحَّيْتُ عَنْكُمْ فَلَا
اَرَاكُمْ تَمُوتُونَ یعنی بامدادان رسول خدا با درازگوشی بر در سرای فاطمه حاضر شد و فاطمه را
بر حماری سوار فرمود و فرمان داد تا علی و حسن و حسین از خانه بیرون شدند و در
ملازمت رسول خدا بدانسان که فاطمه در خواب دیدار کرد از حیطان مدینه
دور گشتند و بدان نخل و آب رسیدند پیغمبر میشی بخرید و بفرمود ذبح کردند
و کباب نمودند چون خواستند بخورند فاطمه برخاست و بیکسوی شد و از بیم
مرگ ایشان بگریست پیغمبر او را طلب نمود و فرمود چه آمد ترا ای دختر من
عرض کرد آنچه دوش در خواب دیدم امروز بی کم و بیش چنان کردی اکنون بیکسو شدم
تا شما را مرده نبینم فَقَامَ رَسُولُ اللّٰهِ فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ نَاجٰى رَبَّهُ فَنَزَلَ عَلَيْهِ

ذُعر بصیغه مجهول یعنی ترسید و ذعر بفتح ترس

جبرئیل فقال یا محمد هذا شیطان یقال له الدّها و هو الذی اری فاطمة هذه
الرؤیا و یؤذی المؤمنین فی نومهم بما یغتمّون فامر جبرئیل فجاء به الی رسول
الله فقال له انت اریت فاطمة هذه الرؤیا فقال نعم یا محمد فبزق علیه ثلث
بزقات فشجّه فی ثلث مواضع ثم قال جبرئیل لمحمد یا محمد اذا رأیت فی منامک
شیئا تکرهه او رأی احد من المؤمنین فلیقل اعوذ بما عاذت به ملائکة الله
المقرّبون و انبیاء الله المرسلون و عباده الصالحون من شرّ ما رأیت من
رؤیای و یقرء الحمد و المعوّذتین و قل هو الله احد و یتفل عن یساره ثلاث
تفلات فانه لا یضرّه ما رأی و انزل الله علی رسوله انّما النجوی من
الشیطان الآیه رسول خدا برخاست دو رکعت نماز گذاشت و خدا را
مناجات نمود پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد شیطانی است که او را دها ر
گویند اوست که این خواب را بر فاطمه عرض داد و ستکه می آزارد و غمنده میکند
مؤمنان را در خواب فرمان کرد تا بحضرت رسول آمد فرمود تو این صورت را بر فاطمه
نمودی گفت من نمودم پیغمبر سه کرت آب دهان بر او افکند و سه جا از اعضای او را
شکافت آنگاه جبرئیل عرض کرد که هرگاه در خواب چیزی مکروه دیدار کردی یا
یکی از مؤمنان مکروهی دید باید اینکلماتی که مؤمنان و فرشتگان و پیغمبران
بقراءت آن پناهنده میشوند قراءت کنند و سوره حمد و معوذتین و قل
هو الله را نیز تلاوت کند و سه کرت بر جانب چپ خویش دردمد دیگر زیان نرسد
ابو فتح آیه انّما النجوی الی آخر فرود شد و دیگر در تفسیر عیاشی از ابی عبد الله
مرویست قال رأت فاطمة فی النوم کان الحسن و الحسین ذبحا او قتلا یعنی

فاطمه در خواب دید که حسن و حسین را در خواب سر بریده اند یا مقتول ساخته اند غمگین
گشت و رسول خدا را آگهی داد فقال یا رؤیا یعنی پیغمبر بانگ زد بر خواب در زمان
خواب در پیش روی او ممثّل شد قال انت اریت فاطمة هذا البلاء فرمود توای
صورت را بر فاطمه نمودی گفت من نمودم فقال یا اضغاث انت اریت فاطمة هذا البلاء
قال نعم یا رسول الله قال فما اردت بذلک قال اردت ان احزنها فقال لفاطمة
اسمعی لیس هذا بشیء پیغمبر فرمود ای اضغاث تو این بلا را بر فاطمه نمودار کردی گفت من
کردم فرمود از این چه خواستی گفت تا او را غمنده سازم اینوقت فاطمه را فرمود بشنو این صورت را
بچیزی مگیر و دیگر در کتاب نوادر راوندی باسناد معتبره مرقوم است قال علی استأذن
اعمی علی فاطمة فحجبته فقال رسول الله لها لم حجبته وهو لا یراک فقالت ان لم
یکن یرانی فانا اراه وهو یشم الریح فقال رسول الله اشهد انک بضعة منی
یعنی امیر المؤمنین فرمود کوری اجازت طلبید و بر فاطمه در آید مختصر در حجاب رفت
رسول خدا فرمود از چه در حجاب شدی و حال آنکه اینمرد کور نور دیدار نتواند کرد
عرض کرد اگر او مرا نتواند دید من او را توانم دید و او استشمام رایحه من تواند کرد پیغمبر
فرمود شهادت میدهم که تو پاره از تن منی و هم این است که امیر المؤمنین فرماید قال
سأل رسول الله اصحابه عن المرأة ما هی قالوا عورة قال فمتی تکون ادنی من ربها
فلم یدروا فلما سمعت فاطمة ذلک قالت ادنی ما تکون من ربها ان تلزم قعر بیتها
فقال رسول الله ان فاطمة بضعة منی میفرماید رسول خدا از اصحاب پرسش
نمود که زن چیست گفتند عورتیست فرمود در کجا با پروردگار خود نزدیکتر است
ندانستند چه گویند چون فاطمه این سخن بشنید فرمود نزدیکتر با پروردگار خود وقتی است

که در تعزیت خود جای پدر رسول خدا فرموده انا فاطمه پاره از تن من و قطعه از گوشت

من است علیها السلام

ذکر زیارت حضرت فاطمه صلوات الله علیها

از پیش بود ذیل قضیه وفات آنحضرت مرقوم داشتیم که در میان علماء عامه و خاصه در تعیین محل
قبر فاطمه خلاف است بعضی مدفن آنحضرت را در خانه خود دانسته اند که پیوسته است
با حجره رسول خدا و بعضی در روضه گفته اند و روضه میان قبر پیغمبر و منبر است
و گروهی گفته اند در بقیع در کنار قبور ائمه بقیع است لاجرم در هر سه موضع زیارت
کنند در نزد فاضل مجلسی استوارتر آنست که در خانه خود مدفون است چه از
حضرت رضا علیه السلام سؤال کردند فرمود مضجع او خانه اوست گاهی که
بنی امیه مسجد را بزرگ کردند در مسجد افتاد و نیز صادق آل محمد فرمود در خانه
خود مدفون است هم از آنحضرت مرویست که در روضه مدفون است و پیغمبر خبر داد که
روضه من از روضهای بهشت است و دری از آنجا بسوی بهشت گشاده است
و جمع میان این احادیث توان شد گوئیم فاطمه در خانه خود از جانب مسجد در نشیب
قبر و منبر مدفون است بوقت داخل روضه خواهد بود و نیکوتر جای روضه خواهد
بود از اینجا ست که صادق آل محمد فرمود نماز در خانه فاطمه افضل است از
روضه و اسناد معتبره از امام محمد تقی علیه الصلوة والسلام منقول است که
یکی از سادات فرمود که چون بسوی قبر جده خود فاطمه علیها السلام میروی
بگو یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ فَوَجَدَكِ
لِمَا امْتَحَنَكِ صَابِرَةً وَزَعَمْنَا اَنَّا لَكِ اَوْلِيَاءُ وَمُصَدِّقُوْنَ وَصَابِرُوْنَ

لِكُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوكِ وَأَتَانَا بِهِ وَصِيُّهُ فَإِنَّا نَسْئَلُكِ إِنْ كُنَّا صَدَّقْنَاكِ إِلَّا
أَلْحَقْتِنَا بِتَصْدِيقِنَا لَهُمَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهُرْنَا بِوَلَايَتِكِ سید بن
طاوس میگوید که وفات فاطمه روز سیم جمادی الآخره بوده است سزاوار است که
دران روز زیارت کنند آنحضرت را و جامع کتاب مسائل میگوید که ابرهیم بن محمد
همدانی عریضه بحضرت امام علی النقی فرستاد که مرا خبر ده از قبر فاطمه علیها السّلم
در جواب رقم کردند که با جدّم رسول خدا مدفونست سید رضی الله عنه
میگوید که پس میگوئی اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكِ يَا وَالِدَةَ الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ
حَقَّهَا پس بگو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمَتِكَ وَابْنَةِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَصِيِّ نَبِيِّكَ صَلَاةً
تُزْلِفُهَا فَوْقَ زُلْفَى عِبَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرَضِينَ بتحقیق
روایت رسیده است که هر که باین کلمات آنحضرت را زیارت کند و از خداوند طلب
آمرزش نماید خداوند از گناهانش درگذرد و او را در بهشت در آورد سیّد بن
طاوس میگوید در نماز زیارت آنحضرت اگر توانی نماز فاطمه را بگذار وان دو رکعت است
و در هر رکعت بعد از حمد شصت کرت قل هو الله احد را قرائت میکن و اگر بر تو
ثقیل می افتد در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قل هو الله احد را بخوان و در
رکعت دوّم سوره قل یا ایّها الکافرون را و دانسته باش که زیارت آنحضرت
در اوقات شریفه فاضلتر است مانند روز ولادت آنحضرت که بیستم شهر
جمادی الآخره است و روز وفات آنحضرت که سیّد بن طاوس سیم جمادی الآخره دند
و جمعی بیست و یکم رجب دانسته اند و روز تزویج آنحضرت با امیر المؤمنین که یازدهم

رجب یا اول ماه ذیحجه و اگر نه ششم ذیحجه دانسته اند و شب زفاف آنحضرت که نوزدهم
ماه ذیحجه و اگر نه بیست و یکم ماه محرم گفته اند و روز مباهله که روز بیست و چهارم
ذیحجه و اگر نه روز بیست و پنجم ذیحجه بود بشرحی که من بنده در کتاب رسول خدا
نگاشتم و روز نزول هل اتی که بیست و پنجم ذیحجه بود و چرا بنان در روزی که
کرامتی و فضیلتی از فاطمه بظهور رسیده زیارت آنحضرت مناسب است و دیگر در
استغفای حوائج خویش توسل بجوی بحضرت بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات الله علیها
بدین شرح که مرقوم میشود باسناد معتبره از صادق آل محمد علیه السلام منقول است
که اگر ترا در حضرت پروردگار حاجتی باشد و سخت پریشان و آشفته روزگار باشی
دو رکعت نماز بگذار و چون سلام باز دادی سه کرت بگوی اَللّٰهُ اَکْبَرُ آنگاه تسبیح حضرت
فاطمه را بخوان آنگاه سی و سه کرت سُبْحَانَ اللّٰه بگوی و سی و سه کرت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوی
و سی و چهار کرت اَللّٰهُ اَکْبَرُ بگوی بروایتی علمای عامه این ترتیب قراءت مینمایند
حضرت باقر علیه السلام میفرماید اول سی و چهار کرت اَللّٰهُ اَکْبَرُ بگوی و بعد
از آن سی و سه کرت سُبْحَانَ اللّٰه آنگاه سی و سه کرت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بالجمله از آن پس
سر بسجده بگذار و صد مرتبه بگوی یَا مَوْلَاتِی یَا فَاطِمَةُ اَغِیْثِیْنِی آنگاه طرف راست
صورت را بر زمین بگذار و اینکلمات را صد بار بگوی بعد از آن طرف چپ صورت را
بر زمین بگذار و صد بار بگوی آنگاه سر از سجده بردار و دیگر باره تقدیم سجده کن
و یکصد و ده کرت اینکلمات را بگوی پس حاجت خود را یاد کن البته قرین انجاح خواهد
شد انشاء الله تعالی

ذکر آنکه فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلام بعد از رحلت پیغمبر چند روز زنده بود

سید بن طاوس رضی الله عنه باسناد خود روایت کرده است که فاطمه علیها السلام بعد از
فریضهٔ ظهر این دعا قرائت میفرمود سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ سُبْحَانَ ذِي
الْجَلَالِ الْبَاذِخِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ
بَلَغْتُ مَا بَلَغْتُ بِهِ وَالْعَمَلُ لَهُ وَالرَّغْبَةُ إِلَيْهِ وَالطَّاعَةُ لِأَمْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
لَمْ يَجْعَلْنِي جَاحِداً لِشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ وَلَا مُتَحَيِّراً فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
هَدَانِي لِدِينِهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي أَعْبُدُ شَيْئاً غَيْرَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ وَ
عَمَلَهُمْ وَنَجَاةَ الْمُجَاهِدِينَ وَثَوَابَهُمْ وَتَصْدِيقَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَوَكُّلَهُمْ وَالرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ
وَالْأَمْنَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ وَخَيْرَ مُطَّلِعٍ يَطَّلِعُ عَلَيَّ وَارْزُقْنِي
عِنْدَ حُضُورِ الْمَوْتِ وَعِنْدَ نُزُولِهِ وَفِي غَمَرَاتِهِ وَحِينَ تَنْزِلُ النَّفْسُ مِنْ بَيْنِ التَّرَاقِي
وَحِينَ تَبْلُغُ الْحُلْقُومَ وَفِي حَالِ خُرُوجِي مِنَ الدُّنْيَا وَتِلْكَ السَّاعَةَ الَّتِي لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي
فِيهَا ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا شِدَّةً وَلَا رَخَاءً رَوْحاً مِنْ رَحْمَتِكَ وَحَظّاً مِنْ رِضْوَانِكَ
وَبُشْرَى مِنْ كَرَامَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَتَوَفَّى نَفْسِي وَتَقْبِضَ رُوحِي وَتُسَلِّطَ مَلَكَ الْمَوْتِ عَلَى
إِخْرَاجِ نَفْسِي بِبُشْرَى مِنْكَ يَا رَبِّ لَيْسَتْ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِكَ تُثْلِجُ بِهَا صَدْرِي وَتَسُرُّ بِهَا
نَفْسِي وَتُقِرُّ بِهَا عَيْنِي وَيَتَهَلَّلُ وَجْهِي وَلَا يَصْفَرُّ بِهَا لَوْنِي وَيَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي
وَيَتَبَاشَرُ بِهَا سَائِرُ جَسَدِي يَغْبِطُنِي بِهَا مَنْ حَضَرَنِي مِنْ خَلْقِكَ وَمَنْ سَمِعَ بِي
مِنْ عِبَادِكَ تُهَوِّنُ عَلَيَّ بِهَا سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَتُفَرِّجُ عَنِّي بِهَا كُرْبَتَهُ وَتُخَفِّفُ عَنِّي
بِهَا شِدَّتَهُ وَتَكْشِفُ عَنِّي بِهَا سُقْمَهُ وَتُذْهِبُ عَنِّي بِهَا هَمَّهُ وَحَسْرَتَهُ وَتَعْصِمُنِي بِهَا
مِنْ أَسَفِهِ وَفِتْنَتِهِ وَتُجِيرُنِي بِهَا مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا يَحْضُرُ أَهْلَهُ وَتَرْزُقُنِي بِهَا خَيْرَهُ
وَخَيْرَ مَا يَحْضُرُ عِنْدَهُ وَخَيْرَ مَا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَهُ ثُمَّ إِذَا تَوَفَّيْتَ نَفْسِي وَقَبَضْتَ رُوحِي

فاجعل

ثم اجعل روحی فی الارواح الرائحة واجعل نفسی فی الانفس الصالحة واجعل جسدی
فی الاجساد المطهرة واجعل عملی فی الاعمال المتقبلة ثم ارزقنی فی خطتی من الارض
وموضع جنبی حیث یرفت لحمی ویدفن عظمی واترک وحیدا لا حیلة لی قد
لفظتنی البلاد وتخلی منی العباد وافتقرت الی رحمتک واحتجت الی صالح
عملی والقی ما مهدت لنفسی وقدمت لآخرتی وعملت فی ایام حیوتی فوزا من رحمتک
وضیاء من نورک وتثبیتا من کرامتک بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی
الآخرة انک تضل الظالمین وتفعل ما تشاء ثم بارک لی فی البعث والحساب
اذا انشقت الارض عنی وتخلی العباد منی وغشیتنی الصیحة وافزعتنی النفخة
ونشرتنی بعد الموت وتبعثنی للحساب فابعث معی یا رب نورا من رحمتک یسعی
بین یدی وعن یمینی وتربط به علی قلبی وتظهر به عذری وتبیض به وجهی
وتصدق به حدیثی وتفلج به حجتی وتبلغنی به العروة الوثقی من رحمتک و
تحلنی الدرجة العلیا من جنتک وترزقنی به مرافقة محمد النبی عبدک ورسولک
صلی اللہ علیہ فی اعلی الجنة درجة وابلغها فضیلة وابرها عطیة وارفعها
نفسة مع الذین انعمت علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا اللهم صل علی محمد وآل محمد خاتم النبیین وعلی جمیع
الانبیاء والمرسلین وعلی الملائکة اجمعین وعلی آله الطیبین الطاهرین
وعلی ائمة الهدی اجمعین آمین رب العالمین اللهم صل علی محمد وآل محمد
کما هدیتنا به وصل علی محمد وآل محمد کما رحمتنا به وصل علی محمد وآل محمد
کما عززتنا به وصل علی محمد وآل محمد کما فضلتنا به وصل علی محمد وآل محمد

الفلج محرکة والفلوج الفوز والنجاة والبقاء والخیر
نفسة النفس بالتحریک السعة الفسیحة فی الامر

كما شرفتنا به وصلّ على محمد وآل محمد كما نصرتنا به وصلّ على محمد وآل محمد كما
انقذتنا به من شفا حفرة من النار اللهم بيّض وجهه واعل كعبه وافلج حجته
واتمم نوره وثقّل ميزانه وعظّم برهانه وافسح له حتى يرضى وبلّغه الدرجة
والوسيلة من الجنة وابعثه المقام المحمود الذى وعدته واجعله افضل
افضل النبيين والمرسلين عندك منزلة ووسيلة واقصص بنا اثره واسقنا
بكاسه واوردنا حوضه واحشرنا فى زمرته وتوفنا فى ملته واسلك بنا سبيله
واستعملنا بسنته غير خزايا ولا نادمين ولا شاكين ولا مبدلين يا من بابه مفتوح
لداعيه وحجابه مرفوع لراجيه يا ساتر الامر القبيح ومداوى القلب الجريح لا
تفضحنى فى مشهد القيامة بموبقات الآثام ولا تعرض بوجهك الكريم عنى من بين
الانام يا غاية المضطر الفقير يا جابر العظم الكسير هب لى موبقات الجرائر واعف
عنى فاضحات السرائر واغسل قلبى من وزر الخطايا وارزقنى حسن الاستعداد لنزول
المنايا يا اكرم الاكرمين ومنتهى امنية السائلين انت مولاى فتحت لى باب
الدعاء والانابة فلا تغلق عنى باب القبول والاجابة ونجنى برحمتك من النار
وبوئنى غرفات الجنان واجعلنى متمسكا بالعروة الوثقى واختم لى بالسعادة
واحينى بالسلامة يا ذا الفضل والكمال والعزة والجلال لا تشمت بى عدوا
ولا حاسدا ولا تسلط على سلطانا عنيدا ولا شيطانا مريدا برحمتك يا ارحم
الراحمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم وصلى الله على محمد وآله وسلم
تسليما كثيرا.

ذکر دعای آنحضرت فاطمه بعد از نماز عصر قرائت میفرمود

قص اثره تتبعه (و تصیباً تبعه)

شمت فرح ببلیه العدو

السلامة البرائة من الذنب

ناسد

فاضل مجلسی در کتاب مقباس المصابیح بسند سید بن طاوس رضی الله عنهما میرساند که فاطمه
علیها السلام بعد از نماز عصر این دعا قرائت می‌نمود سبحان من یعلم خواطر القلوب
سبحان من یحصی عدد الذنوب سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی الارض ولا
فی السماء والحمد لله الذی لم یجعلنی کافرا لانعمه ولا جاحدا لفضله فا
لخیر فیه وهو اهله والحمد لله علی حجته البالغة علی جمیع من خلق ممن
اطاعه وممن عصاه فان رحم فمن منه وان عاقب فبما قدمت ایدیهم وما الله
بظلام للعبید والحمد لله العلی المکان والرفیع البنیان الشدید الارکان
العزیز السلطان العظیم الشان الواضح البرهان الرحیم الرحمن المنعم المنان
الحمد لله الذی احتجب عن کل مخلوق یراه بحقیقة الربوبیة وقدرة الوحدانیة
فلم تدرکه الابصار ولم تحط به الاخبار ولم یعینه مقدار ولم یتوهمه اعتبار
لانه الملک الجبار اللهم قد تری مکانی وتسمع کلامی وتطلع علی امری
وتعلم ما فی نفسی ولیس یخفی علیک شیء من امری وقد سعیت الیک فی طلبتی
وطلبت الیک فی حاجتی وتضرعت الیک فی مسئلتی وسالتک لفقر و
حاجة وذلة وضیعة وبؤس ومسکنة وانت الرب الجواد بالمغفرة تجد
من تعذب غیری ولا اجد من یغفر لی غیرک وانت غنی عن عذابی وانا
فقیر الی رحمتک فاسئلک بفقری الیک وغناک عنی وبقدرتک علی
وقلة امتناعی منک ان تجعل دعائی هذا دعاء وافق منک اجابة ومجلسی
هذا مجلسا وافق منک رحمة وطلبتی هذه طلبة وافقت منک نجاحا وما
خفت عسرته من الامور فیسره وما خفت عجزه من الاشیاء فوسعه ومن ارادنی

بسوء من الخلائق كلهم فاغلبه آمين يا ارحم الراحمين وهون على ما خشيت
شدته واكشف عني ما خشيت كربته ويسر لي ما خشيت عسرته آمين رب العالمين
اللهم انزع العجب والرياء والكبر والبغي والحسد والضعف والشك والوهن
والضر والاسقام والخذلان والمكر والخديعة والبلية والفساد من
سمعي وبصري وجميع جوارحي وخذ بناصيتي الى ما تحب وترضى يا ارحم الراحمين
اللهم صل على محمد وآل محمد واغفر ذنبي واستر عورتي وآمن روعتي
واجبر مصيبتي واغن فقري ويسر حاجتي واقلني عثرتي واجمع شملي واكفني
ما اهمني وما غاب عني وما حضرني وما اتخوفه منك يا ارحم الراحمين
اللهم فوضت امري اليك والجأت ظهري اليك واسلمت نفسي اليك بما
جنيت عليها فرقا منك وخوفا وطمعا وانت الكريم الذي لا يقطع الرجاء
ولا يخيب الدعاء فاسئلك بحق ابراهيم خليلك وموسى كليمك وعيسى روحك
ومحمد صفيك ونبيك صلواتك عليه وآله ان لا تصرف وجهك الكريم
عني حتى تقبل توبتي وترحم عبرتي وتغفر لي خطيئتي يا ارحم الراحمين ويا
احكم الحاكمين اللهم اجعل ثاري على من ظلمني وانصرني على من عاداني
اللهم لا تجعل مصيبتي في ديني ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا مبلغ علمي
الهي اصلح لي ديني الذي هو عصمة امري واصلح لي دنياي التي فيها معاشي
واصلح لي آخرتي التي فيها معادي واجعل الحيوة زيادة لي من كل خير واجعل
الموت راحة لي من كل شر اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني اللهم
احيني ما علمت الحيوة خيرا لي وتوفني اذا كانت الوفاة خيرا لي واسئلك

خشیتك فی الغیب والشهادة والعدل فی الغضب والرضا واسئلك القصد فی
الفقر والغنی واسئلك نعیما لا یبید وقرة عین لا ینقطع واسئلك الرضا
بعد القضاء واسئلك لذة النظر الی وجهك اللهم انی استهدیك
لارشاد امری واعوذبك من شر نفسی اللهم عملت سوءً وظلمت نفسی
فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انی اسئلك تعجیل
عافیتك وصبرا علی بلیتك وخروجا من الدنیا الی رحمتك اللهم انی
اشهدك واشهد ملائكتك وحملة عرشك واشهد من فی السموات
ومن فی الارض انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شریك لك
وان محمدا عبدك ورسولك صلی الله علیه واله واسئلك بان لك
الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض یا كائنا قبل ان یكون
شیء والمكون لكل شیء والكائن بعد ما لا یكون شیء اللهم الی
رحمتك رفعت بصری والی جودك بسطت كفی فلا تحرمنی وانا اسئلك
فلا تعذبنی فانك علی قادر برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم ذا الرحمة
الواسعة والصلوة النافعة الرافعة صل علی اكرم خلقك علیك
واحبهم الیك واوجههم لدیك محمد عبدك ورسولك المخصوص بفضائل
الوسائل اشرف واكرم وارفع واعظم واكمل ما صلیت علی مبلغ عنك
مؤتمن علی وحیك اللهم كما سددت به العمی وفتحت به الهدی
فاجعل مناهج سبله لنا سننا وحجج برهانه لنا سببا نأتم به الی القدوم
علیك اللهم لك الحمد ملء السموات السبع وملء طباقهن وملء الارضین

ن وانا المستغفر اللهم فاغفر لی فانك بی عالم ولا تعذبنی ع

السبع وملاء ما بینهما وملاء عرش ربنا الکریم ومیزان ربنا الغفار ومداد
کلمات ربنا القهار وملاء الجنة وملاء النار وعدد الماء والثری وعدد
ما یری وما لا یری اللهم واجعل صلواتک وبرکاتک ومنک ومغفرتک
ورحمتک ورضوانک وفضلک وسلامک وذکرک ونورک وشرفک
ونعمتک وخیرک علی محمد وآل محمد کما صلیت وبارکت وترحمت
علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید مجید اللهم اعط محمدا الوسیلة
العظمی وکرمه جزائک فی العقبی حتی تشرفه یوم القیمة یا اله الهدی
اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی جمیع ملائکتک وانبیائک ورسلک
سلام علی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحملة العرش وملائکتک المقربین
الکرام الکاتبین والکروبیین وسلام علی ملائکتک اجمعین وسلام علی
ابینا آدم وعلی امنا حواء وسلام علی المرسلین اجمعین والصدیقین و
الشهداء والصالحین وسلام علی المرسلین اجمعین والحمد لله رب
العالمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وحسبی الله ونعم الوکیل
وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا

ذکر دعائی که فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از نماز مغرب قرائت میفرمود

فاضل مجلسی رضی الله عنه در کتاب مقباس المصابیح از سید بن طاوس باسناده
روایت میکند که فاطمه علیها السلام بعد از فریضه مغرب تقدیم قرائت این دعا
میفرمود الحمد لله الذی لا یحصی مدحه القائلون والحمد لله الذی
لا یحصی نعمائه العادون والحمد لله الذی لا یؤدی حقه المجتهدون

ولا اله

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا
الْحَيُّ الْمُمِيْتُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ ذُو الطَّوْلِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ ذُو الْبَقَاءِ الدَّائِمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ لَا
يُدْرِكُ الْعَالِمُوْنَ عِلْمَهٗ وَلَا يَسْتَخِفُّ الْجَاهِلُوْنَ حِلْمَهٗ وَلَا يَبْلُغُ الْمَادِحُوْنَ مِدْحَتَهٗ
وَلَا يَصِفُ الْوَاصِفُوْنَ صِفَتَهٗ وَلَا يُحْسِنُ الْخَلْقُ نَعْتَهٗ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ ذِي الْمُلْكِ وَ
الْمَلَكُوْتِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجَبَرُوْتِ وَالْعِزِّ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْجَلَالِ وَالْبَهَاءِ وَالْمَهَابَةِ وَالْجَمَالِ
وَالْعِزَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَالْمِنَّةِ وَالْغَلَبَةِ وَالْفَضْلِ وَالطَّوْلِ وَالْعَدْلِ
وَالْحَقِّ وَالْخَلْقِ وَالْعَلَاءِ وَالرِّفْعَةِ وَالْمَجْدِ وَالْفَضِيْلَةِ وَالْحِكْمَةِ وَالْغِنَاءِ وَالسَّعَةِ
وَالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَالْحِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ وَالنِّعْمَةِ السَّابِغَةِ وَالثَّنَاءِ
الْحَسَنِ الْجَمِيْلِ وَالْاٰلَاءِ الْكَرِيْمَةِ مَلِكِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَا
فِيْهِنَّ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَلِمَ اَسْرَارَ الْغُيُوْبِ وَاطَّلَعَ عَلٰى مَا تُجِنُّ الْقُلُوْبُ
فَلَيْسَ عَنْهُ مَذْهَبٌ وَلَا مَهْرَبٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَكَبِّرِ فِيْ سُلْطَانِهٖ الْعَزِيْزِ فِيْ مَكَانِهٖ
الْمُتَجَبِّرِ فِيْ مُلْكِهٖ الْقَوِيِّ فِيْ بَطْشِهٖ الرَّفِيْعِ فَوْقَ عَرْشِهٖ الْمُطَّلِعِ عَلٰى خَلْقِهٖ وَالْبَالِغِ
لِمَا اَرَادَ مِنْ عِلْمِهٖ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ بِكَلِمَاتِهٖ قَامَتِ السَّمٰوَاتُ الشِّدَادُ وَثَبَتَتِ الْاَرَضُوْنَ
الْمِهَادُ وَانْتَصَبَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي الْاَوْتَادُ وَجَرَتِ الرِّيَاحُ اللَّوَاقِحُ وَسَارَ فِيْ
جَوِّ السَّمَاءِ السَّحَابُ وَوَقَفَتْ عَلٰى حُدُوْدِهَا الْبِحَارُ وَوَجِلَتِ الْقُلُوْبُ مِنْ مَخَافَتِهٖ
وَانْقَمَعَتِ الْاَرْبَابُ لِرُبُوْبِيَّتِهٖ تَبَارَكْتَ يَا مُحْصِيَ قَطْرِ الْمَطَرِ وَوَرَقِ الشَّجَرِ وَمُحْيِيَ
اَجْسَادِ الْمَوْتٰى لِلْحَشْرِ سُبْحَانَكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ مَا تَفْعَلُ بِالْغَرِيْبِ الْفَقِيْرِ
اِذَا اَتَاكَ مُسْتَجِيْرًا مُسْتَغِيْثًا مَا تَفْعَلُ بِمَنْ اَنَاخَ بِفِنَائِكَ وَتَعَرَّضَ لِرِضَاكَ وَ
غَدَا اِلَيْكَ فَجَثَا بَيْنَ يَدَيْكَ يَشْكُوْ اِلَيْكَ مَا لَا يَخْفٰى عَلَيْكَ فَلَا يَكُوْنَنَّ يَا رَبِّ حَظِّيْ

من دعائي الحرمان ولا تبتليني مما ارجوا منك الخذلان يا من لم يزل ولا يزال ولا
يزول كما لم يزل قائما على كل نفس بما كسبت يا من جعل ايام الدنيا تزول
وشهورها تحول وسنيها تدور وانت الدائم لا تبليك الازمان ولا تغيرك الدهور
يا من كل يوم عنده جديد وكل رزق عنده عتيد للضعيف والقوي
والشديد قسمت الارزاق بين الخلائق فسويت بين الذرة والعصفور
اللهم اذا ضاق المقام بالناس نعوذ بك من ضيق المقام اللهم اذا طال يوم
القيمة على المجرمين فقصر ذلك اليوم علينا كما بين الصلوة الى الصلوة
اللهم اذا ادنيت الشمس من الجماجم فكان بينها وبين الجماجم مقدار ميل
وزيد في حرها حر عشر سنين فانا نسئلك ان تظلنا بالغمام وتنصب
لنا المنابر والكراسي نجلس عليها والناس منطلقون في المقام امين رب
العالمين اسئلك اللهم بحق هذه المحامد الا غفرت لي وتجاوزت عني
والبستني العافية في بدني ورزقتني السلامة في ديني فاني اسئلك وانا
واثق باجابتك اياي في مسئلتي وادعوك وانا عالم باستماعك دعوتي
فاستمع دعائي ولا تقطع رجائي ولا ترد ثنائي ولا تخيب دعائي انا
محتاج الى رضوانك وفقير الى غفرانك واسئلك ولا ايس من رحمتك
واتعوذ وانا غير محترز من سخطك رب واستجب لي وامنن علي بعفوك
وتوفني مسلما والحقني بالصالحين رب لا تمنعني فضلك يا منان ولا
تكلني الى نفسي مخذولا يا حنان رب ارحم عند فراق الاحبة صرعتي
وعند سكون القبر وحدتي وفي مفازة القيمة غربتي وبين يديك موقفي

لِلْحِسَابِ فَاِنِّیْ رَبِّ اَسْتَجِیْرُ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاَعِذْنِیْ رَبِّ وَفَزِعْتُ اِلَیْكَ مِنَ النَّارِ
فَاَعِذْنِیْ رَبِّ اَسْتَرْحِمُكَ مَكْرُوْبًا فَارْحَمْنِیْ رَبِّ اَسْتَغْفِرُكَ لِمَا جَهِلْتُ فَاغْفِرْ لِیْ
رَبِّ فَلَا تُبَرِّحْ بِیَ الدُّعَاءَ لِلْحَاجَةِ اِلَیْكَ فَلَا تُؤْیِسْنِیْ یَا كَرِیْمُ ذَا الْاٰلَاءِ وَالْاِحْسَانِ
وَالتَّجَاوُزِ سَیِّدِیْ یَا رَبِّ یَا رَحِیْمُ اسْتَجِبْ بَیْنَ الْمُتَضَرِّعِیْنَ اِلَیْكَ دَعْوَتِیْ وَارْحَمْ
مِنَ الْمُنْتَحِبِیْنَ بِالْعَوِیْلِ عَبْرَتِیْ وَاجْعَلْ فِیْ لِقَائِكَ یَوْمَ الْخُرُوْجِ مِنَ الدُّنْیَا
رَاحَتِیْ وَاسْتُرْ بَیْنَ الْاَمْوَاتِ یَا عَظِیْمَ الرَّجَاءِ عَوْرَتِیْ وَاعْطِفْ عَلَیَّ عِنْدَ
التَّحَوُّلِ وَحِیْدًا اِلٰی حُفْرَتِیْ اِنَّكَ اَمَلِیْ وَمَوْضِعُ طَلِبَتِیْ وَالْعَارِفُ بِمَا اُرِیْدُ
فِیْ تَوْجِیْهِ مَسْئَلَتِیْ یَا قَرِیْبًا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ حَاجَتِیْ فَاِلَیْكَ الْمُشْتَكٰی وَاَنْتَ
الْمُسْتَعَانُ وَالْمُرْتَجٰی اَفِرُّ اِلَیْكَ هَارِبًا مِنَ الذُّنُوْبِ فَاقْبَلْنِیْ وَاَلْتَجِئُ مِنْ
عَدْلِكَ اِلٰی مَغْفِرَتِكَ فَاَدْرِكْنِیْ وَاَلُوْذُ بِعَفْوِكَ مِنْ بَطْشِكَ فَامْنَعْنِیْ وَ
اَسْتَرْوِحُ رَحْمَتَكَ مِنْ عِقَابِكَ فَنَجِّنِیْ وَاَطْلُبُ الْقُرْبَةَ مِنْكَ بِالْاِسْلَامِ فَقَرِّبْنِیْ
وَمِنَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ فَاٰمِنِّیْ وَفِیْ ظِلِّ عَرْشِكَ فَظَلِّلْنِیْ وَكِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ
فَهَبْ لِیْ وَمِنَ الدُّنْیَا سَالِمًا فَنَجِّنِیْ وَمِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّوْرِ فَاَخْرِجْنِیْ وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ
فَبَیِّضْ وَجْهِیْ وَحِسَابًا یَسِیْرًا فَحَاسِبْنِیْ وَبِسَرَائِرِیْ فَلَا تَفْضَحْنِیْ وَعَلٰی بَلَائِكَ
فَصَبِّرْنِیْ وَكَمَا صَرَفْتَ عَنْ یُوْسُفَ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ فَاصْرِفْ عَنِّیْ وَمَا لَا طَاقَةَ
لِیْ بِهٖ فَلَا تُحَمِّلْنِیْ وَاِلٰی دَارِ السَّلَامِ فَاهْدِنِیْ وَبِالْقُرْاٰنِ فَانْفَعْنِیْ وَبِالْقَوْلِ الثَّابِتِ
فَثَبِّتْنِیْ وَمِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ فَاحْفَظْنِیْ وَبِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَجَبَرُوْتِكَ
فَاعْصِمْنِیْ وَبِحِلْمِكَ وَعِلْمِكَ وَسَعَةِ رَحْمَتِكَ مِنْ جَهَنَّمَ فَنَجِّنِیْ وَجَنَّتَكَ الْفِرْدَوْسَ
فَاَسْكِنِّیْ وَالنَّظَرَ اِلٰی وَجْهِكَ فَارْزُقْنِیْ وَبِنَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ

وآله فالجئني ومن الشياطين واوليائهم ومن شر كل ذي شر فاكفني اللهم واعدائي
ومن كادني ان انوا ان اجتث جمعهم وفض جموعهم وكلل سلاحهم وعرقب دوابهم وسلط
عليهم العواصف والقواصف ابدا حتى تصليهم النار وانزلهم من صياصيهم وامكنا من
نواصيهم آمين رب العالمين اللهم صل على محمد وآل محمد صلوة تشهد الاولين
مع الابرار وسيد المتقين وخاتم النبيين وقائد الخير ومفتاح الرحمة اللهم
رب البيت الحرام ورب الشهر الحرام ورب المشعر الحرام ورب الركن والمقام ورب
الحل والحرام بلغ روح محمد منا التحية والسلام سلام عليك يا رسول الله سلام
عليك يا امين الله سلام عليك يا محمد بن عبد الله السلام عليك ورحمة الله وبركاته
فهو كما وصفته بالمؤمنين رؤف رحيم اللهم اعطه افضل ما سألك وافضل ما
سئلك له وافضل ما انت مسئول له الى يوم القيمة آمين رب العالمين

ذکر دعائی که فاطمه زهرا بتول عذرا علیها الصلوة والسلام بعد از نماز عشا قرائت میفرمود

از سید بن طاوس رضی الله عنه مرویست که فاطمه علیها السلام بعد از نماز عشا این دعا را قرائت میفرمود
سبحان من تواضع كل شيء لعظمته سبحان من ذل كل شيء لعزته سبحان من خضع
كل شيء لامره وملكه سبحان من انقادت له الامور بازمتها الحمد لله الذي
لا يخيب من دعاه الحمد لله الذي من توكل عليه كفاه الحمد لله سامك السماء
وساطح الارض وحاصر البحار وناصب الجبال وبارئ الحيوان وخالق الشجر
وفاتح ينابيع الارض ومدبر الامور ومسير السحاب ومجري الريح والماء والنار
من اغوار الارض متصاعدات في الهواء ومهبط الحر والبرد الذي بنعمته تتم
الصالحات وبشكره تستوجب الزيادات وبامره قامت السموات وبعزته استقرت

الحمد لله الذي لا ينسى من ذكره

الرَّاسِيَاتِ وَسَبَحَاتِ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَالطُّيُورِ فِي الْوَكَنَاتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ
مُنْزِلِ الْآيَاتِ وَاسِعِ الْبَرَكَاتِ سَاتِرِ الْعَوْرَاتِ قَابِلِ الْحَسَنَاتِ مُقِيلِ الْعَثَرَاتِ مُنَفِّسِ
الْكُرُبَاتِ مُنْزِلِ الْبَرَكَاتِ مُجِيبِ الدَّعَوَاتِ مُحْيِي الْاَمْوَاتِ اِلٰهِ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالسَّمٰوَاتِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ حَمْدٍ وَذِكْرٍ وَشُكْرٍ وَصَبْرٍ وَصَلٰوةٍ وَزَكٰوةٍ وَقِيَامٍ وَعِبَادَةٍ وَ
سَعَادَةٍ وَبَرَكَةٍ وَزِيَادَةٍ وَرَحْمَةٍ وَنِعْمَةٍ وَكَرَامَةٍ وَفَرِيضَةٍ وَسَرَّاءَ وَضَرَّاءَ وَشِدَّةٍ
وَرَخَاءٍ وَمُصِيبَةٍ وَبَلَاءٍ وَعُسْرٍ وَيُسْرٍ وَغِنًى وَفَقْرٍ وَعَلٰى كُلِّ حَالٍ وَفِي كُلِّ اَوَانٍ
وَزَمَانٍ وَكُلِّ مَثْوًى وَمُنْقَلَبٍ وَمُقَامٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّي عَائِذٌ بِكَ فَاَعِذْنِي وَمُسْتَجِيرٌ بِكَ
فَاَجِرْنِي وَمُسْتَعِينٌ بِكَ فَاَعِنِّي وَمُسْتَغِيثٌ بِكَ فَاَغِثْنِي وَدَاعِيكَ فَاَجِبْنِي وَ
مُسْتَغْفِرُكَ فَاغْفِرْ لِي وَمُسْتَنْصِرُكَ فَانْصُرْنِي وَمُسْتَهْدِيكَ فَاهْدِنِي وَمُسْتَكْفِيكَ
فَاكْفِنِي وَمُلْتَجِئٌ اِلَيْكَ فَآوِنِي وَمُتَمَسِّكٌ بِحَبْلِكَ فَاعْصِمْنِي وَمُتَوَكِّلٌ عَلَيْكَ
فَاكْفِنِي وَاجْعَلْنِي فِي عِيَاذِكَ وَجِوَارِكَ وَحِرْزِكَ وَكَهْفِكَ وَحِيَاطَتِكَ وَحِرَاسَتِكَ وَ
كِلَائَتِكَ وَحُرْمَتِكَ وَاَمْنِكَ وَتَحْتَ ظِلِّكَ وَتَحْتَ جَنَاحِكَ وَاجْعَلْ عَلَيَّ وَاقِيَةً
مِنْكَ وَاجْعَلْ حِفْظَكَ وَحِيَاطَتَكَ وَحِرَاسَتَكَ وَكِلَائَتَكَ مِنْ وَرَائِي وَاَمَامِي وَعَنْ
يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي وَحَوَالَيَّ حَتّٰى لَا يَصِلَ اَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ
اِلَيَّ بِمَكْرُوهٍ وَاَذًى بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ذُو الْجَلَالِ
وَالْاِكْرَامِ اَللّٰهُمَّ اكْفِنِي حَسَدَ الْحَاسِدِينَ وَبَغْيَ الْبَاغِينَ وَكَيْدَ الْكَائِدِينَ وَمَكْرَ
الْمَاكِرِينَ وَحِيلَةَ الْمُحْتَالِينَ وَغِيلَةَ الْمُغْتَالِينَ وَظُلْمَ الظَّالِمِينَ وَجَوْرَ الْجَائِرِينَ
وَاعْتِدَاءَ الْمُعْتَدِينَ وَسَخَطَ الْمُتَسَخِّطِينَ وَتَشَحُّبَ الْمُتَشَحِّبِينَ وَصَوْلَةَ الصَّائِلِينَ
وَاقْتِسَارَ الْمُقْتَسِرِينَ وَغَشْمَ الْغَاشِمِينَ وَخَبْطَ الْخَابِطِينَ وَسِعَايَةَ السَّاعِينَ

وَنَجِّنا مِن دَحرِ الدَّهرِ وَالمَرَدَةِ وَالشَّياطينِ وَجَورِ السَّلاطينِ وَمَكروهِ العالَمينَ
اللّٰهُمَّ إِنّي أَسأَلُكَ بِاسمِكَ المَخزونِ الطَّيِّبِ الطّاهِرِ الَّذي قامَت بِهِ السَّماواتُ وَالأَرضُ
وَأَشرَقَت لَهُ الظُّلَمُ وَسَبَّحَت لَهُ المَلائِكَةُ وَوَجِلَت عَنهُ القُلوبُ وَخَضَعَت لَهُ
الرِّقابُ وَأَحيَيتَ بِهِ المَوتىٰ أَن تَغفِرَ لي كُلَّ ذَنبٍ أَذنَبتُهُ في ظُلَمِ اللَّيلِ وَضَوءِ
النَّهارِ عَمداً أَو خَطاءً سِرّاً أَو عَلانِيَةً وَأَن تَهَبَ لي يَقيناً وَهَدياً وَنوراً وَعِلماً وَ
فَهماً حَتّىٰ أُقيمَ كِتابَكَ وَأُحِلَّ حَلالَكَ وَأُحَرِّمَ حَرامَكَ وَأُؤَدِّيَ فَرائِضَكَ
وَأُقيمَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ اللّٰهُمَّ أَلحِقني بِصالِحِ مَن مَضىٰ
وَاجعَلني مِن صالِحِ مَن بَقِيَ وَاختِم لي عَمَلي بِأَحسَنِهِ إِنَّكَ غَفورٌ رَحيمٌ اللّٰهُمَّ إِذا
فَنِيَ عُمري وَتَصَرَّمَت أَيّامُ حَياتي وَكانَ لا بُدَّ لي مِن لِقائِكَ فَأَسأَلُكَ يا لَطيفُ
أَن توجِبَ لي مِنَ الجَنَّةِ مَنزِلاً يَغبِطُني بِهِ الأَوَّلونَ وَالآخِرونَ اللّٰهُمَّ اقبَل
مِدحَتي وَالتِهافي وَارحَم ضَراعَتي وَهُتافي وَإِقراري عَلىٰ نَفسي وَاعتِرافي فَقَد
أَسمَعتُكَ صَوتي فِي الدّاعينَ وَخُشوعي فِي الضّارِعينَ وَمِدحَتي فِي القائِلينَ
وَتَسبيحي فِي المادِحينَ وَأَنتَ مُجيبُ المُضطَرّينَ وَمُغيثُ المُستَغيثينَ وَغِياثُ
المَلهوفينَ وَحِرزُ الهارِبينَ وَصَريخُ المُؤمِنينَ وَمُقيلُ المُذنِبينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى
البَشيرِ النَّذيرِ وَالسِّراجِ المُنيرِ وَعَلَى المَلائِكَةِ وَالنَّبِيّينَ اللّٰهُمَّ داحِيَ المَدحُوّاتِ وَ
بارِئَ المَسموكاتِ جَبّالَ القُلوبِ عَلىٰ فِطرَتِها شَقِيِّها وَسَعيدِها اجعَل شَرائِفَ
صَلَواتِكَ وَنَوامِيَ بَرَكاتِكَ وَرَأفَةَ تَحَنُّنِكَ وَكَرائِمَ تَحِيّاتِكَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ عَبدِكَ وَ
رَسولِكَ وَأَمينِكَ عَلىٰ وَحيِكَ القائِمِ بِحُجَّتِكَ وَالذّابِّ عَن حَرَمِكَ وَالصّادِعِ
بِأَمرِكَ وَالمُؤَيَّدِ بِآياتِكَ وَالمُهَيمِنِ لِذٰلِكَ اللّٰهُمَّ فَأَعطِهِ بِكُلِّ فَضيلَةٍ مِن فَضائِلِهِ

ومنقبة من مناقبه وحال من احواله ومنزلة من منازله رايت محمدا لك فيها
ناصرا وعلى مكروه بلائك صابرا ولمن عاداك معاديا ولمن والاك مواليا وعما
كرهت نائيا والى ما احببت داعيا فضائل من جزائك وخصائص من عطائك
وحبائك تسني بها امره وتعلي بها درجته مع القوام بقسطك والذابين
عن حرمك حتى لا يبقى سناء ولا بهاء ولا رحمة ولا كرامة الا خصصت محمدا
بذلك وآتيته منه الذرى وبلغته المقامات العلى آمين رب العالمين اللهم
اني استودعك ديني ونفسي وجميع نعمتك علي واجعلني في كنفك وحفظك وعزك
ومنعك عز جارك وجل ثناؤك وتقدست اسماؤك ولا اله غيرك حسبي انت
في السراء والضراء والشدة والرخاء ونعم الوكيل ربنا عليك توكلنا واليك
انبنا واليك المصير ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا واغفر لنا ربنا
انك العزيز الحكيم ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراما انها
ساءت مستقرا ومقاما ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وانت خير الفاتحين
ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا و
آتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد ربنا لا
تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته على الذين من
قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا
فانصرنا على القوم الكافرين ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا
برحمتك عذاب النار وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين وسلم تسليما

زیارت فاطمه علیها السلام هر روز زنان را در هنگام نماز یا بکر قرائت میشود

سید بن طاوس رضی الله عنه و دیگر علمای اخبار از سلمان فارسی روایت کرده‌اند که سلمان
فارسی رضی الله عنه فرمود که فاطمه زهرا صلوات الله علیها یکروز رطبی مرا عطا فرمود
که خوشبو در میان داشت و گفت این رطب از درختی است که خداوند جل جلاله خاص من
در بهشت غرس فرموده بپاداش کلماتی چند که رسول خدا مرا اموزگاری فرموده که در
بامدادان و هنگام نماز بازپسین قرائت میکنم سلمان عرض کرد ای سیده من چه باشد که
آن کلمات را با من بیاموزی فرمود اگر خواهی چند که زنده باشی از تب تعب نبری در قرائت
اینکلمات مداومت میفرما سلمان میگوید فاطمه علیها السلام این کلمات را با من تعلیم کرد
و من ده هزار کس را افزون اموزگاری کردم چند کس از اهل مکه و مدینه خواستار آمدند
و اندر رنج و شکنج تب دراز آزار بودند همگان شفا یافتند و هی هذه بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله نور علی نور بسم الله الذی هو مدبر الامور
بسم الله الذی خلق النور من النور الحمد لله الذی خلق النور من النور و انزل النور
علی الطور فی کتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمد لله
الذی هو بالعز مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء و الضراء مشکور و صلی الله
علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

ذکر دعای حریق که فاطمه سلام الله علیها بعد از نماز بامداد قرائت میفرمود

شیخ طوسی و کفعمی و علامه حلی رضی الله عنهم این دعا را در تعقیب نماز صبح ایراد نموده‌اند
و این دعا را بدعای حریق نامیده‌اند امام جعفر صادق آل محمد میفرماید که از پدرم محمد باقر علیهما
السلام شنیدم که فرمود در ملازمت پدرم سید سجاد بعیادت مریضی از انصار حاضر
شدیم مردی درآمد و عرض کرد باز خانه شوید که آتش در سرای شما افتاد و [illegible] بسوخت

پدرم فرمود سوگند بخدائی که نبوزدان مرد برفت و باز شناخت و گفت بو خرما تو نخورد
بتواتر جماعتی در رسیدند و بحریق خانه سخن پیوستند آنحضرت فرمود انجا نه سوختنی نیست
چون باز خانه شدیم مکشوف افتاد که سرای همسایگان از چهار سو بسوخته و خانه ما را زیانی
نرسید عرض کردم ای پدر این صیانت از کجا بود فرمود این سر آن بیت که از رسول خدا
بهره ما گشت و من آنرا از دنیا و آنچه در دنیاست دوستر میدارم و این سر کیست که جبرئیل
بحضرت رسول آورد و آنحضرت با امیر المؤمنین و فاطمه تعلیم فرمود هر کرا این دعا را در
بامدادان قرائت کند خداوند هزار فرشته بر حفظ و حراست و کار داناز هیچ راه و هیچ
در ضرر و زیانی نه بیند و اگر در آن روز بمیرد در بهشت برین جا گیرد هان ای فرزند
این دعا را از بر کن و میاموز کسی را که سزاوار ندانی چه از برای هر حاجت که قرائت شود خدا
اجابت فرماید و هی هذه اللهم انی اصبحت اشهدک و کفی بک شهیدا و اشهد
ملائکتک و حملة عرشک و سکان سبع سمواتک و ارضیک و انبیائک و
رسلک و ورثة انبیائک و الصالحین من عبادک و جمیع خلقک فاشهد لی و
کفی بک شهیدا الهی اشهد انک انت الله لا اله الا انت المعبود وحدک لا
شریک لک و ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم عبدک و رسولک و ان
کل معبود مما دون عرشک الی قرار ارضک السابعة السفلی باطل مضمحل
ما خلا وجهک الکریم فانه اعز و اکرم و اجل و اعظم من ان یصف الواصفون
کنه جلاله او تهتدی القلوب الی کنه عظمته یا من فاق مدح المادحین
مفاخر مدحه و عدا وصف الواصفین مآثر حمده و جل عن مقالة الناطقین
تعظیم شانه صل علی محمد و آله و افعل بنا ما انت اهله یا اهل التقوی و اهل

المغفرة سه مرتبه ابتدا خارا بخواند پس یازده کرت بگوید لا إله إلّا الله وحده لا شریك له سبحان الله وبحمده أستغفر الله وأتوب إلیه ما شاء الله ولا قوة إلا بالله هو الأول والآخر والظاهر والباطن له الملك وله الحمد یحیی ویمیت و یمیت ویحیی وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر پس یازده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أکبر أستغفر الله وأتوب إلیه ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله الحلیم الکریم العلی العظیم الرحمن الرحیم الملك القدوس الحق المبین عدد خلقه وزنة عرشه وملأ سمواته وأرضیه وعدد ما جری به قلمه وأحصاه کتابه ومداد کلماته ورضا نفسه پس بگوید اللهم صل علی محمد وأهل بیت محمد المبارکین وصل علی جبرئیل ومیکائیل وحملة عرشك أجمعین والملائکة المقربین اللهم صل علیهم جمیعا حتی تبلغهم الرضا وتزیدهم بعد الرضا مما أنت أهله یا أرحم الراحمین اللهم صل علی محمد وآل محمد وصل علی ملك الموت وأعوانه وصل علی رضوان وخزنة الجنان وصل علی مالك وخزنة النیران اللهم صل علیهم جمیعا حتی تبلغهم الرضا وتزیدهم بعد الرضا مما أنت أهله یا أرحم الراحمین اللهم صل علی الکرام الکاتبین والسفرة الکرام البررة والحفظة لبنی آدم وصل علی ملائکة الهواء والسموات العلی و ملائکة الأرضین السفلی وملائکة اللیل والنهار والأرض والأقطار والبحار والأنهار والبراری والفلوات والقفار والأشجار وصل علی ملائکتك الذین أغنیتهم عن الطعام والشراب بتسبیحك وعبادتك اللهم

صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتّٰى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَا وَتَزِيْدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهٗ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّصَلِّ عَلٰى اَبِيْنَا اٰدَمَ وَاُمِّنَا حَوَّاءَ وَمَا وَلَدَا مِنَ النَّبِيِّيْنَ
وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتّٰى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَا
وَتَزِيْدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهٗ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَّاَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِيْنَ وَعَلٰى اَصْحَابِهِ الْمُنْتَجَبِيْنَ وَعَلٰى اَزْوَاجِهِ الْمُطَهَّرَاتِ وَعَلٰى
ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى كُلِّ نَبِيٍّ بَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ وَّعَلٰى كُلِّ نَبِيٍّ وَّلَدَ مُحَمَّدًا وَّعَلٰى كُلِّ امْرَءَةٍ صَالِحَةٍ
كَفَلَتْ مُحَمَّدًا وَّعَلٰى كُلِّ مَلَكٍ هَبَطَ اِلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى كُلِّ مَنْ فِيْ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ رِضًى
لَكَ وَلِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتّٰى تُبَلِّغَهُمُ
الرِّضَا وَتَزِيْدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهٗ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّارْحَمْ مُحَمَّدًا وَّاٰلَ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ
وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلِ اِبْرٰهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّدًا
اَلْوَسِيْلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيْلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَاَعْطِهٖ حَتّٰى يَرْضٰى وَزِدْهُ
بَعْدَ الرِّضَا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهٗ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا
يَنْبَغِيْ لَنَا اَنْ نُّصَلِّيَ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَا صَلّٰى عَلَيْهِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ فِيْ صَلٰوةٍ صُلِّيَتْ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ صَلّٰى عَلَيْهِ وَمَنْ لَّمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ وَّلَفْظَةٍ وَّلَحْظَةٍ وَّنَفَسٍ وَّصِفَةٍ وَّسُكُوْنٍ وَّحَرَكَةٍ مِّمَّنْ
صَلّٰى عَلَيْهِ وَمِمَّنْ لَّمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ وَبِعَدَدِ سَاعَاتِهِمْ وَدَقَائِقِهِمْ وَسُكُوْنِهِمْ وَحَرَكَاتِهِمْ
وَحَقَائِقِهِمْ وَمِيْقَاتِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ وَاَيَّامِهِمْ وَشُهُوْرِهِمْ وَسِنِيْنِهِمْ وَاَشْعَارِهِمْ

وابشارهم بعدد زنة ذر ما عملوا او يعملون او بلغهم او رأوا او ظنوا او فطنوا او كان منهم او يكون الى يوم القيمة وكاضعاف ذلك اضعافا مضاعفة الى يوم القيمة يا ارحم الراحمين اللهم صل على محمد وآل محمد بعدد ما خلقت وما انت خالقه الى يوم القيمة يا ارحم الراحمين اللهم صل على محمد وآل محمد بعدد ما خلقت وما انت خالقه الى يوم القيمة صلوة ترضيك اللهم صل على محمد وآل محمد بعدد ما ذرأت وبرأت اللهم لك الحمد والثناء والشكر والمن والفضل والطول والخير والحسنى والنعمة والعظمة والجبروت والملك والملكوت والقهر والسلطان والفخر والتودد والامتنان والكرم والجلال والاكرام والجمال والكمال والخير والتوحيد والتمجيد والتهليل والتكبير والتقديس والرحمة والمغفرة والكبرياء والعظمة ولك ما زكى وطاب وطهر من الثناء الطيب والمديح الفاخر والقول الحسن الجميل الذي ترضى به عن قائله وترضى به قائله وهو رضى لك حتى يتصل حمدي بحمد اول الحامدين وثنائي باول ثناء المثنين على رب العالمين متصلا ذلك بذلك وتهليلي بتهليل اول المهللين وتكبيري بتكبير اول المكبرين وقولي الحسن الجميل بقول اول القائلين المجملين المثنين على رب العالمين متصلا ذلك بذلك من اول الدهر الى آخره وبعدد زنة ذر السموات والارضين والرمال والتلال والفلال والجبال وعدد جرع ماء البحار وعدد قطر الامطار وورق الاشجار وعدد النجوم وعدد الثرى والحصى والنوى والمدر وعدد زنة ذلك كله وعدد زنة ذر السموات والارضين وما فيهن وما بينهن وما تحتهن وما بين ذلك

وَمَا فَوْقَهُنَّ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مِنْ لَدُنِ الْعَرْشِ اِلٰى قَرَارِ اَرْضِكَ السَّابِعَةِ السُّفْلٰى وَبِعَدَدِ
حُرُوْفِ اَلْفَاظِ اَهْلِهِنَّ وَعَدَدِ اَزْمَانِهِمْ وَدَقَائِقِهِمْ وَشَعَائِرِهِمْ وَسَاعَاتِهِمْ وَاَيَّامِهِمْ
وَشُهُوْرِهِمْ وَسِنِيْهِمْ وَسُكُوْنِهِمْ وَحَرَكَاتِهِمْ وَاَشْعَارِهِمْ وَاَبْشَارِهِمْ وَبِعَدَدِ زِنَةِ ذَرِّ
مَا عَمِلُوْا اَوْ يَعْمَلُوْنَ بِهِ اَوْ بَلَغَهُمْ اَوْ رَاَوْا اَوْ ظَنُّوْا اَوْ فَطِنُوْا اَوْ كَانَ مِنْهُمْ اَوْ يَكُوْنُ
ذٰلِكَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَعَدَدِ زِنَةِ ذَرِّ ذٰلِكَ وَاَضْعَافِ ذٰلِكَ وَكَاَضْعَافِ ذٰلِكَ
اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً لَا يَعْلَمُهَا وَلَا يُحْصِيْهَا غَيْرُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ وَاَهْلُ
ذٰلِكَ اَنْتَ وَمُسْتَحِقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ مِنِّيْ وَمِنْ جَمِيْعِ خَلْقِكَ يَا بَدِيْعَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ لَسْتَ بِرَبٍّ اسْتَحْدَثْنَاكَ وَلَا مَعَكَ اِلٰهٌ فَيَشْرِكُكَ فِيْ
رُبُوْبِيَّتِكَ وَلَا مَعَكَ اِلٰهٌ اَعَانَكَ عَلٰى خَلْقِنَا اَنْتَ رَبُّنَا كَمَا تَقُوْلُ وَفَوْقَ مَا
يَقُوْلُ الْقَائِلُوْنَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَ مُحَمَّدًا اَفْضَلَ
اَفْضَلَ مَا سَئَلَكَ وَاَفْضَلَ مَا سُئِلْتَ لَهُ وَاَفْضَلَ مَا اَنْتَ مَسْئُوْلٌ لَهُ اِلٰى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ اُعِيْذُ اَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَنَفْسِيْ وَدِيْنِيْ وَمَالِيْ
وَوُلْدِيْ وَاَهْلِيْ وَقَرَابَاتِيْ وَاَهْلَ بَيْتِيْ وَكُلَّ ذِيْ رَحِمٍ لِيْ دَخَلَ فِي الْاِسْلَامِ اَوْ
يَدْخُلُ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَخَزَانَتِيْ وَخَاصَّتِيْ وَمَنْ قَلَّدَنِيْ دُعَاءً اَوْ اَسْدٰى
اِلَيَّ يَدًا اَوْ رَدَّ عَنِّيْ غِيْبَةً اَوْ قَالَ فِيَّ خَيْرًا اَوِ اتَّخَذْتُ عِنْدَهُ يَدًا اَوْ صَنِيْعَةً
وَجِيْرَانِيْ وَاِخْوَانِيْ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللّٰهِ وَبِاَسْمَائِهِ التَّامَّةِ الْعَامَّةِ
الشَّامِلَةِ الْكَامِلَةِ الطَّاهِرَةِ الْفَاضِلَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُتَعَالِيَةِ الزَّاكِيَةِ
الشَّرِيْفَةِ الْمَنِيْعَةِ الْكَرِيْمَةِ الْعَظِيْمَةِ الْمَخْزُوْنَةِ الْمَكْنُوْنَةِ الَّتِيْ لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا
فَاجِرٌ وَبِاُمِّ الْكِتَابِ وَخَاتِمَتِهِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ سُوْرَةٍ شَرِيْفَةٍ وَاٰيَةٍ مُحْكَمَةٍ وَشِفَاءٍ

ورحمۃ وعوذۃ وبرکۃ وبالتوریۃ والانجیل والزبور والفرقان وصحف ابرٰہیم
وموسٰی وبکل کتاب انزلہ اللہ وبکل رسول ارسلہ اللہ وبکل حجۃ اقامہا
اللہ وبکل برہان اظہرہ اللہ وبکل نور انارہ اللہ وبکل آلاء اللہ وعظمتہ
اعیذ نفسی واستعیذ من کل شر کل ذی شر ومن شر ما اخاف واحذر ومن
شر ما ربی منہ اکبر ومن شر فسقۃ العرب والعجم ومن شر فسقۃ الجن والانس
والشیاطین والسلاطین وابلیس وجنودہ واشیاعہ واتباعہ ومن شر
ما فی النور والظلمۃ ومن شر ما دہم او ہجم اوالم ومن شر کل غم وہم وآفۃ
وندم ونازلۃ وسقم ومن شر ما یحدث فی اللیل والنہار وتاتی بہ الاقدار
ومن شر ما فی النار ومن شر ما فی الارض والاقطار والفلوات والقفار
والبحار والانہار ومن شر الفساق والفجار والکہان والسحار والحساد
والذعار والاشرار ومن شر ما یلج فی الارض وما یخرج منہا وما ینزل من
السماء وما یعرج فیہا ومن شر کل ذی شر ومن شر کل دابۃ ربی آخذ
بناصیتہا ان ربی علی صراط مستقیم فان تولوا فقل حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو
علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم واعوذ بک اللہم من الہم والغم و
الحزن والعجز والکسل والجبن والبخل ومن ضلع الدین وغلبۃ الرجال ومن
عمل لا ینفع ومن عین لا تدمع ومن قلب لا یخشع ومن دعاء لا یسمع ومن نصیحۃ
لا تنجع ومن صحابۃ لا تردع ومن اجماع علی نکر وتودد علی خسر وتواخذ
علی خبث ومما استعاذ منہ ملائکتک محمد وآلہ والملائکۃ المقربون و
الانبیاء المرسلون والائمۃ المطہرون الطاہرون والشہداء الصالحون و

عمّا دلّك المتّقون واسئلك اللّهمّ ان تصلّي على محمّد وآل محمّد وان تعطيني من الخير
ما سئلوا وان تعيذني من شرّ ما استعاذوا واسئلك اللّهمّ من الخير كلّه
عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك يا ربّ من همزات
الشّياطين واعوذ بك يا ربّ ان يحضرون بسم الله على اهل بيت النّبيّ
محمّد صلّى الله عليه وآله بسم الله على نفسي وديني بسم الله على اهلي ومالي
بسم الله على كلّ شيء اعطاني ربّي بسم الله على احبّتي وولدي وقراباتي بسم
الله على جيراني المؤمنين واخواني ومن قلّدني دعاءً او اتّخذ عندي يدًا
او ابتدأ اليّ برًّا من المؤمنين والمؤمنات بسم الله على ما رزقني ربّي و
يرزقني بسم الله الّذي لا يضرّ مع اسمه شيء في الارض ولا في السّماء وهو السّميع
العليم اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد وصلني بجميع ما سئلك عبادك المؤمنون
ان تصرفه عنهم من السّوء والرّدى وزدني من فضلك ما انت اهله و
وليّه يا ارحم الرّاحمين اللّهمّ صلّ على محمّد واهل بيته الطّيّبين الطّاهرين
وعجّل اللّهمّ فرجهم وفرجي وفرّج عن كلّ مهموم من المؤمنين والمؤمنات
اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد وارزقني نصرهم واشهدني ايّامهم واجمع
بيني وبينهم في الدّنيا والآخرة واجعل منك عليهم باقية حتّى لا يخلص اليهم
الّا بسبيل خير وعلى من معهم وعلى شيعتهم ومحبّيهم وعلى اوليائهم وعلى جميع
المؤمنين والمؤمنات فانّك على كلّ شيء قدير بسم الله وبالله ومن الله
والى الله ولا غالب الّا الله ما شاء الله لا قوّة الّا بالله حسبي الله توكّلت
على الله وافوّض امري الى الله والجاء الى الله وبالله احاول واصاول واكاثر

وانا خر واعتز واعتصم عليه توكلت واليه متاب لا اله الا الله الحي القيوم عدد
الثرى والحصى والنجوم والملائكة الصفوف لا اله الا الله وحده لا شريك له العلي
العظيم لا اله الا الله سبحانك اني كنت من الظالمين واز حضرت قائم آل محمد صلوات
الله عليه این دعا بدین نسق مروی است الا اینکه بدین زیادت مزید است اللهم رب
النور العظيم ورب الكرسي الرفيع ورب البحر المسجور ومنزل التورية والانجيل
ورب الظل والحرور ومنزل الزبور والفرقان العظيم ورب الملائكة المقربين
والانبياء والمرسلين انت اله من في السماء واله من في الارض لا اله
فيهما غيرك وانت جبار من في السماء وجبار من في الارض لا جبار فيهما
غيرك وانت خالق من في السماء وخالق من في الارض لا خالق فيهما غيرك
وانت حكم من في السماء وحكم من في الارض لا حكم فيهما غيرك اللهم اني اسألك
بوجهك الكريم وبنور وجهك المشرق المنير وملكك القديم يا حي يا قيوم اسألك
باسمك الذي اشرقت به السموات والارضون يا حيا قبل كل حي ويا حيا
بعد كل حي ويا حيا حين لا حي ويا حي يا محيي الموتى ويا حي لا اله الا انت يا حي
يا قيوم اسألك ان تصلي على محمد وآل محمد وارزقني من حيث احتسب ومن
حيث لا احتسب رزقا واسعا حلالا طيبا وان تفرج عني كل غم وهم وان
تعطيني ما ارجوه وآمله انك على كل شيء قدير

ذکر تعقیب بعد از نمازهای فریضه

کلینی رضی الله عنه باسناد معتبره خود از احادیث صحیحه امامیه روایت میکند که
محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسش نمود از تسبیح فاطمه بعد از

نماز صبح بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر حضرت
باقر علیه السلام میفرمایند اگر چیزی فاضلتر از تسبیح فاطمه بود در ثنای خدا البته حضرت رسول دریغ نمیفرمود و او را اموزگار میفرمود
و آن سی و سه مرتبه سبحان الله است و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر و این جمله بقصد تمامی روایات
عامه باین ترتیب قرائت میکنند حضرت باقر علیه السلام میفرمایند و اولی انسب آنست که اول سی و چهار مرتبه
الله اکبر بگوید و بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله انگاه سی و سه مرتبه الحمد لله و در بعضی از روایات الحمد لله
مقدم است بر سبحان الله حضرت فاطمه بخط خود رشته پشمی را گره زده بود و با آن تسبیح میفرمود چون حمزه علیه السلام
شهید شد از تربت او تسبیح کرد بعد از

در خاتمه کتاب

[illegible]

چون اراده مرکز دایره عصمت و نقطه فلک عفت ستر کبری و خدر عظمی مستوره سرادق سلطنت محجوبه رواق
عظمت نوباوه حدائق جهانبانی ارادت شهد و تنویر ارائه ثانیه کتاب دولت و اقبال راسخ مبانی الدوله
العلیه العالیه لا زالت ایام شوکتها متوالیه بطبع کتاب بتول عذرا فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی
ابیها و بعلها و بنیها تعلق گرفت جناب فخامت نصاب میرزا زکی کبرائی مستوفی دیوان الملک بنابر کردن
چاکران پیشگاه بزرگان را به خصایص عقل و صفا طینت و پاکی طویت و کمال امانت و دیانت ممتاز
پدر بر پدر پرورده نعمت خداوندگار دولت بوده و این لقب بمیراث دریافته و اکنون و
خصوص نواب معززی الیها و سایر خادمان حرم جلالت است تقدیم این خدمت را بعهده همت
ذمت ساخته در مدتی قلیل انجام طبع کتاب و اختتام خاتمت برنهاد ابقی الله
برها و زاد اجرها و شوکتها الی یوم التناد
بشهر ذیحجة الحرام سنه ۱۲۱۴

ناصر الدین شاه قاجار
صاحبقران

منت خدای را که [illegible]
[illegible]
[illegible] ظل الله [illegible]
السلطان بن السلطان
والسلطان بن السلطان بن الخاقان

الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان


لا زالت رایات دولته مرفوعة
فاطمة الزهراء
سلام الله علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها
تصنیف
لسان الملک
الطباعة
محمد باقر طهرانی